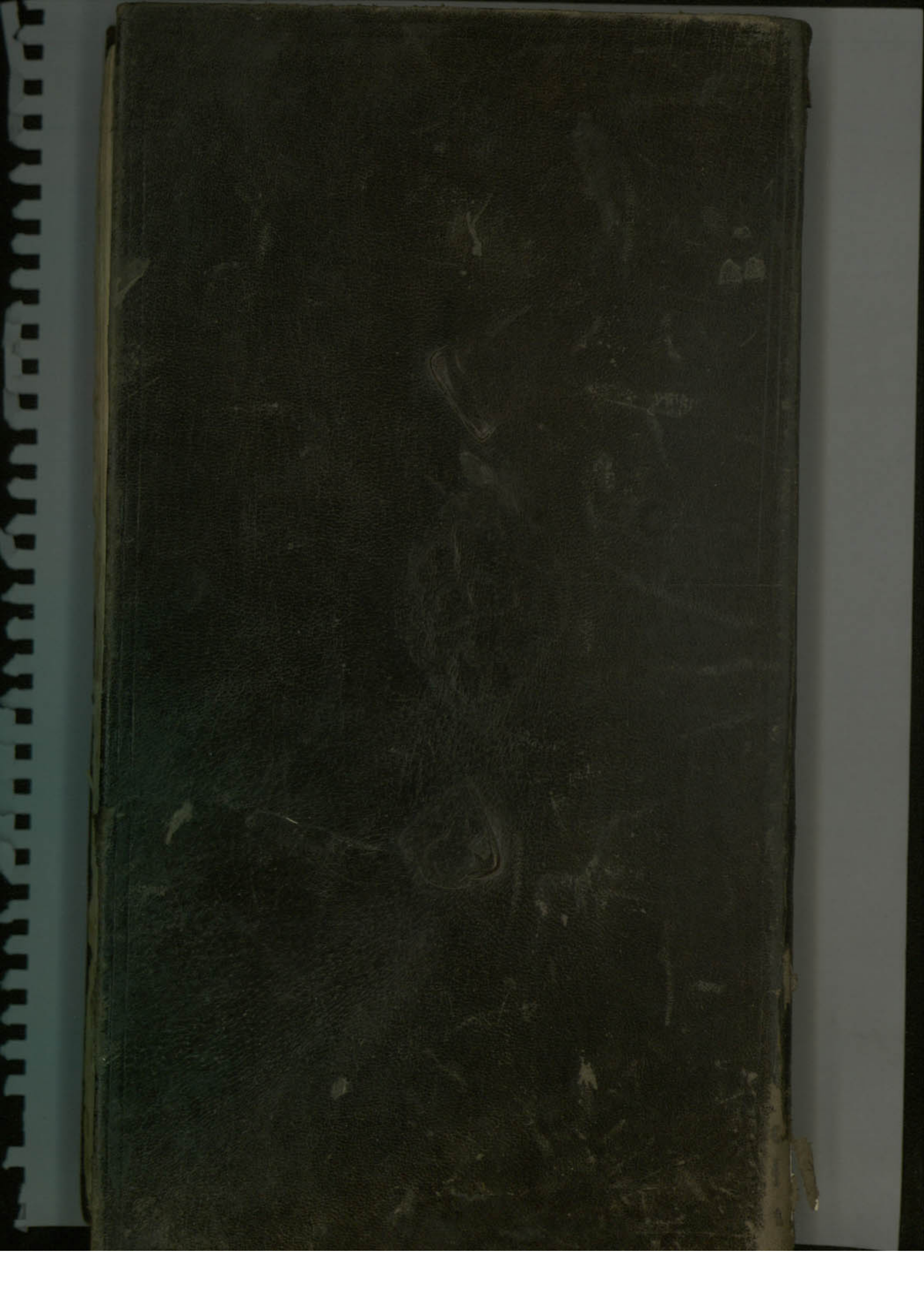
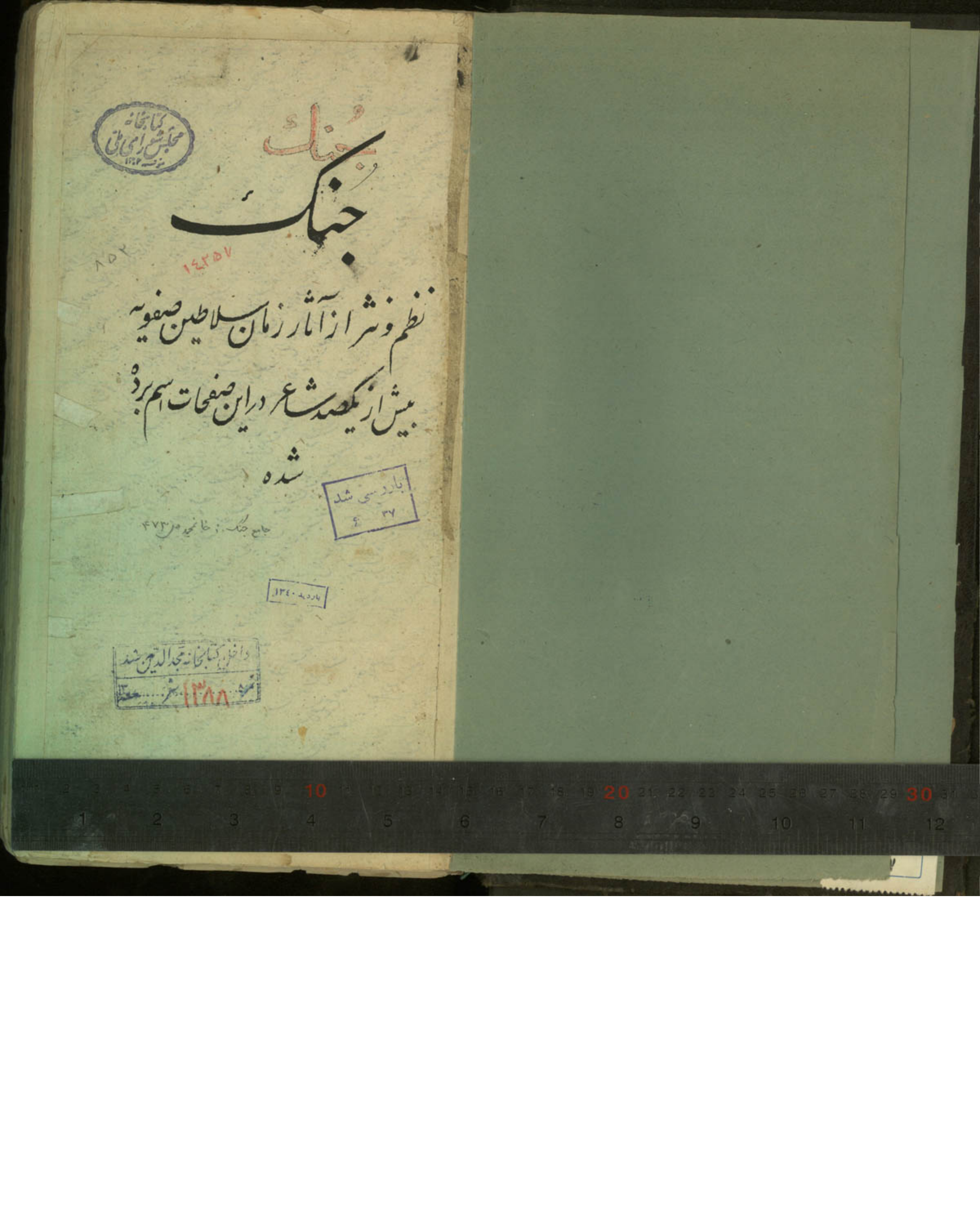


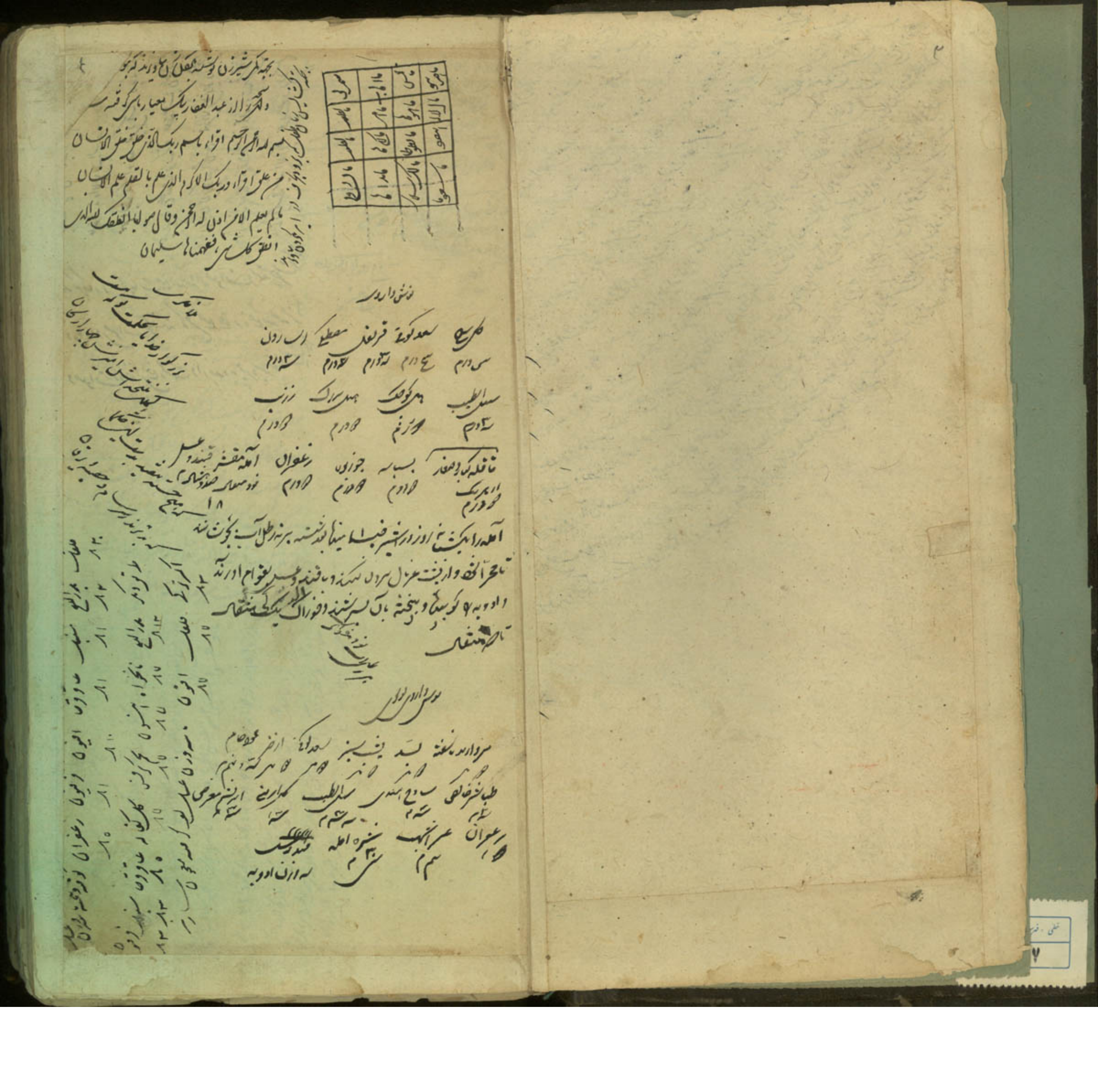


کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
اسم کتاب مجموعه
مؤلف
موضوع تالیف
شمارهٔ ۲۲۳۱ ف ۷۰۰۷ ۸۵۲
مؤسسهٔ ۱۳۰۲
شمارهٔ دفتر
۱۴۲۵۷
خطی - فهرست شده
۷۰۰۲
بازدید شد
۱۳۸۲



جُنگ
جُنگ
نظم و نثر از آثار زمان سلاطین صفویه
بیش از یکصد شاعر در این صفحات اسم برده
شده
۱۴۲۵۷
۸۵۲
کتابخانه مجلس شورای ملی
جامع جنگ : خانبیه مر ۴۷۳
بازرسی شد
بازدید ۱۳۴۰
داخل کتابخانه مجدالدین شد
۱۳۸۸





بجهت کم شیر زن نوشته بکفن ...

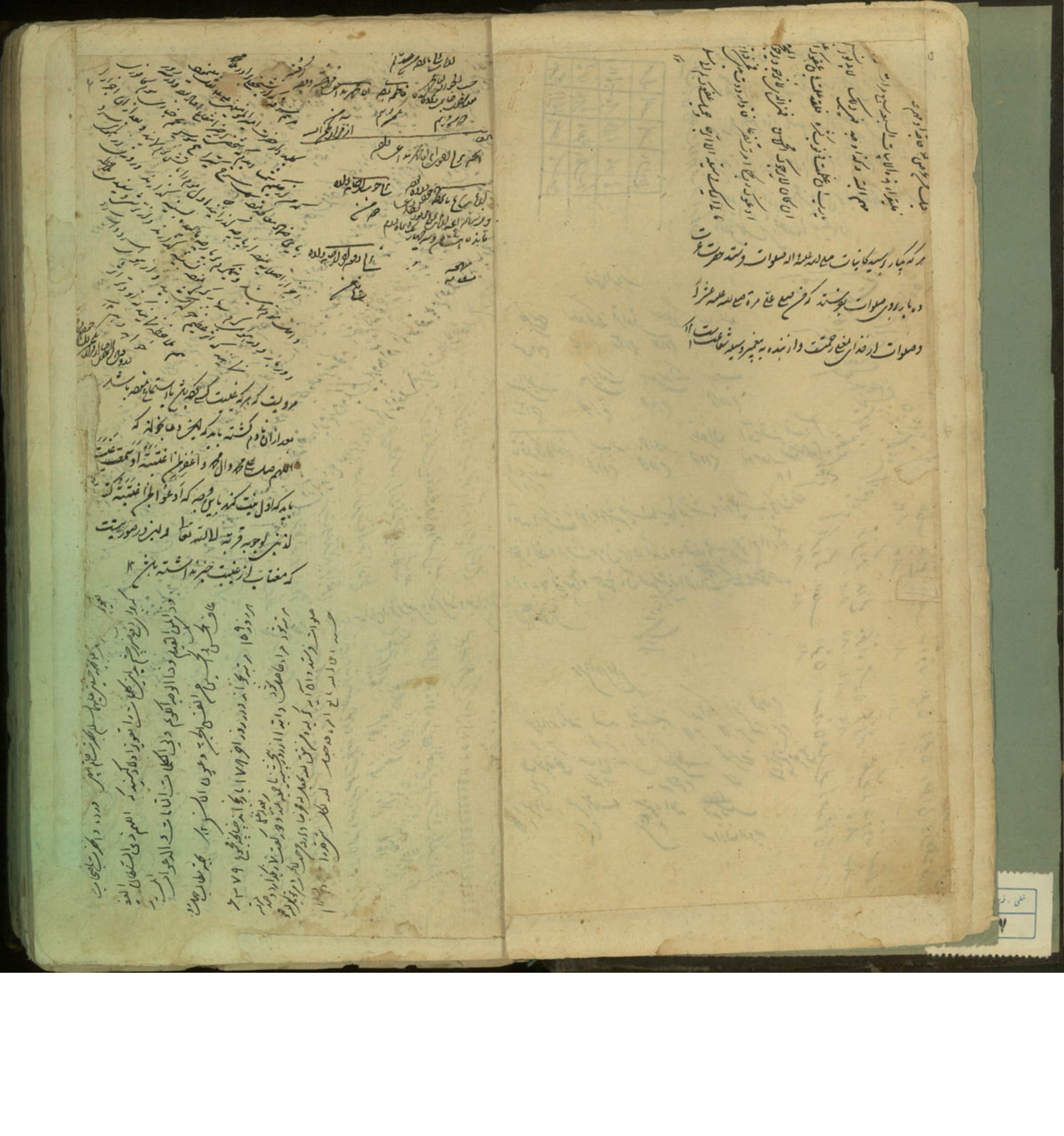
... از عبد الغفار بیک ...

بسم الله الرحمن الرحیم اقرا باسم ربک الذی خلق خلق الانسان

من علق اقرا وربک الاکرم الذی علم بالقلم علم الانسان

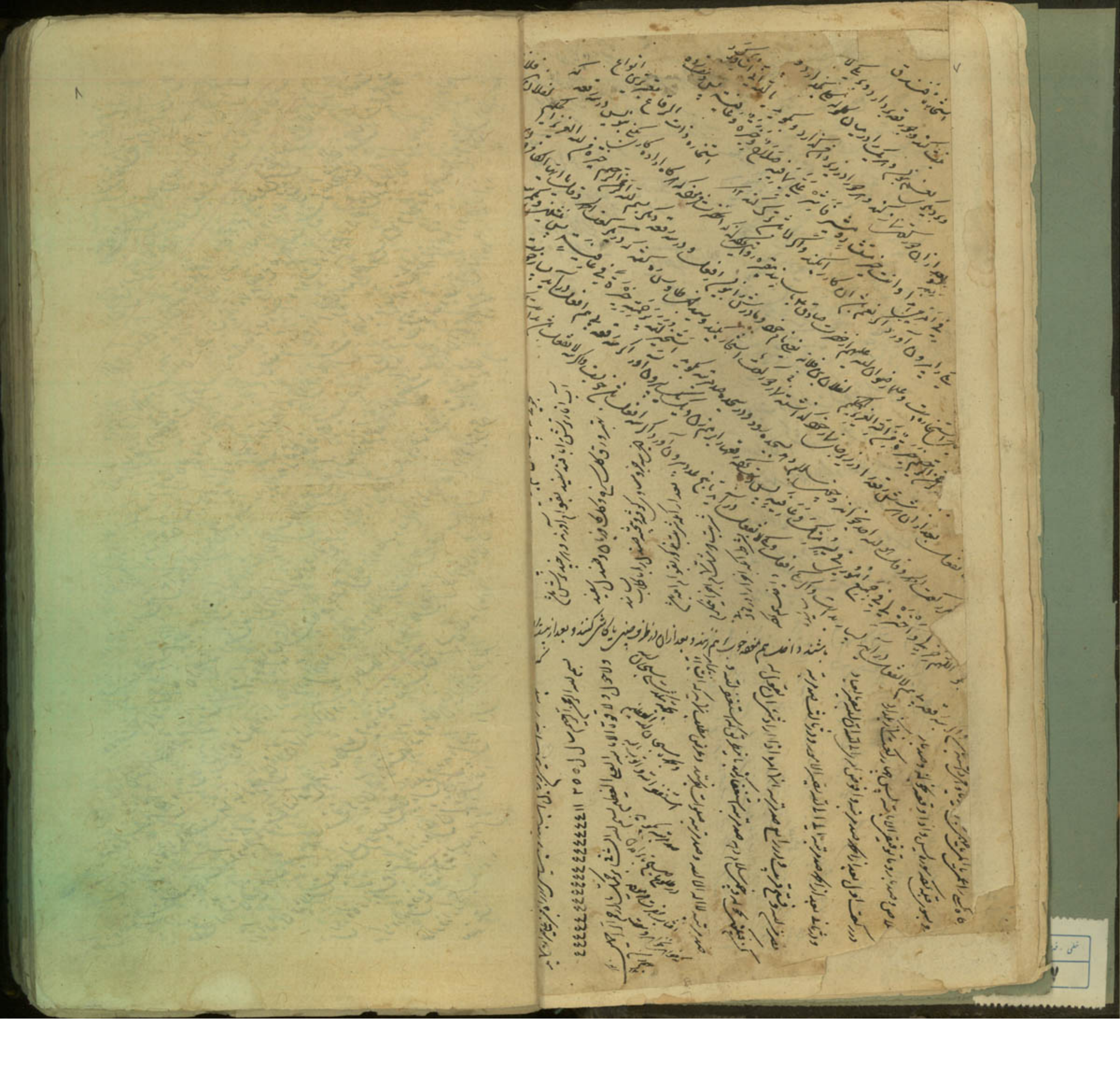
ما لم یعلم الان اذن له ... وقال ... انطقنا الله الذی

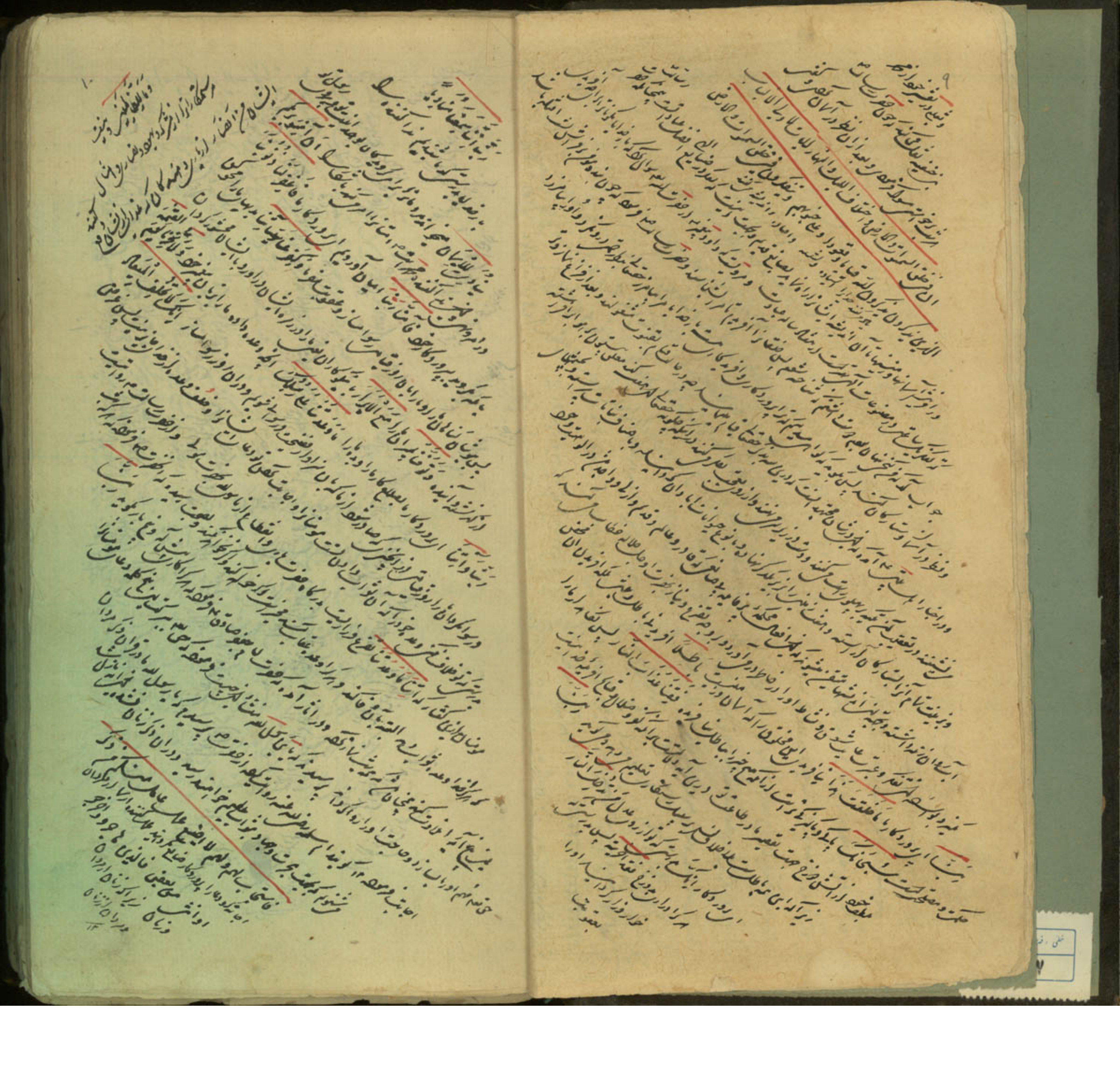
انطق کل شیء ففهمناها سلیمان

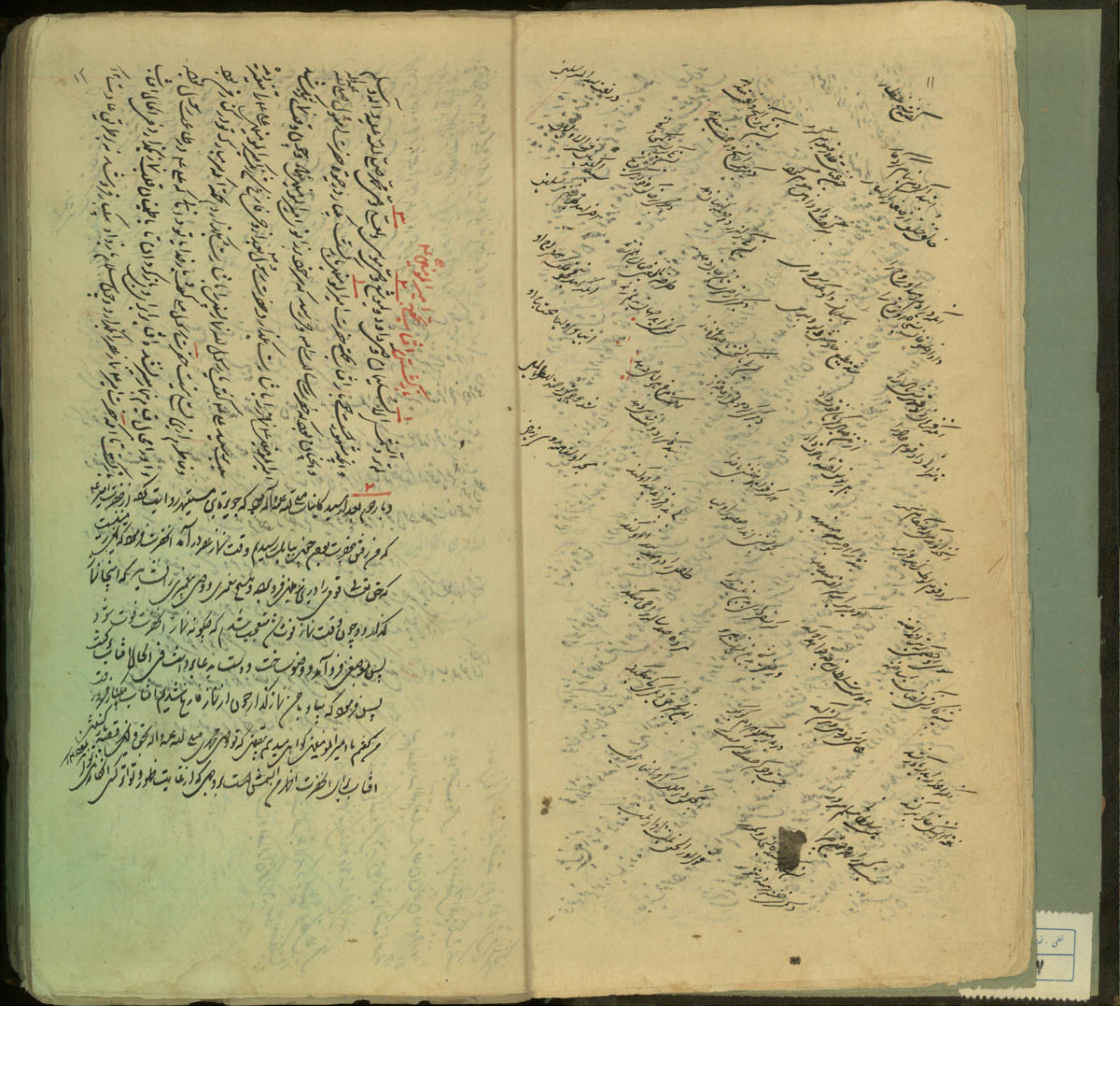


هر که یکبار بر سید کاینات صلی الله علیه و آله صلوات فرستد حق تعالی
ده بار بروی صلوات بفرستد که من صلی علی مرة صلی الله علیه عشرا
و صلوات از خدای تعالی رحمت دانند و به پیغمبر وسیله شفاعت است

مرویست که هر که غیبت کسی کرده باشد یا استماع نموده باشد
بعد از آن دم گذشته باید که این دعا بخواند که
اللهم صل علی محمد و آل محمد و اغفر لمن اغتبته او سمعت غیبته
باید که اول نیت کند باین وجه که ادعوا لمن اغتبته لدفع
لذنبی لوجوبه قربة الی الله تعالی و این در صورتیست
که مغتاب از غیبت خبر نداشته باشد







زن بقره المسیح عیسی بن مریم مسیح لقب است و عیسی اسم و تقدیم لقب بر اسم جهت تعظیم است چنانکه ما
می‌گوییم یا مصطفی محمد و یا مرتضی علی و مسیح لغت عبری بمعنی مبارک است ۱۲ در تفسیر ثعلبی مذکور است
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند که بهترین زنان چهار اند مریم بنت عمران و آسیه بنت مزاحم زن فرعون
و خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمد صلی الله علیه و آله و از حضرت صادق مرویست که هرگاه حضرت فاطمه در محراب می‌ایستاد
در پیش خدا روشنی نور او فرشتگان را روشنی می‌داد چنانکه ستارگان زمین را چنانکه حق تعالی در حق مریم گفته است
واصطفیک وطهرک در حق اهل البیت علیهم السلام فرموده که یطهرکم تطهیرا و همچنانکه مریم بتول بود حضرت فاطمه علیها السلام بتول بود
یعنی ایشان را حیض نباشد و مریم و فاطمه علیهما السلام حیض نبوده ۱۲

حور در لغت بمعنی سفید باشد و لهذا حواریان را بجهت گفته شده اند که با حضرت عیسی یکرنگ بودند از جهت
اشتهار یافتند قال الحواریون نحن انصار الله در شان ایشان واقع شده باشد ۱۲
گویند یهود معتقد موسی اند و منکر عیسی و محمد و نصاری موسی و عیسی را تصدیق می‌کنند نکته اما با هم نفی یکدیگر
بریکدیگر بود تا عذاب صعب آن شعبه برگشت حق از باطل جدا میگردد ۱۲

تفسیر
عید غدیر روز غدیر در آسمان بزرگتر است
و مشهورتر از زمین و در باب فضیلت وی وارد شده
که مقاومتی می‌کند با ثواب کسی که از اول دنیا تا آخر
دنیا زنده باشد و روزه بدارد و ثواب نماز آن روز
برابر ثواب ... اهل بیت منقولست مثل ثواب صد هزار
حج و صد هزار عمره است و افطار مومنی از روزه آن روز
برابر ثواب کسی است که صد صائم را افطار داده باشد
و ثواب صائم مثل صد هزار پیغمبر شهید است و ثواب درهمی
که در آن روز تصدق کند برابر صد هزار درهم است که در روزهای دیگر
صدقه کنند و احادیث بسیار در بیان این فضیلت آن روز وارد شده
و حضرت رسالت از نقل الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی
و رضیت لکم الاسلام دینا بسیار خوشحال گشت و بجا آورد سجده
الله اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمة و رضی الرب برسالتی و ولایت
علی ابن ابی طالب ع
منقولست





در دار قرة عورد ... داده جواز قرار ... و ساقه ... ند

ساعت ... ۲۳ ... از ... جواب ...

ساعت ... ۱۰ ... شب ...

وغلط ... که نام ذوالقرنین عیاش ... و اول کسی که بعد از نوح پادشاه ... مشرق و مغرب را مالک شده او بود و بر آنکه خلافت

میان ... که آیا ذو القرنین اسکندر رومی ... و از احادیث ... که غیر او است و باز خلاف است که آیا پیغمبر بوده یا نه

و حق آنست که پیغمبر نبوده ... بنده ... بوده که مؤید بود از جانب خدا و باز اختلاف کرده اند در آنکه چرا او را ذو القرنین گفتند از چند وجه

اول آنکه ... بر قرن ... او زدند و مرد ... مبعوث کرد ... قرن ... او زدند و مرد ... مبعوث کرد

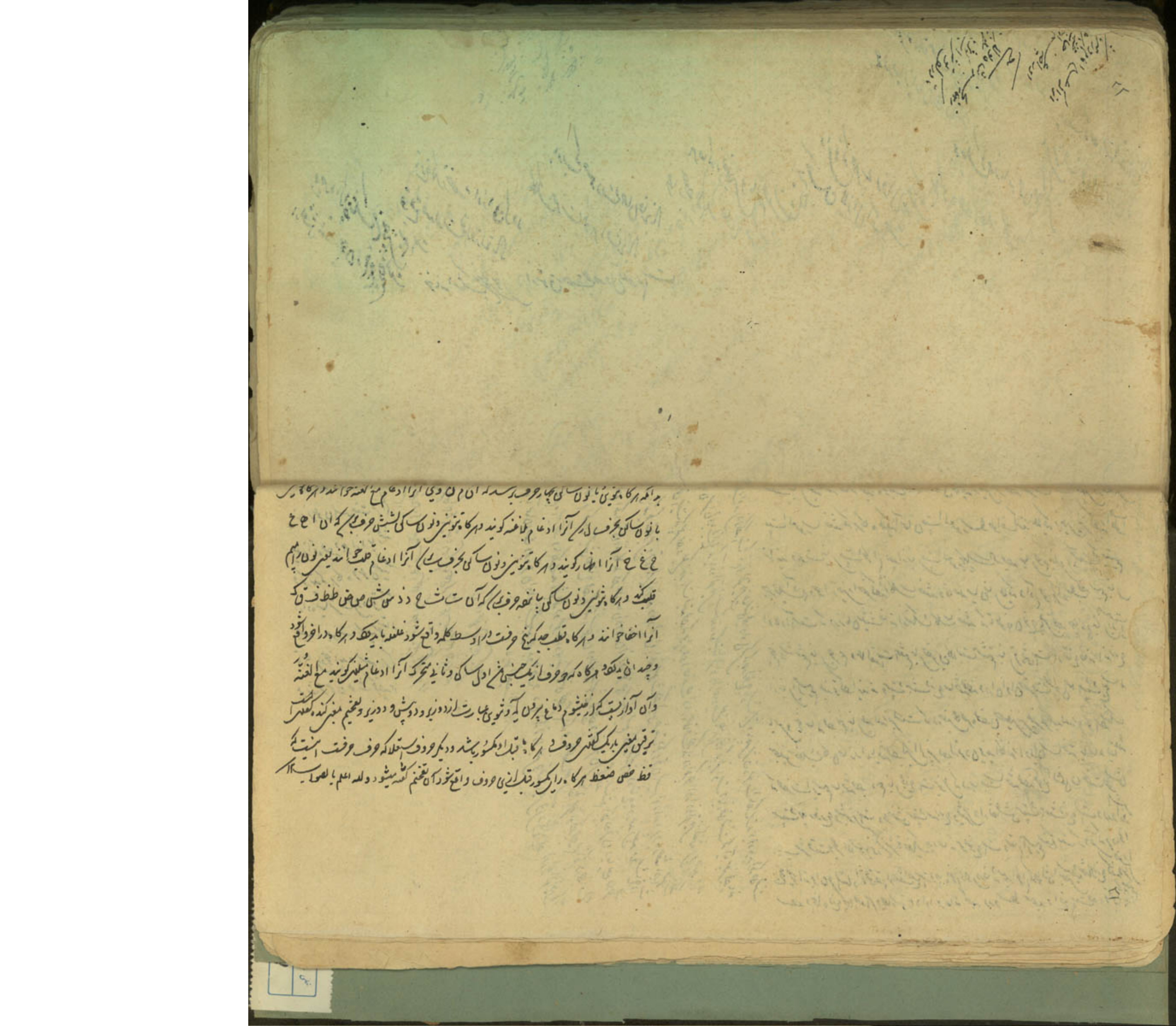
دوم آنکه دو قرن ... در زمان او دو قرن از مردم منقرض شدند سیم آنکه در سرش دو شاخ بود ... چهارم آنکه دو قرن دنیا یعنی دو طرف

... در تاجش دو شاخ بود پنجم آنکه استخوان دو طرف سرش ... ششم آنکه دو ... هفتم آنکه در خواب دید

... هشتم آنکه دو گیسو در دو جانب سرش بود ... نهم آنکه نور و ظلمت ... خدا تعالی مسخر او کرده بود

که ... دهم آنکه قرن ... یعنی قوت ... لهذا او را ذو القرنین گویند

لا یعلم الغیب الا الله



بدانکه هرگاه تنوین یا نون ساکن بچهار حرف برسد که آن م ن و ی آنرا ادغام مع الغنه خوانند و هرگاه تنوین

با نون ساکن بحرف ل ر آنرا ادغام بلاغنه گویند و هرگاه تنوین و نون ساکن بشش حرف حلقی که آن ا ه ع

ح غ خ آنرا اظهار گویند و هرگاه تنوین و نون ساکن بحرف ب آنرا ادغام قلب خوانند یعنی نون را بمیم

قلب کنند و هرگاه تنوین و نون ساکن با پانزده حرف که آن ت ث ج د ذ س ش ص ض ط ظ ف ق ک

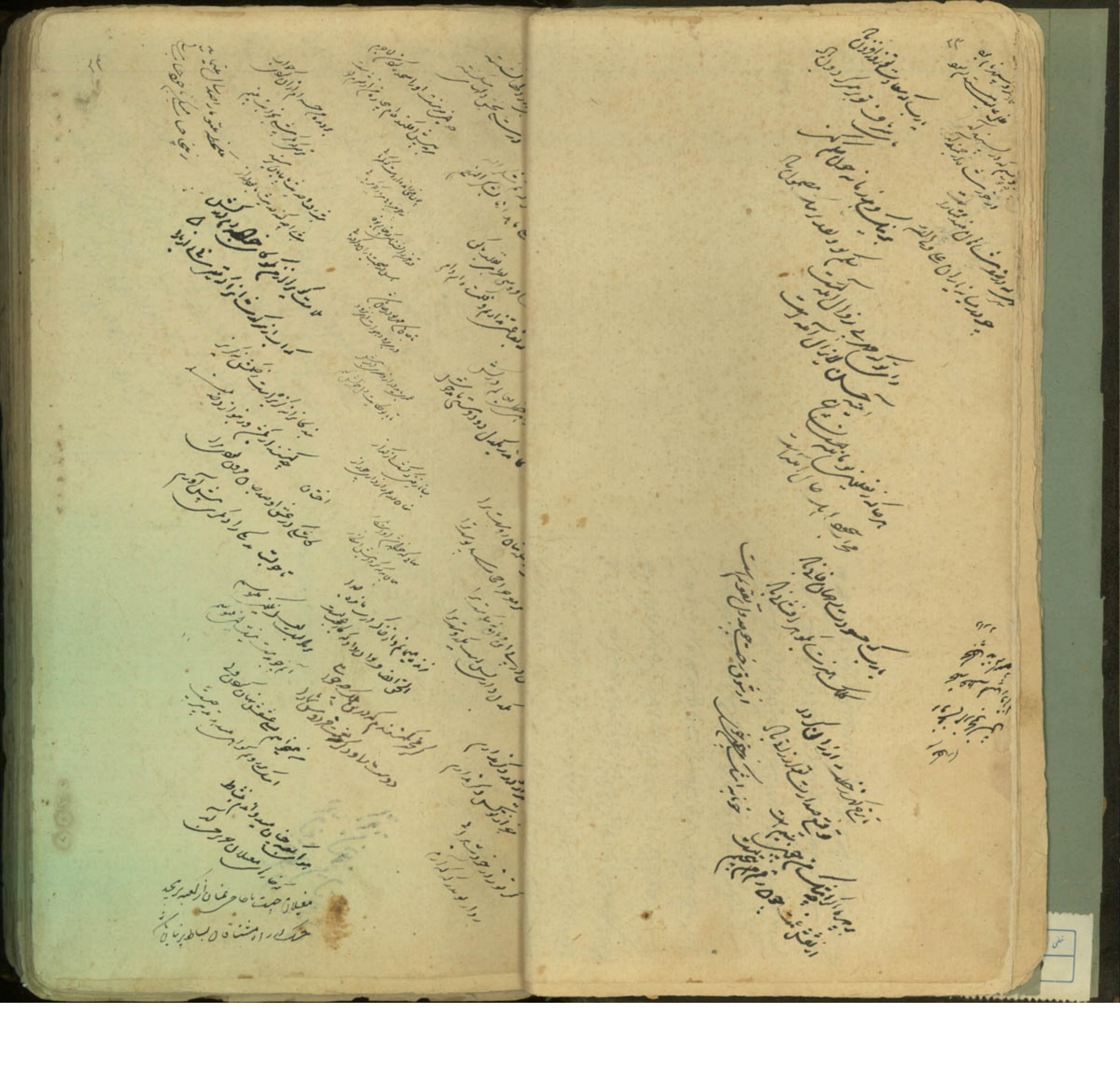
آنرا اخفا خوانند و هرگاه قلقله که پنج حرفست در اوسط کلمه واقع شود قلقله باید کرد و هرگاه در آخر واقع شود

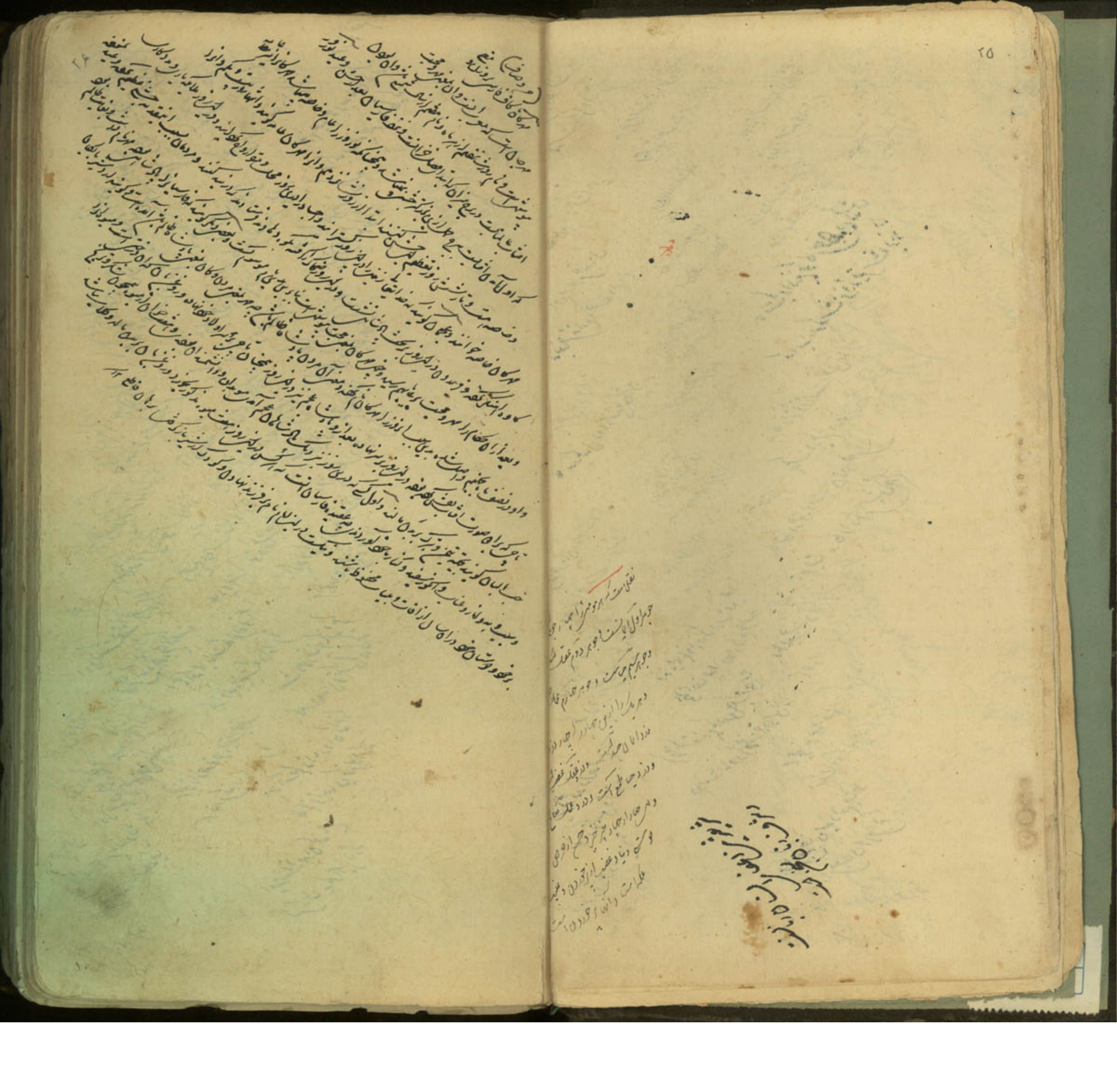
و چند آن بیفکند و هرگاه که دو حرف از یک جنس باشد اول ساکن و ثانی متحرک آنرا ادغام مثلین گویند مع الغنه و در

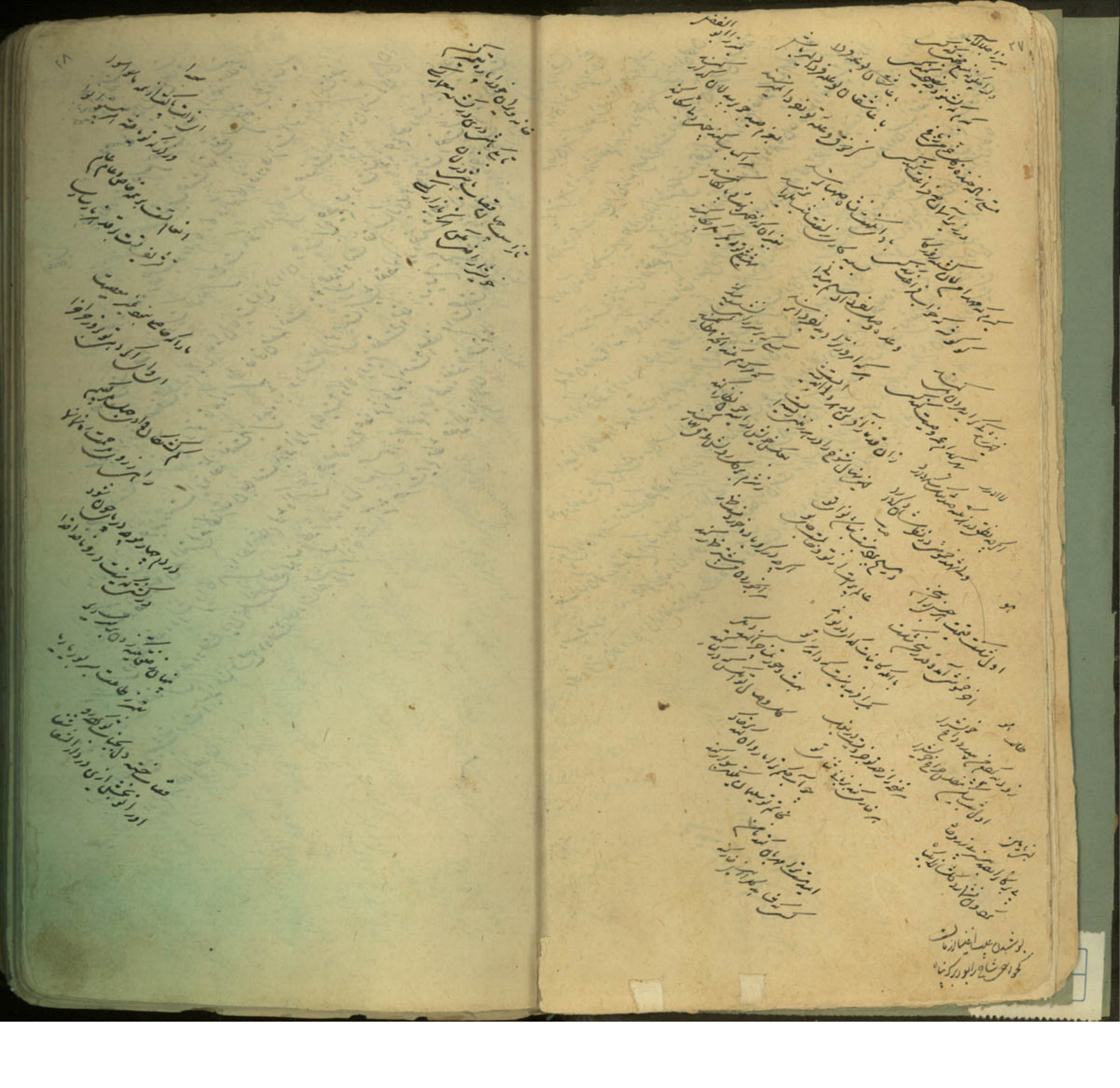
و آن آوازیست که از خیشوم دماغ بیرون آید و تنوین عبارت از دو زبر و دو پیش و دو زیر و تفخیم مغلظ کنند که عبارت است

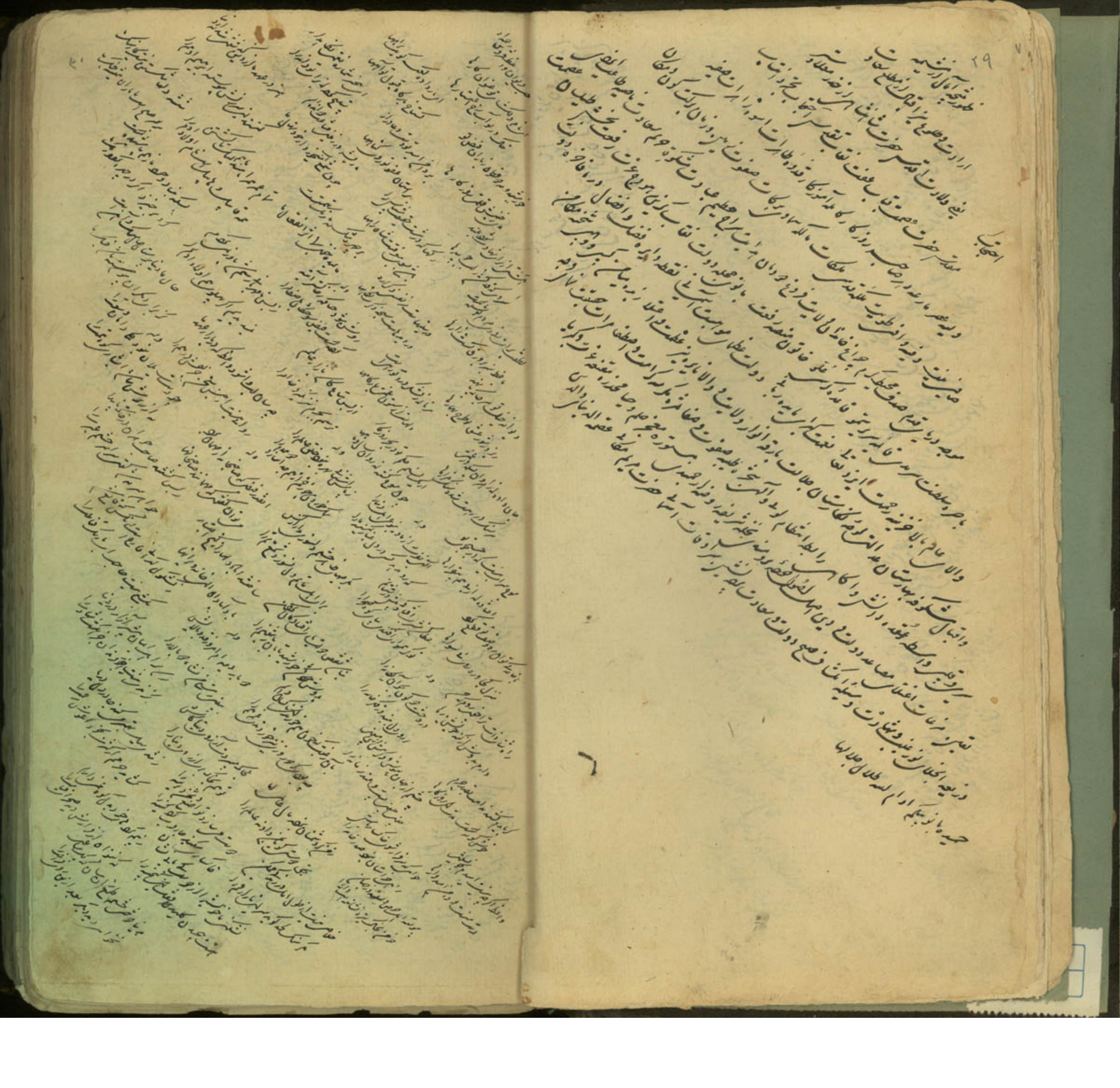
بر قرض مغلظ باریک گفتن حروف و هرگاه قبل از مکسور باشد و دیگر حروف استعلا که حرف و هفت است که

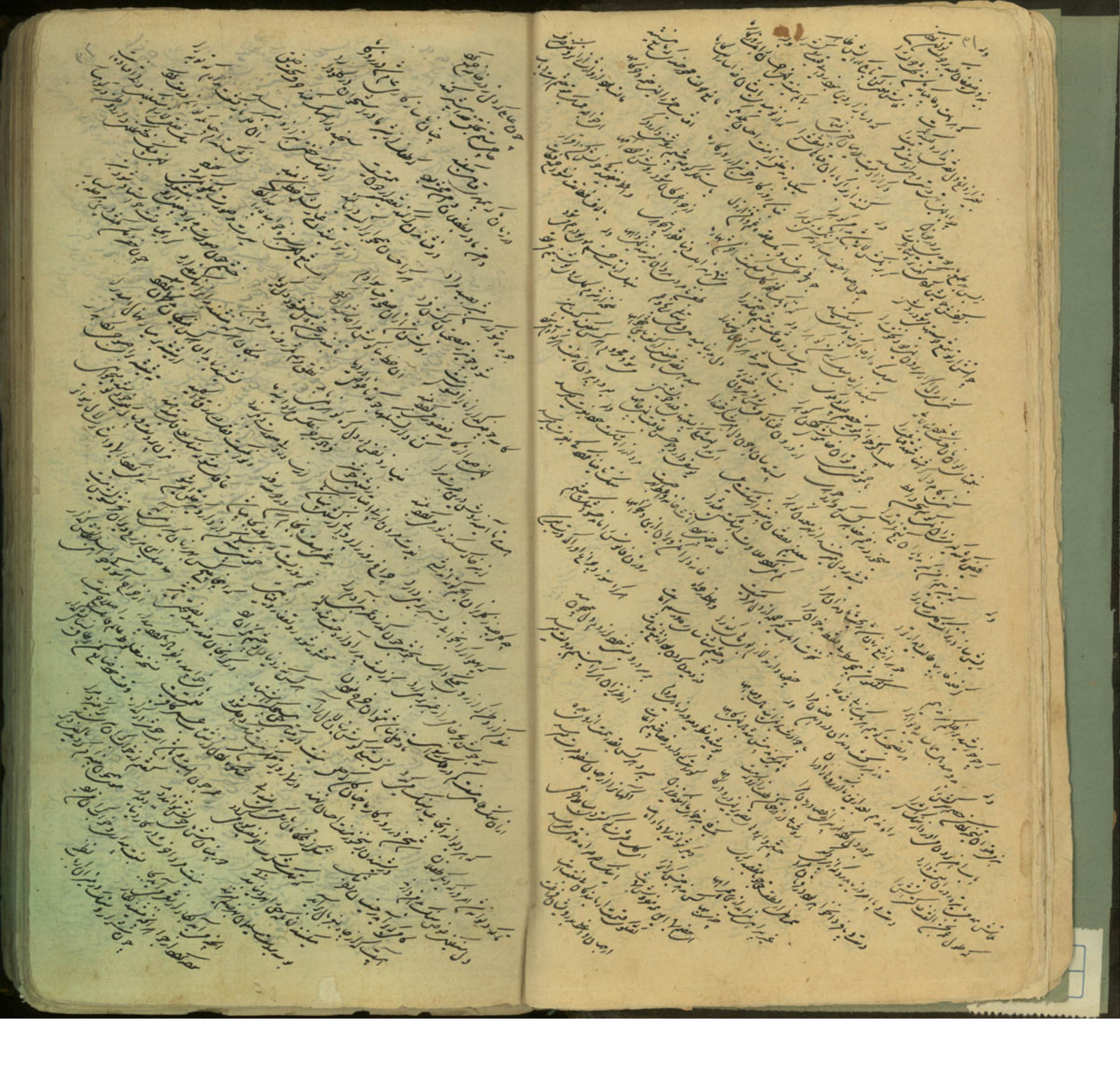
قظ خص ضغط هرگاه را مکسور قبل از این حروف واقع شود آن تفخیم گفته میشود والله اعلم بالصواب ۱۲

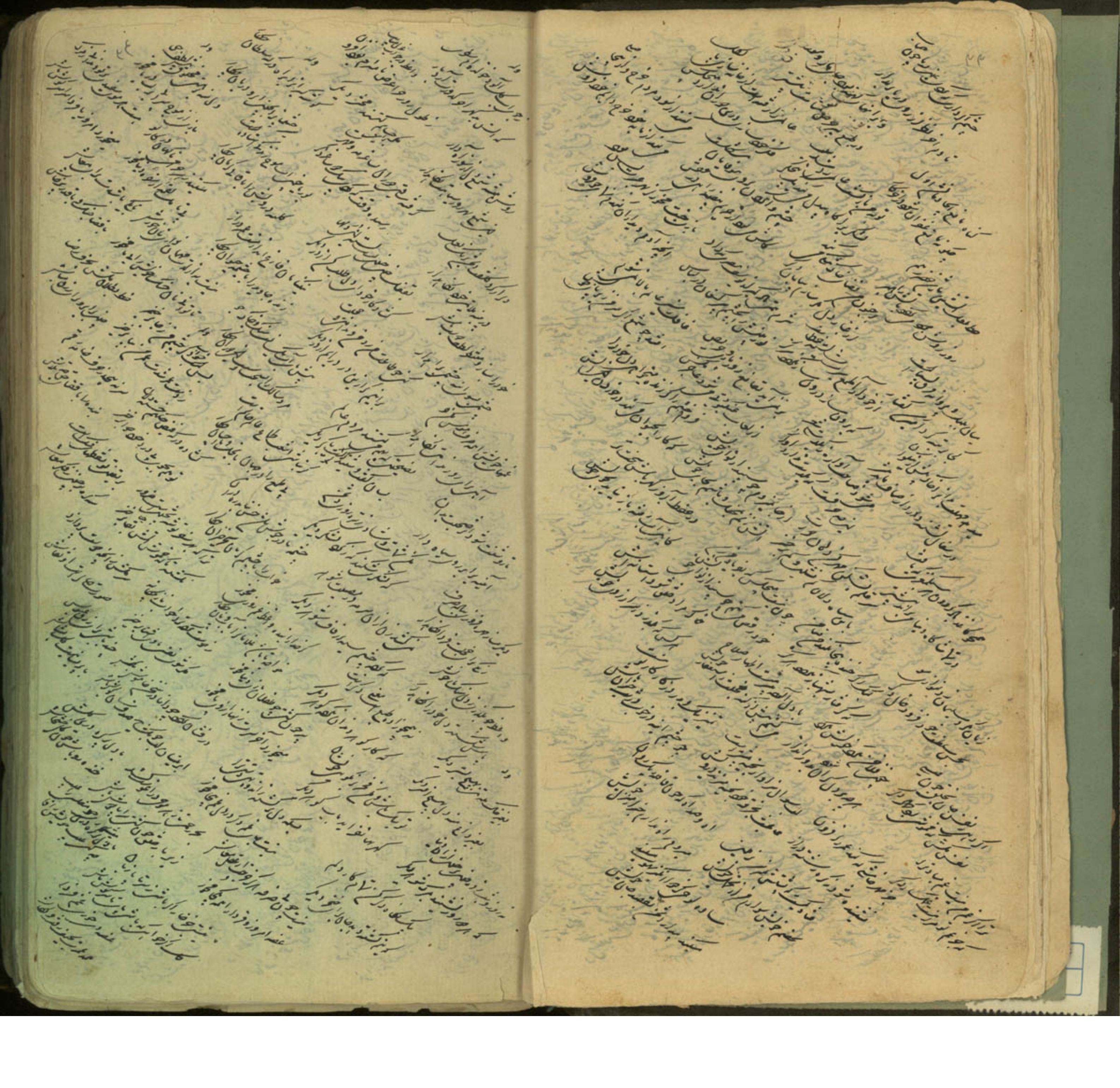


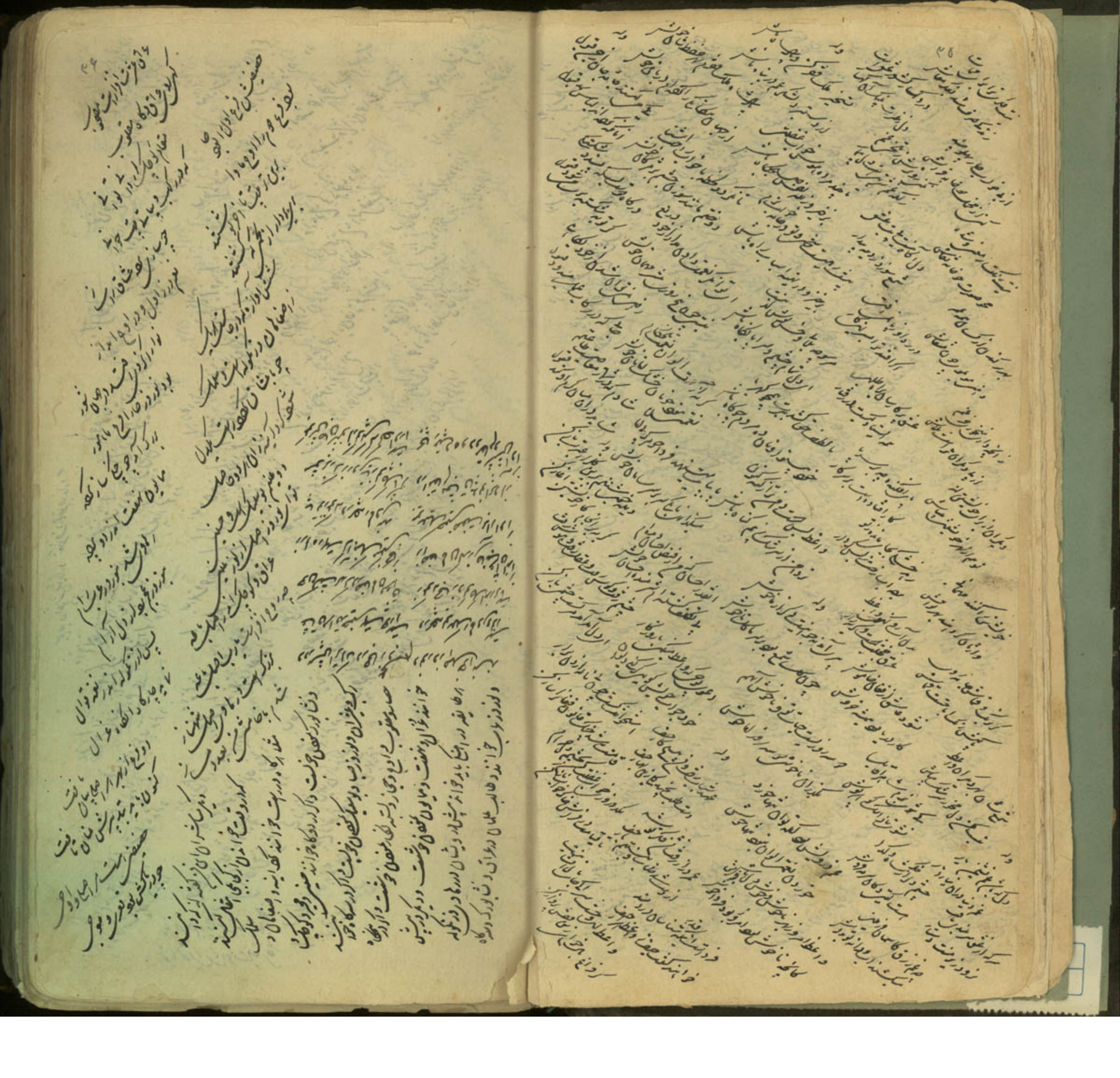


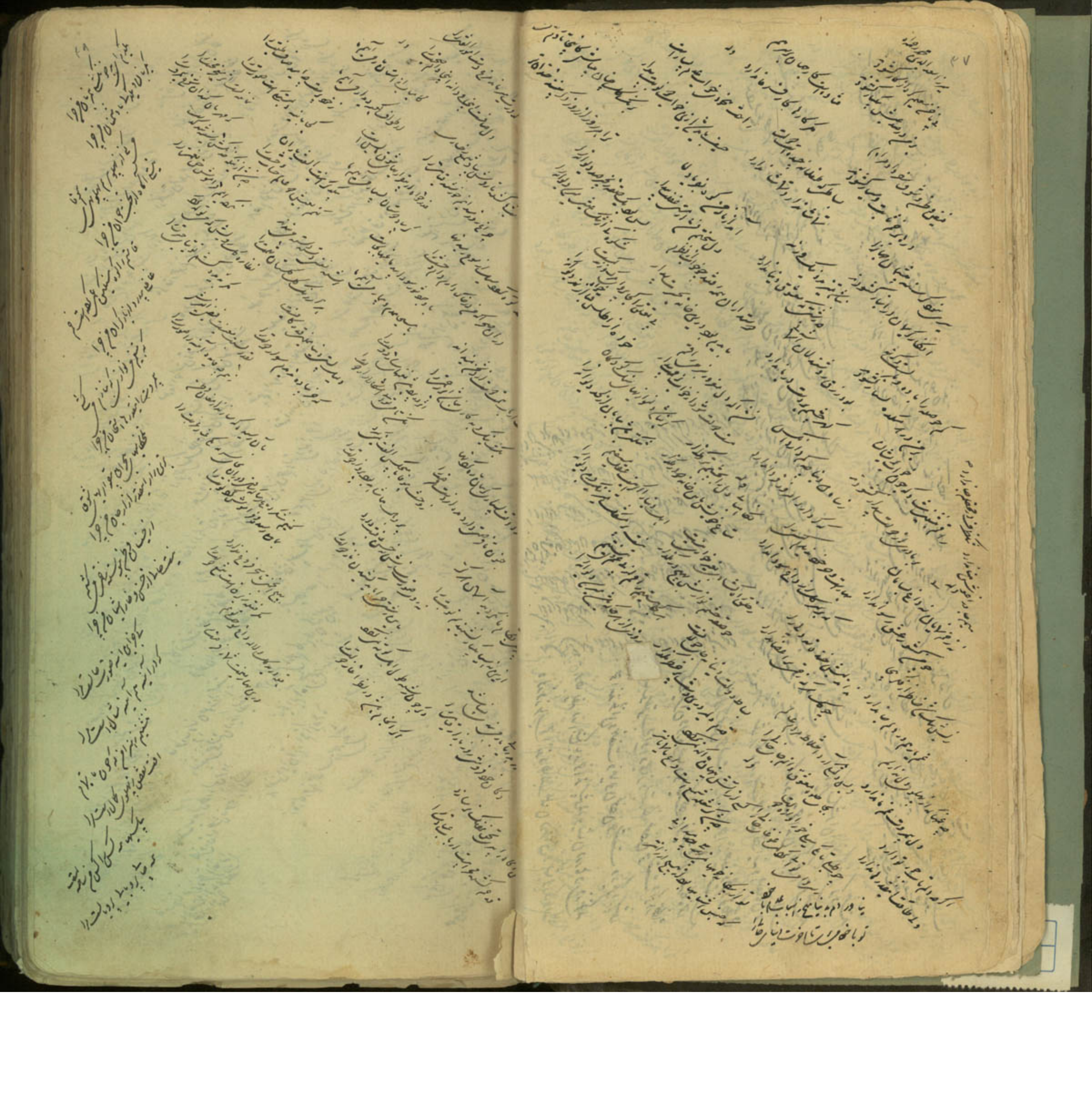


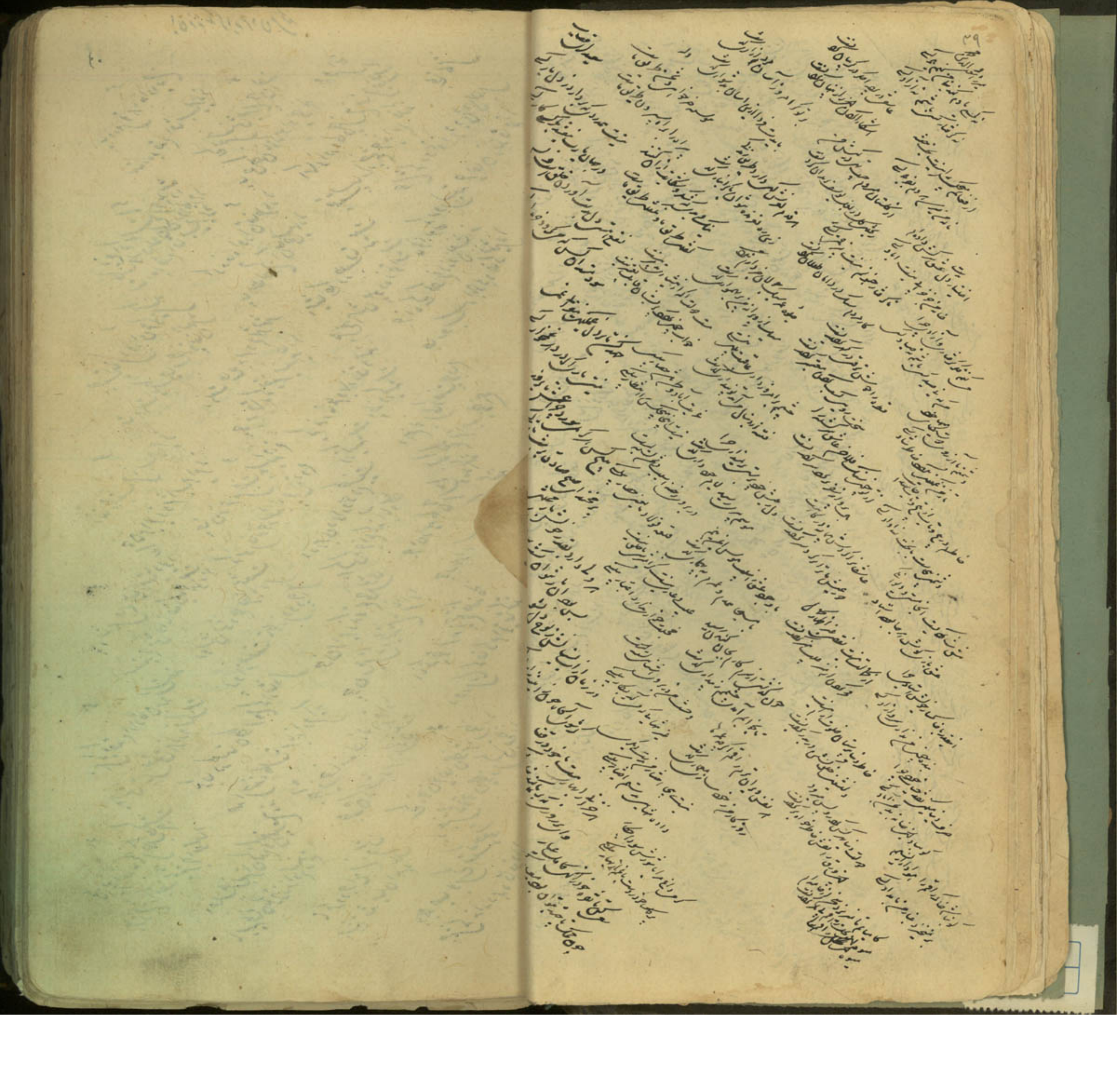


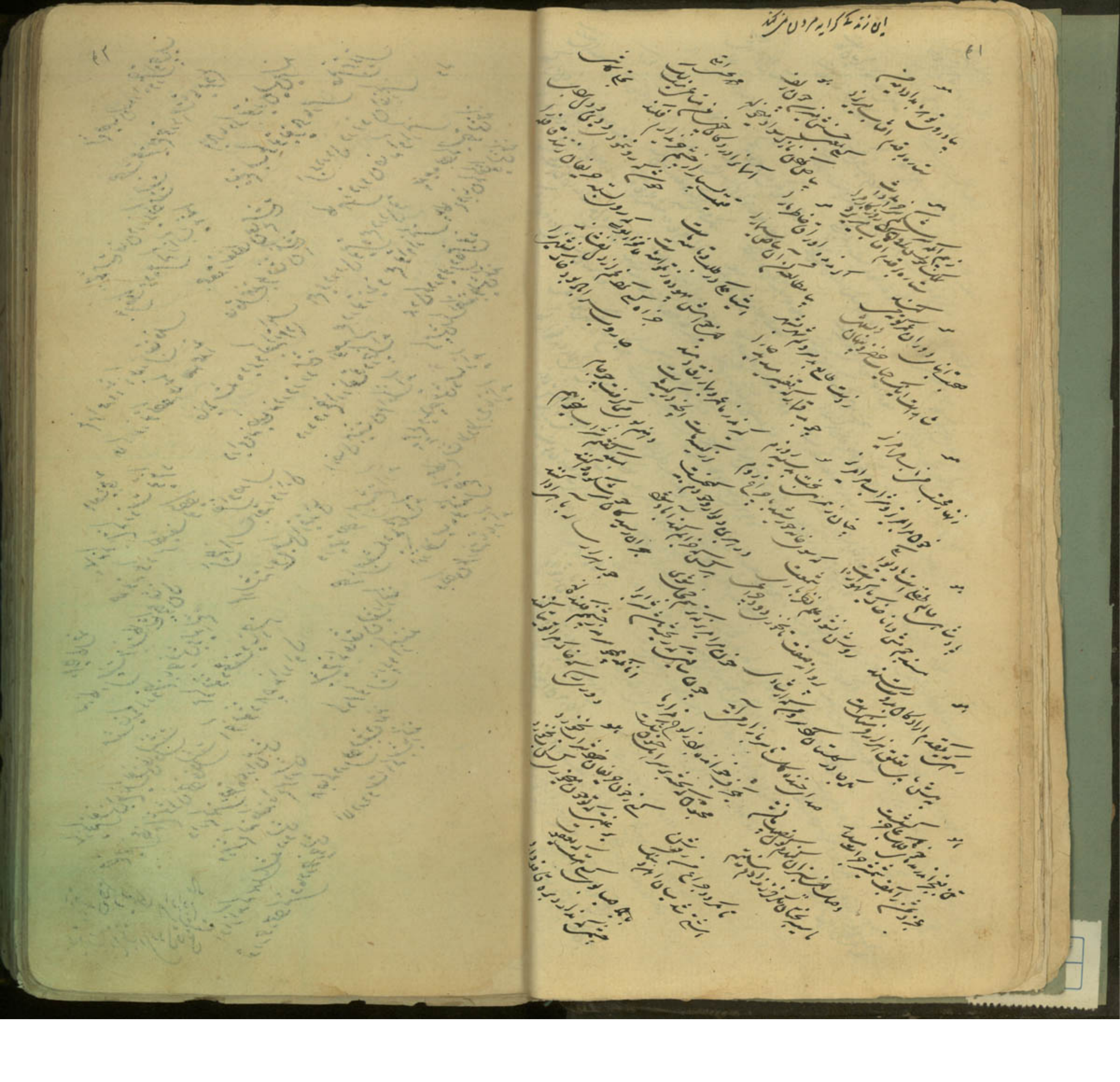


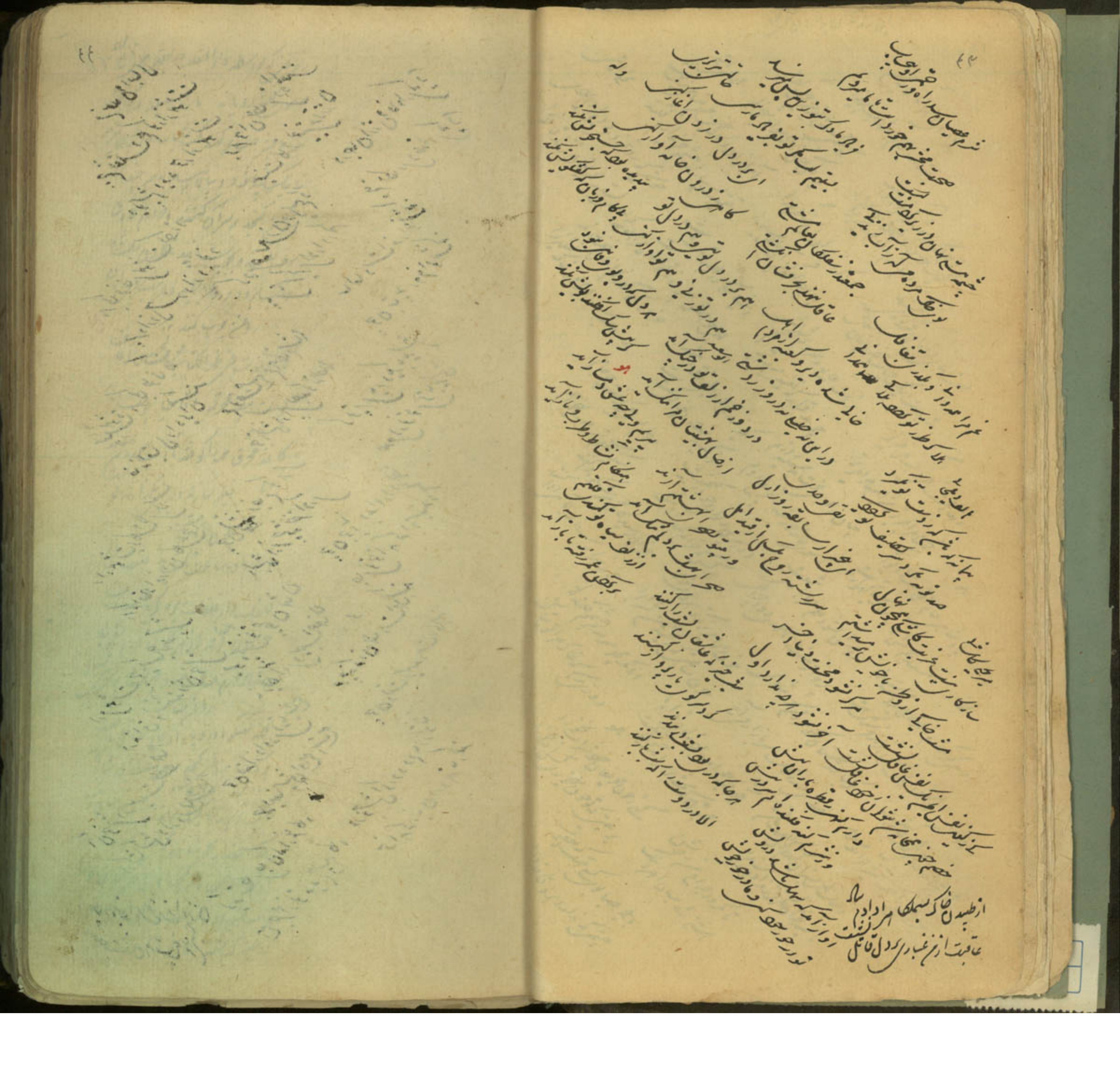












[illegible] والبال
[illegible] [illegible] از [illegible]
[illegible]

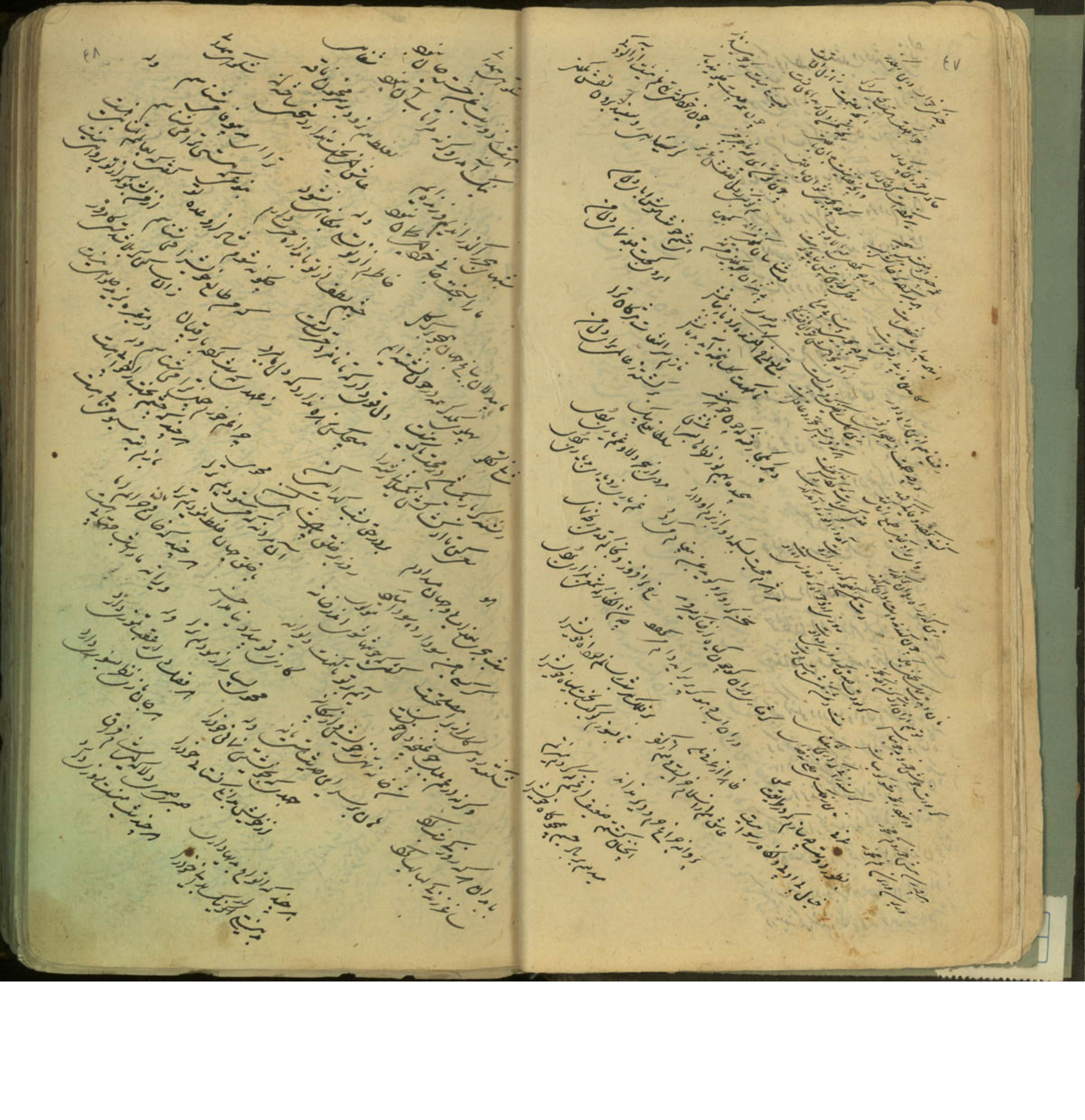
چاره بخواهد [illegible] ز ارزان
صحبت ان [illegible]

روغنی که بواسطه داء الثعلب و ریختن موی نافع بود
و موی ریخته رویاند مازو هلیله برگ مورد
همه را اندر آب تر کنند یک شبانه روز پس بپزند
تا نیک پخته شود و پالایند و هم چندان
روغن کنجد بر آن کنند و [illegible] لادن
بر او افکنند و بجوش کنند تا لادن حل شود
و آب برود و روغن بماند و هر شب موی را بآن
روغن چرب کنند

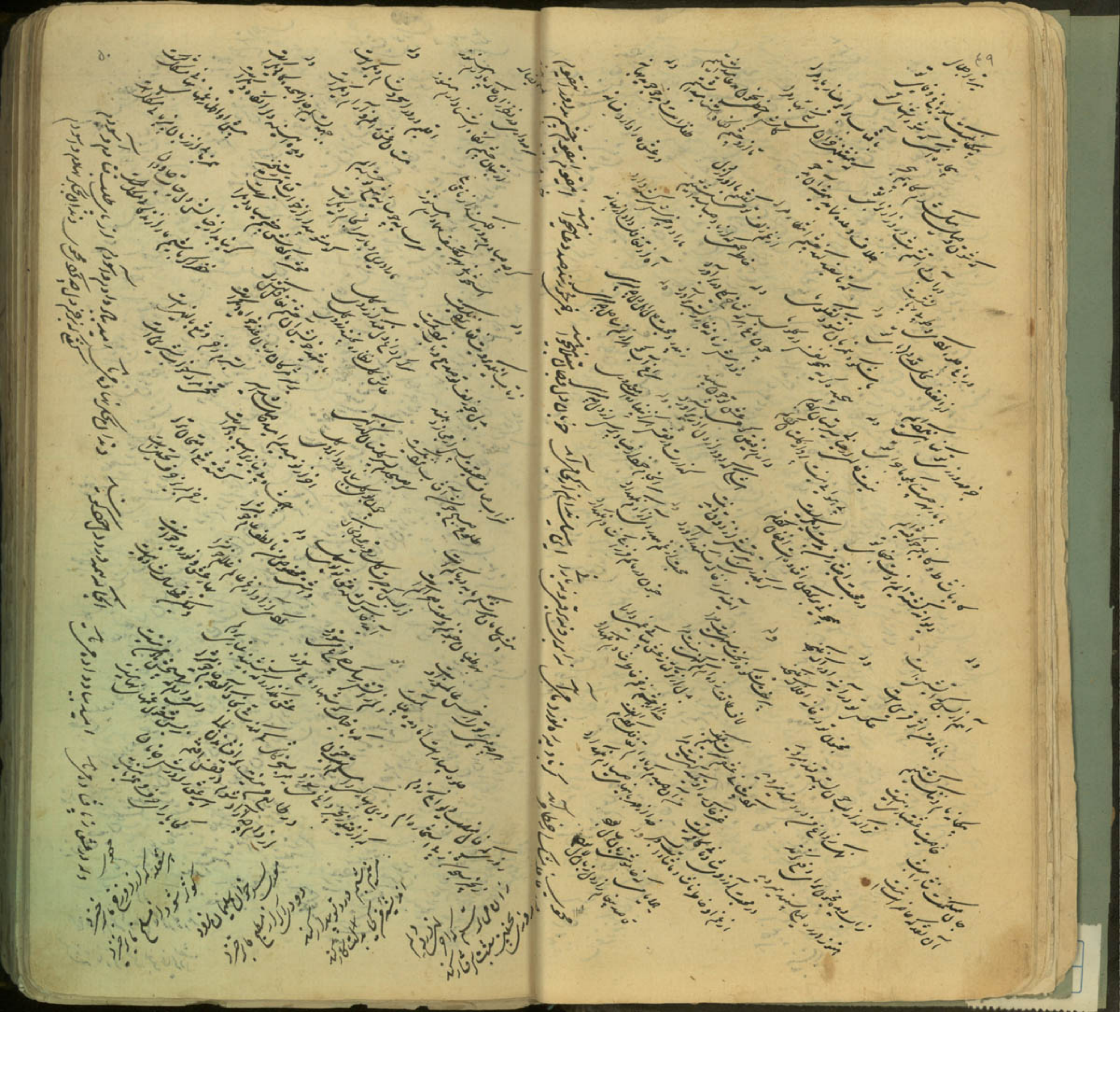
دارو
که اوجدت فی ظهر الکتاب مجرب لحبس الرعاف
پوست بیضه محرقه اقاقیا پوست انار
کاغذ محرق همه را کوفته با آب مورد سرشته
فتیله سازند و در بینی گذارند مجرب

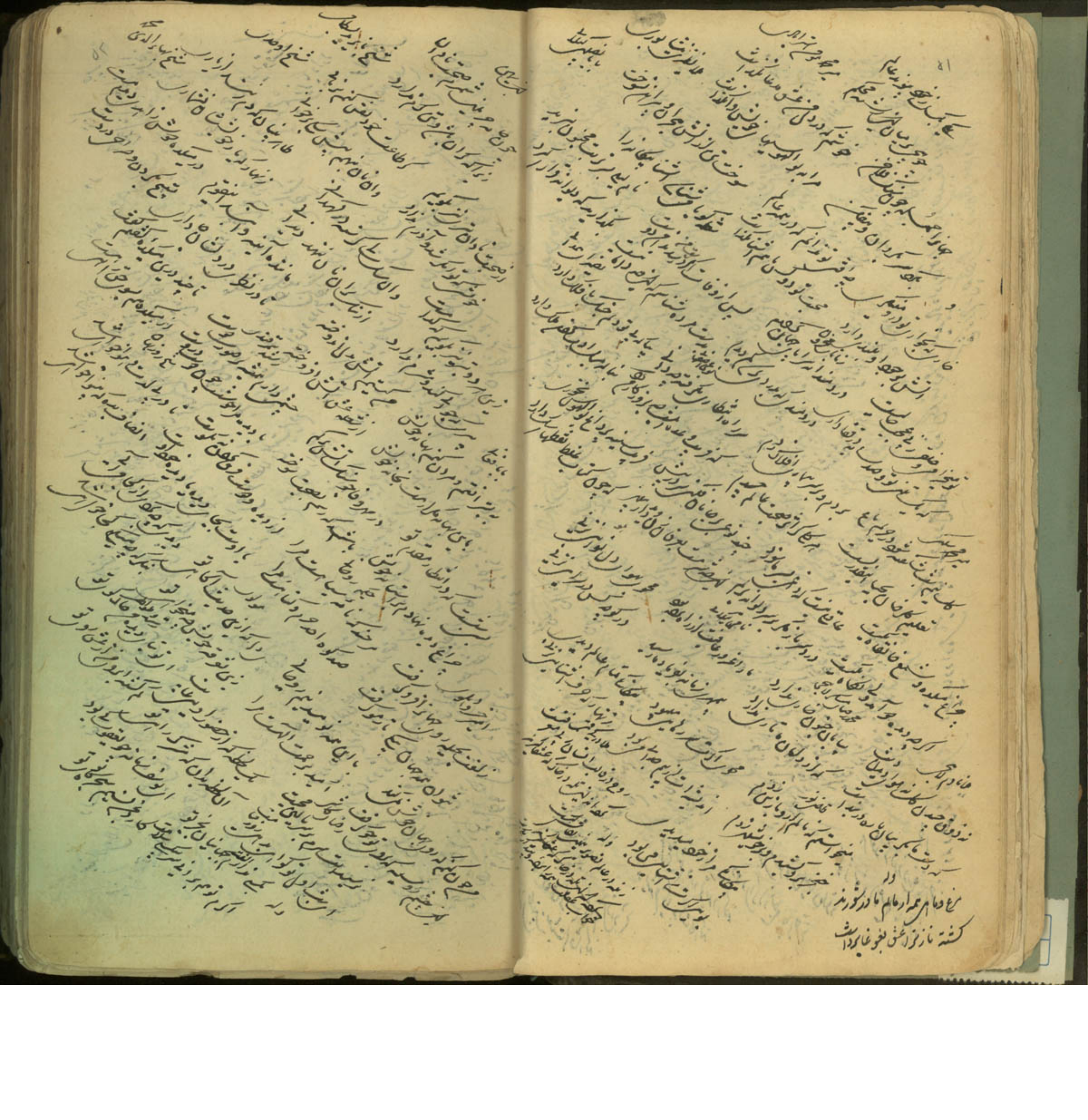
معجون الراحه
قولنج را در ساعت بگشاید صفت آن
فلفل دار فلفل زیره کرفس سداب
خولنجان [illegible] از هر یک درمی سقمونیا
هشت درم عسل صد و چهل درم [illegible]

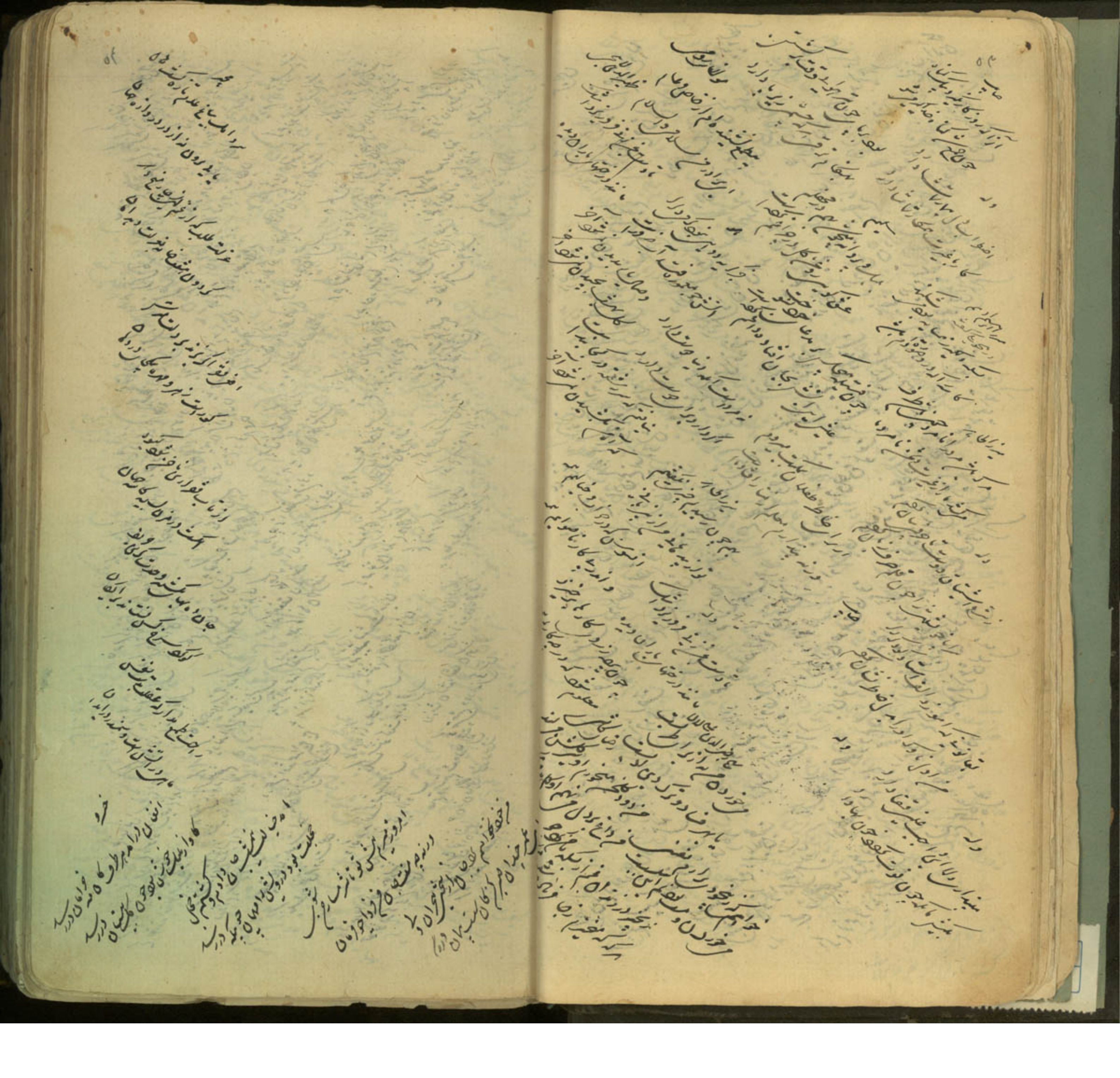
روغن حنا
بجهت [illegible] و درد پا و اوجاع مفاصل نافع است
برگ حنا روغن کنجد اول حنا را در [illegible]
آب بریزند تا یکشب بماند و صباح در دیگ
کنند آن مقدار بجوش کنند که نصف آن بماند بعد
از آن صاف نموده روغن کنجد را داخل کرده چندان بجوش کنند
که آب بسوزد و روغن بماند بعد از آن پائین آورده
در شیشه گذاشته بکار برند که بغایت نافع است

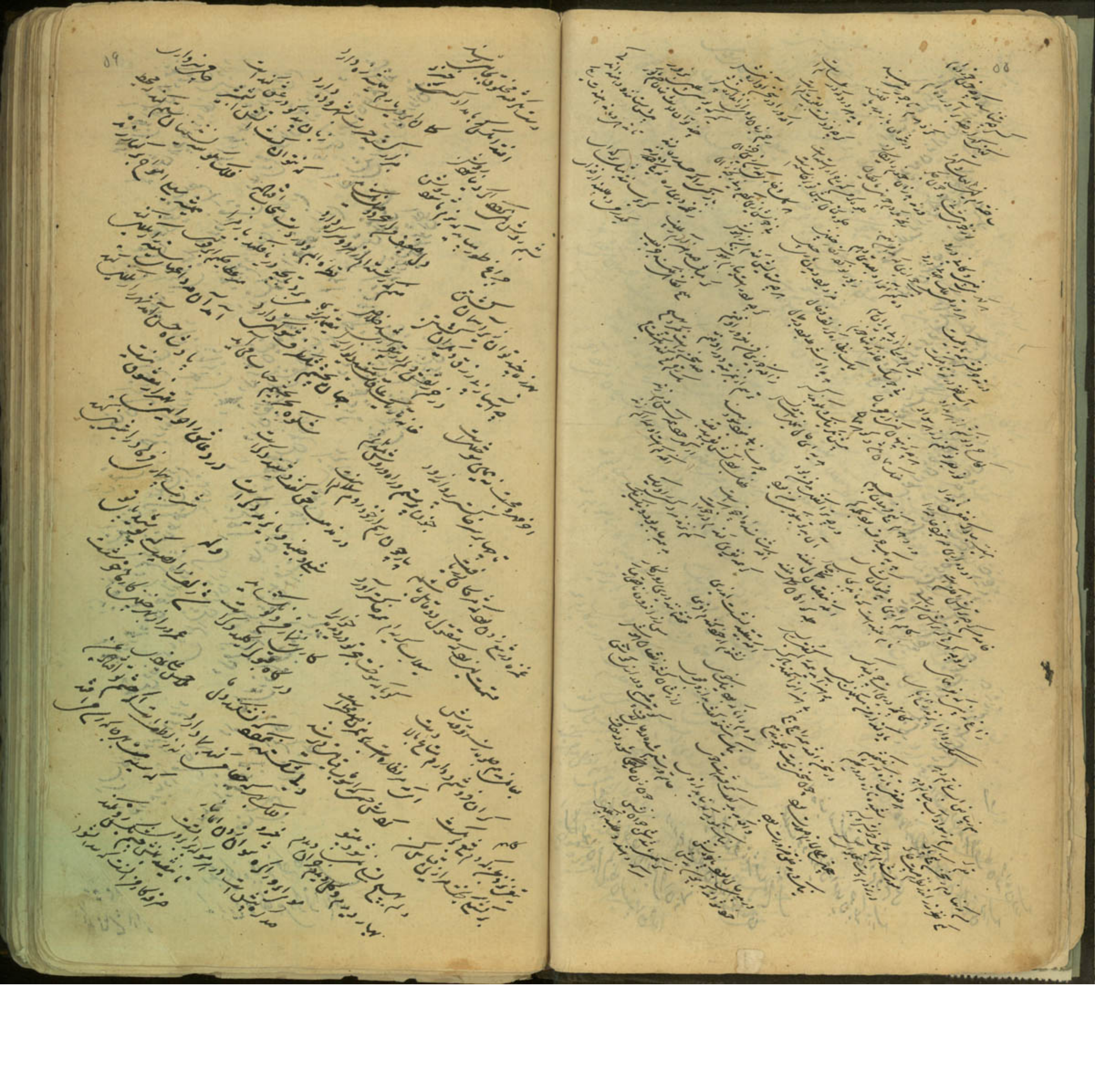


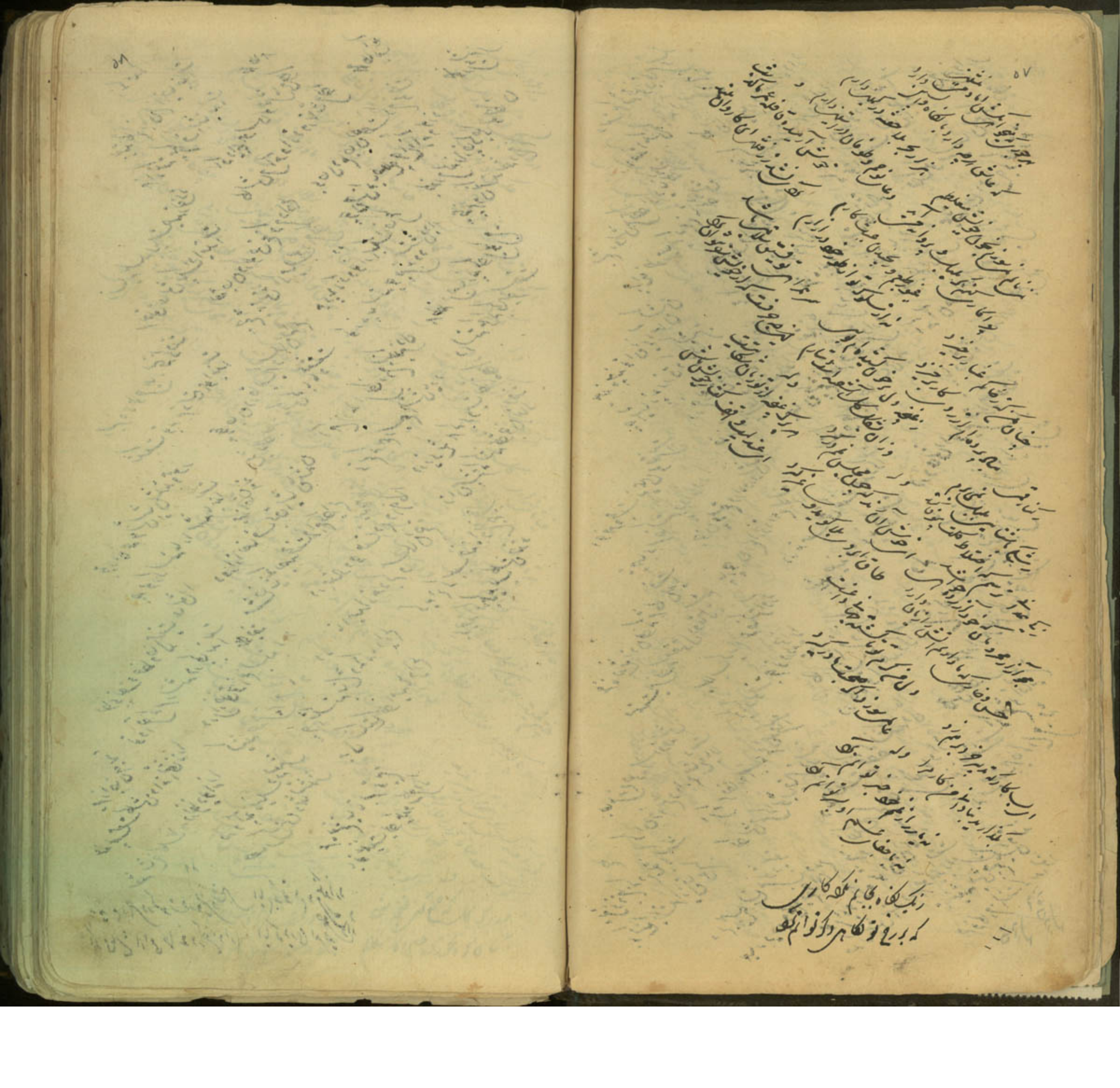
٤٧
٤٨

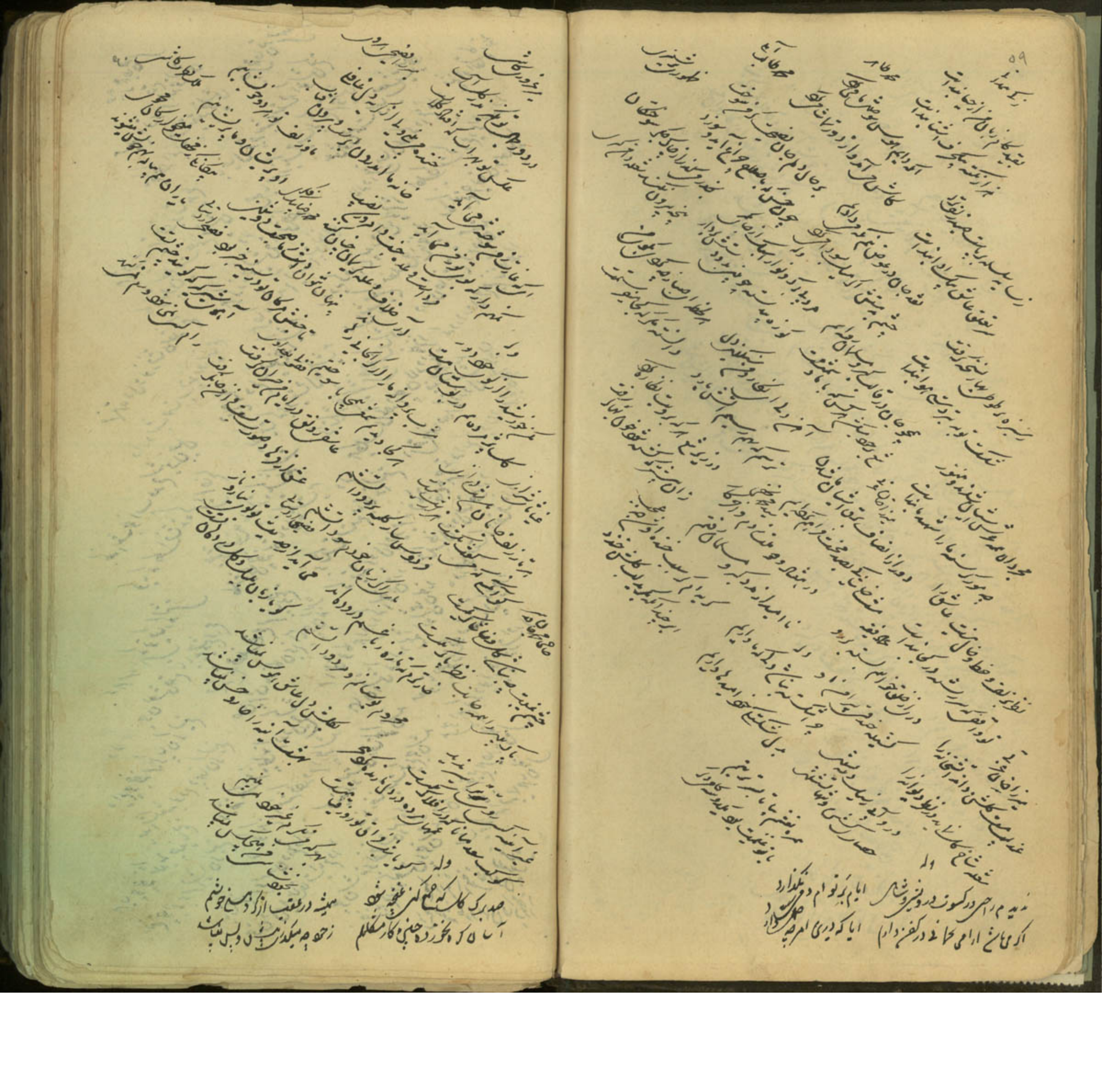


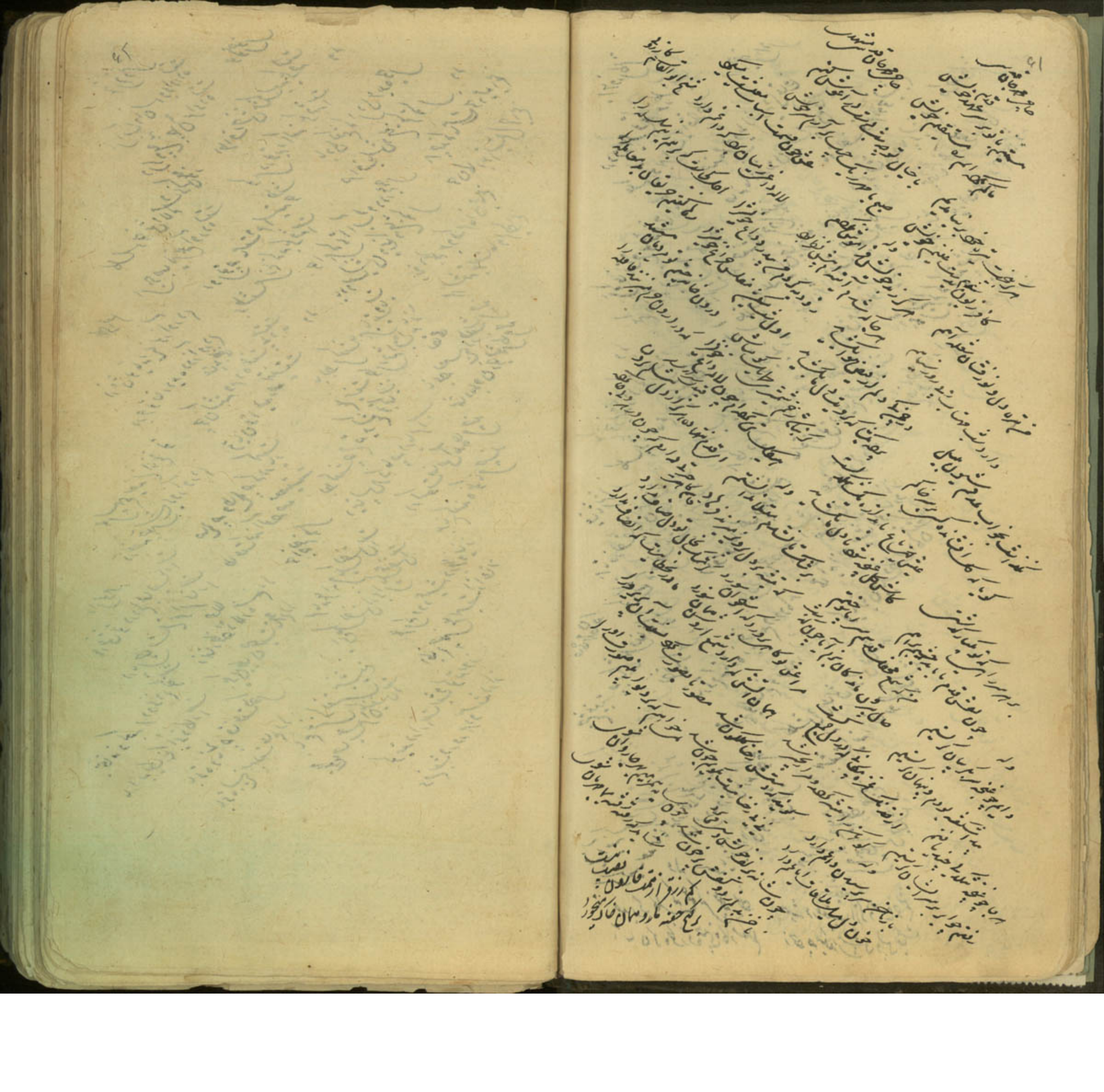


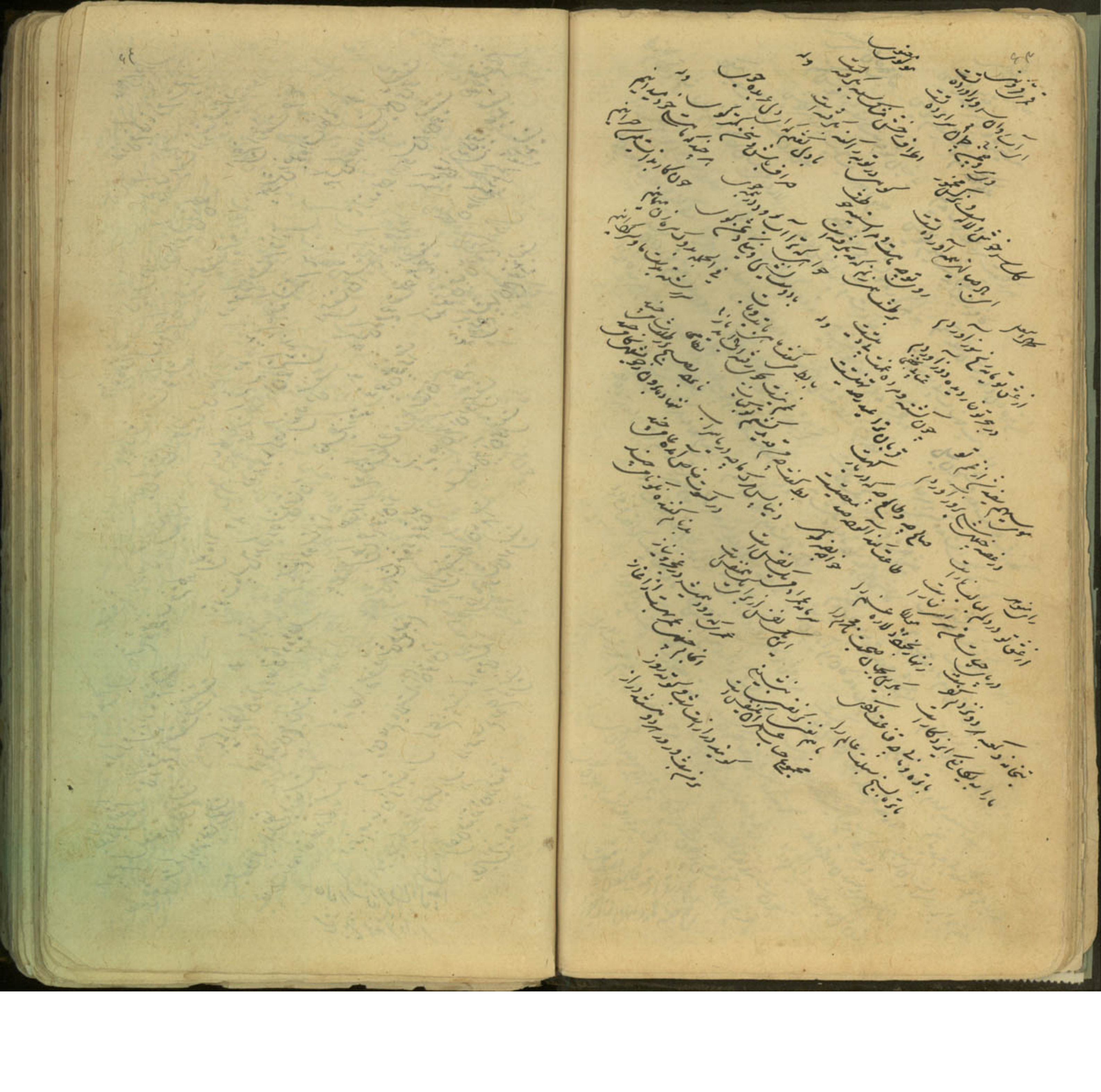


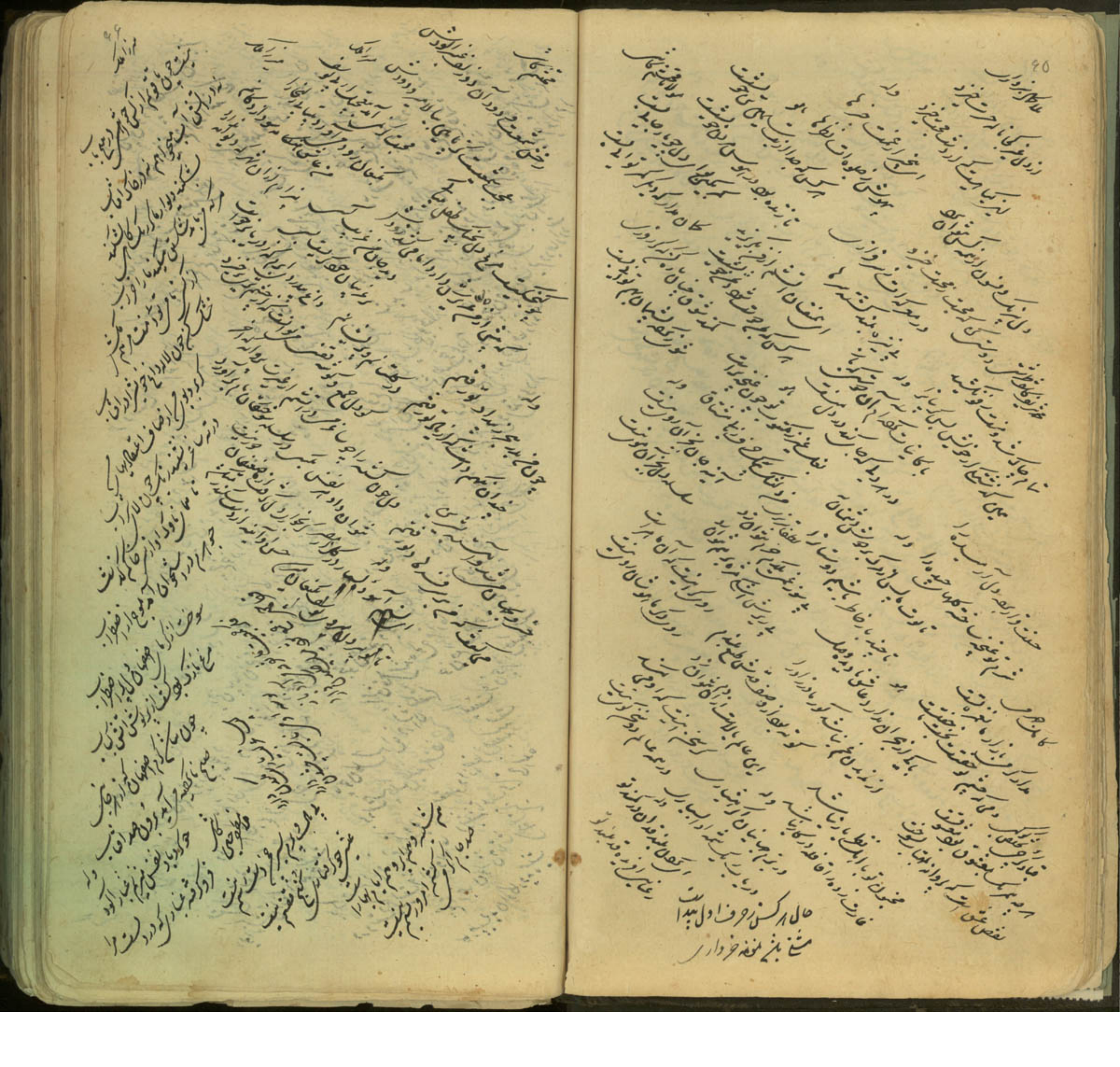


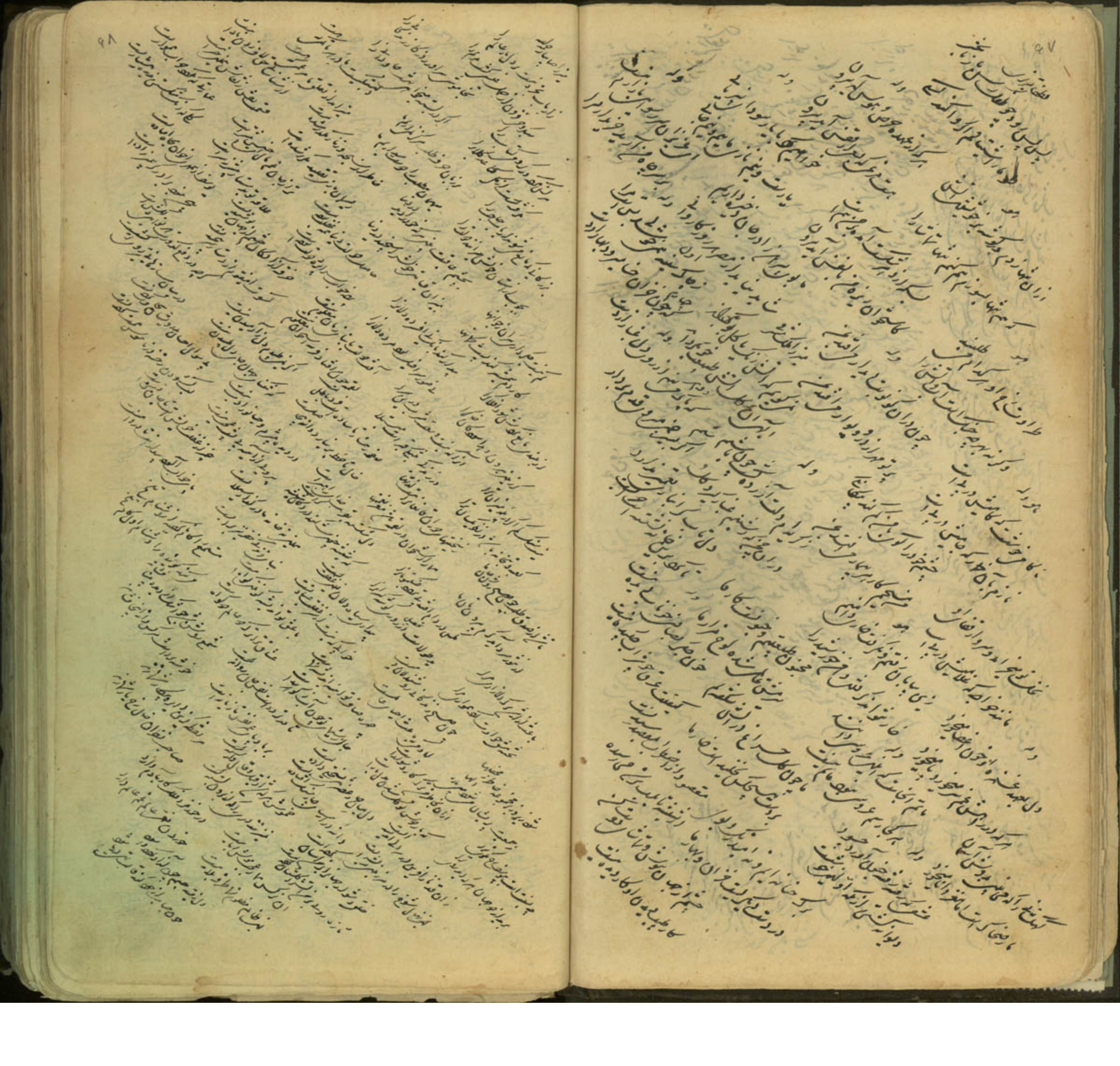


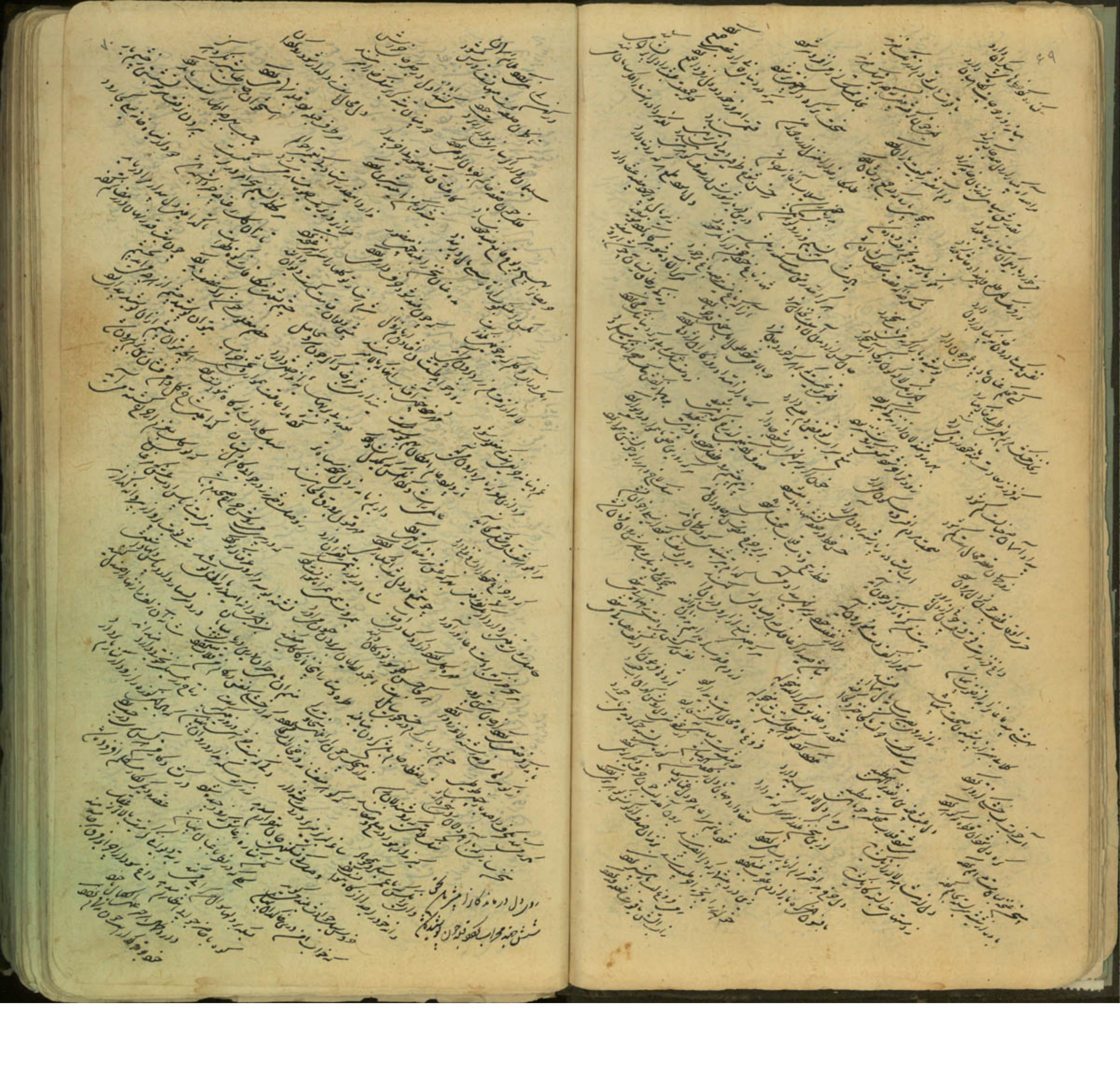


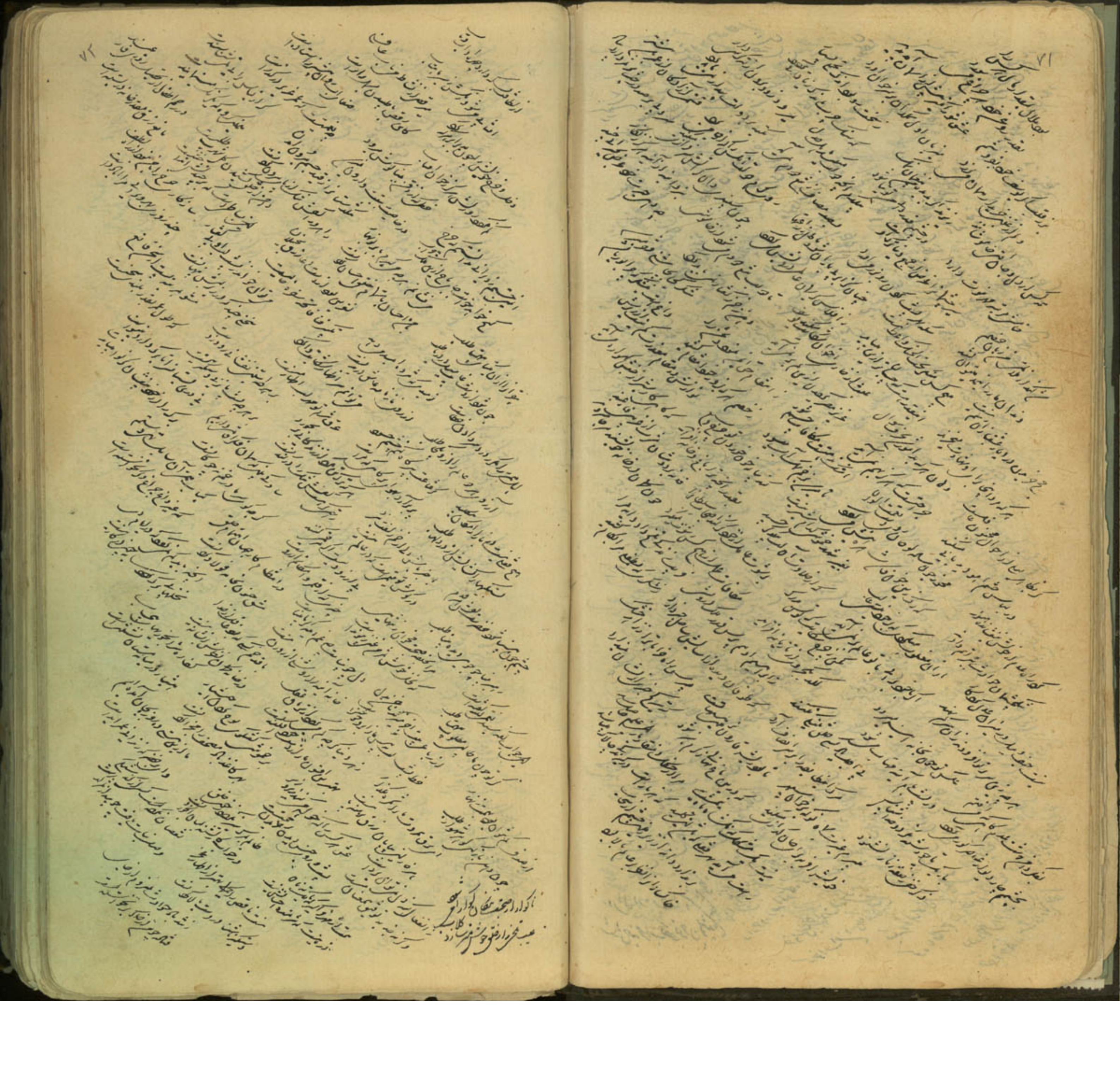


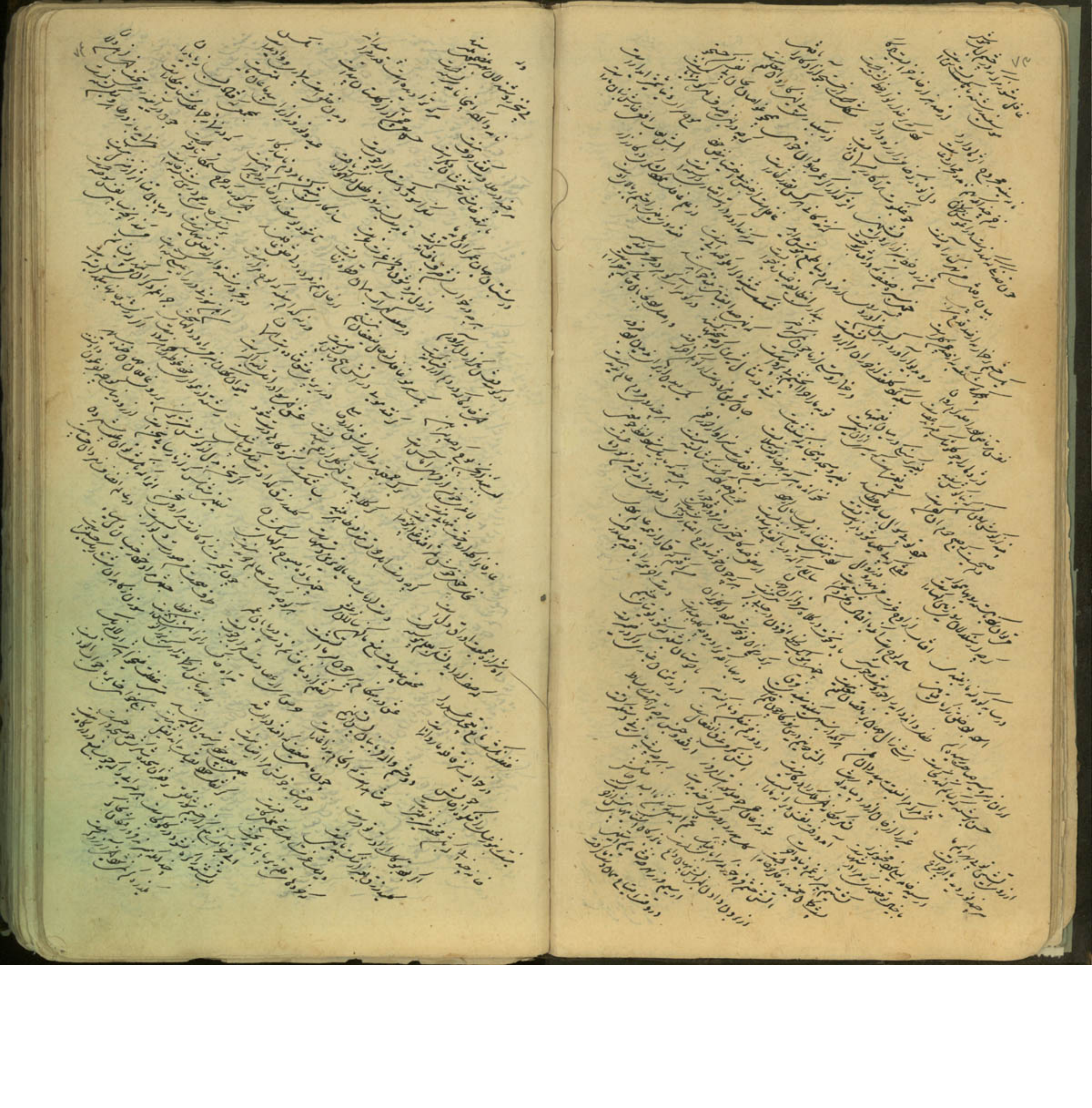


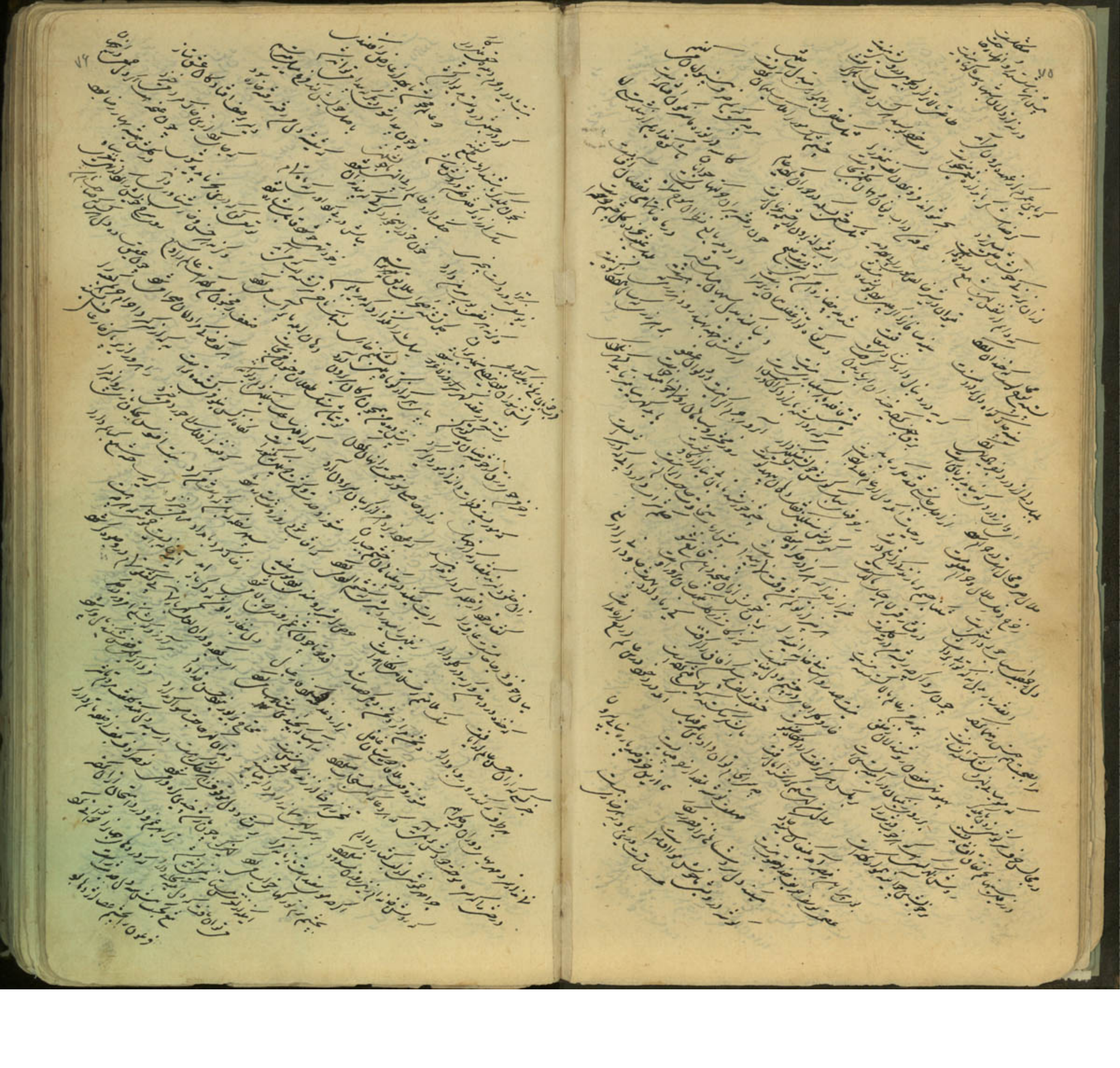


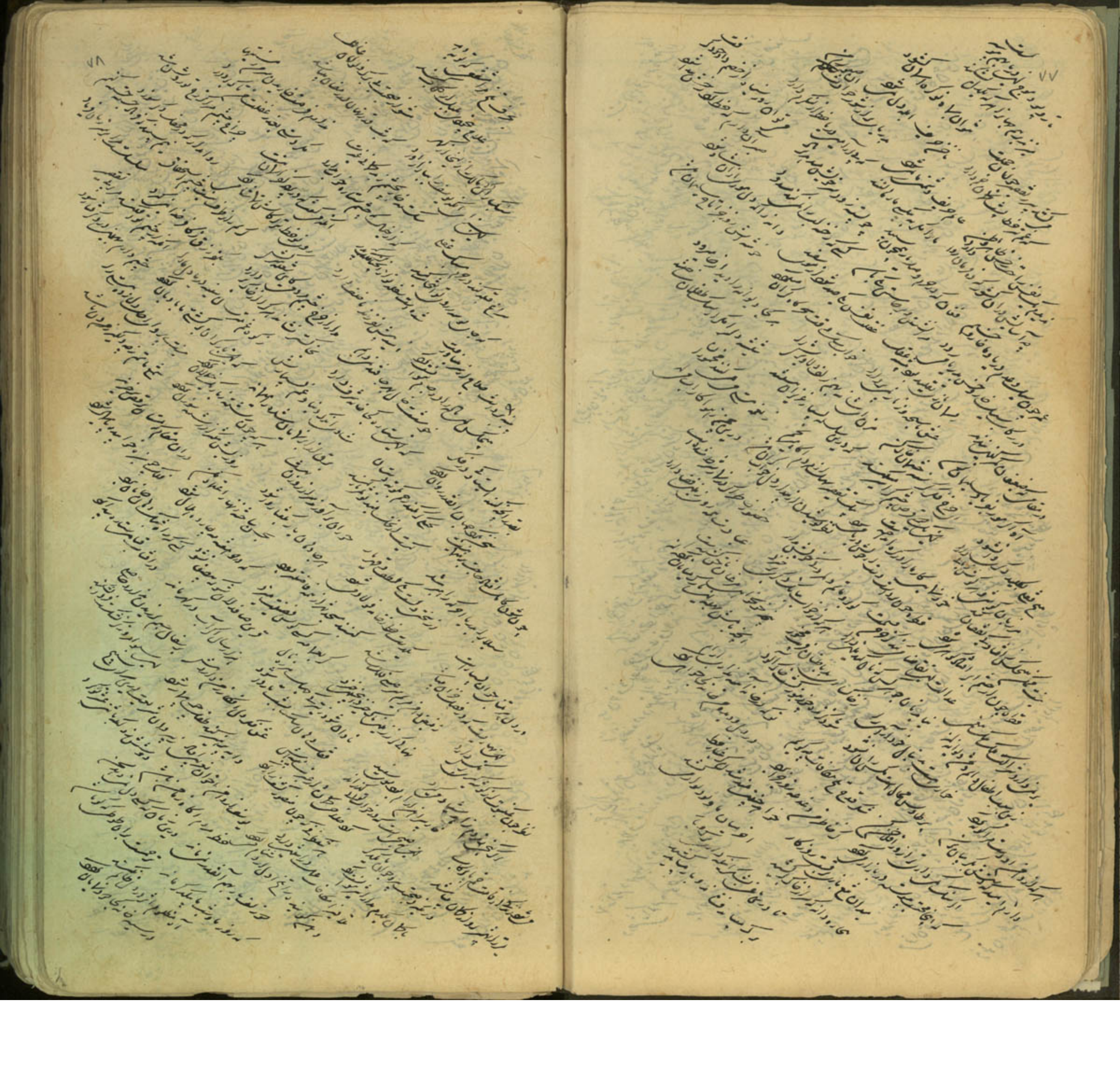

۶۷
۶۸

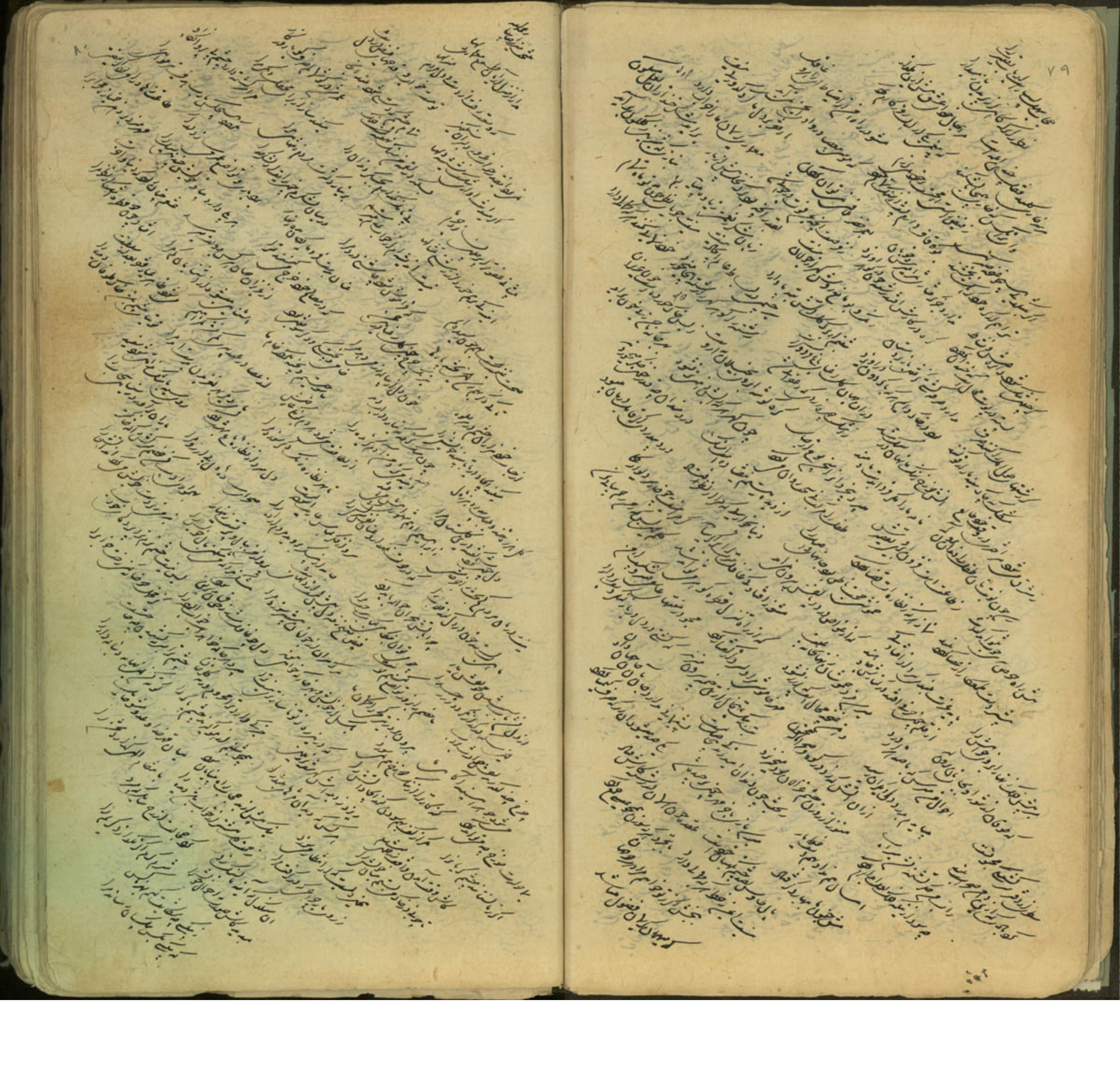




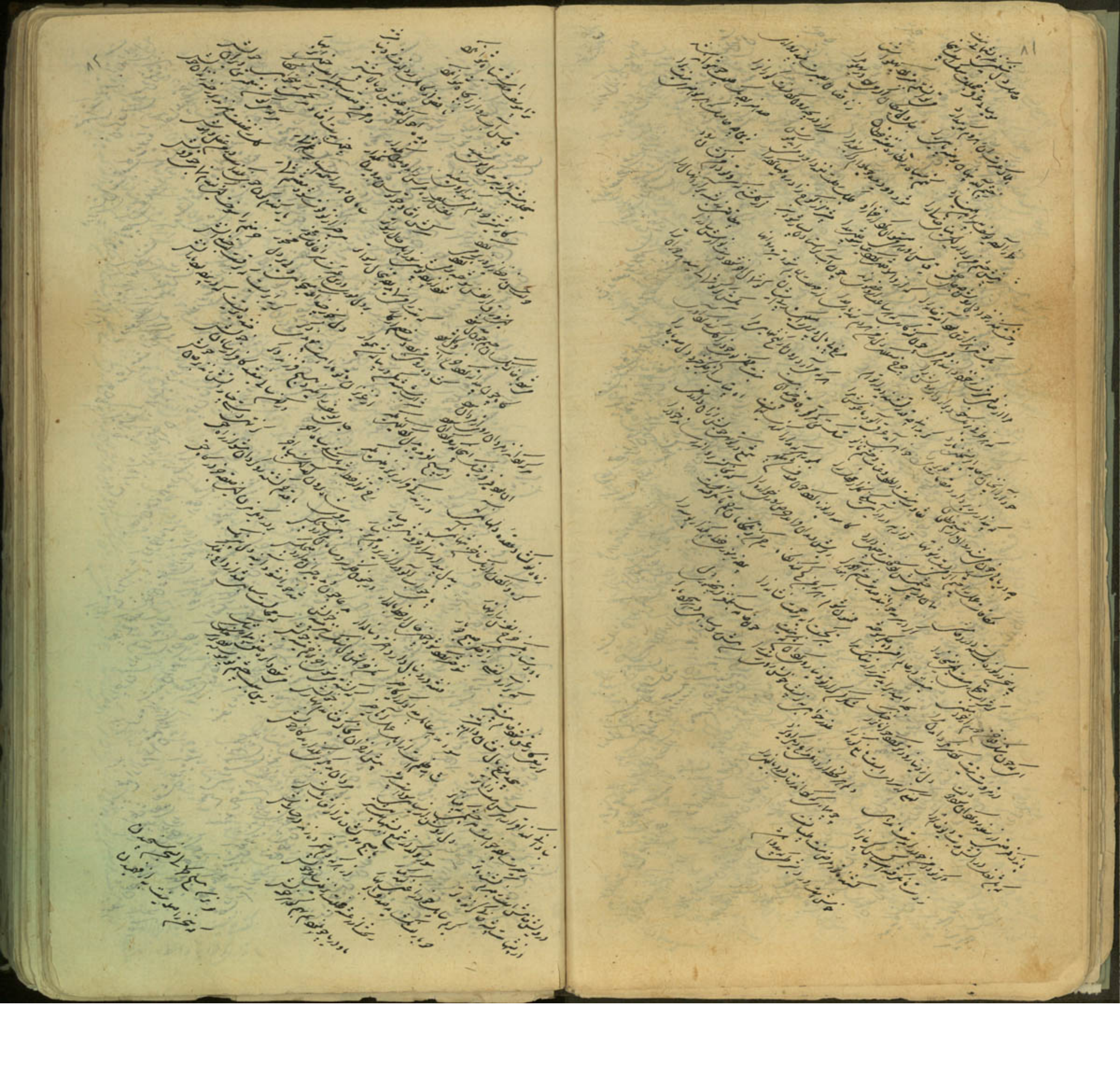


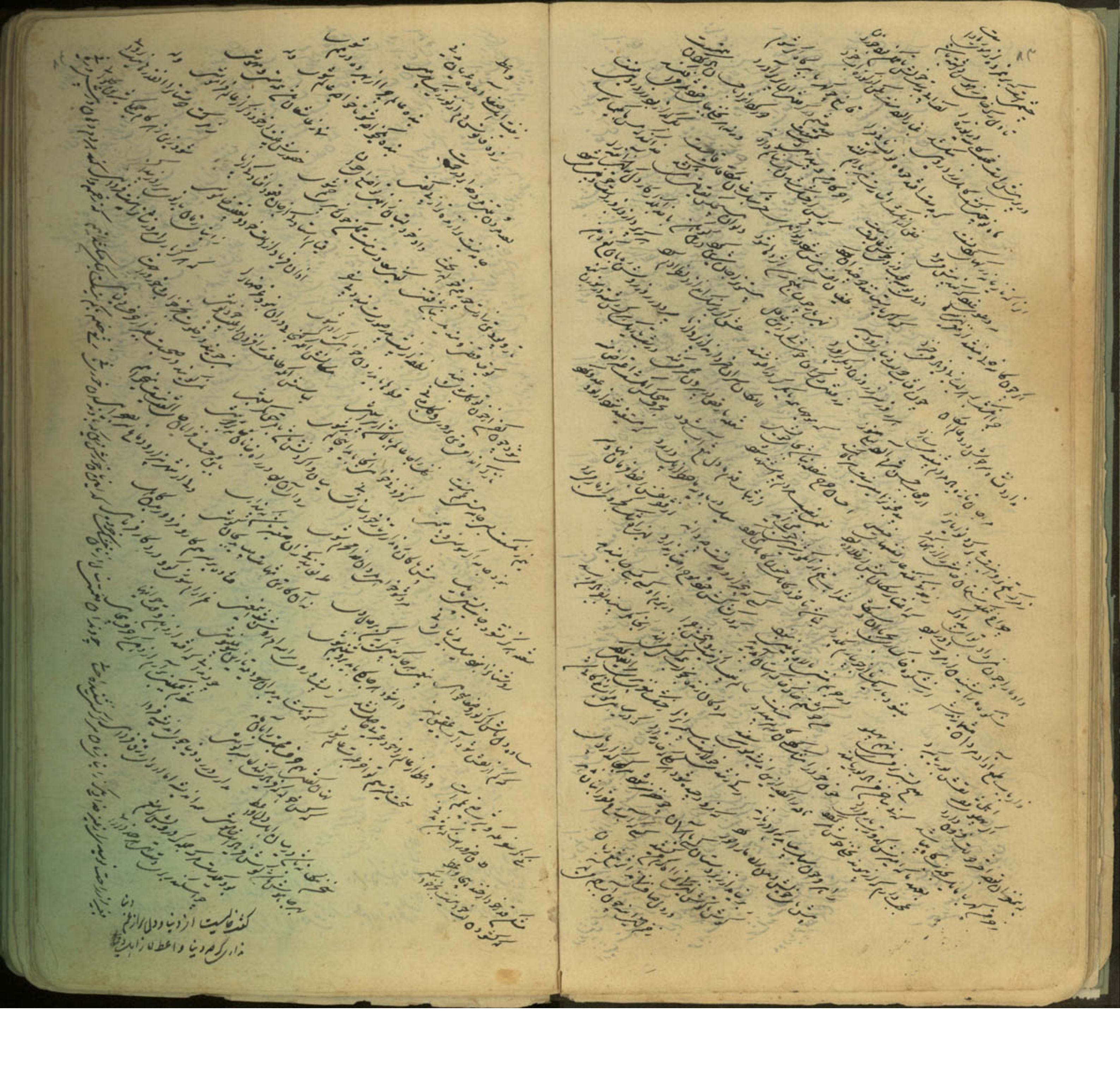


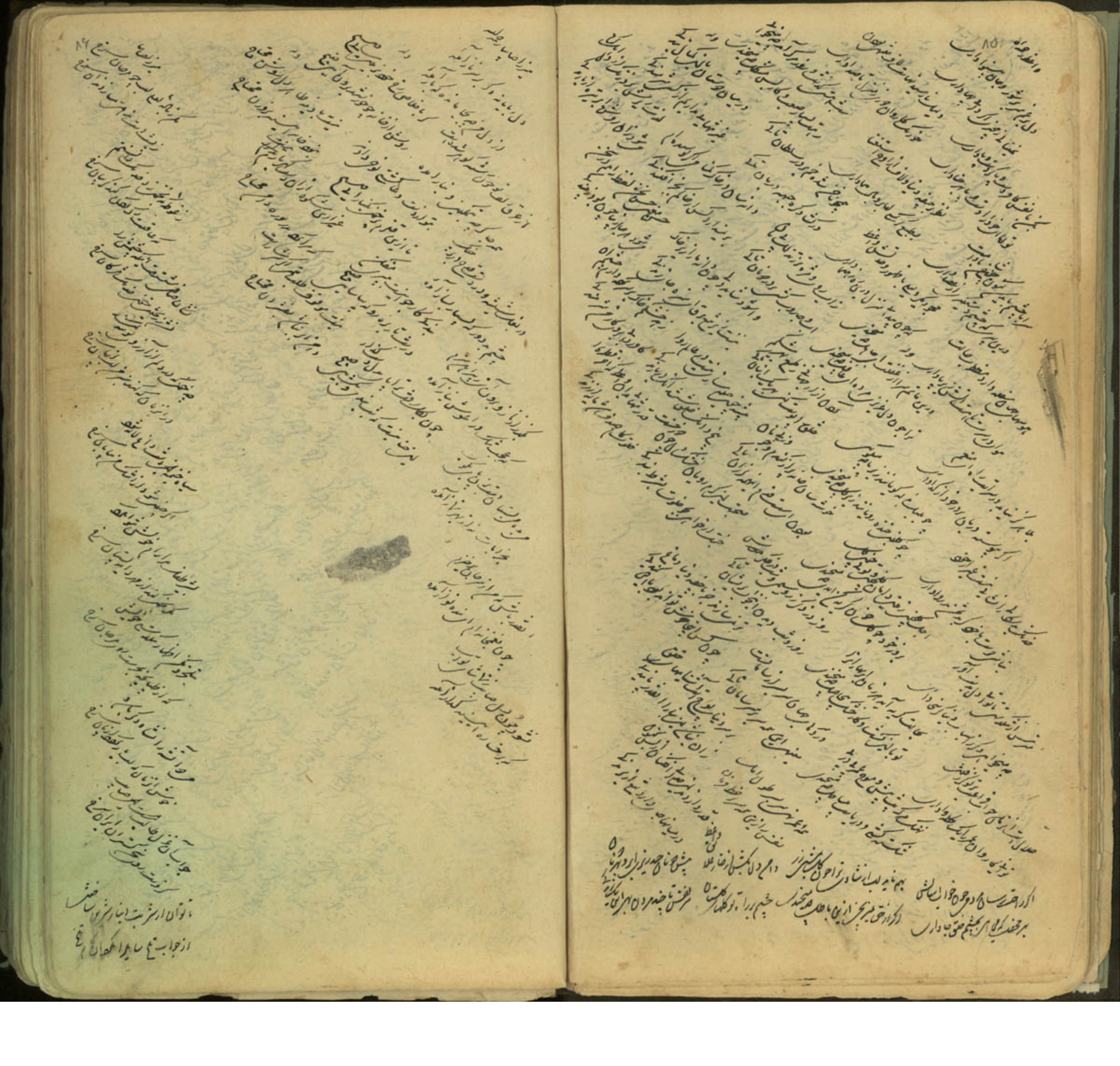


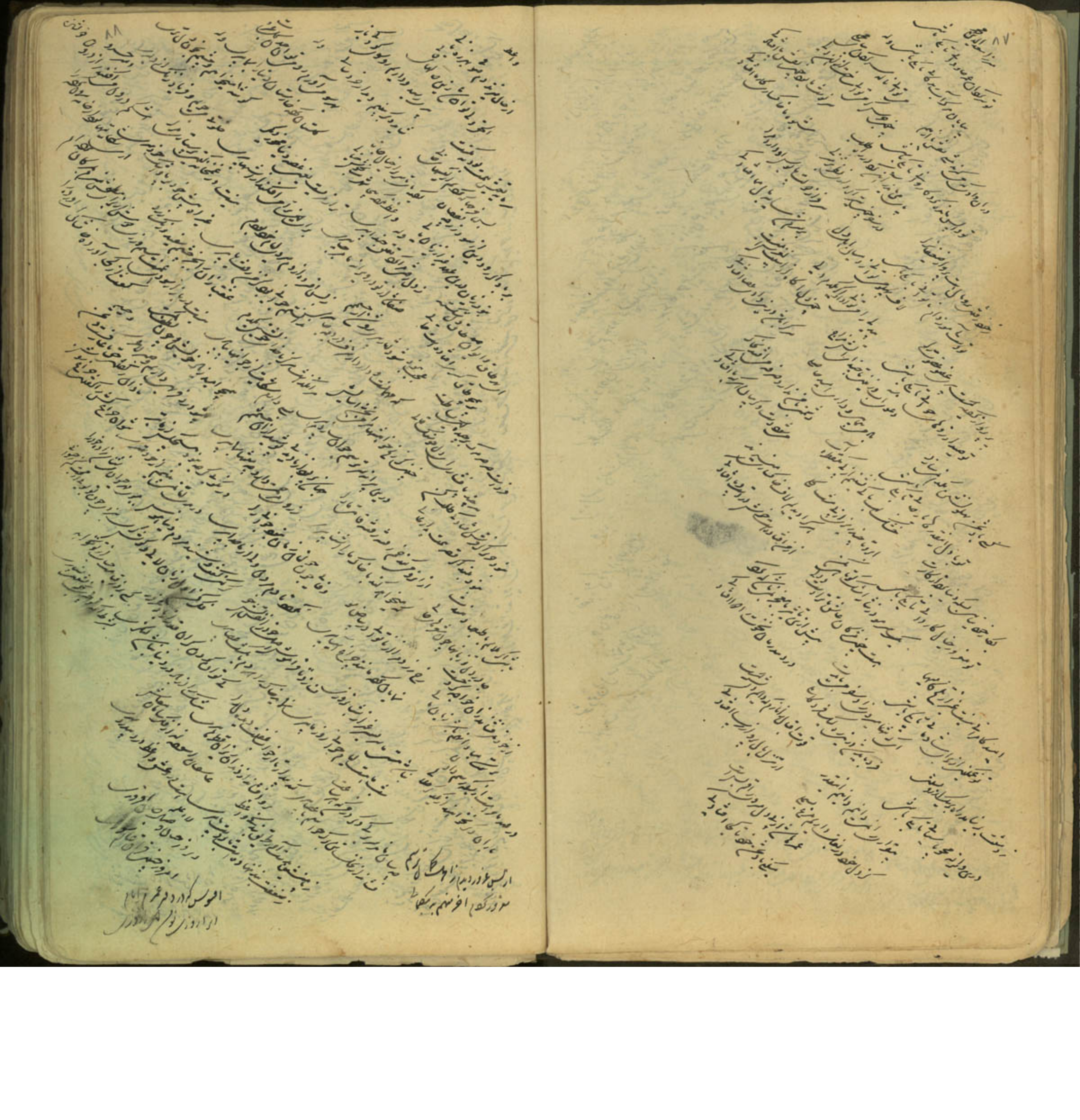


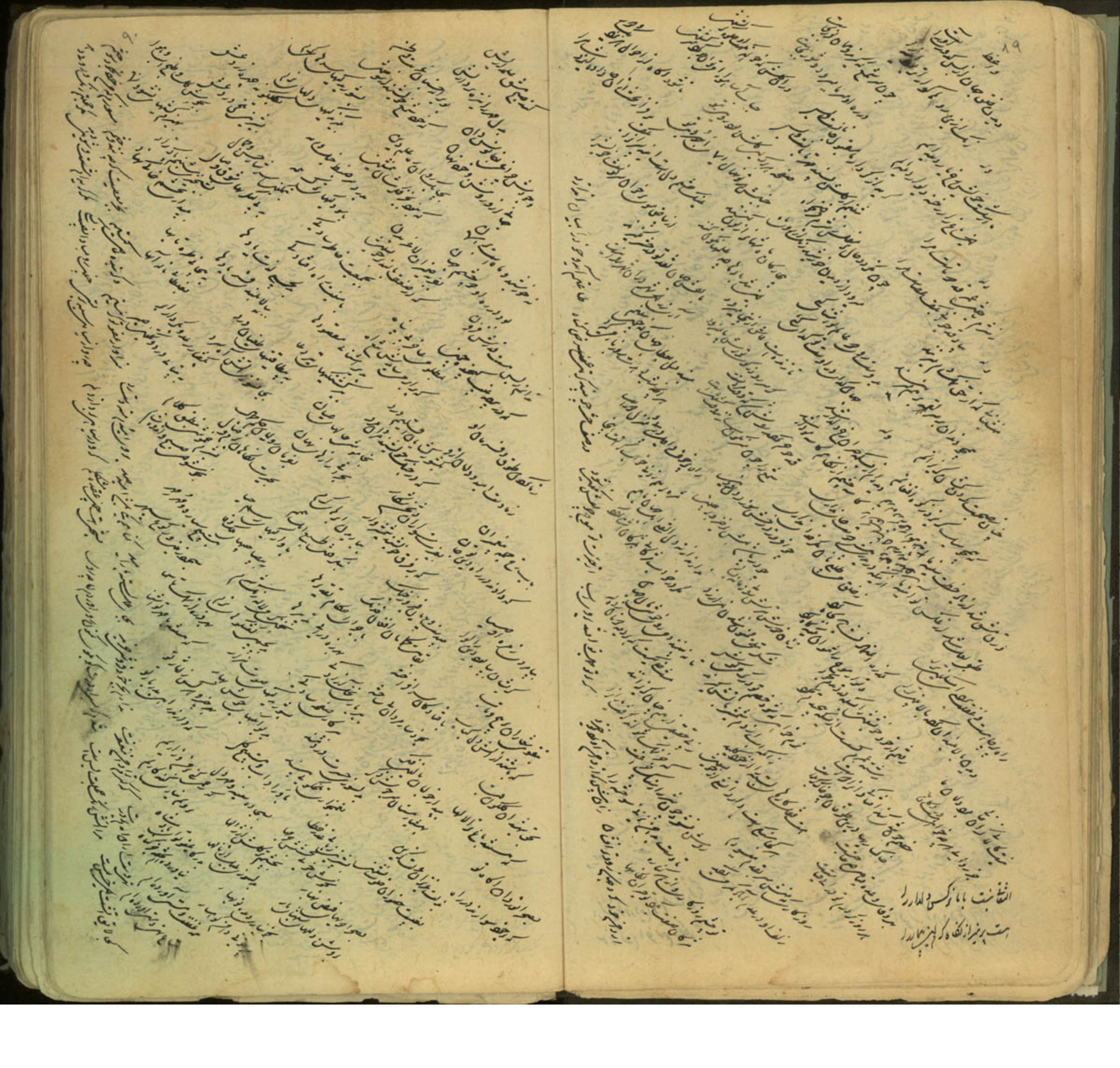
۸۰
۷۹

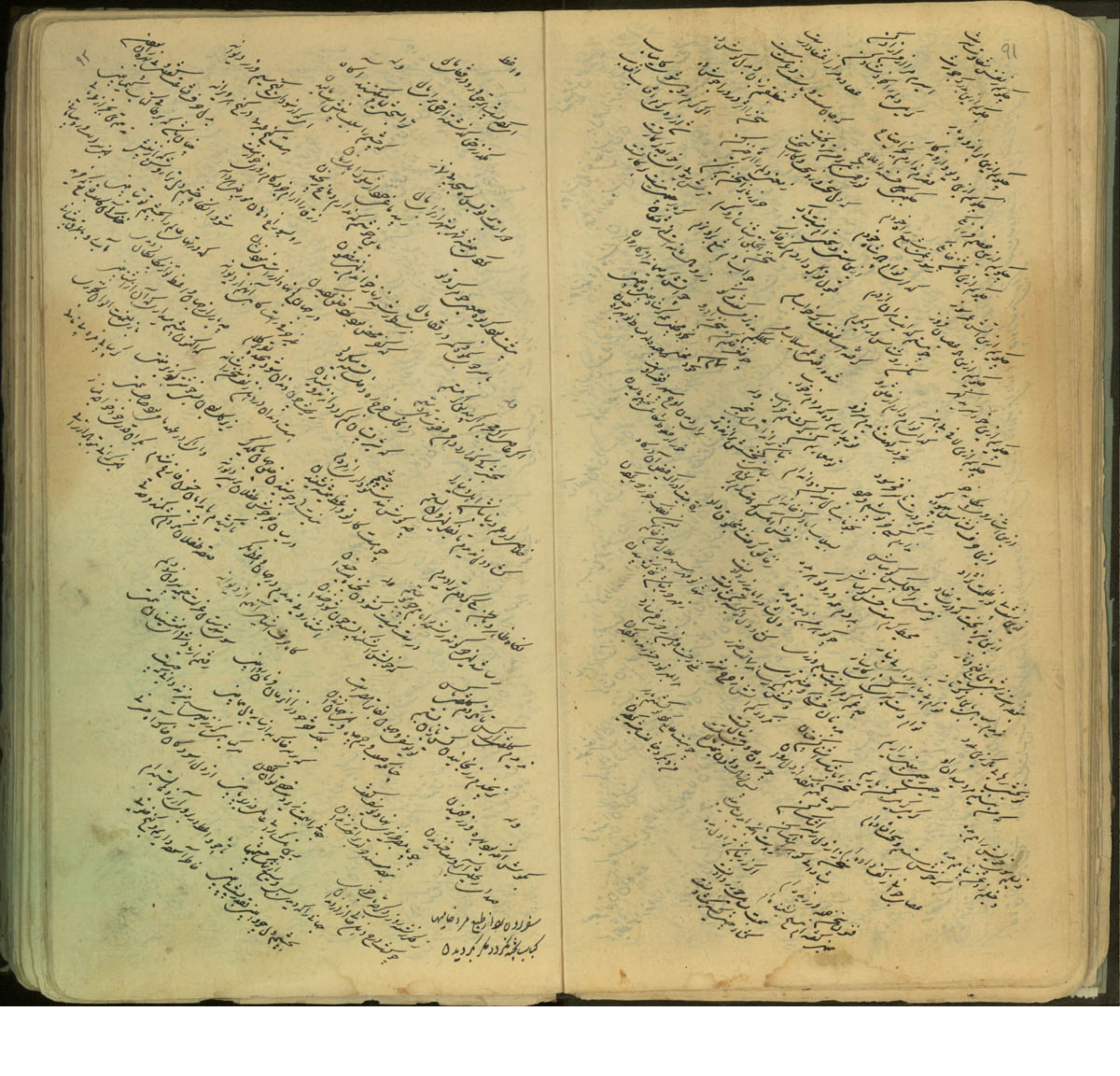




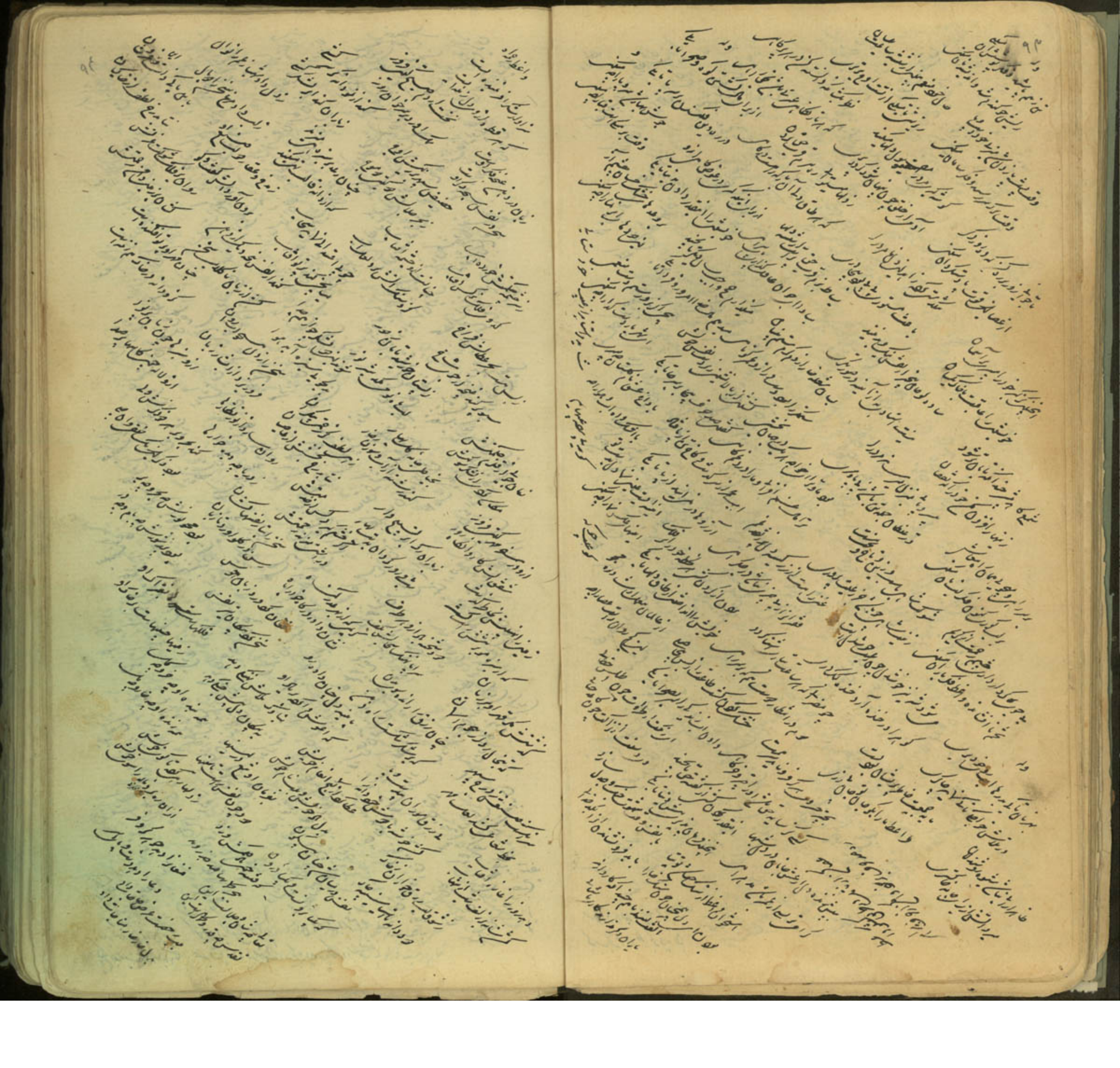


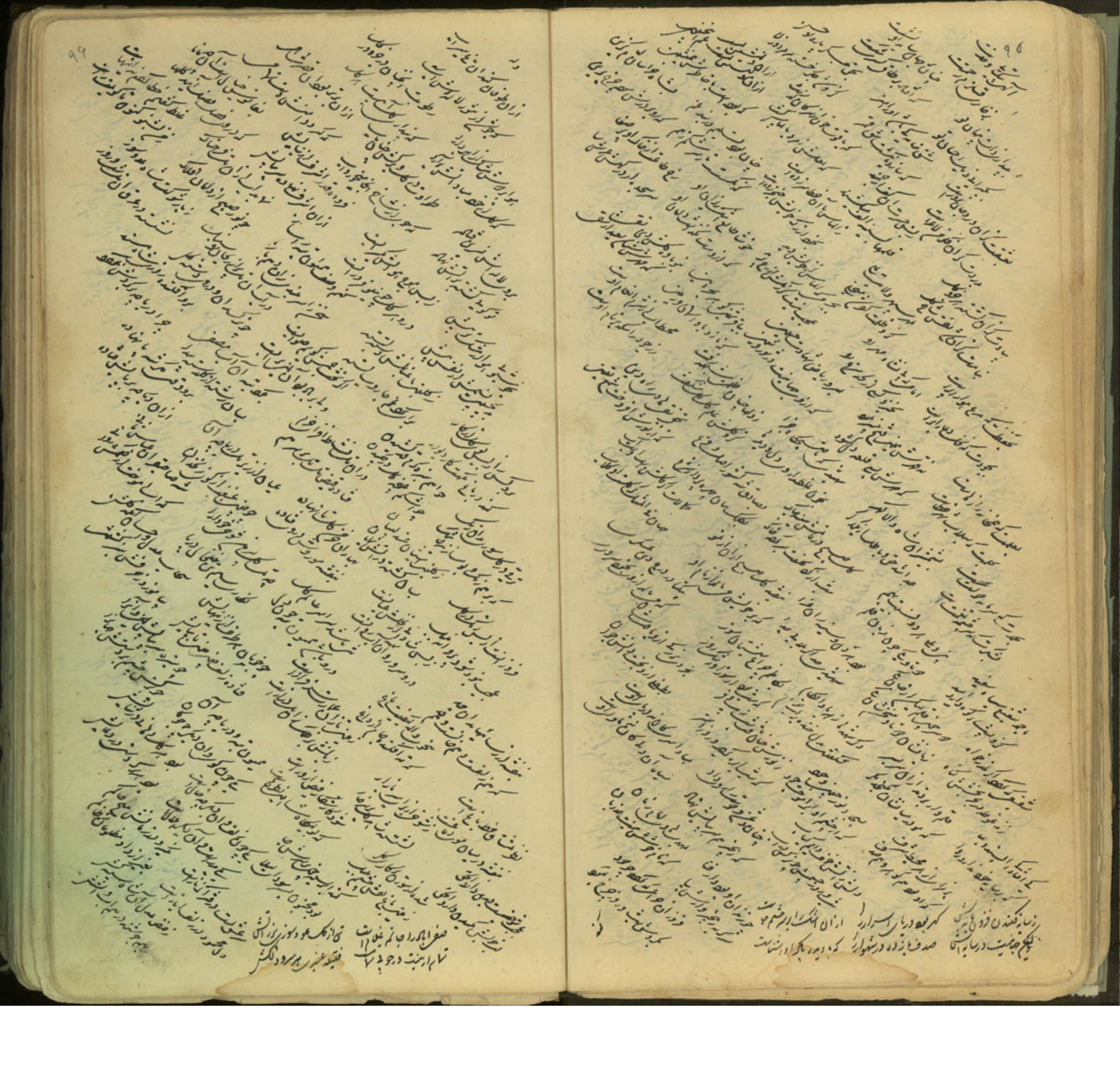


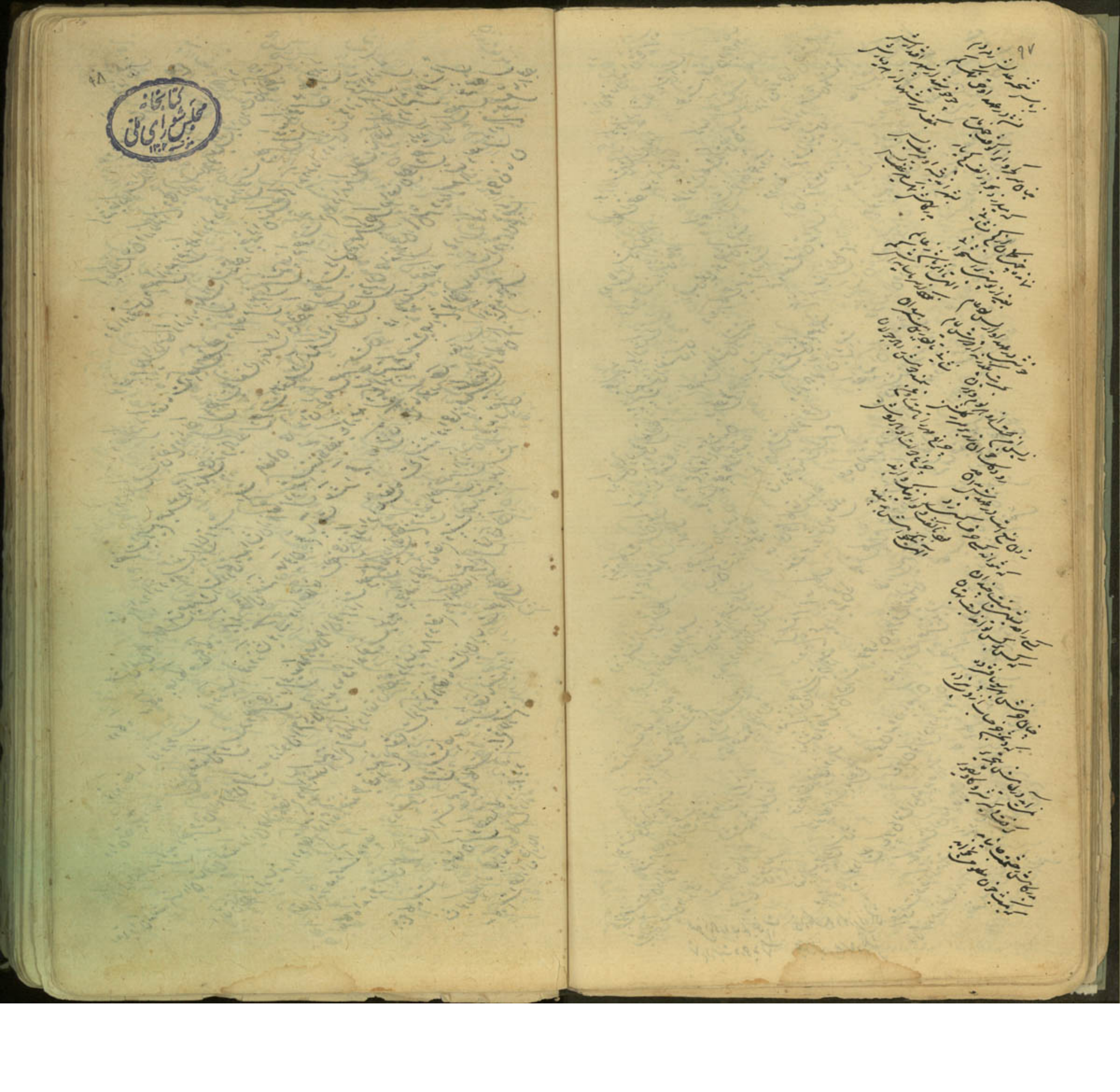


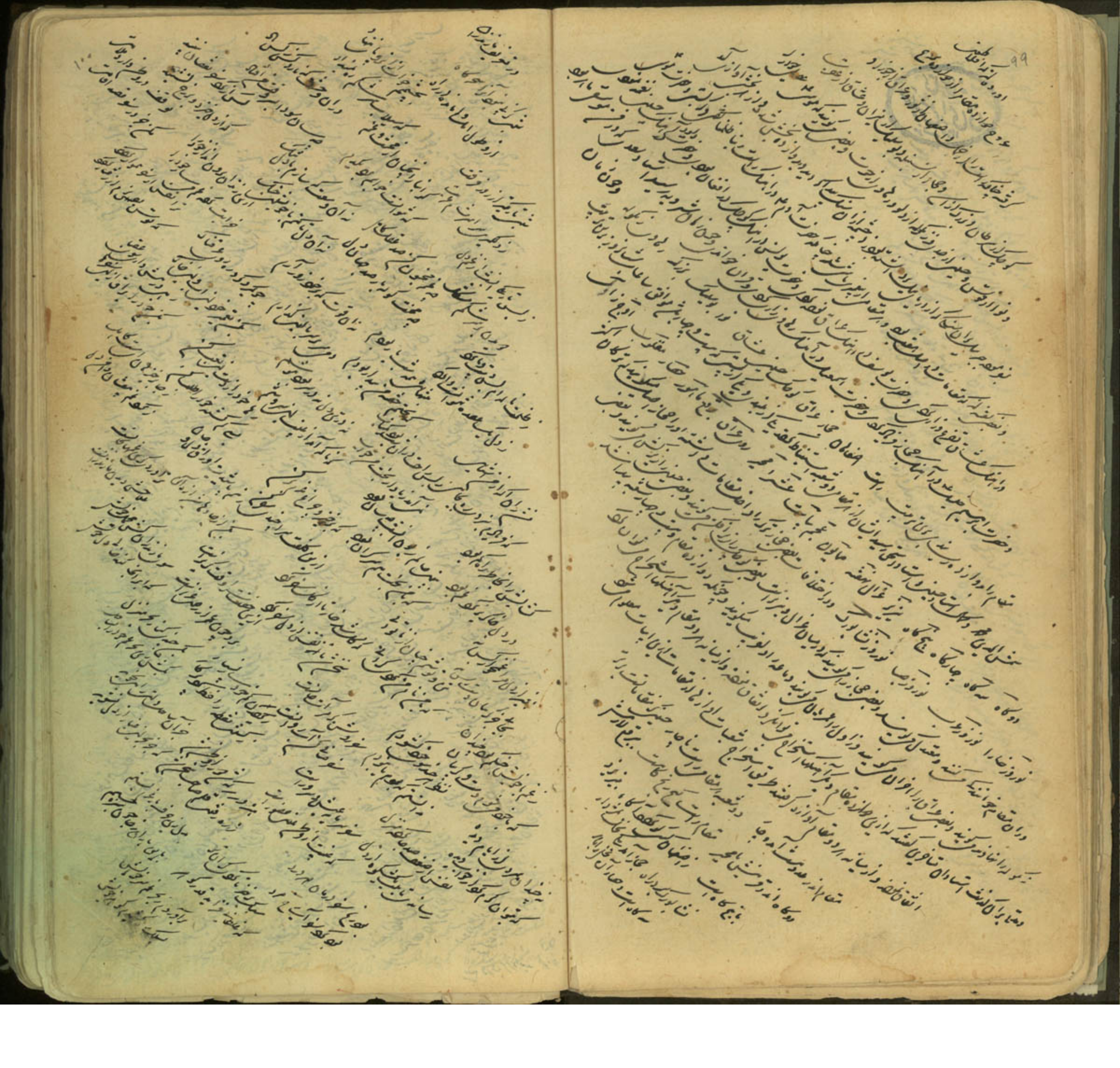


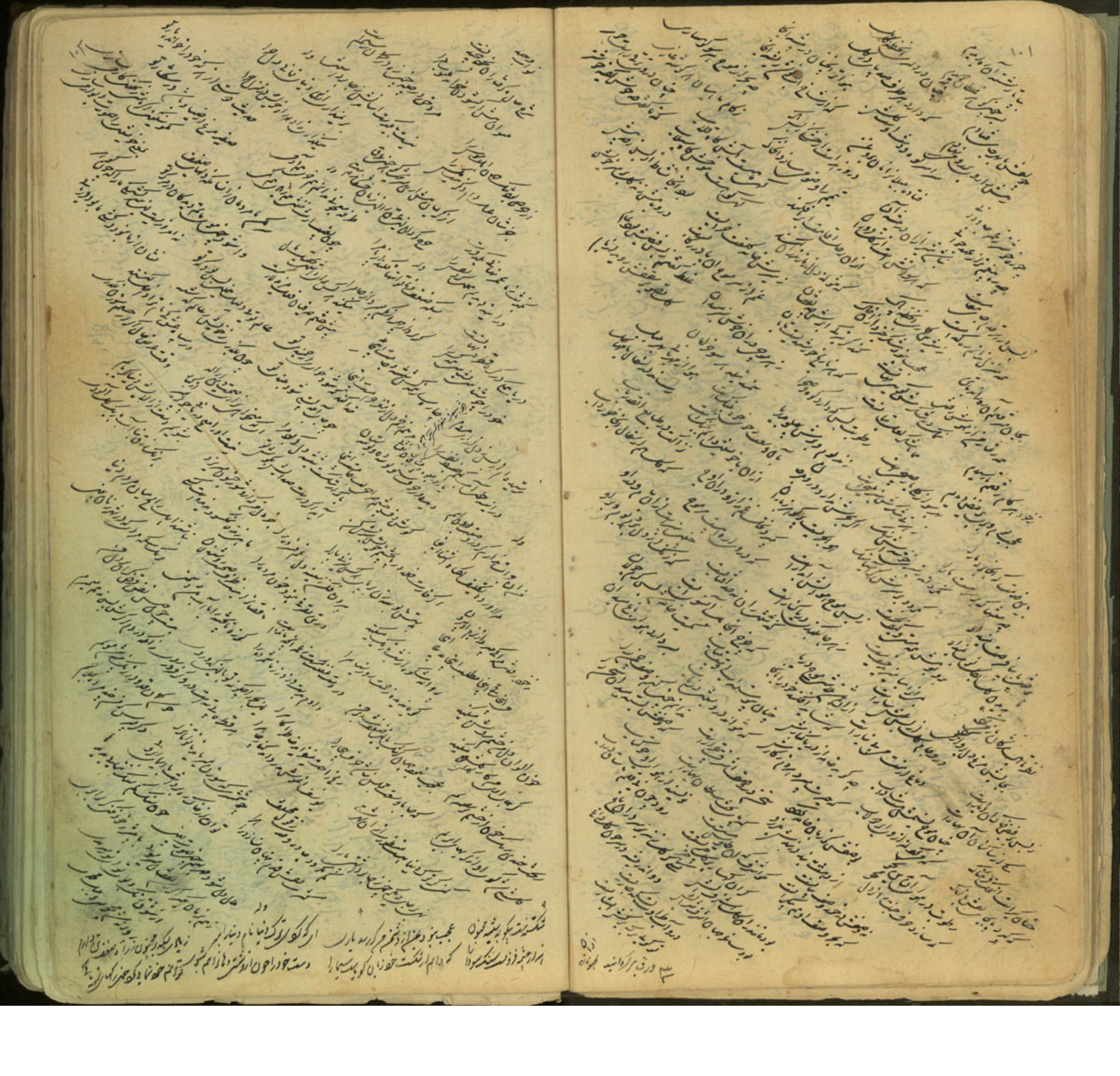
91
92

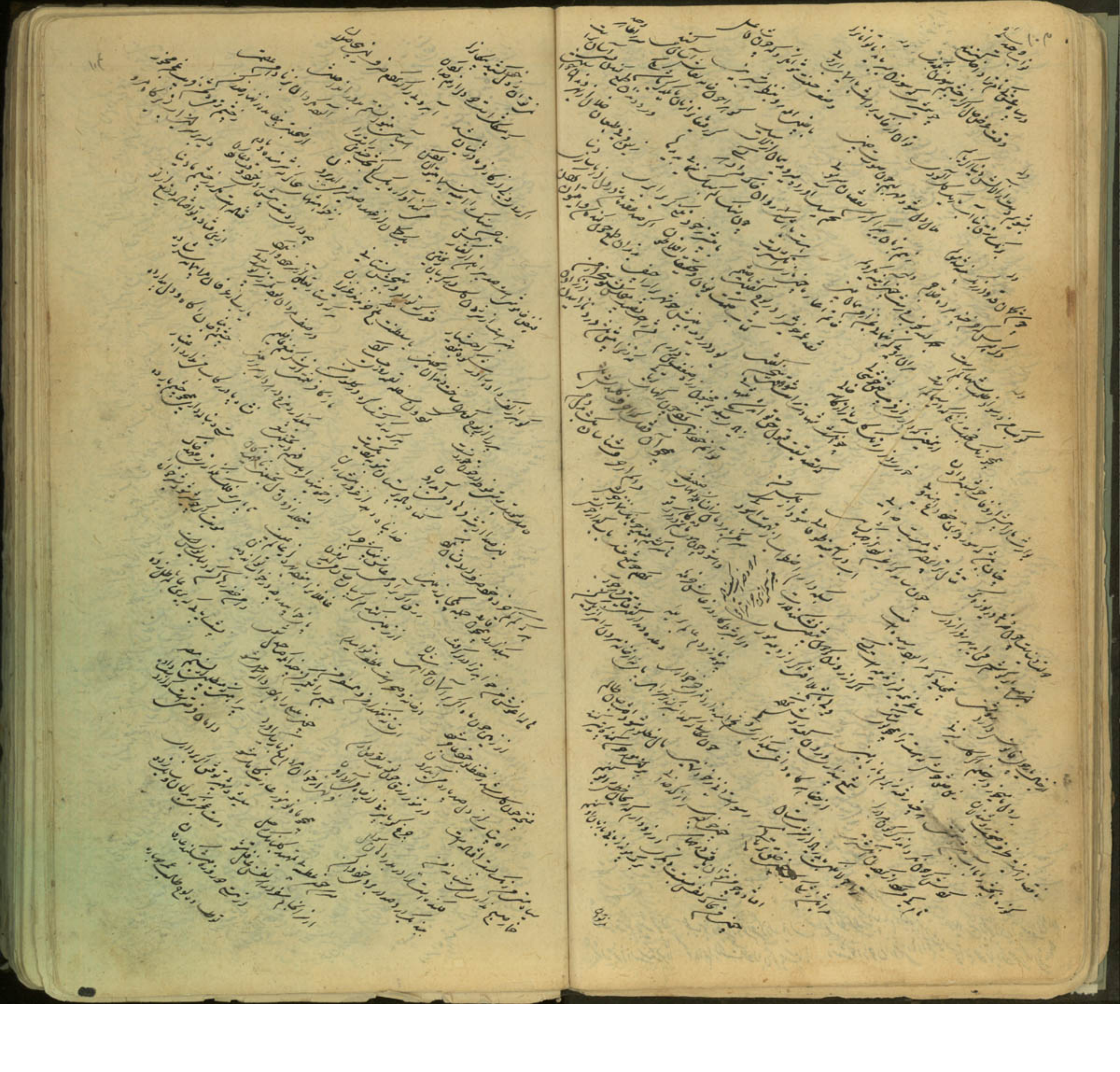


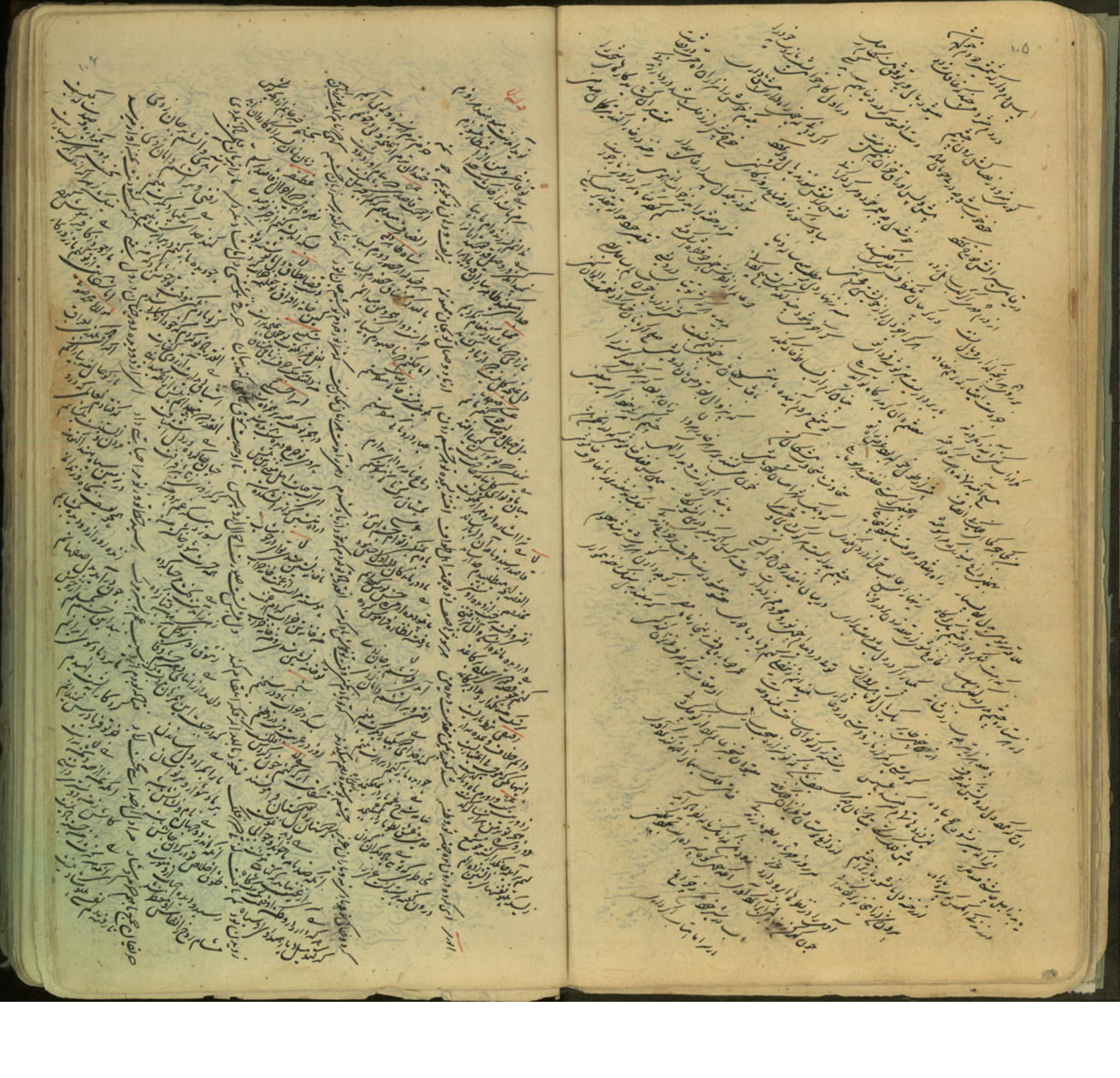


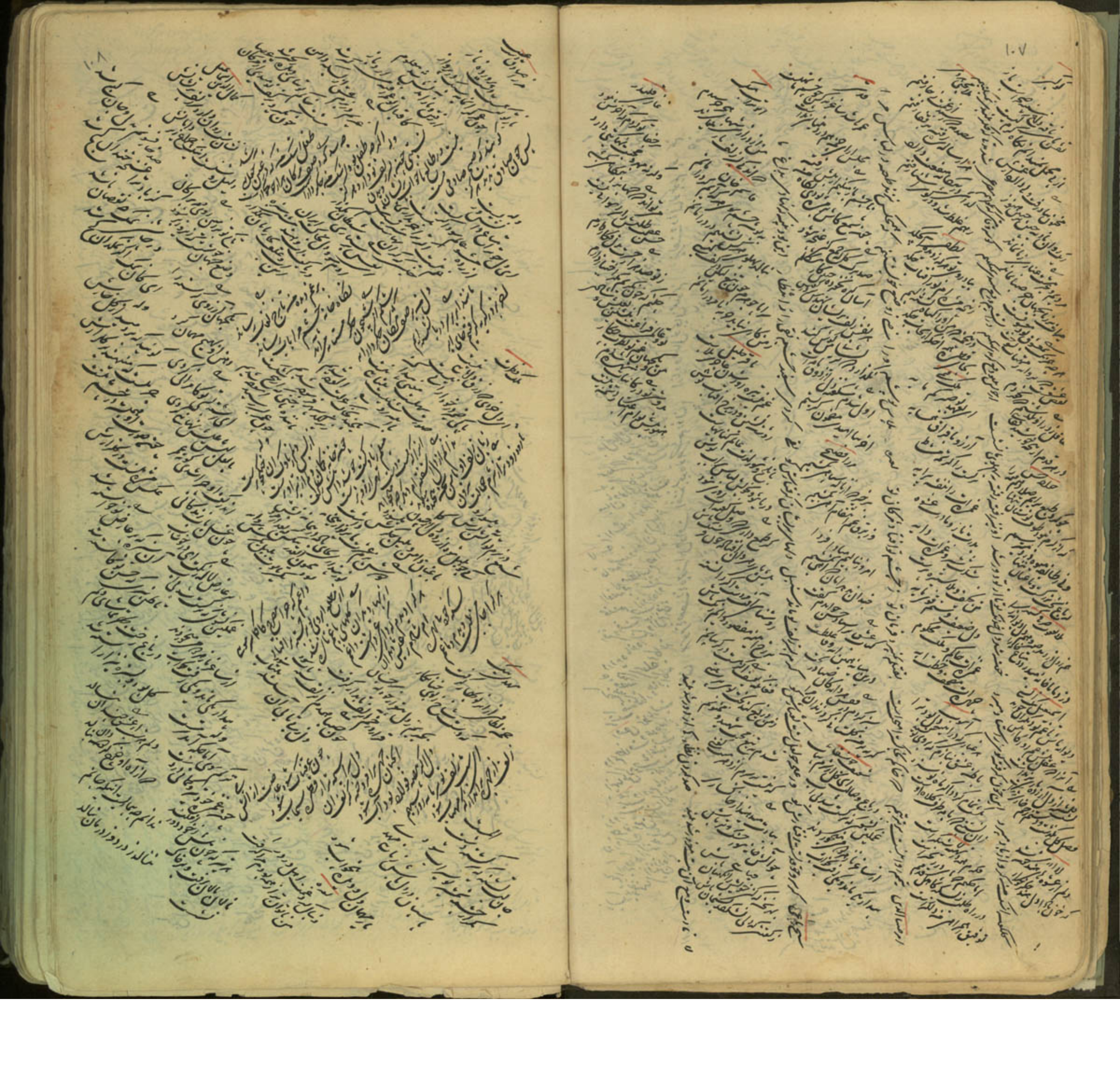


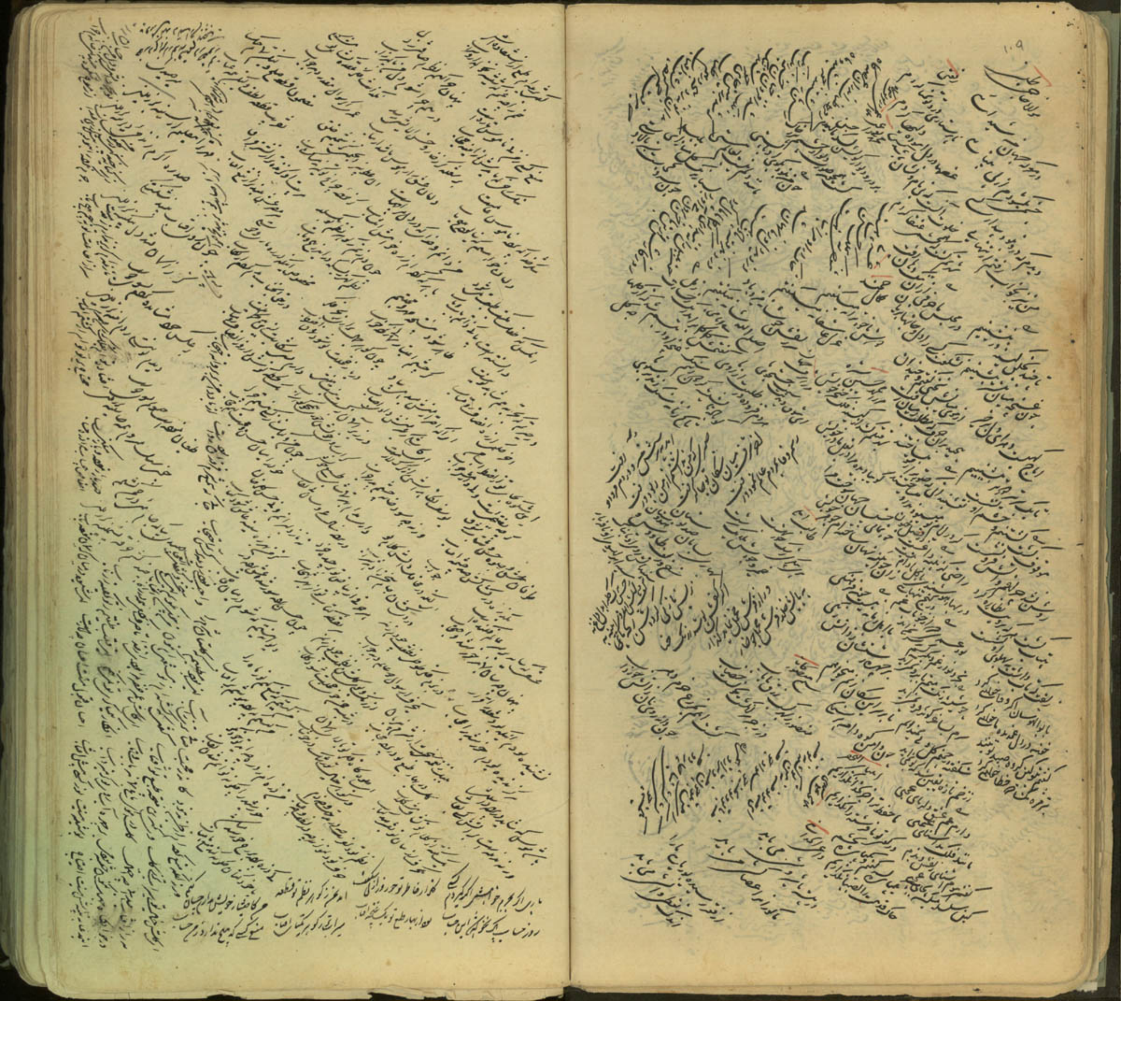


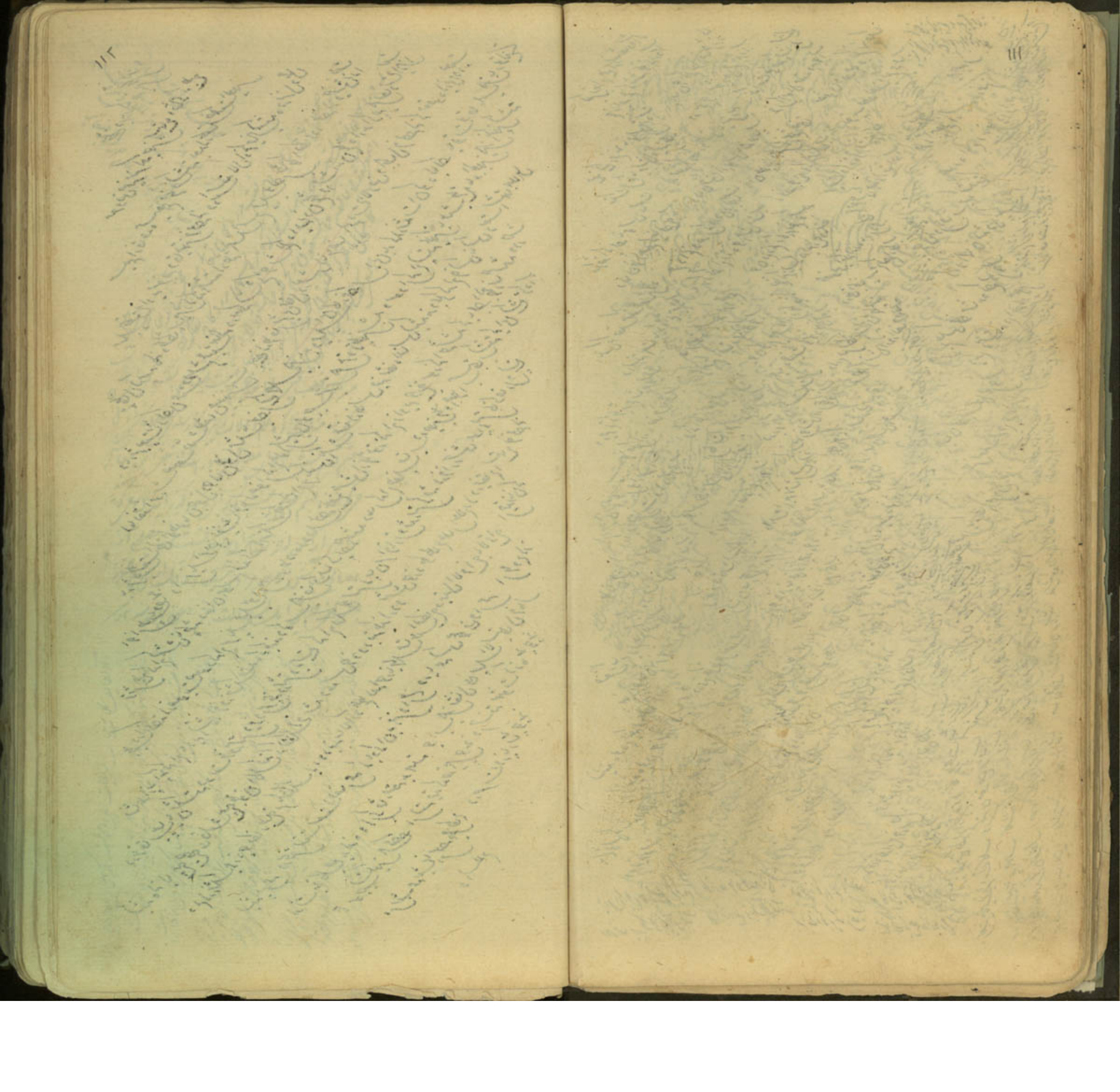


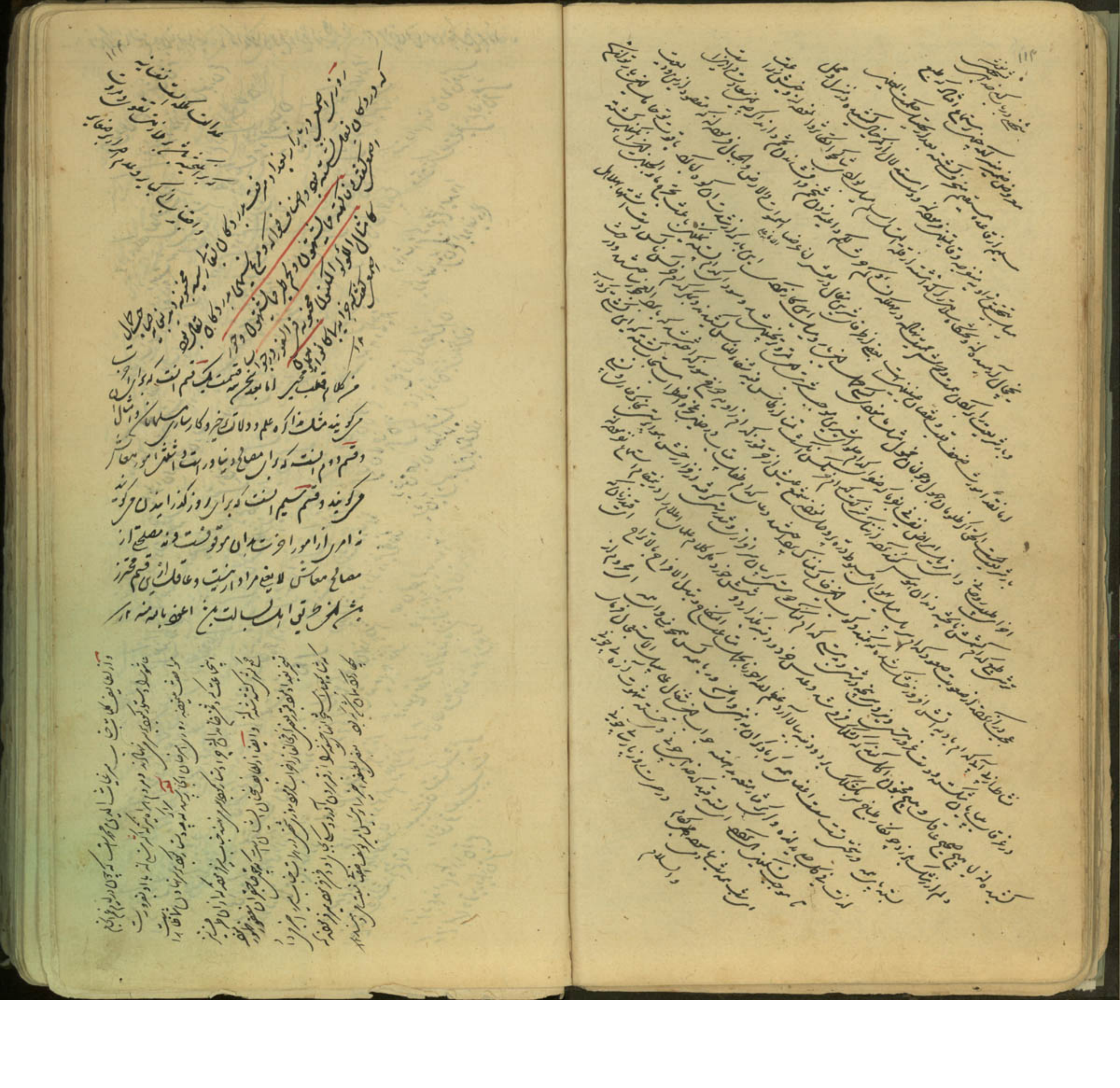


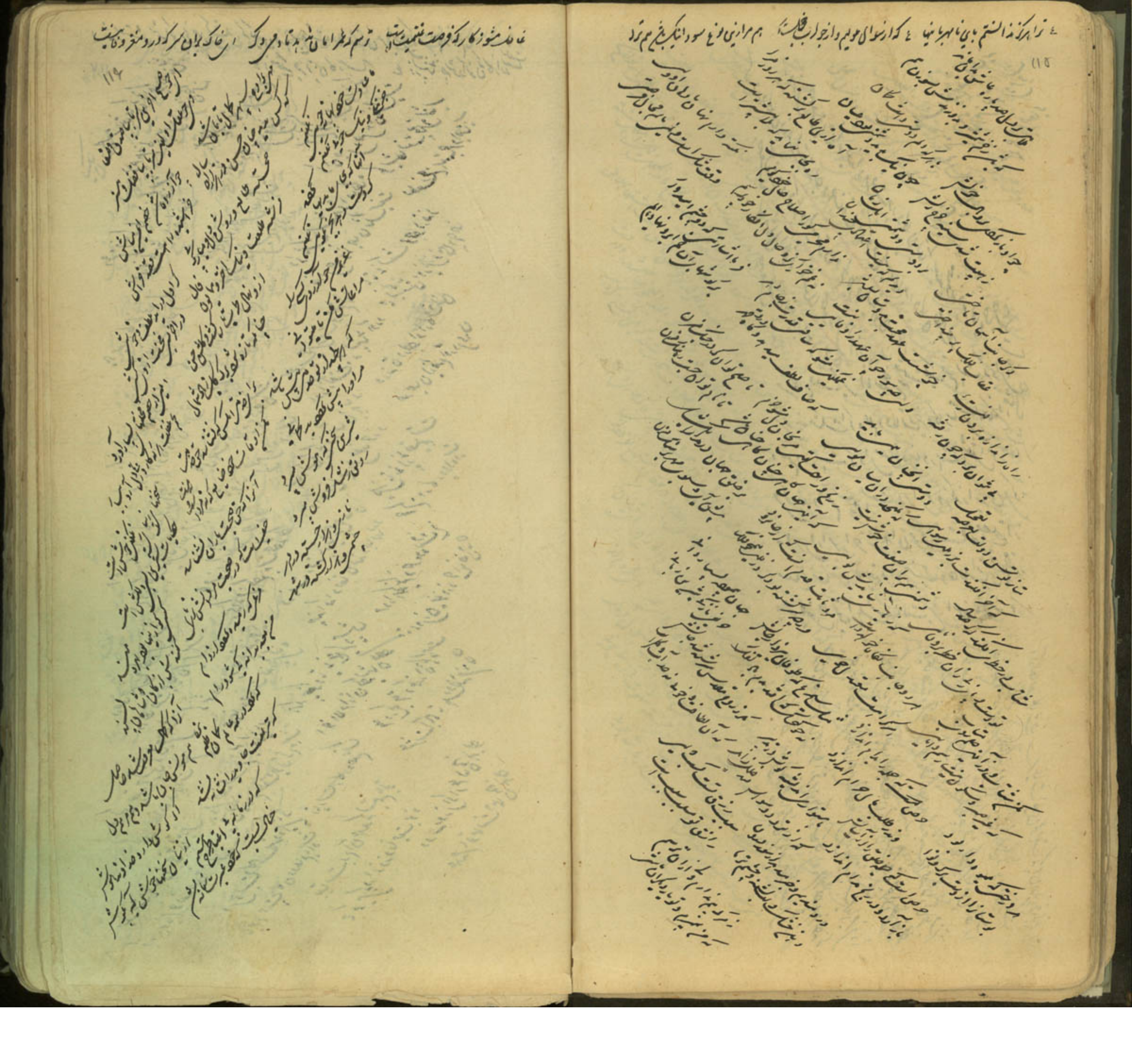


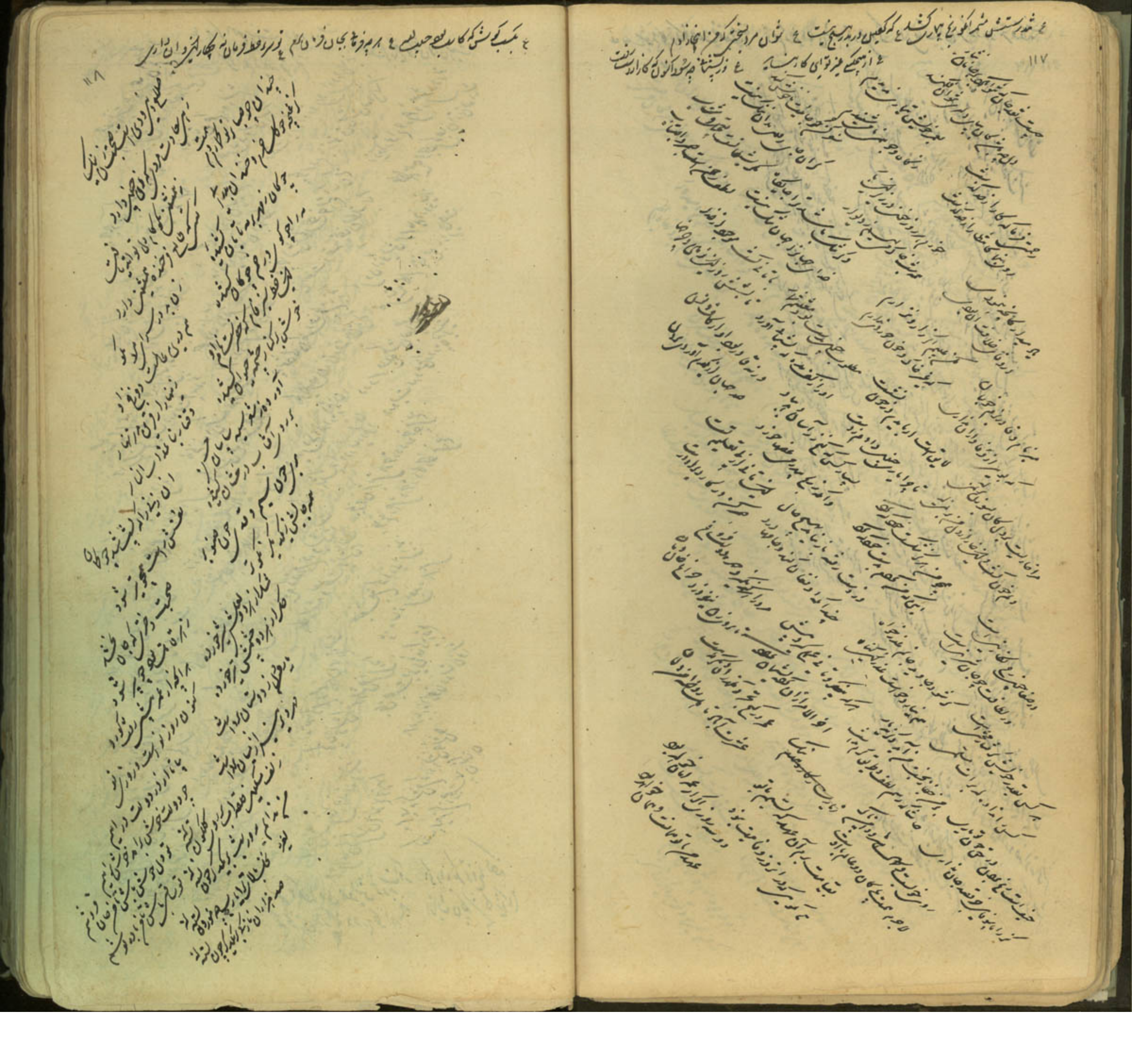


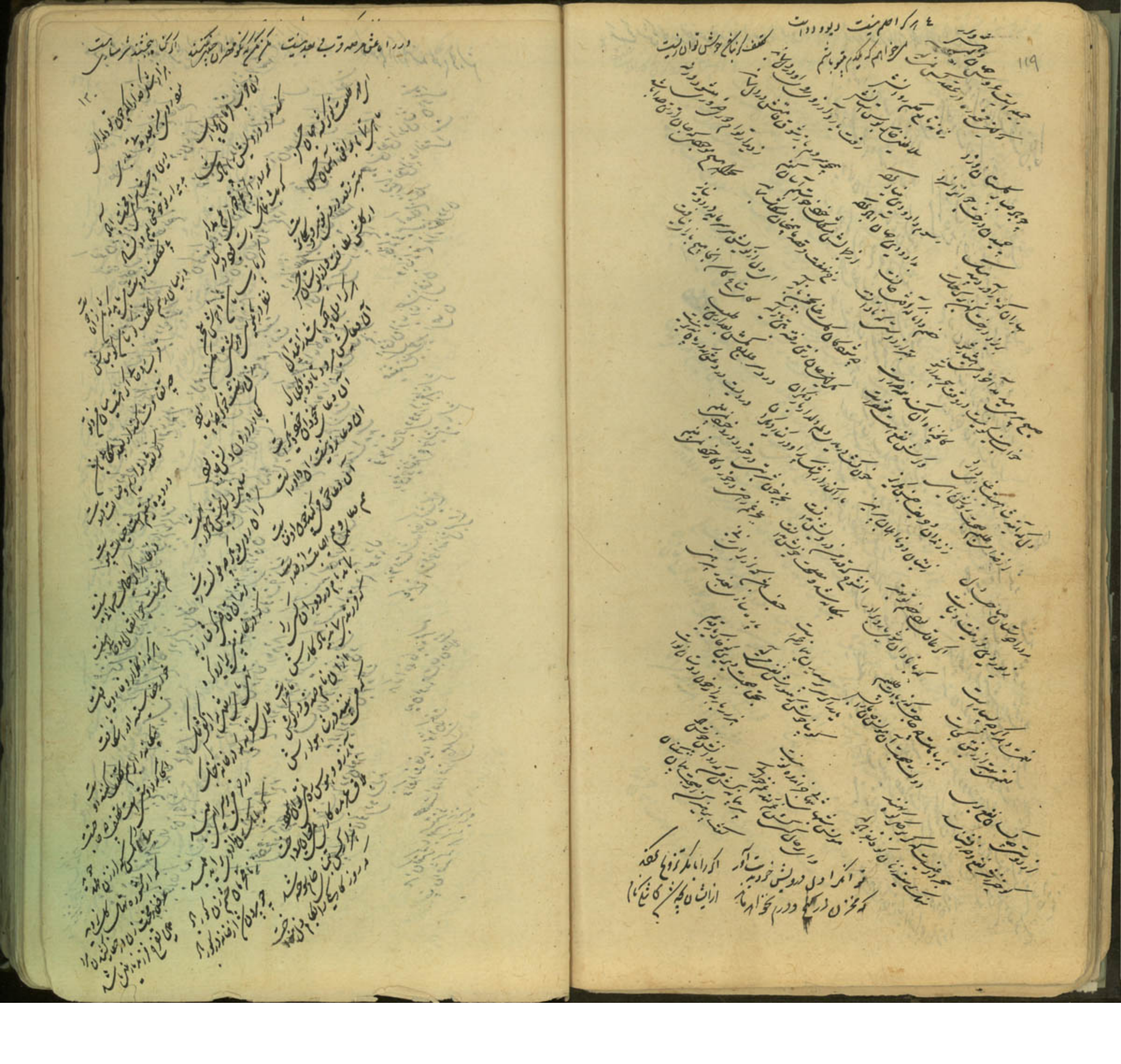


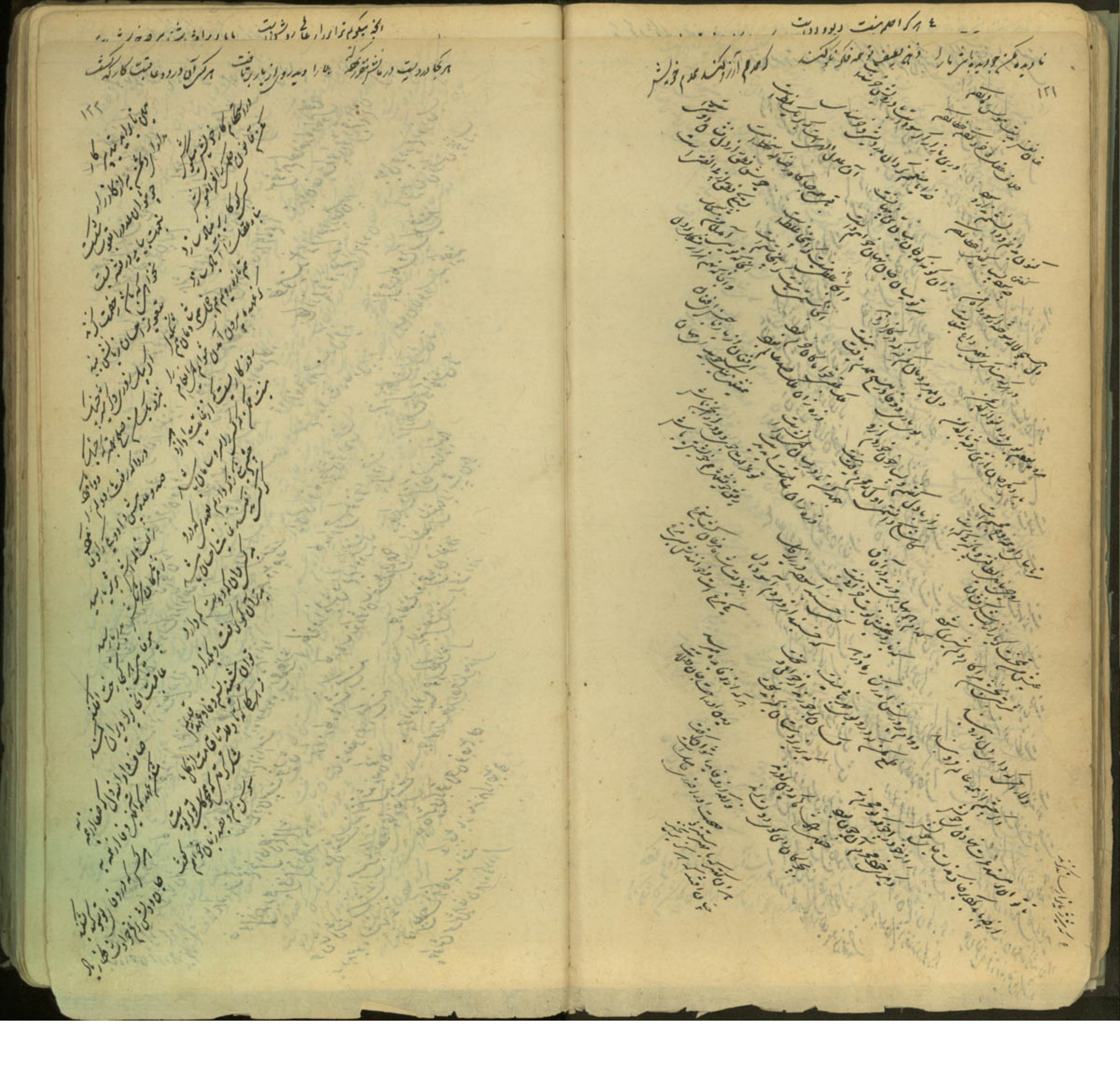


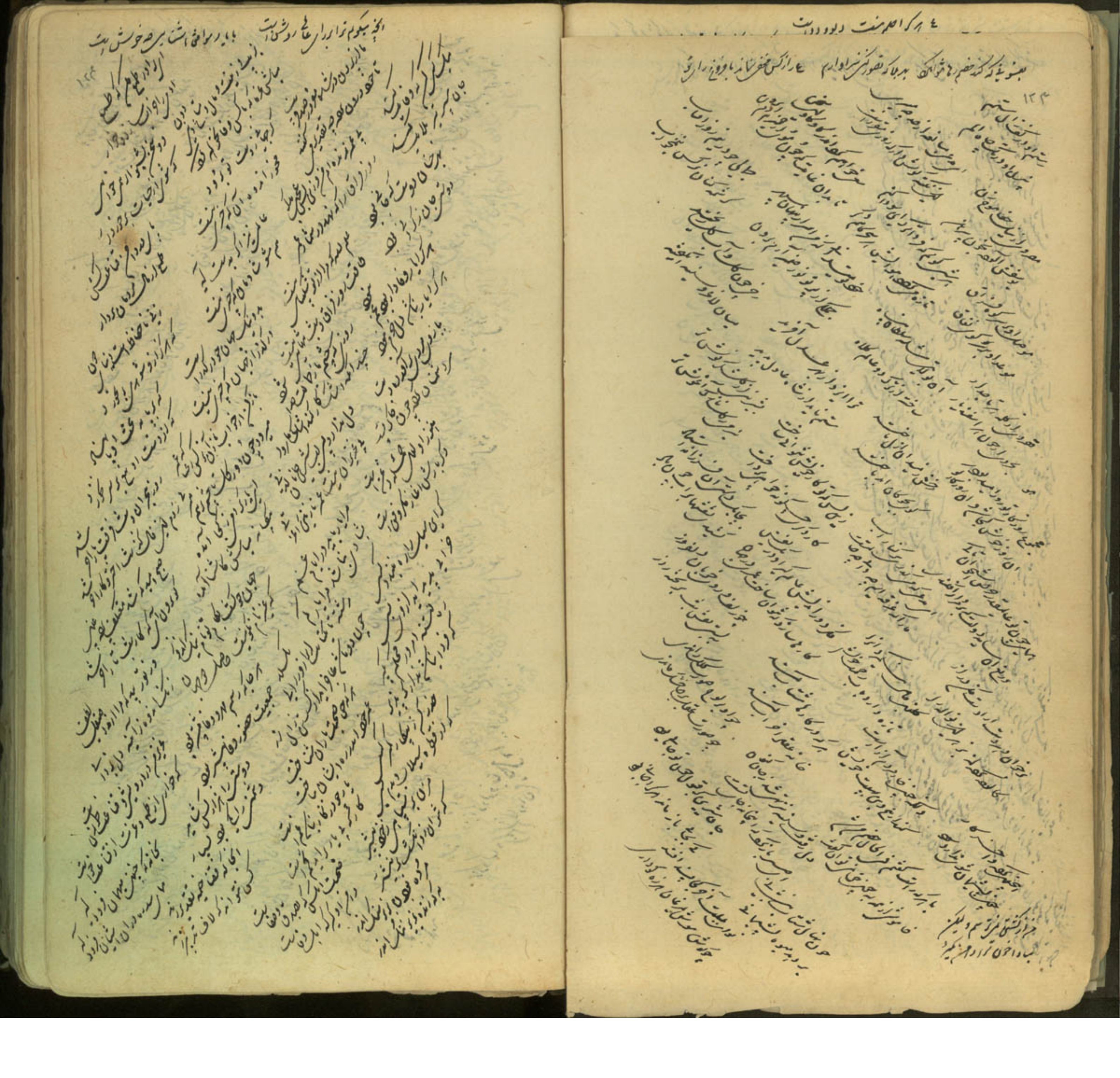


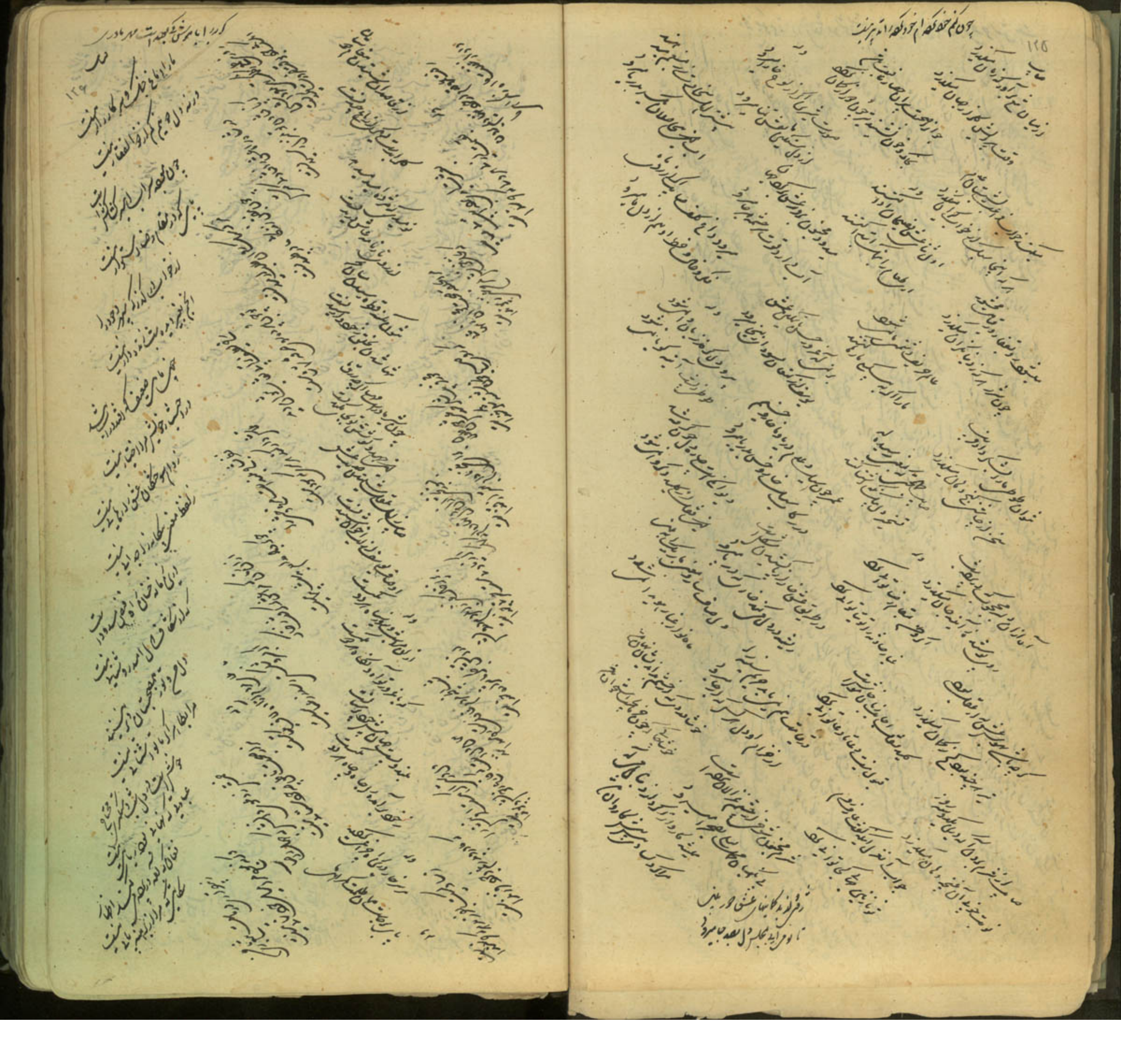


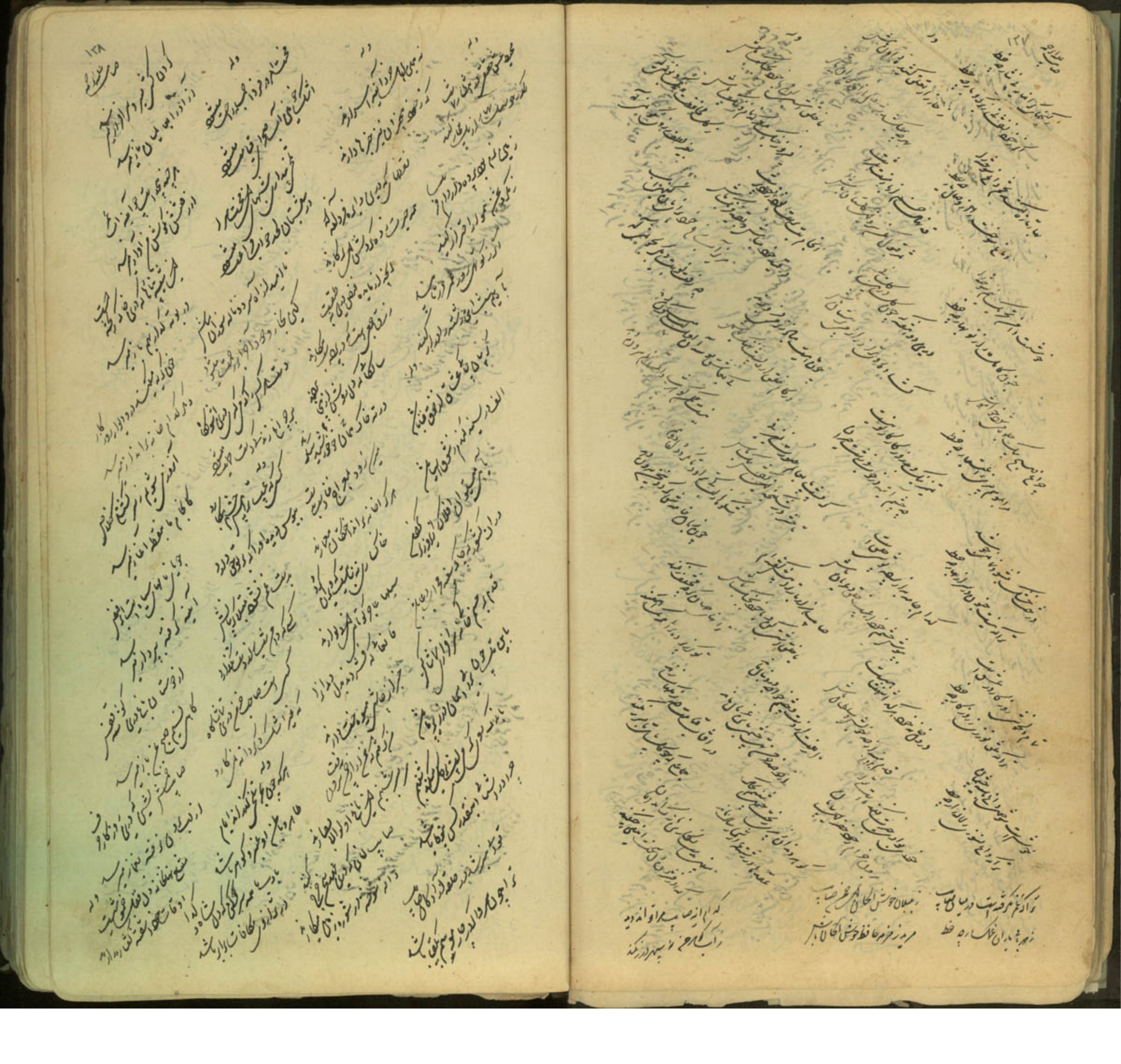


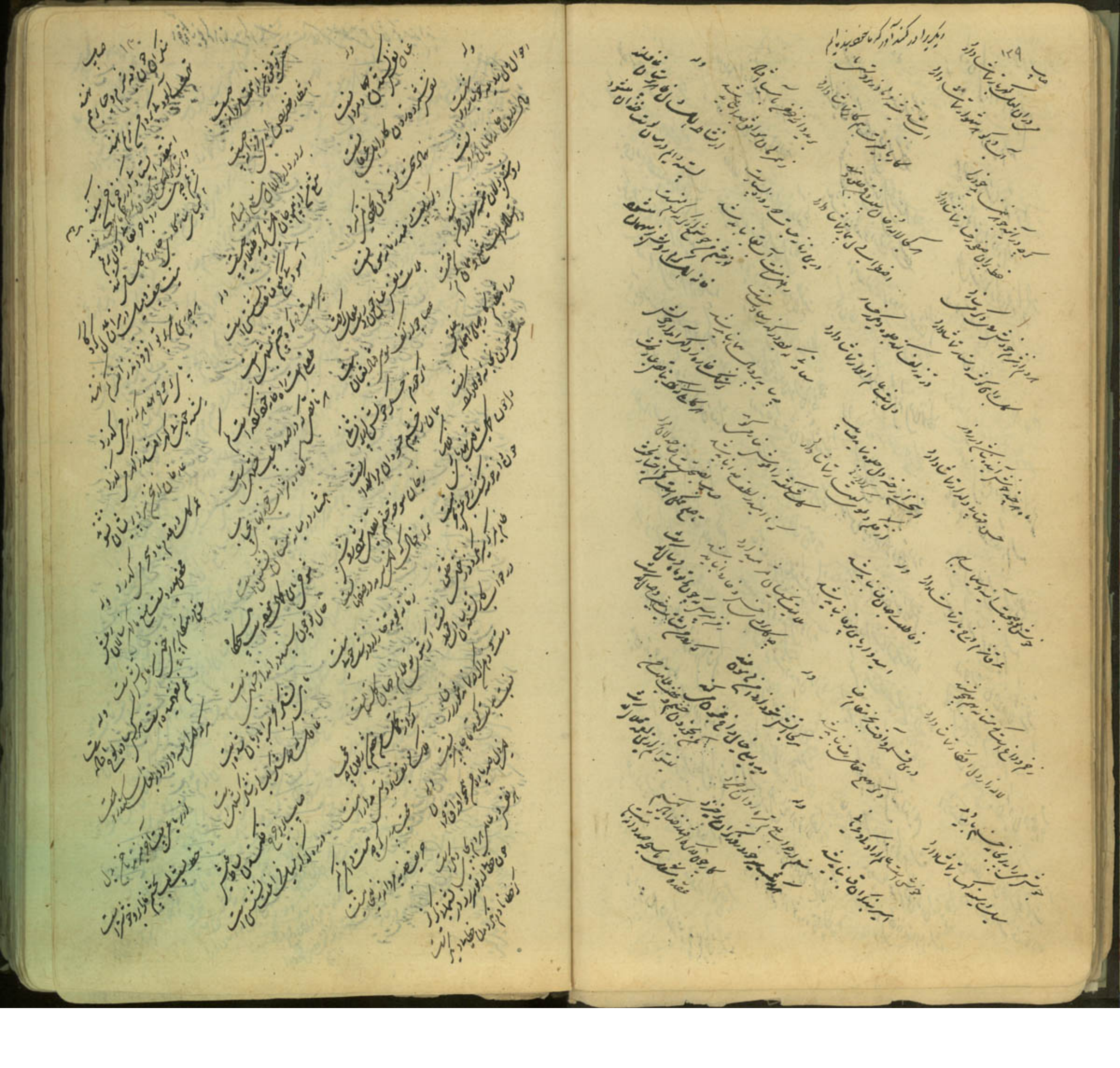


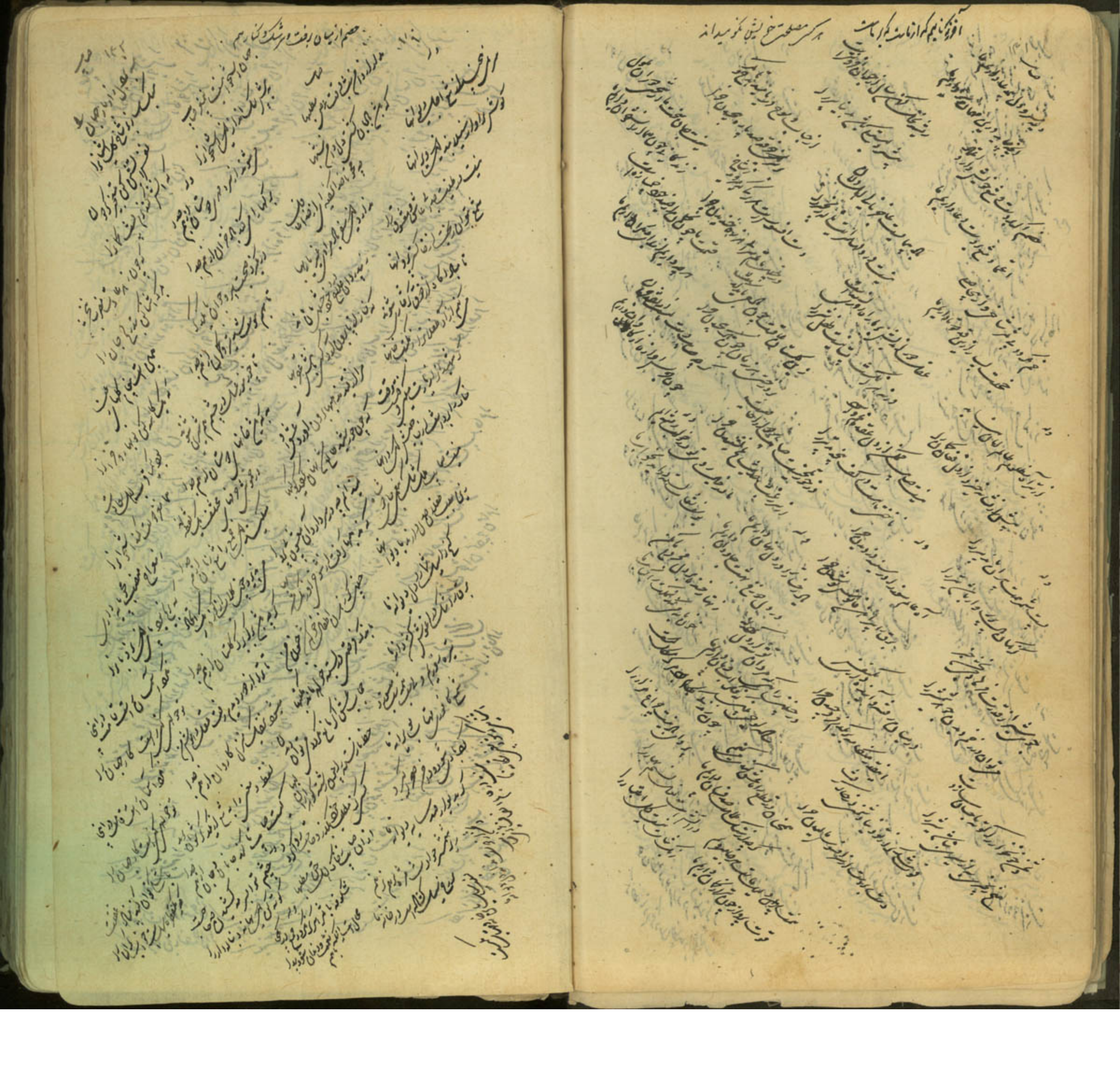


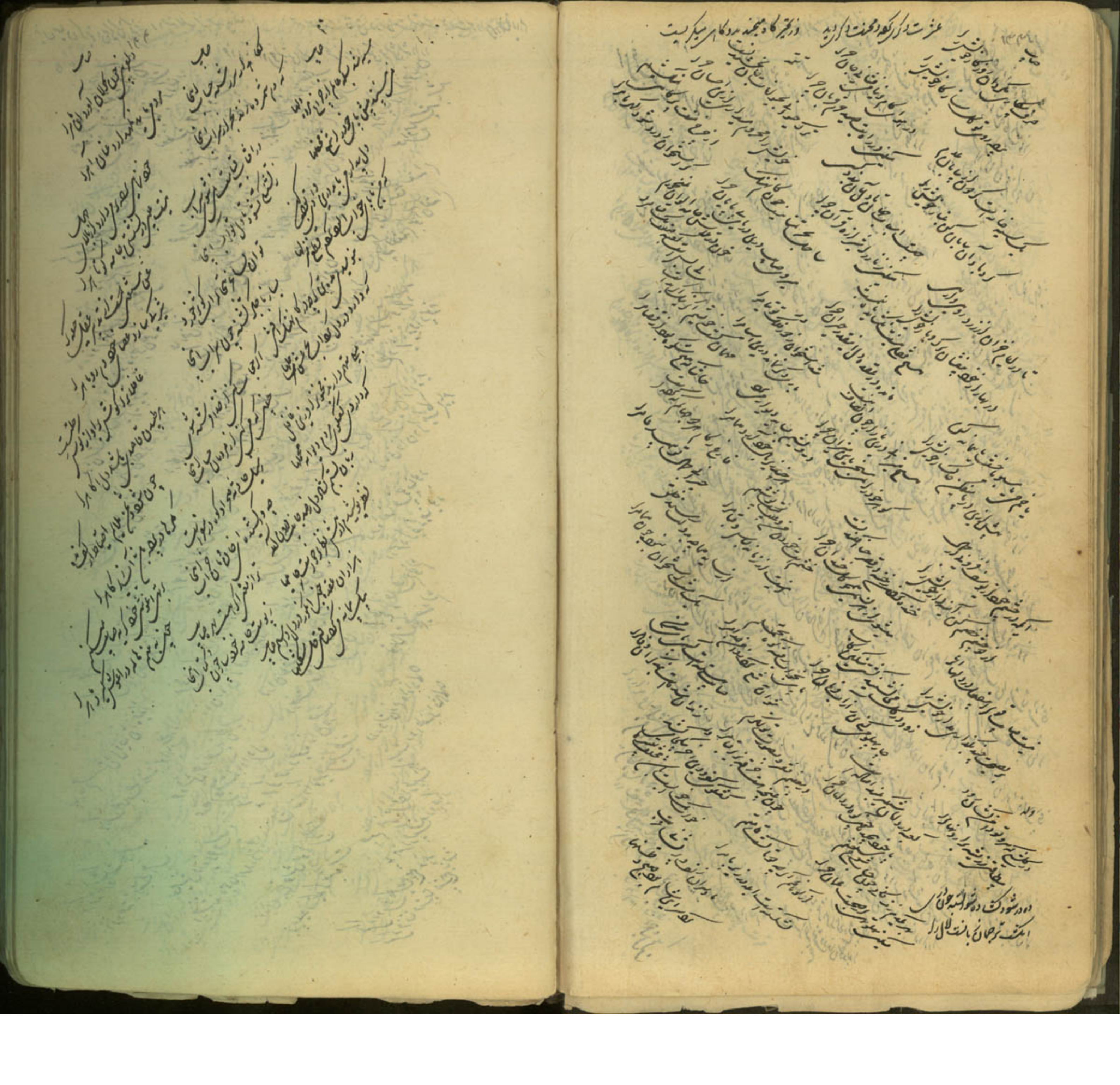


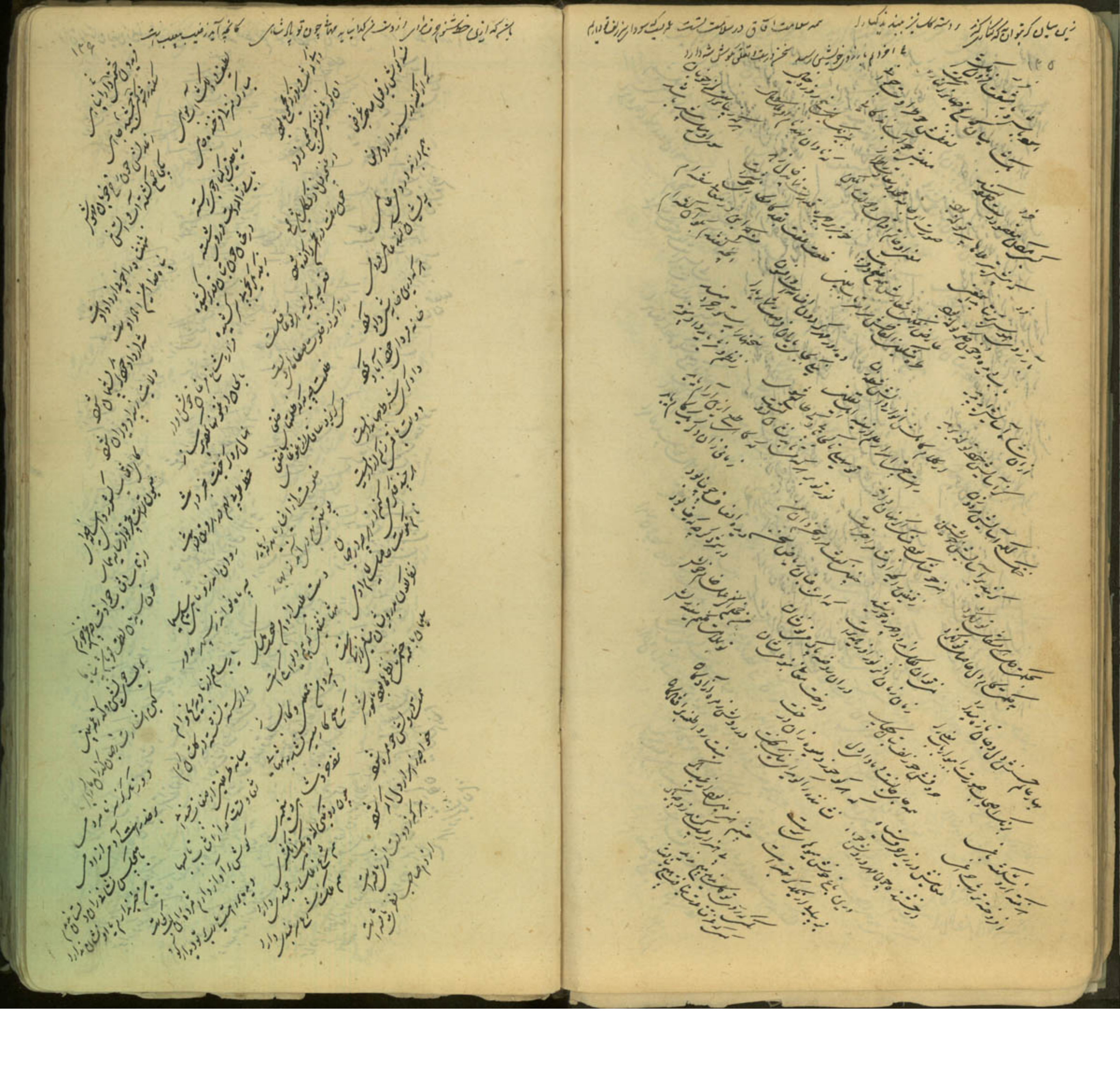


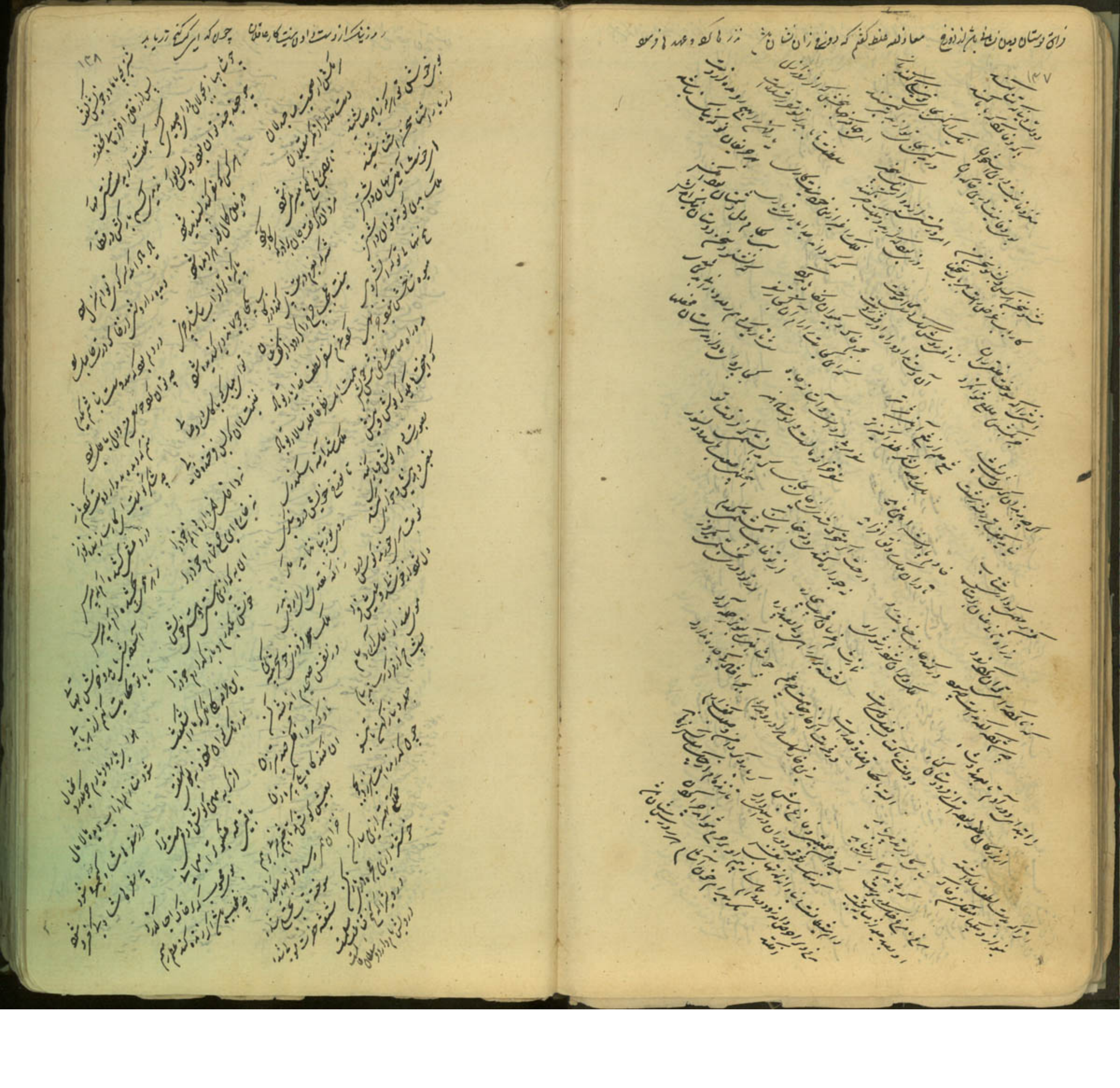


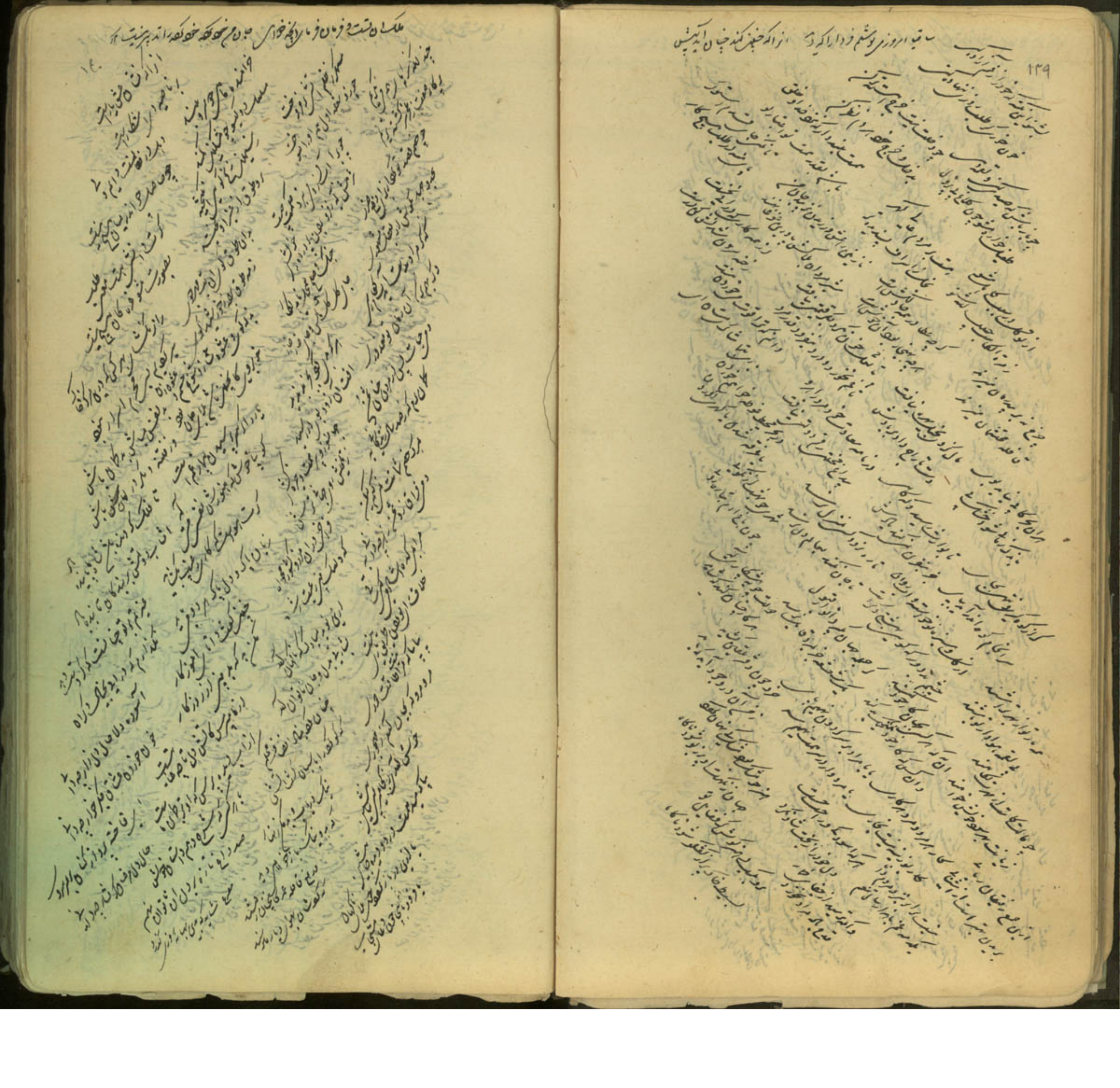


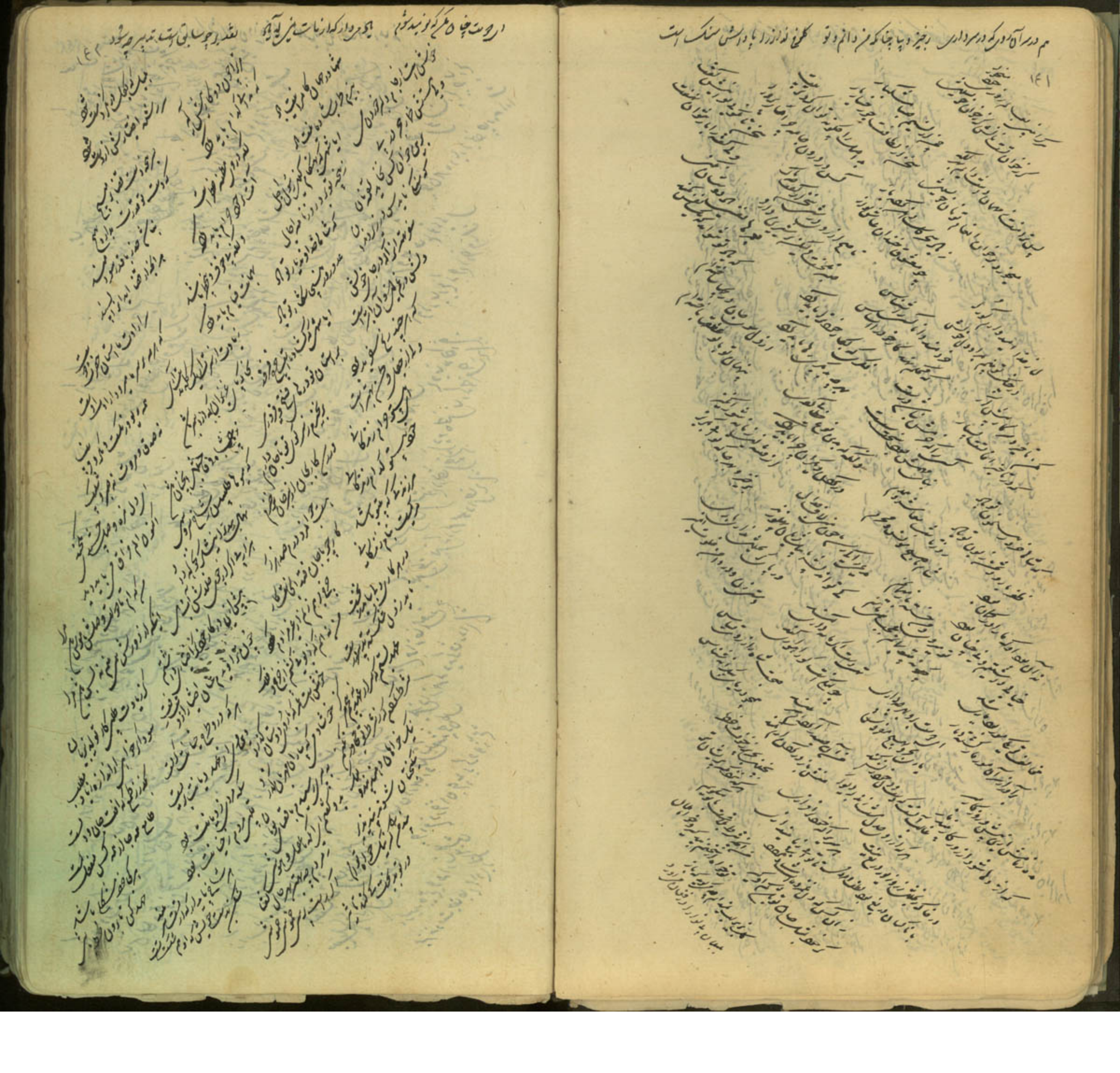






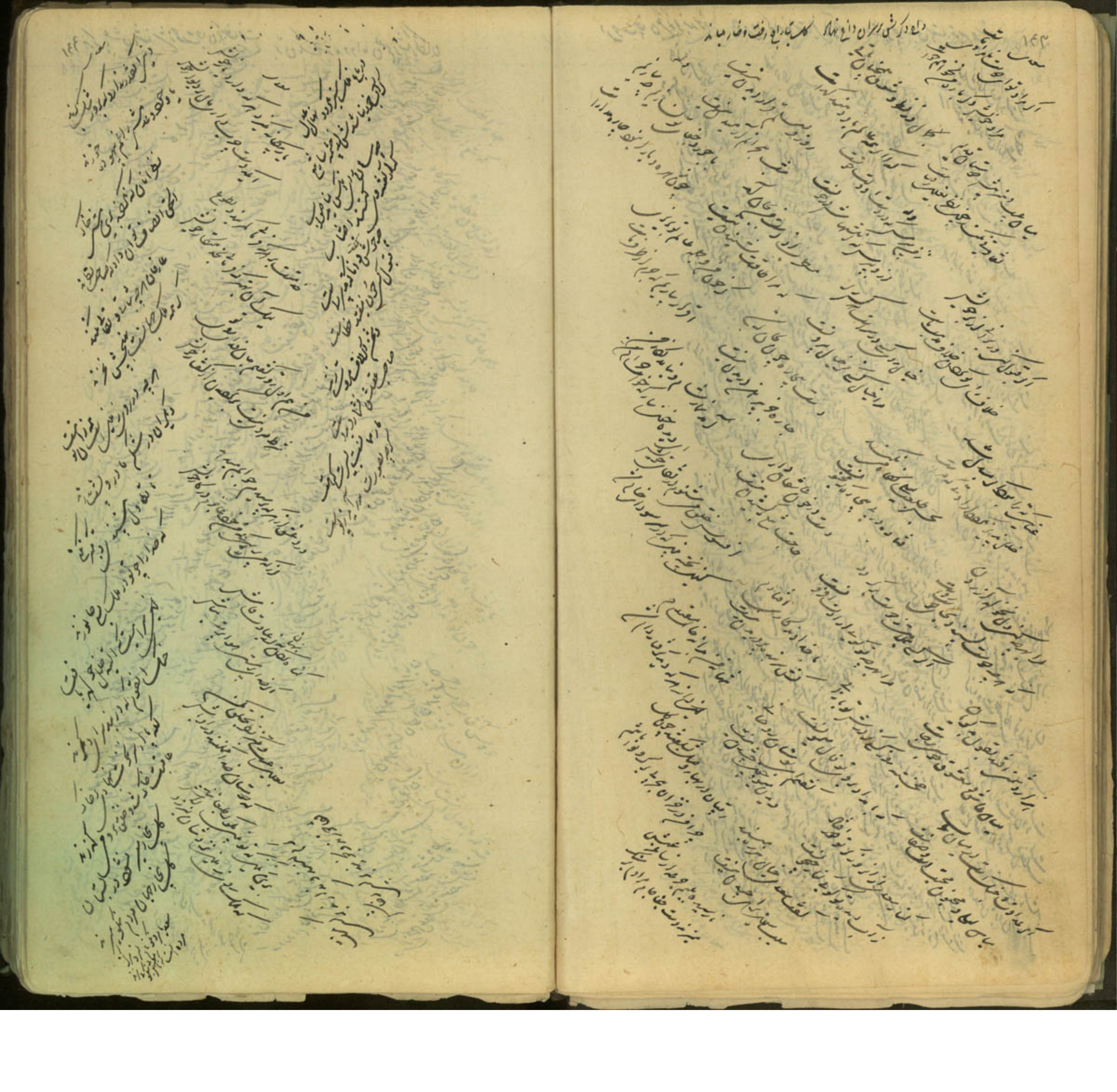


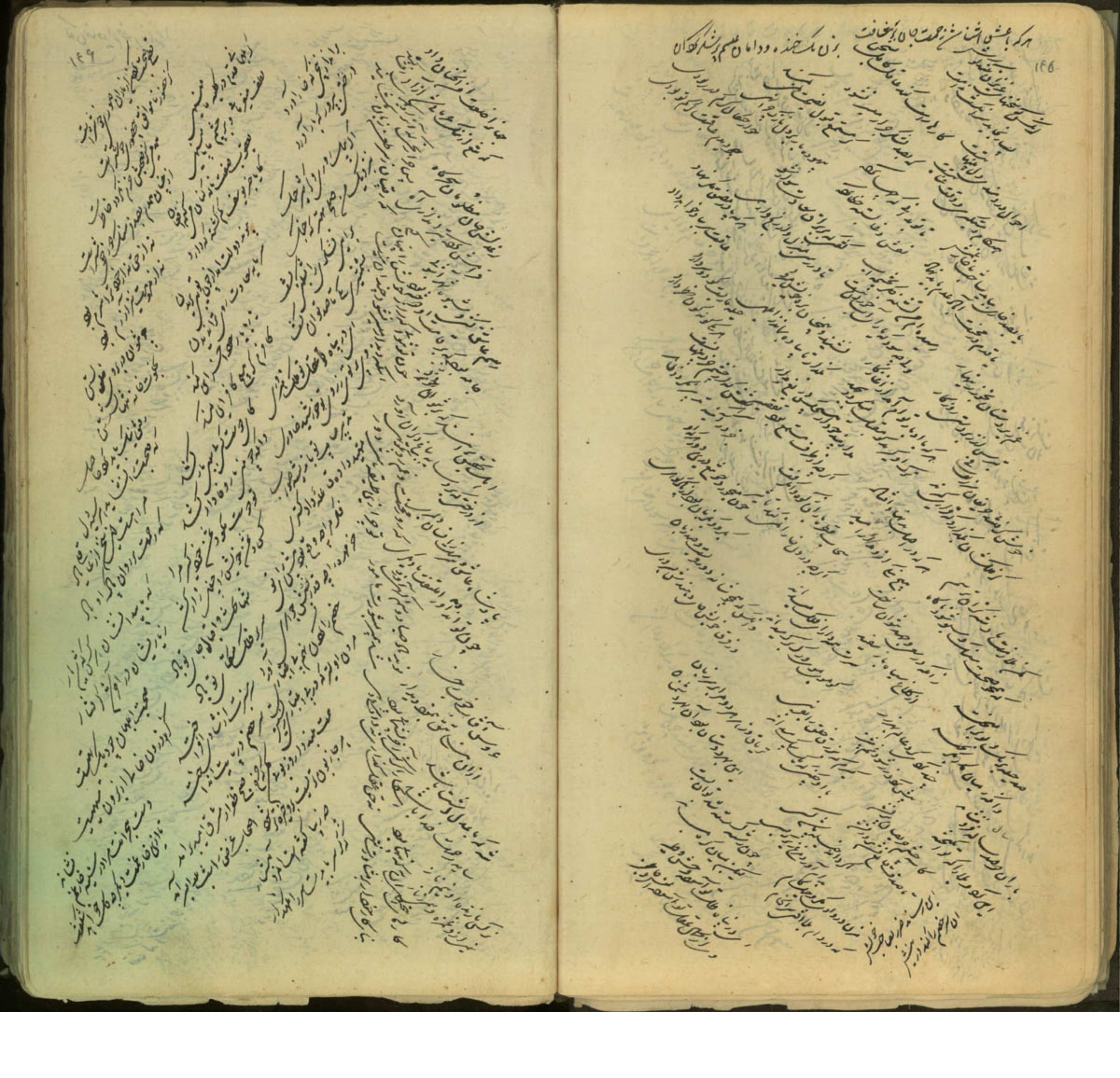

۱۴۰
۱۳۹

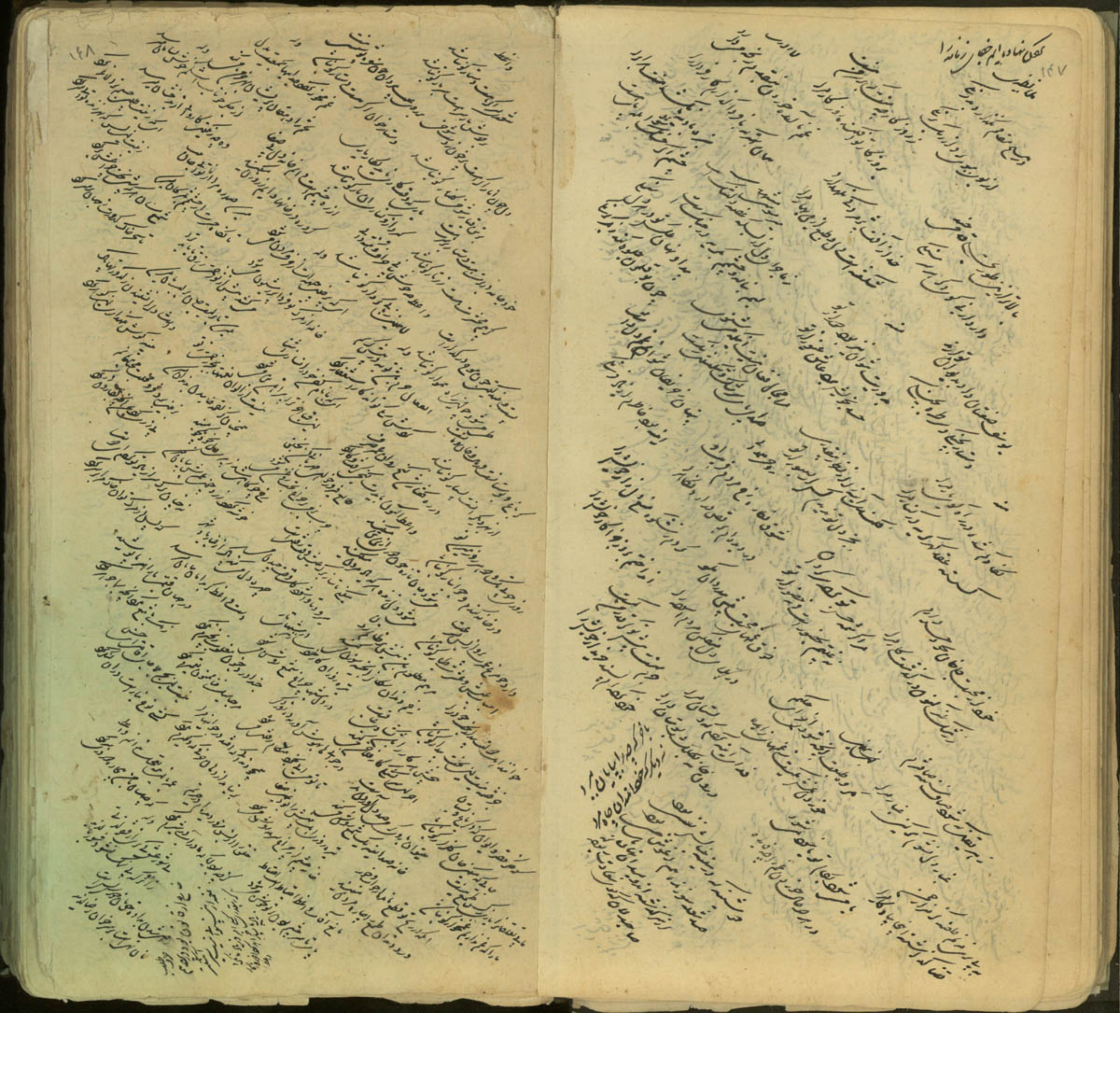


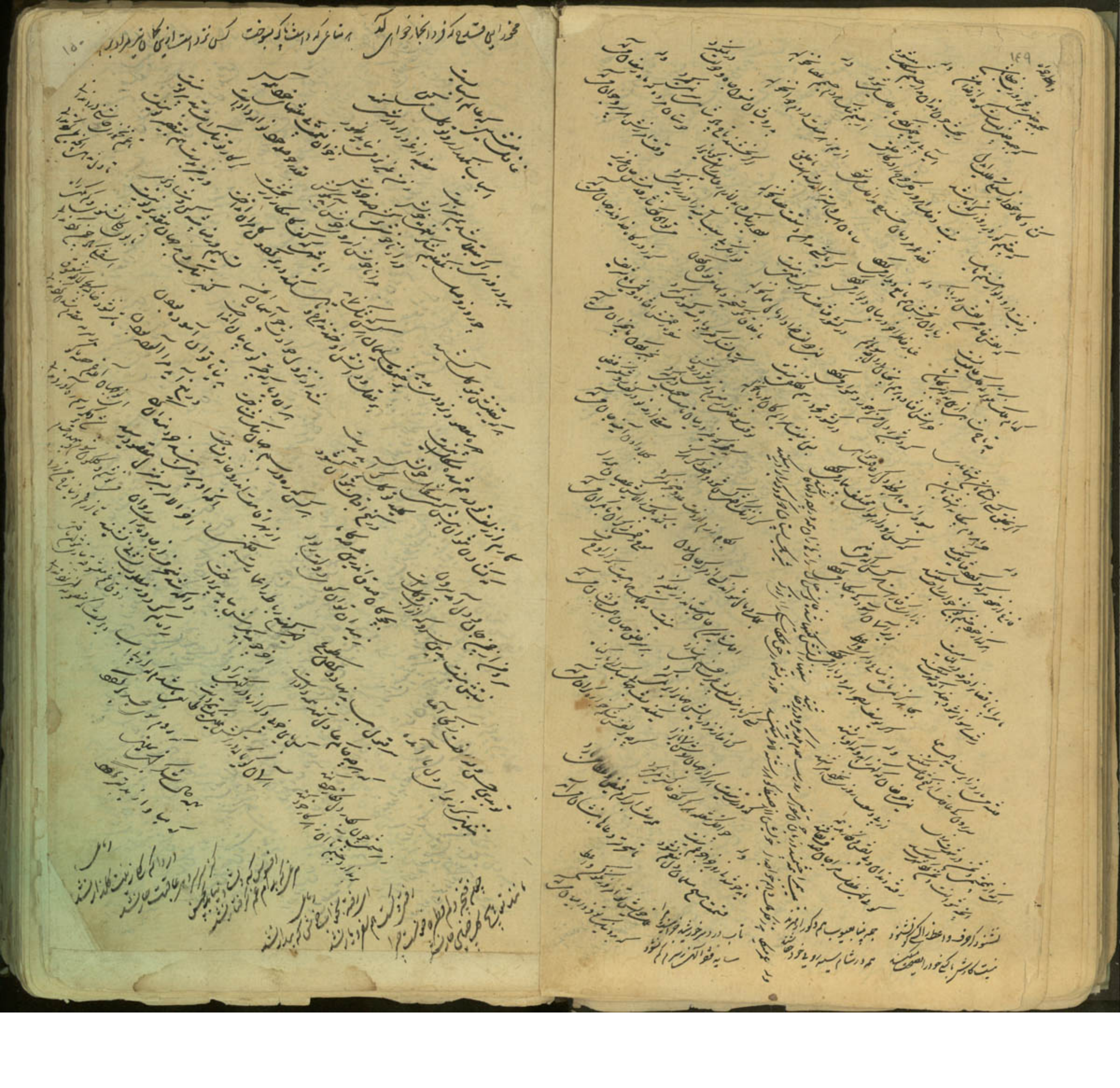
هم درد آن کوری که درسر داری ز چیز و پا چاک کز دانم و تو کلمی نواز را پادرش سنگ است

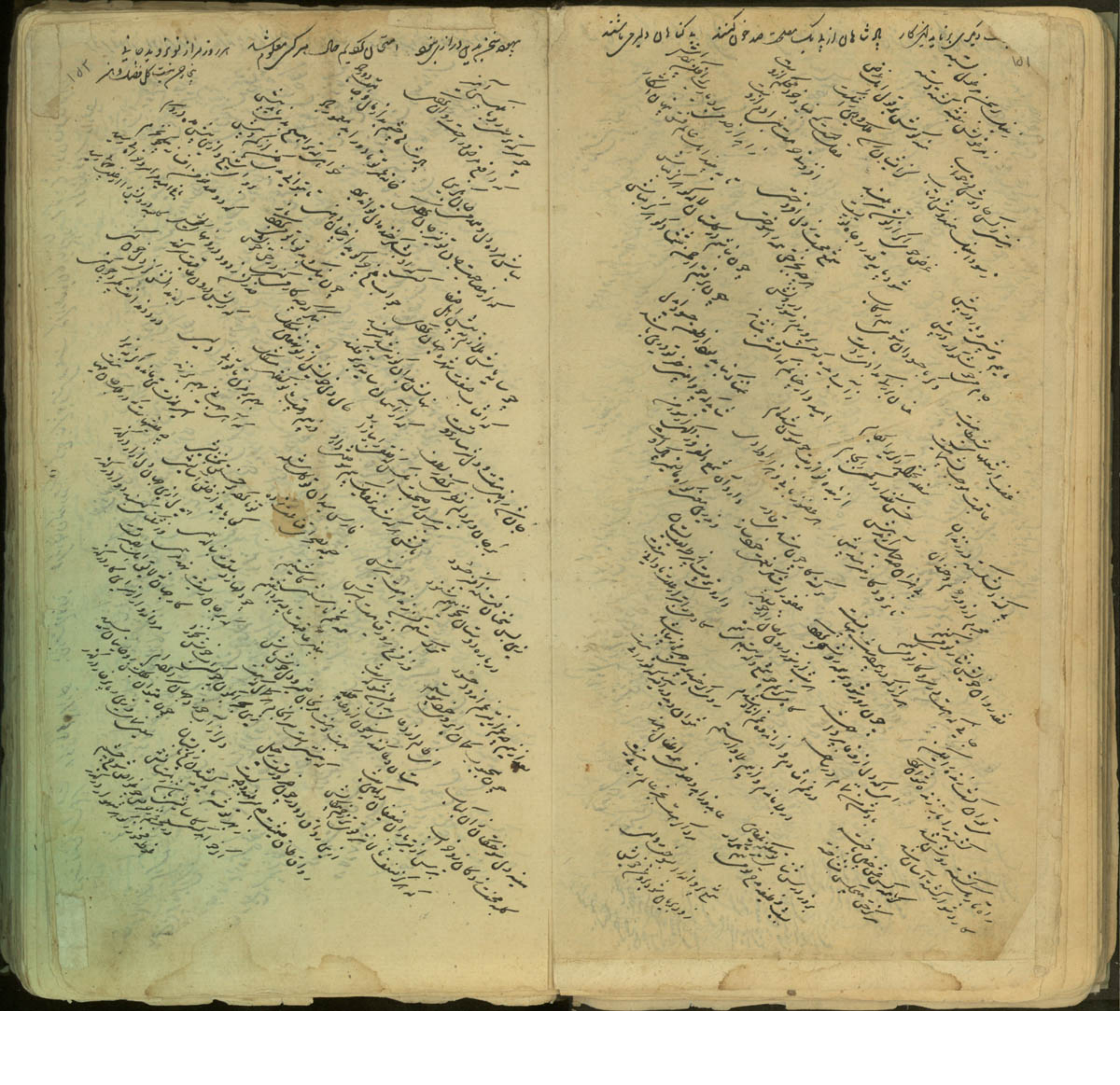
در وقت چاه مرگ و بندشوی هیچ دارد که از مات نیز آید تقدیر چو سابق است تدبیر چه سود

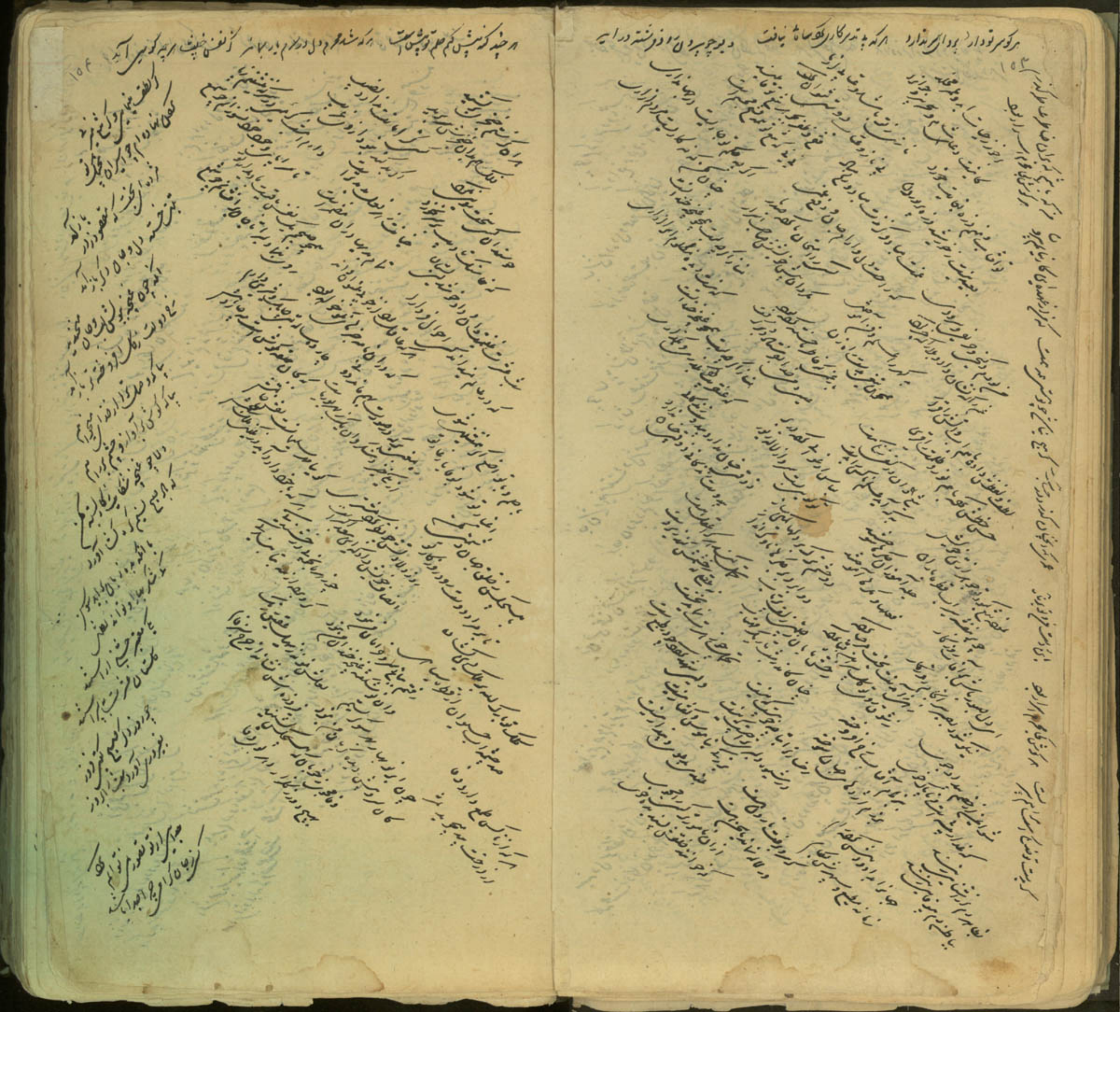


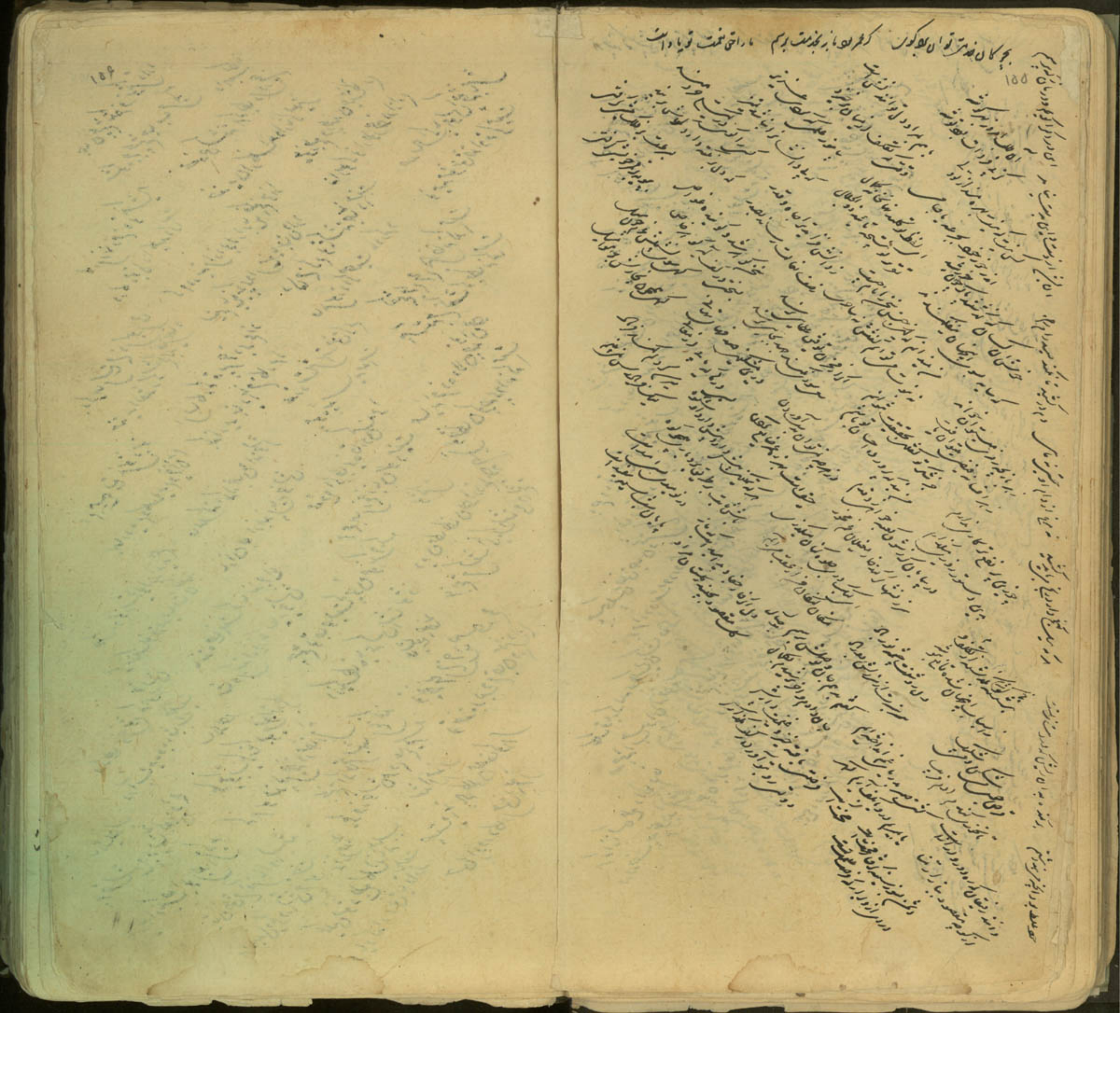


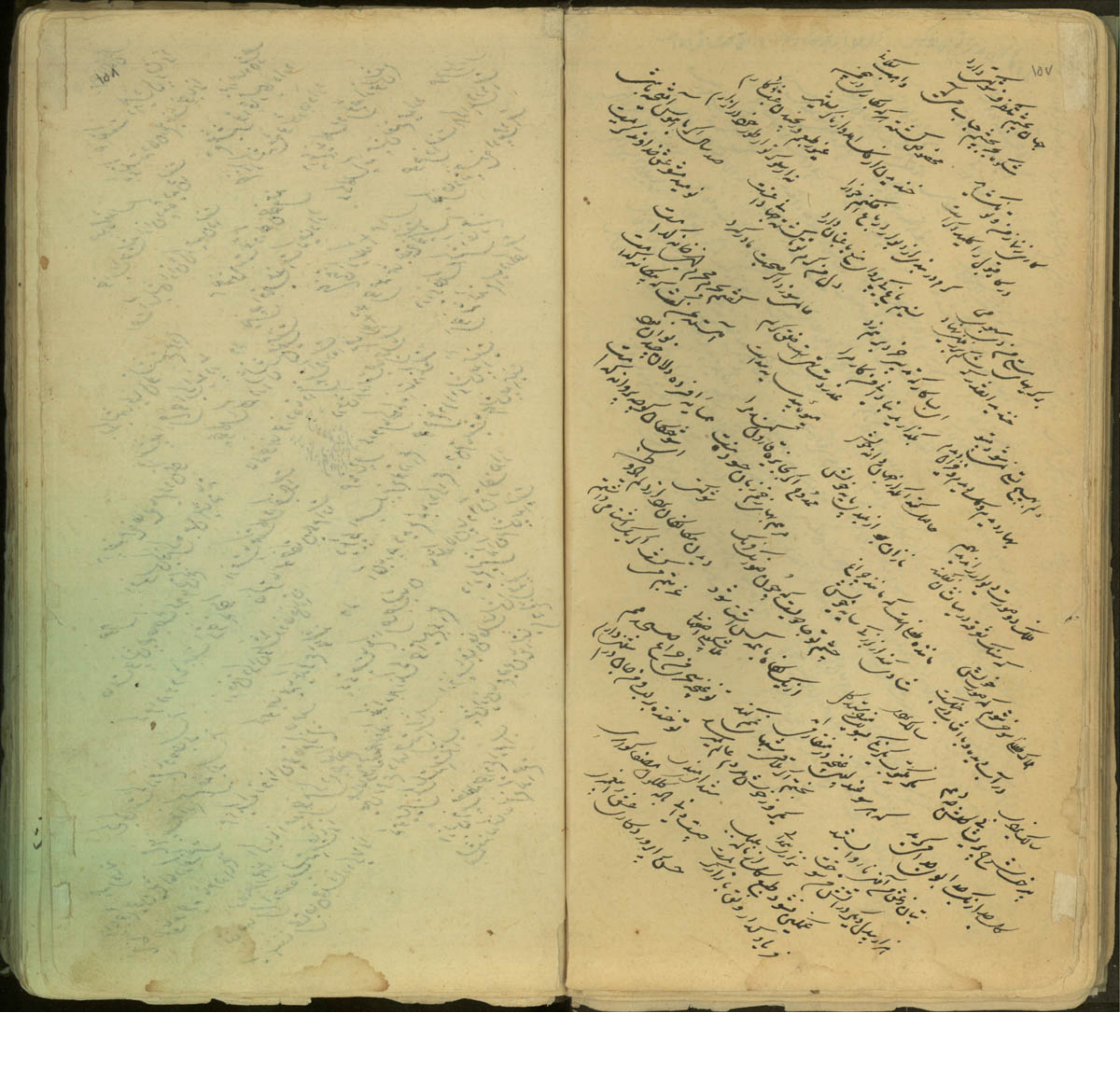


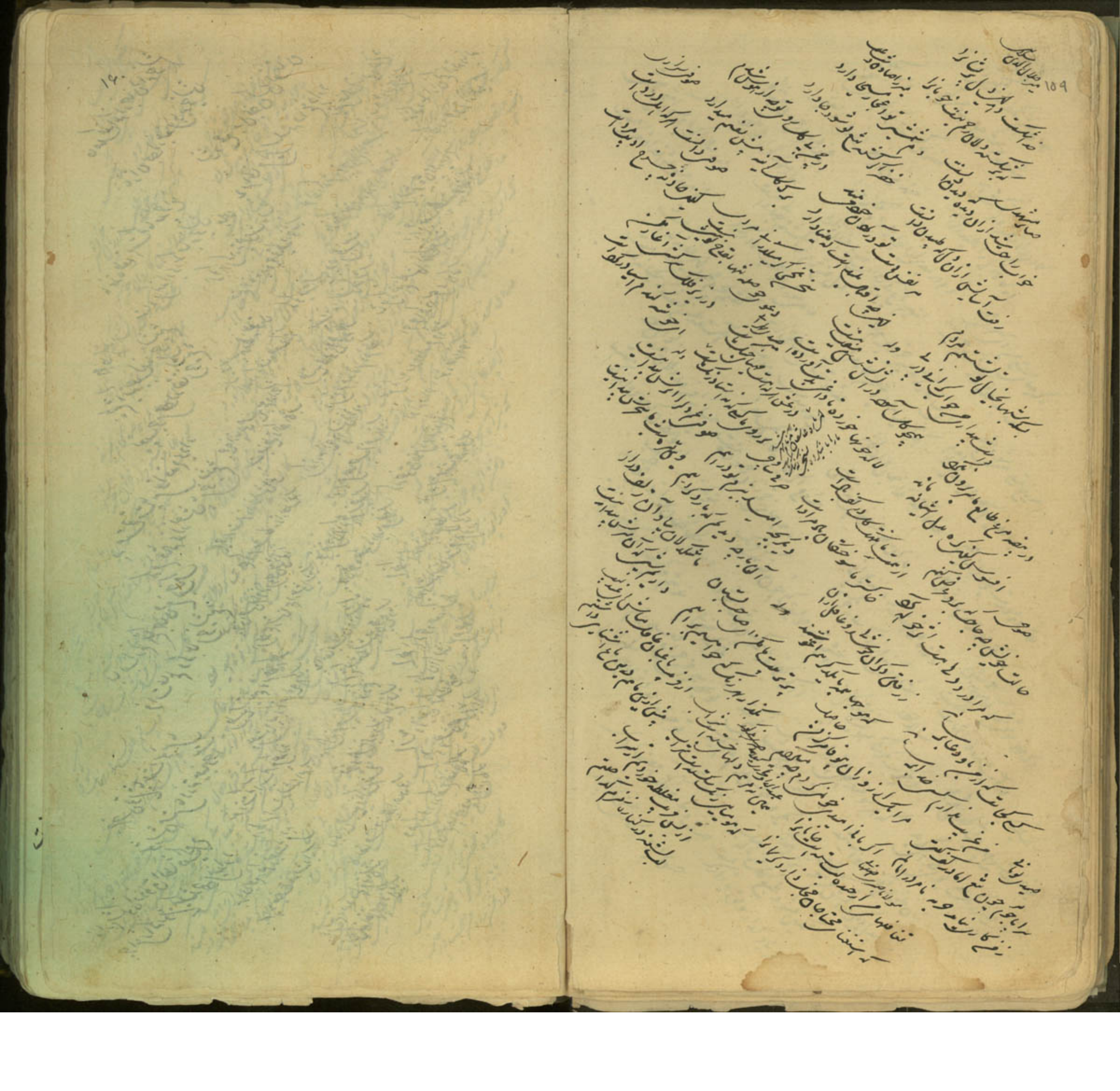


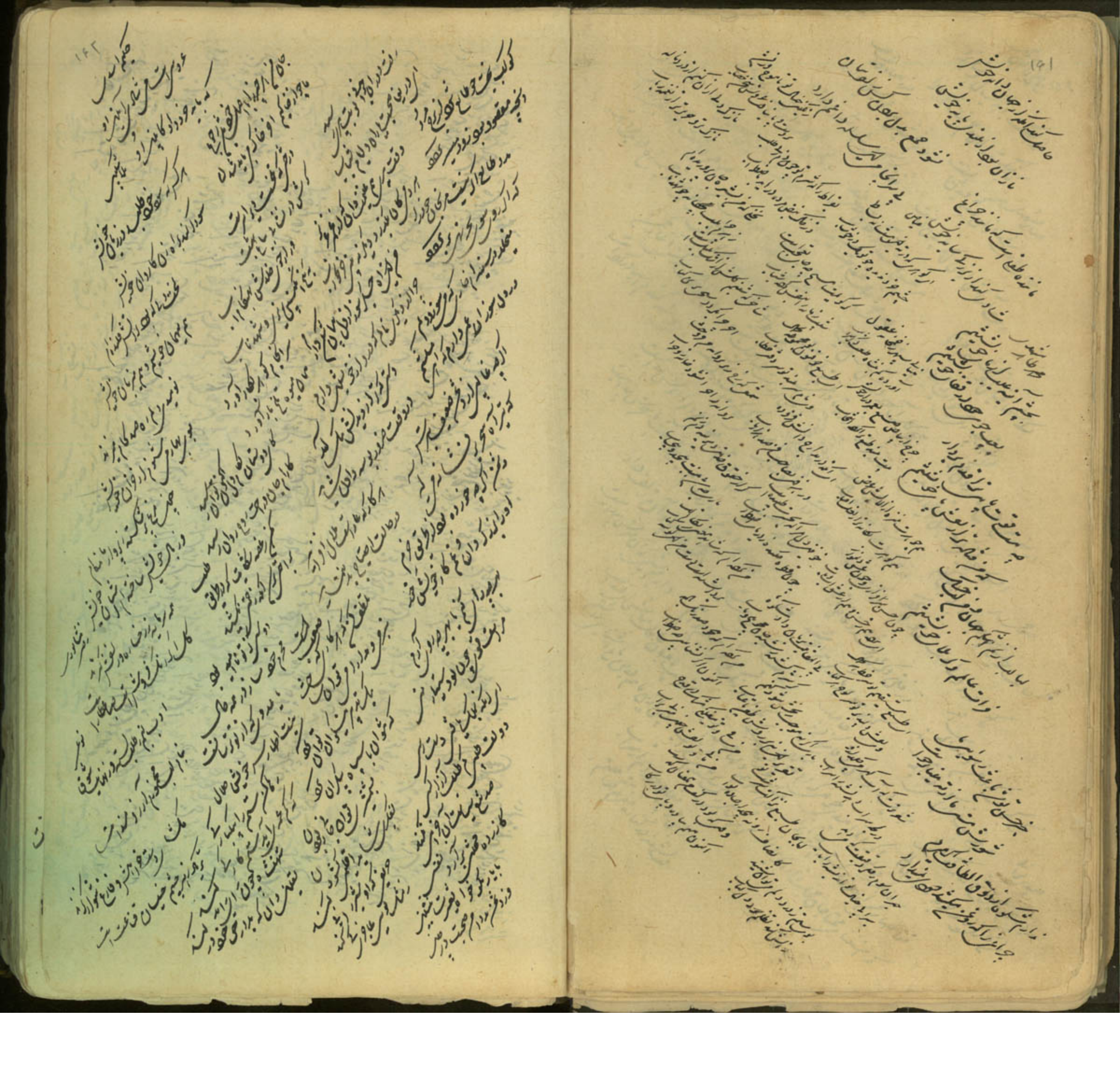


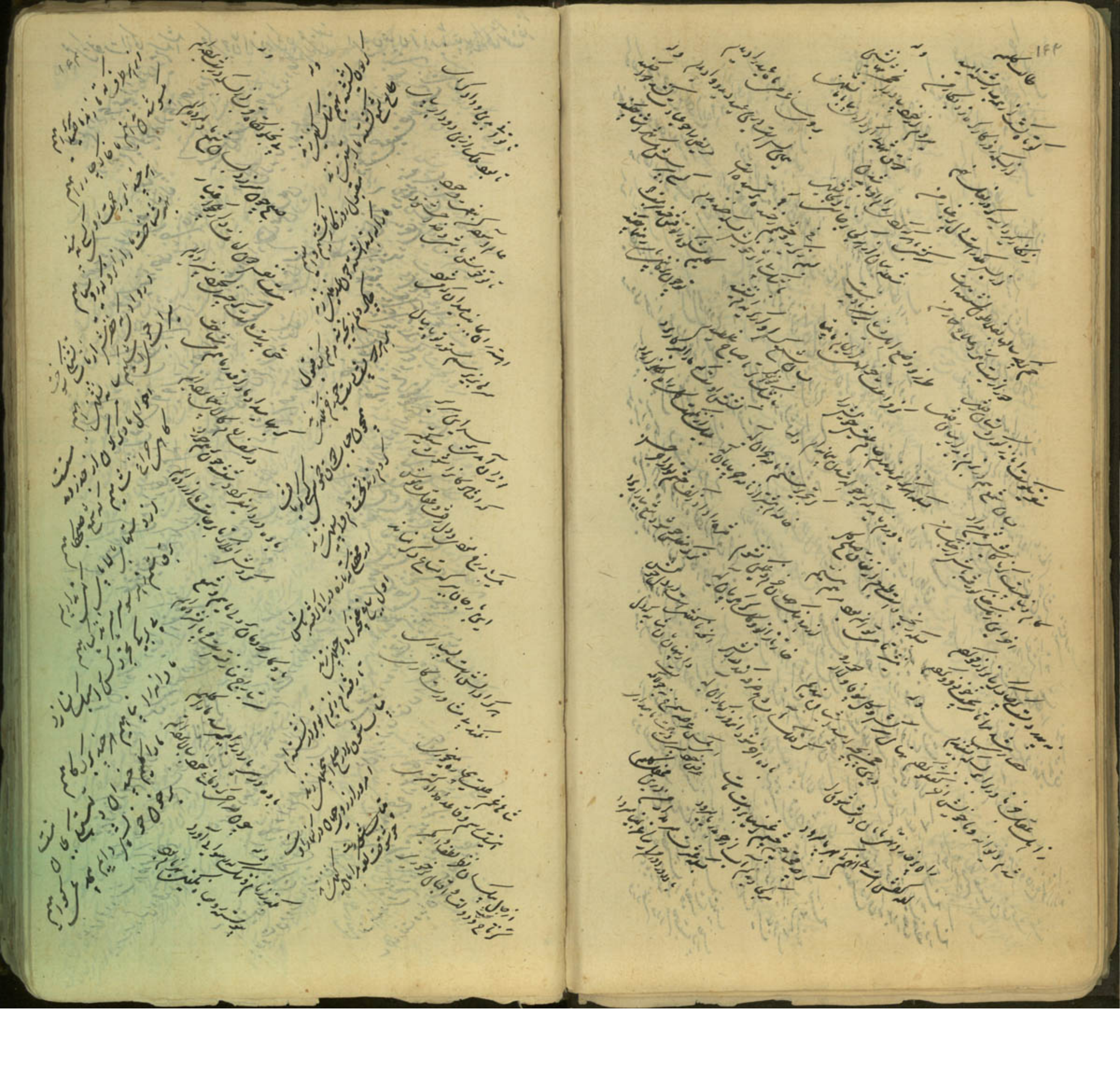


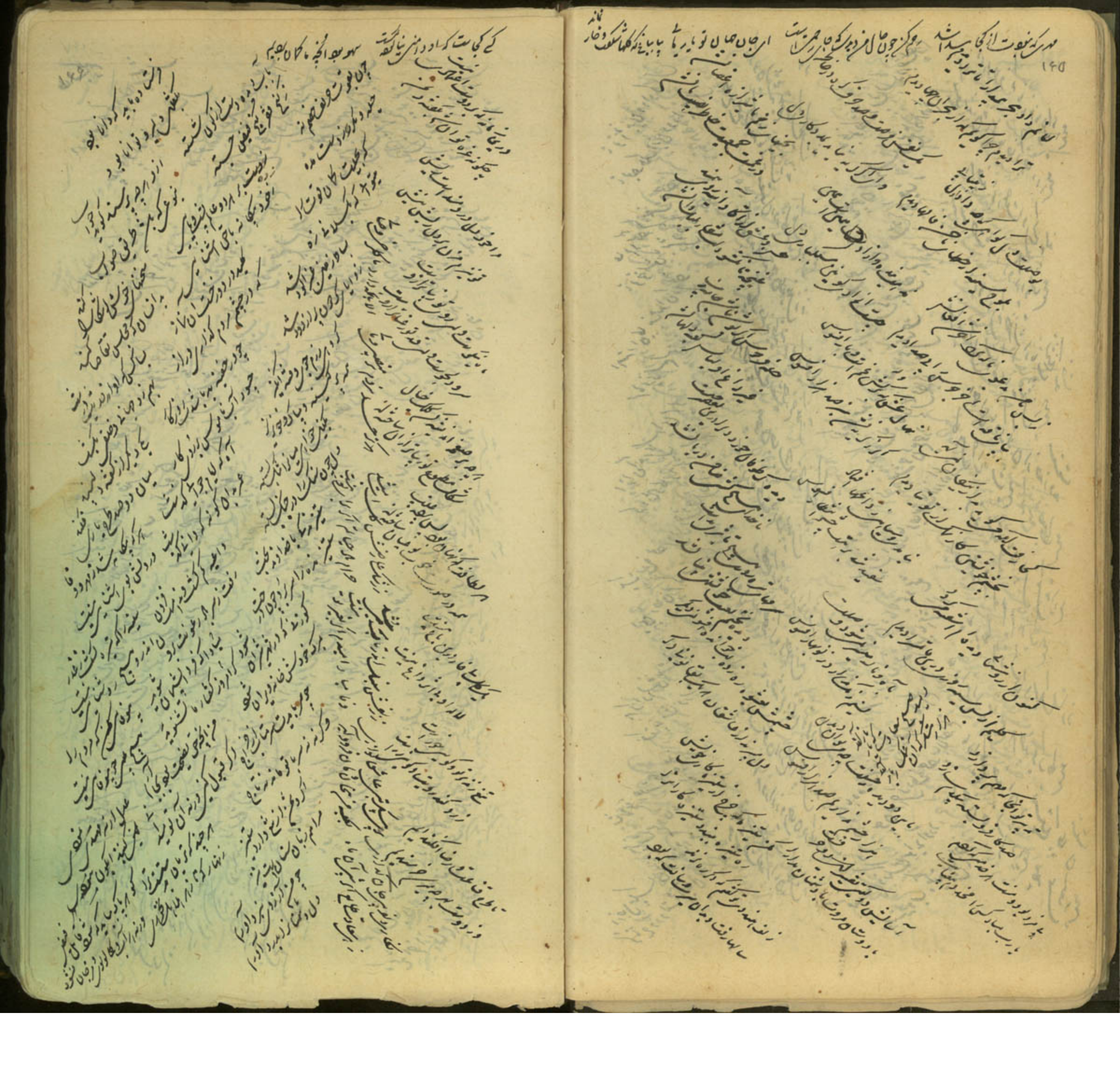


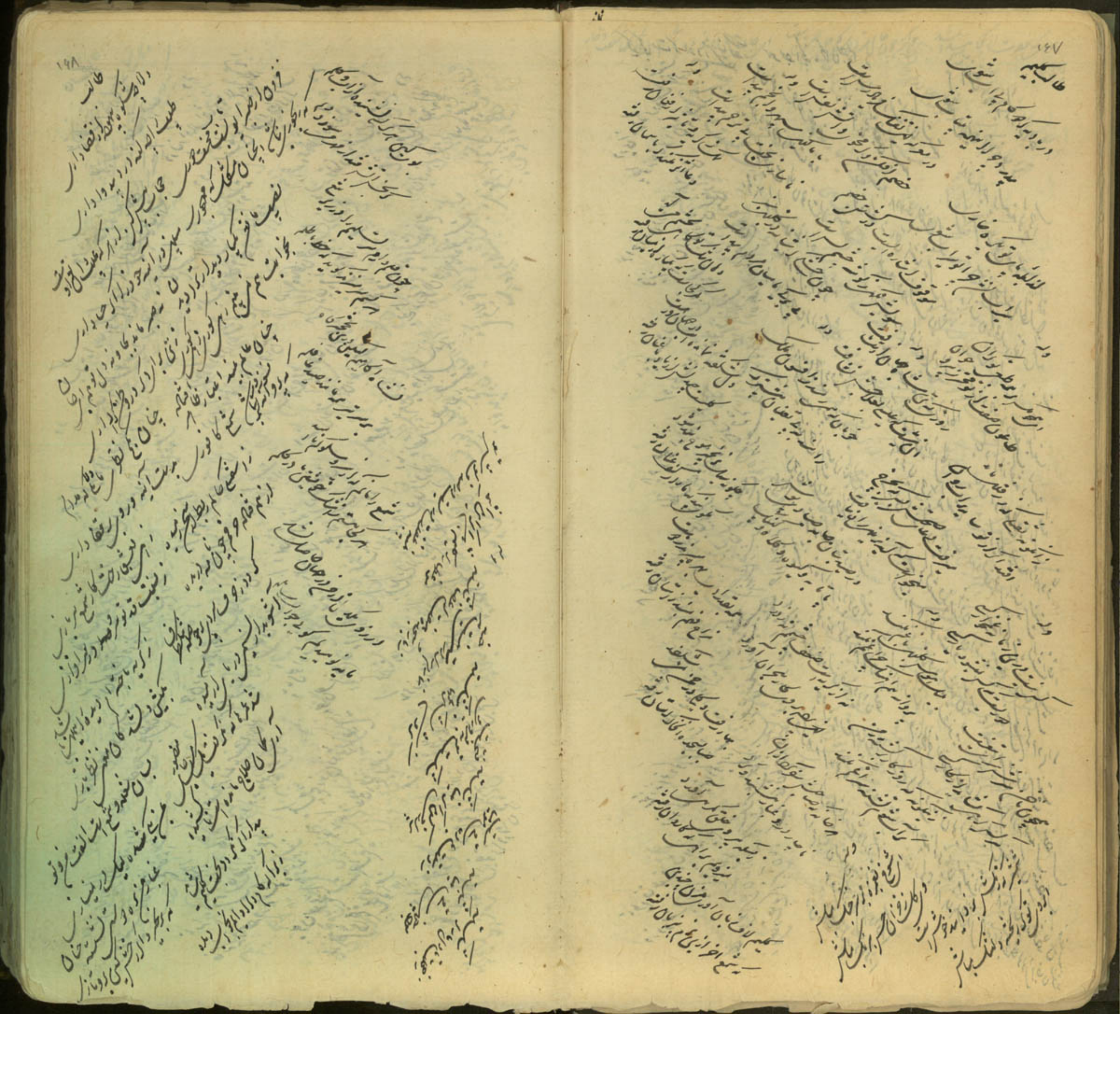


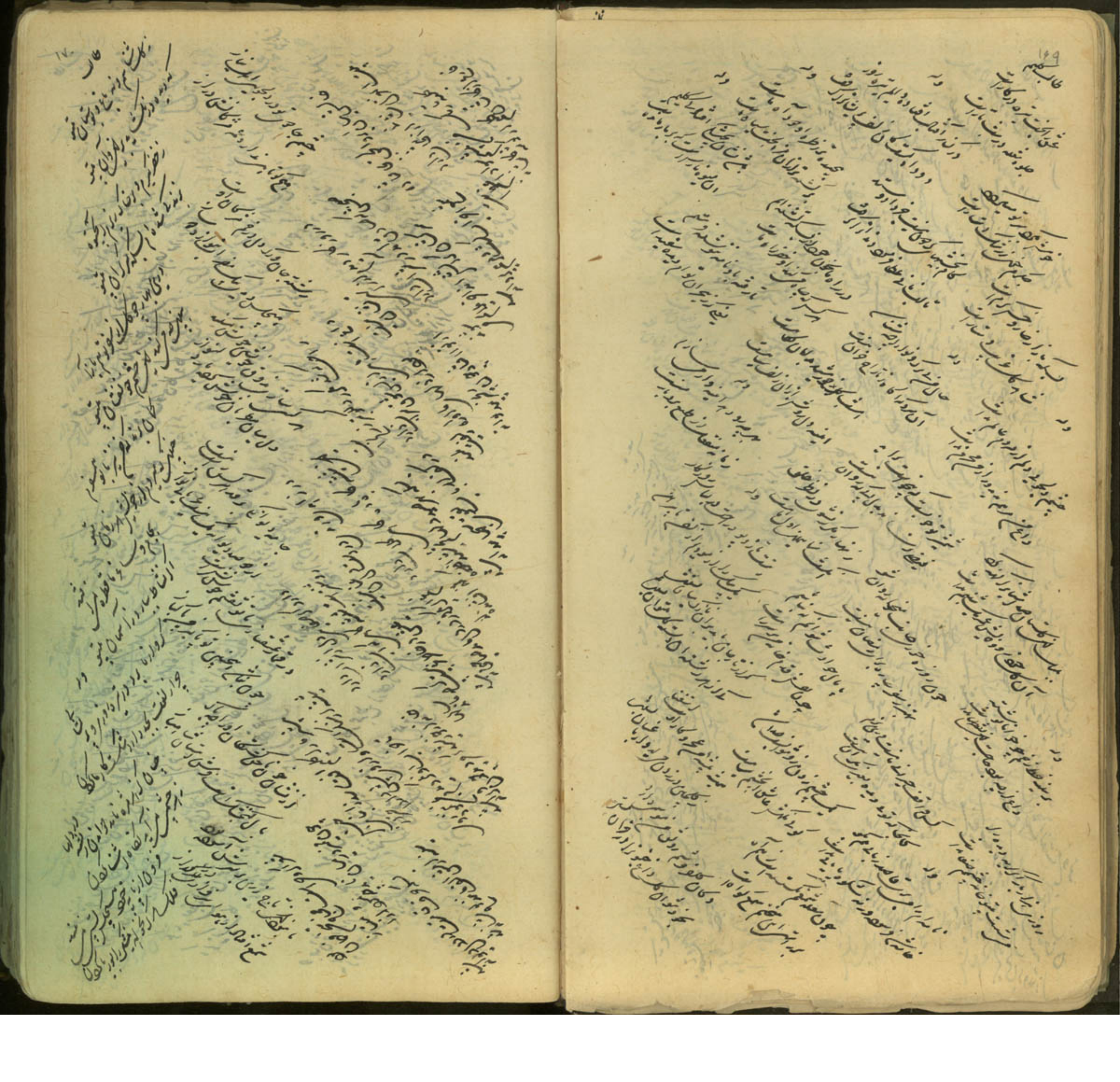

۱۵۹
۱۶۰

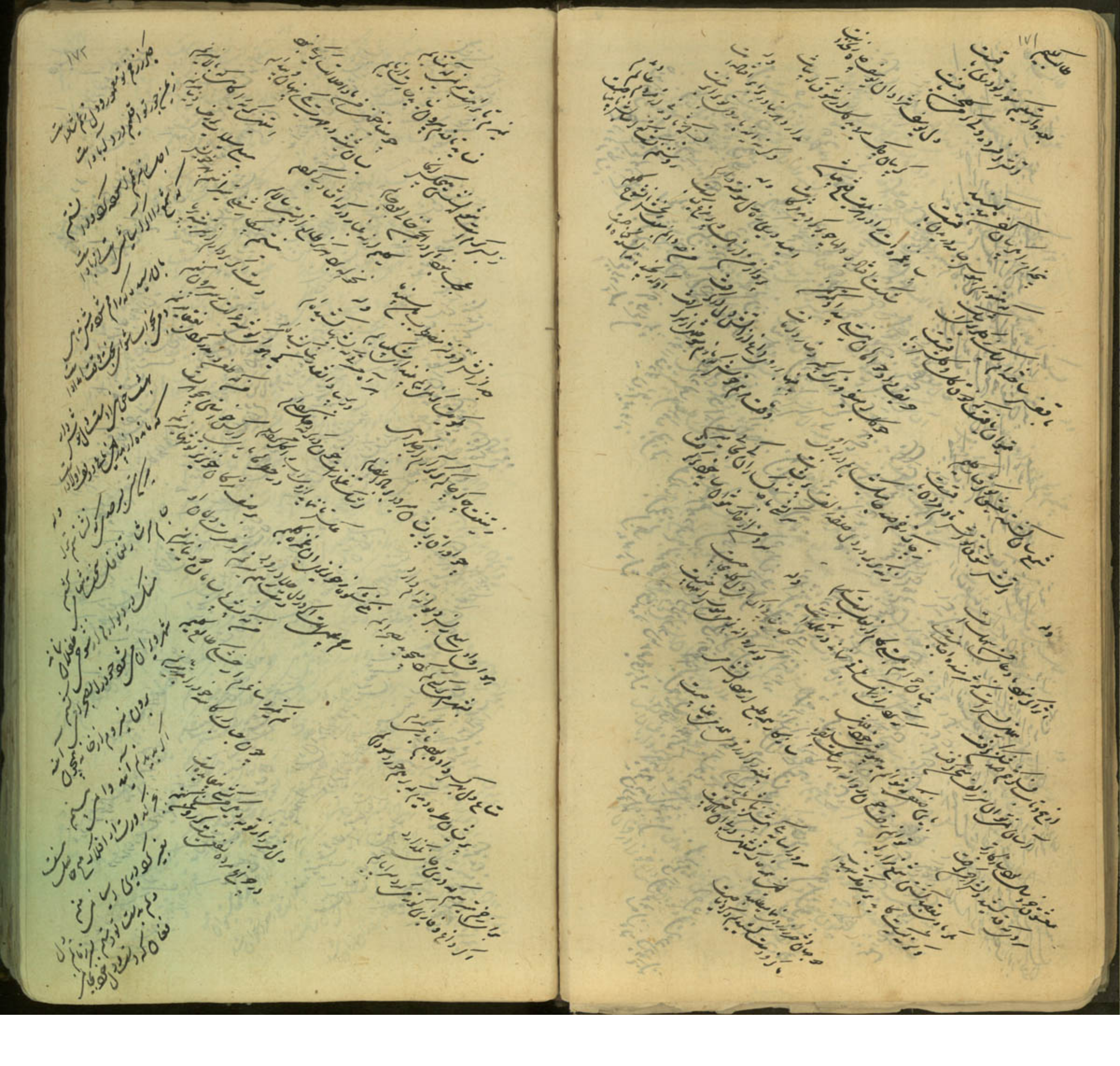


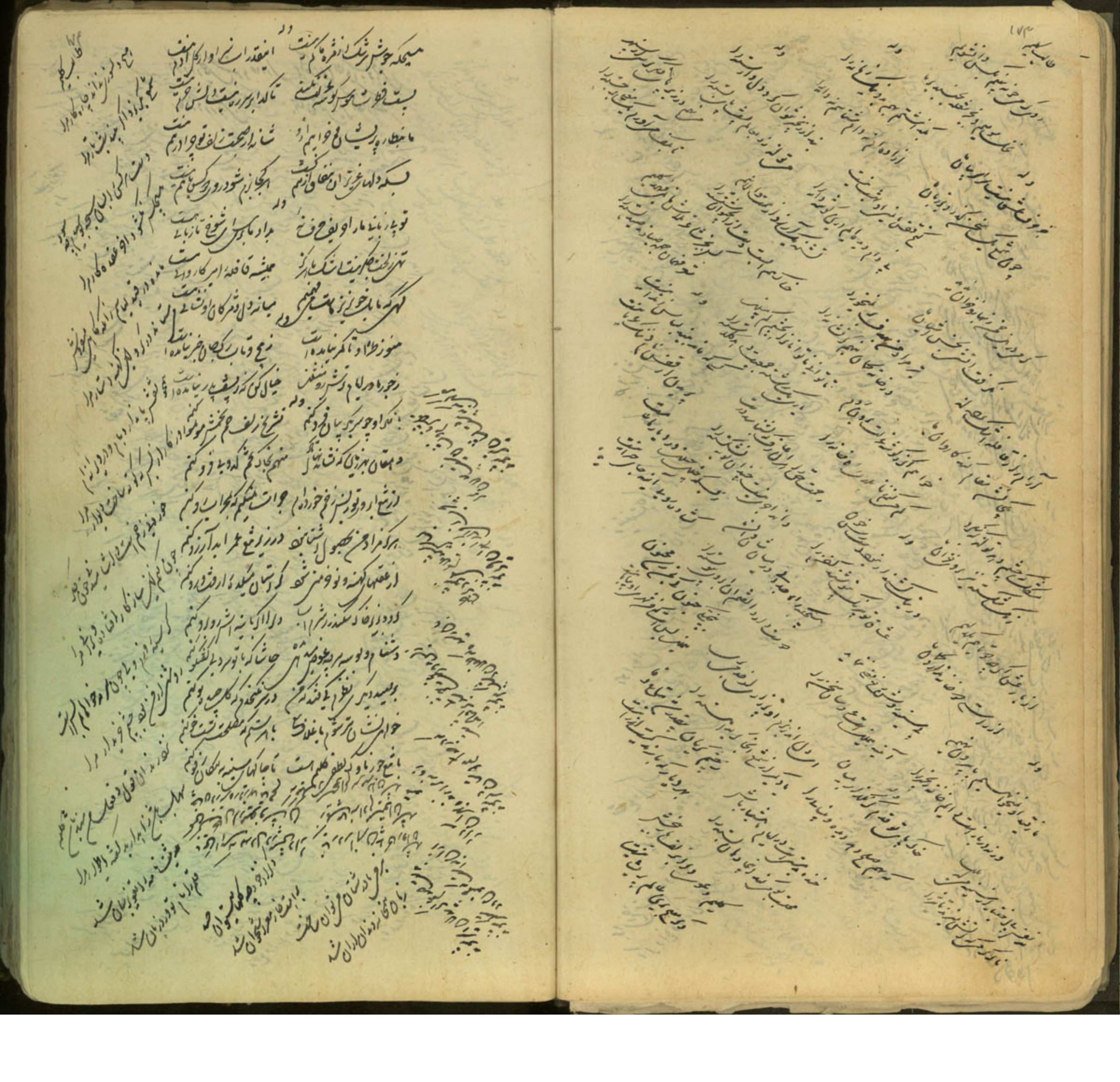


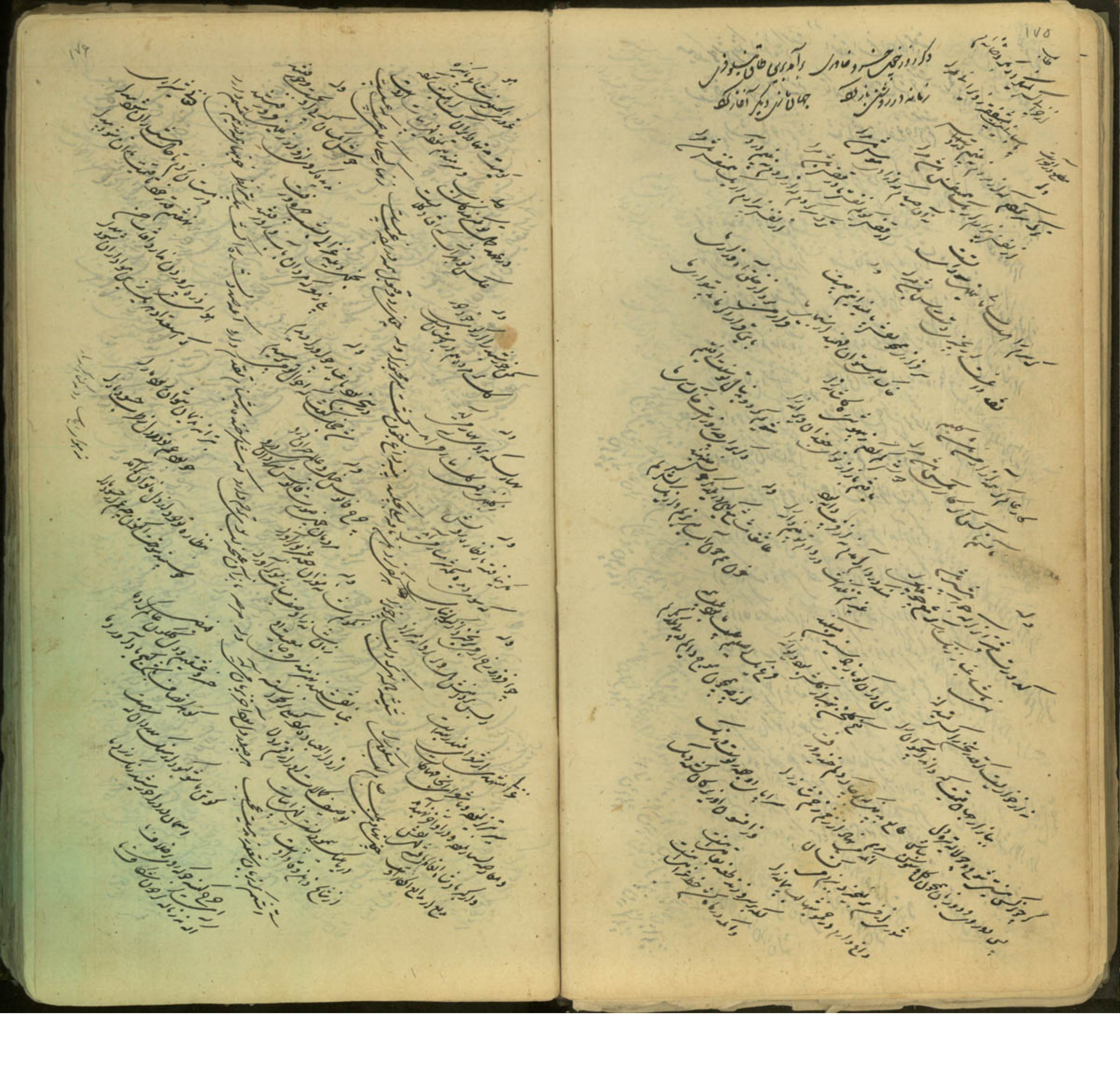








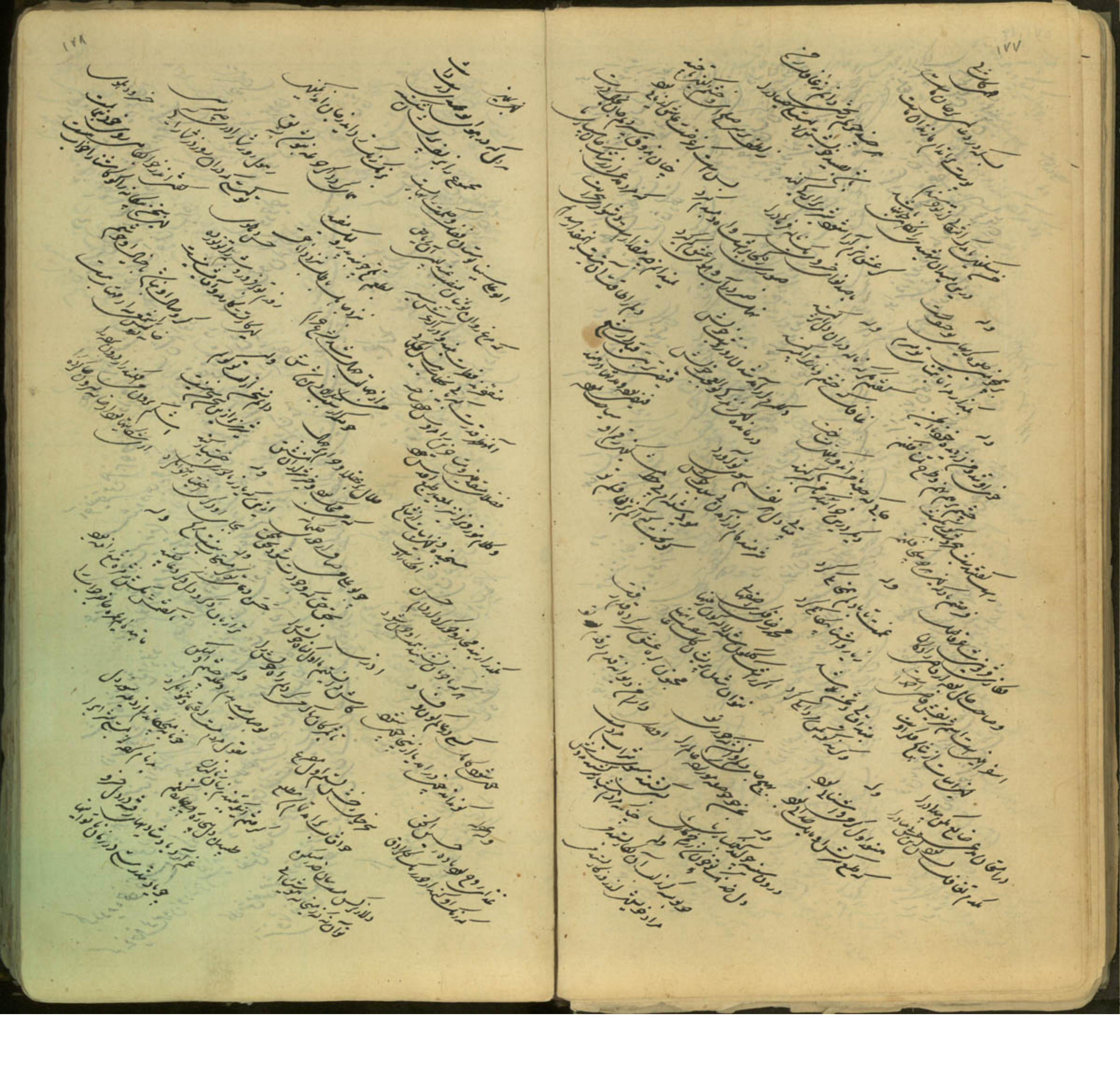


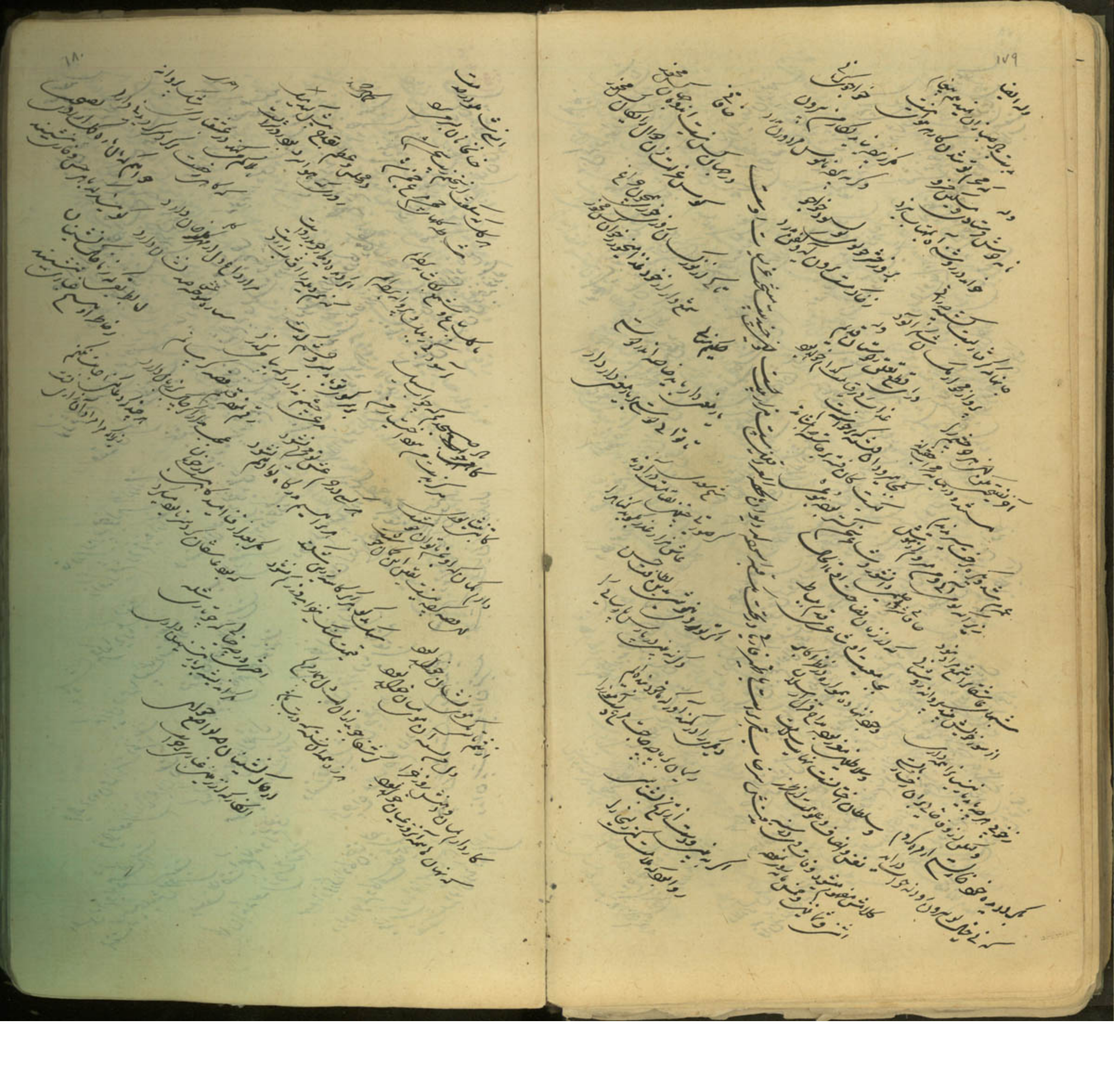


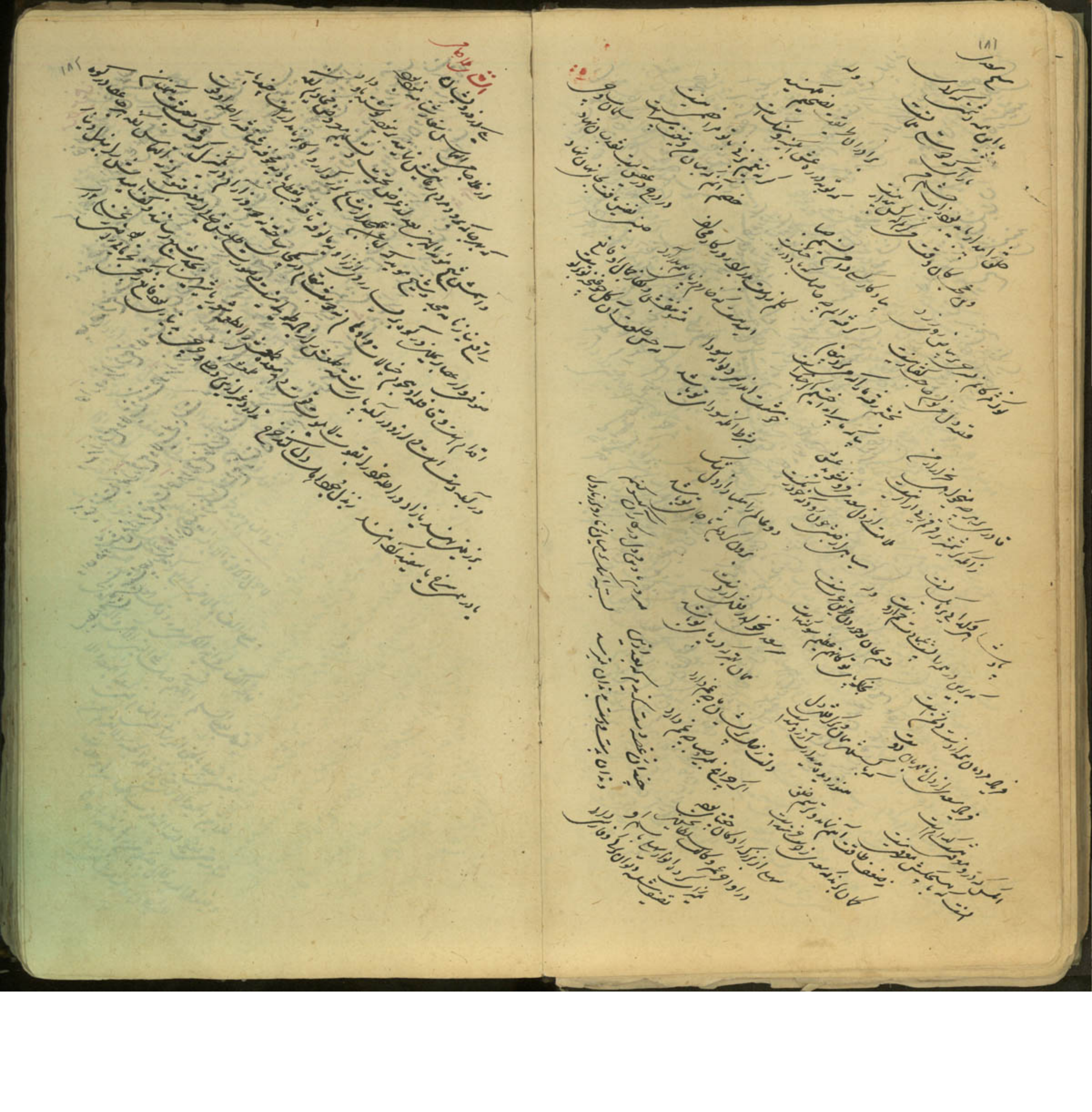
١٧٥

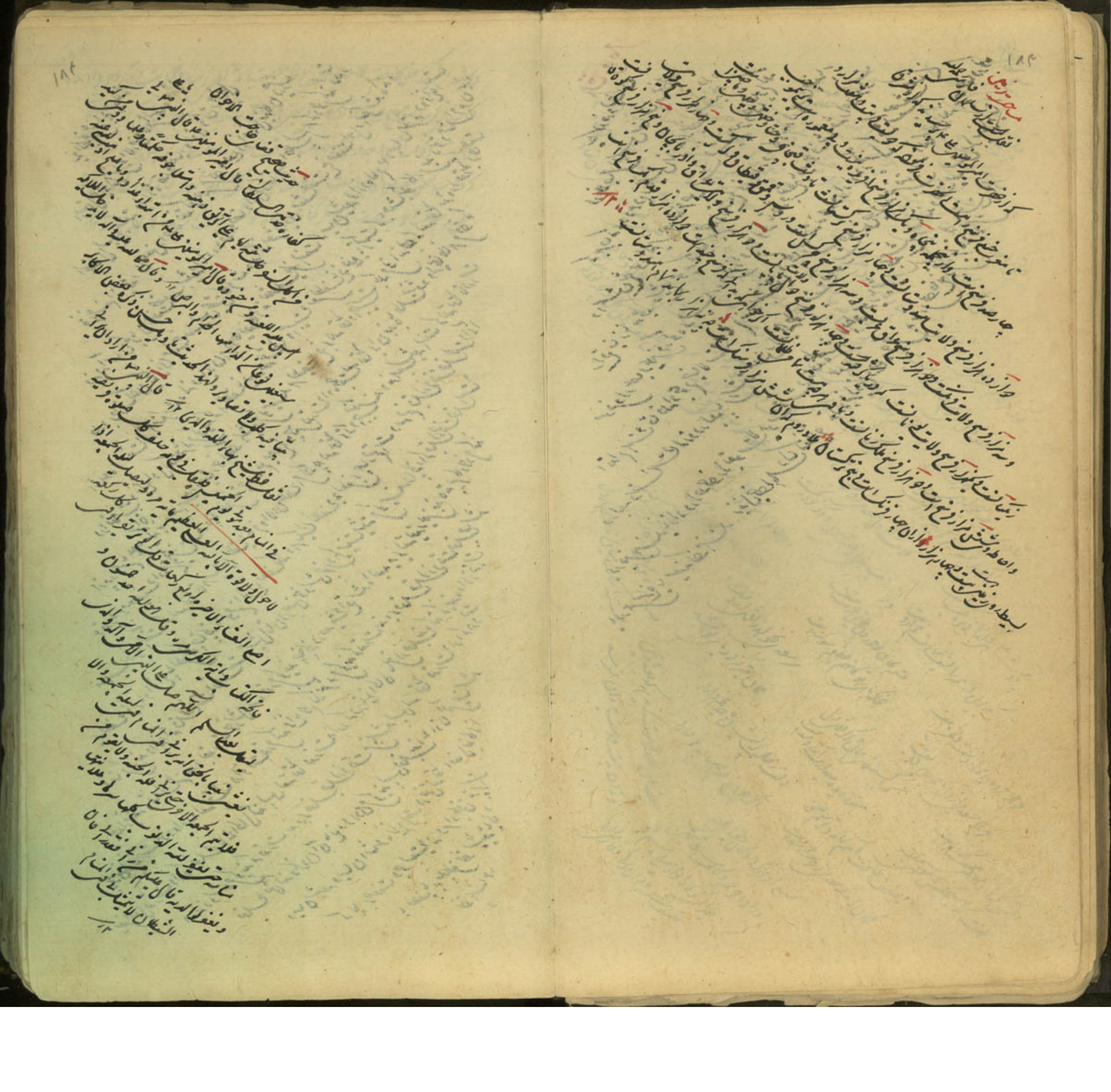
دگر روز چون خسرو خاوری   برآمد بر این طاق نیلوفری
زمانه در روشنی باز کرد   جهان تازه دیگر آغاز کرد

١٧٦



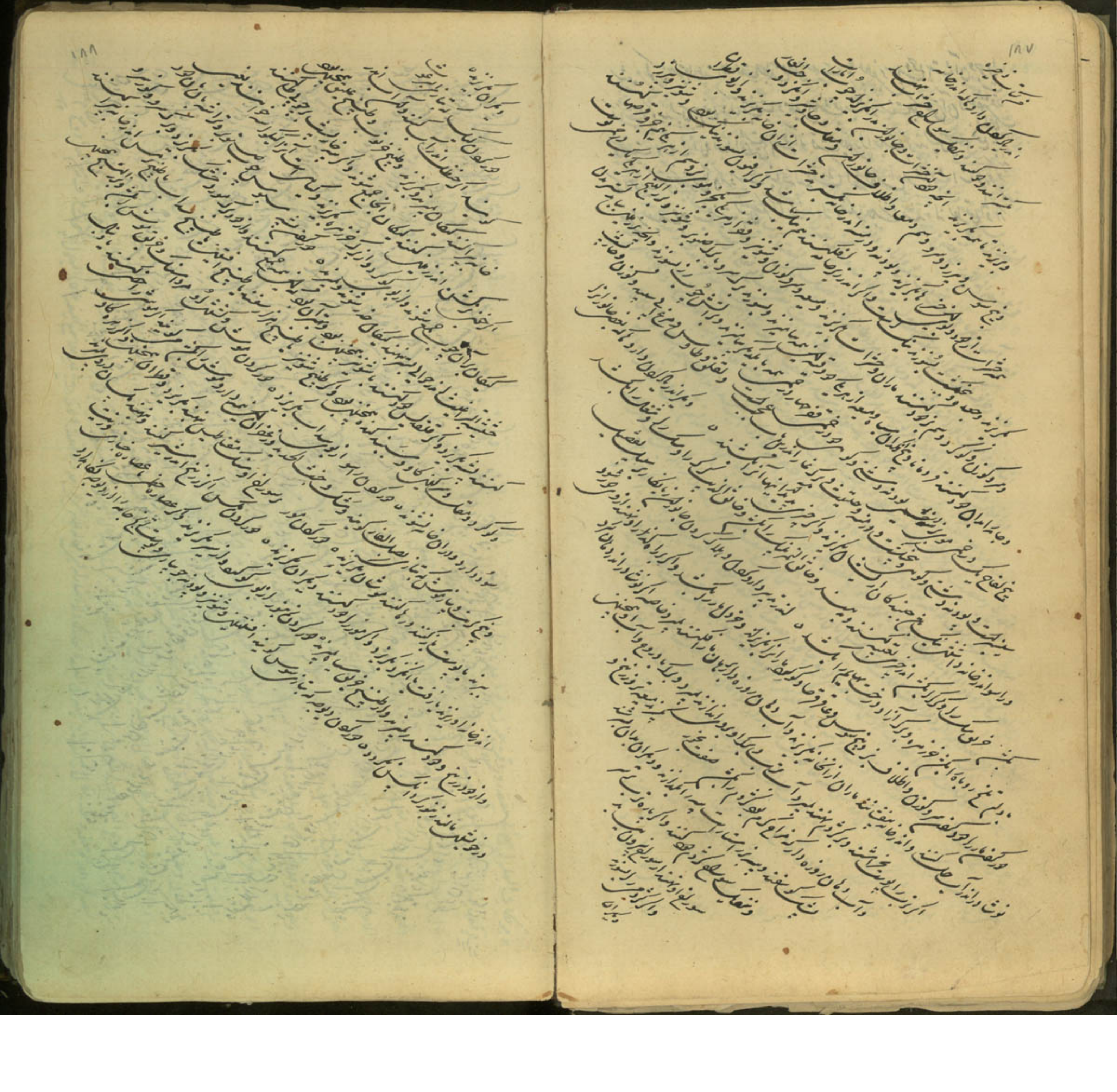






[illegible]

و شیعه می‌گویند خلق طاعت که طاعت بلطف و خلق معصیت به لطف زیاد و جمع است و آن وجوه را
کتاب می‌گویند پس هیچ فعلی بر کتاب نیست و معنی اصلح وجوب که آن نیست بلکه خلق آن در بعض اوقات
واجب است و قبل از آن و بعد از آن هیچ است و آن وقت معین را اجابت می‌گویند پس هیچ فعلی که اجابت
که وجوب متعلق بخصوص آن کرده نیست چنانچه لله تعالی کفته لکل اجل کتاب و اشاعره می‌گویند
خلق بر سبیل وجوب نیست پس منکر کتاب شده‌اند و منکر اجابت نیز شده‌اند به طریق اولی
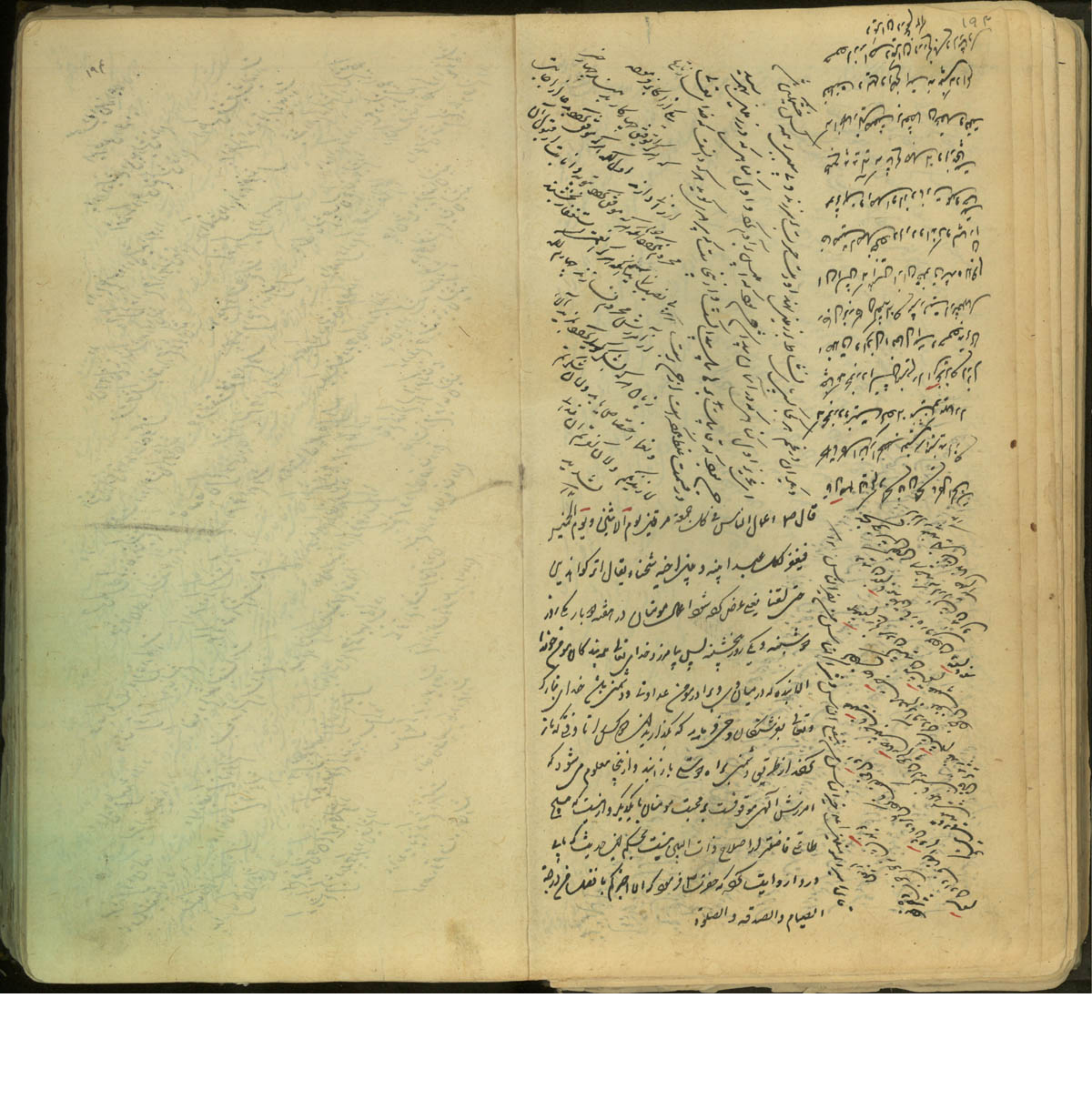


[illegible]

[illegible]

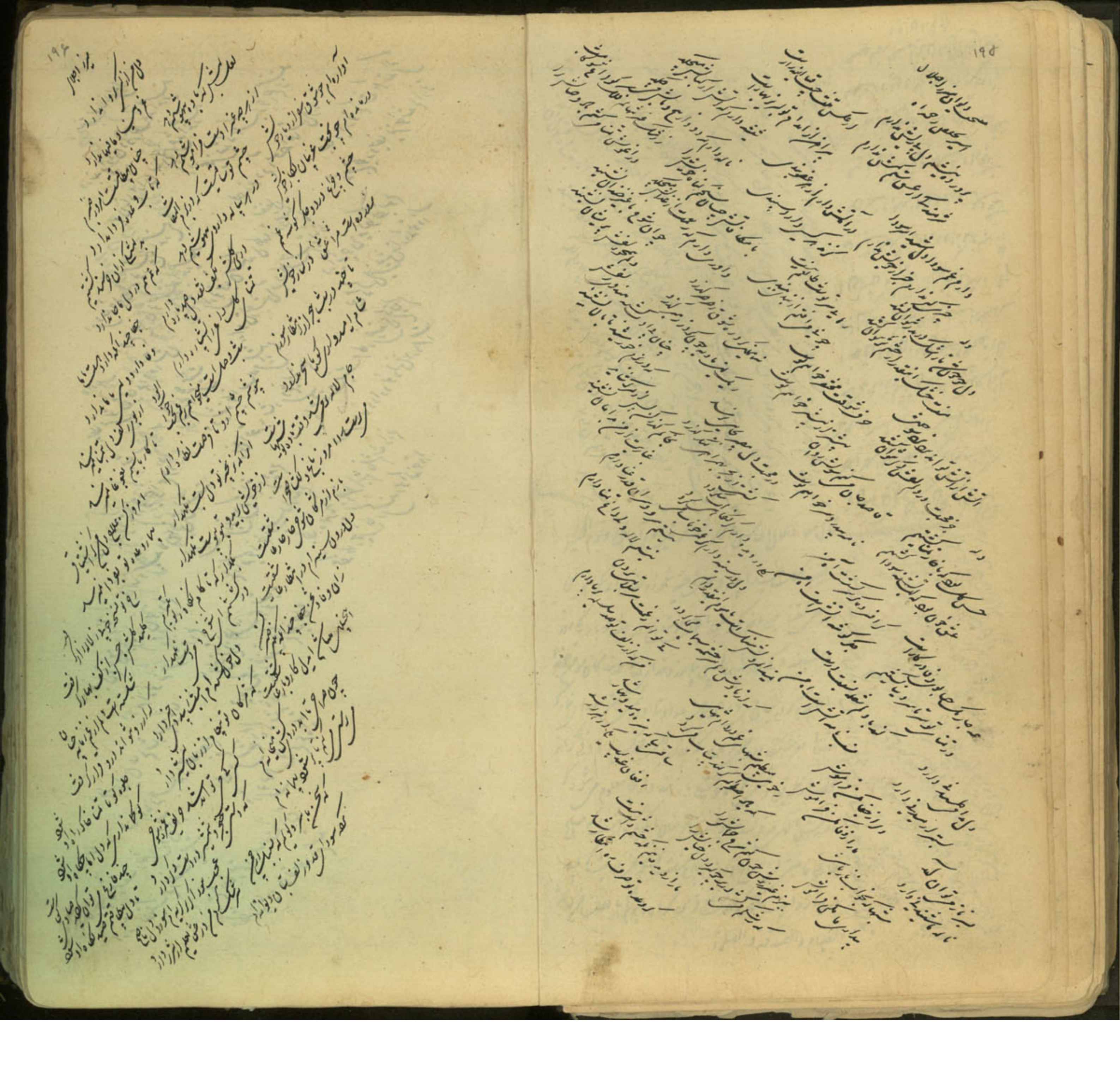


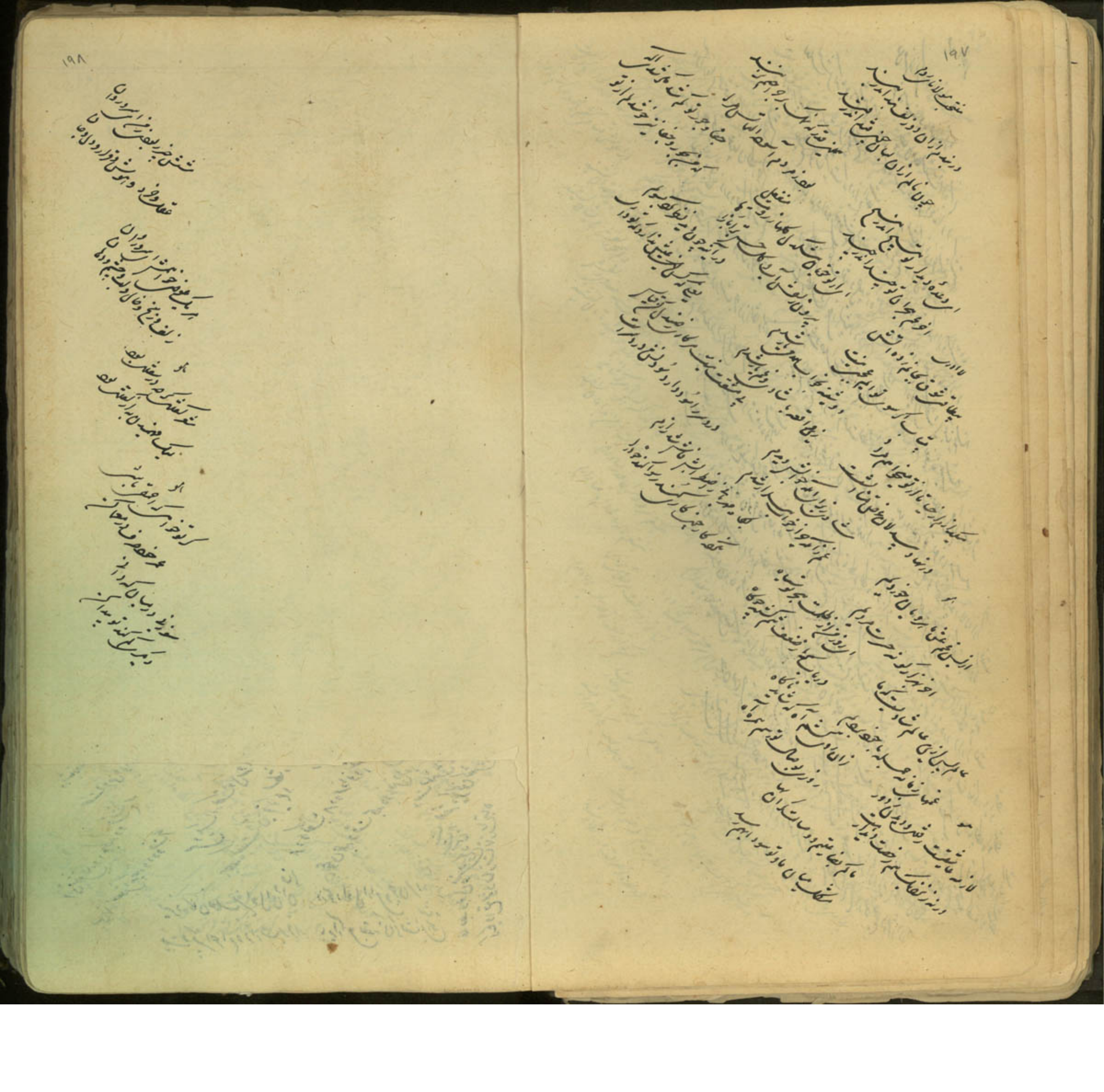
طول الکلام یمل و طول الکتاب یمل

فایده چهار چیز بر چهار چیز خنده



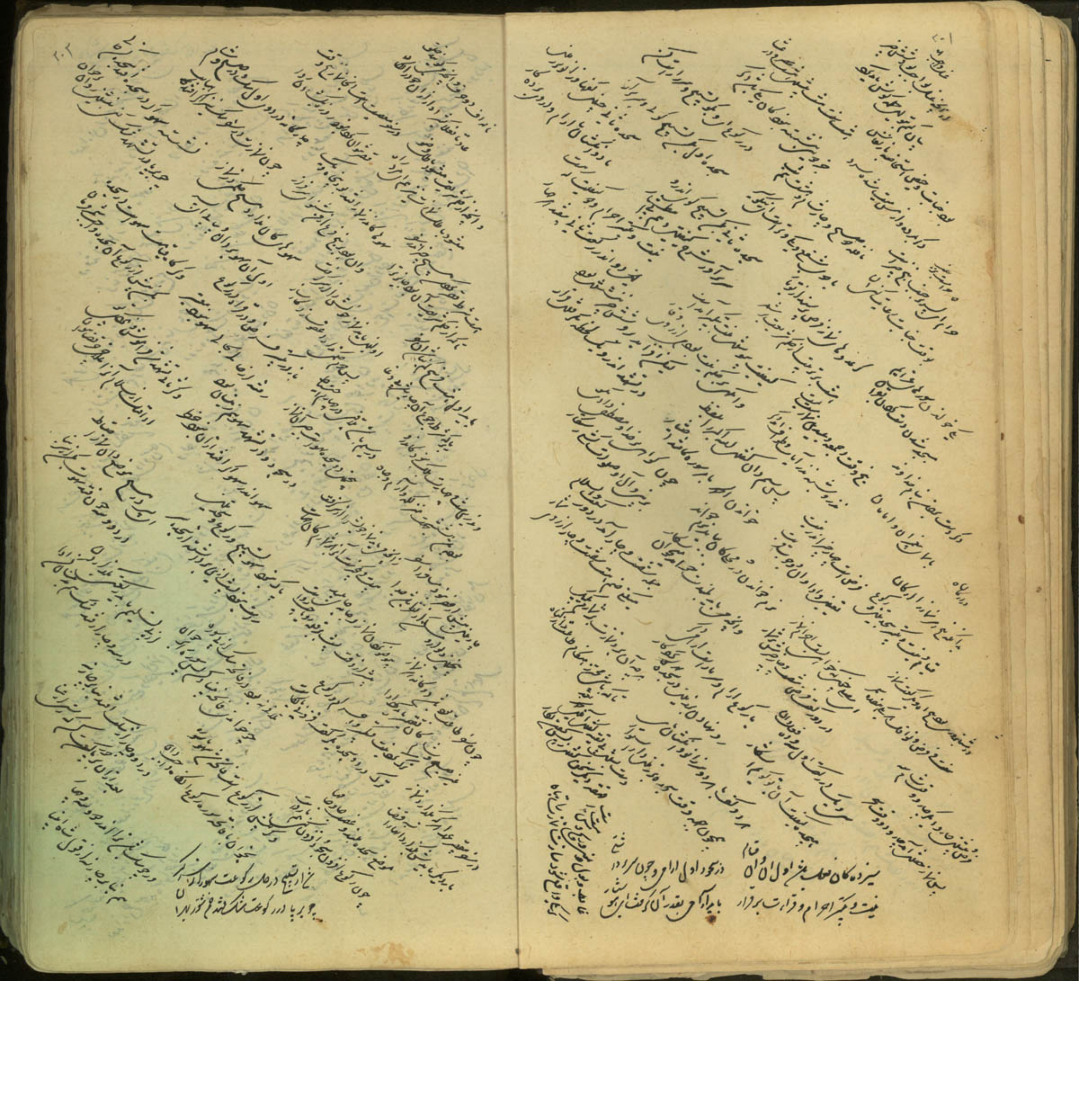
قال صلعم اعمال الناس في كل جمعة مرتين يوم الاثنين ويوم الخميس
فيغفر لكل عبد الا عبدا بينه وبين اخيه شحناء فيقال اتركوا هذين
حتى يصطلحا يعني عرض كرده شود اعمال مومنان در هفته دو بار يكي روز
دوشنبه و يكي روز پنجشنبه پس بيامرزد خداي تعالى همه بنده گان مومن خود را
الا بنده كه در ميان وى و برادر مومن عداوت و دشمنى باشد خداى تعالى بكار
و تعالى بفرشتگان وحى فرمايد كه بگذاريد اين دو كس را تا وقتى كه باز
گردند از طريق دشمنى براه دوستى باز آيند و از اينجا معلوم ميشود كه
آمرزش الهى موقوفست به محبت مومنان با يكديگر و از اينست كه مبالغه
... فرموده اند در اصلاح ذات البين چنانكه در حديث آمده
و در روايتى ديگر كه حضرت ص فرمود كه الا اخبركم بافضل من درجة
الصيام والصدقة والصلوة

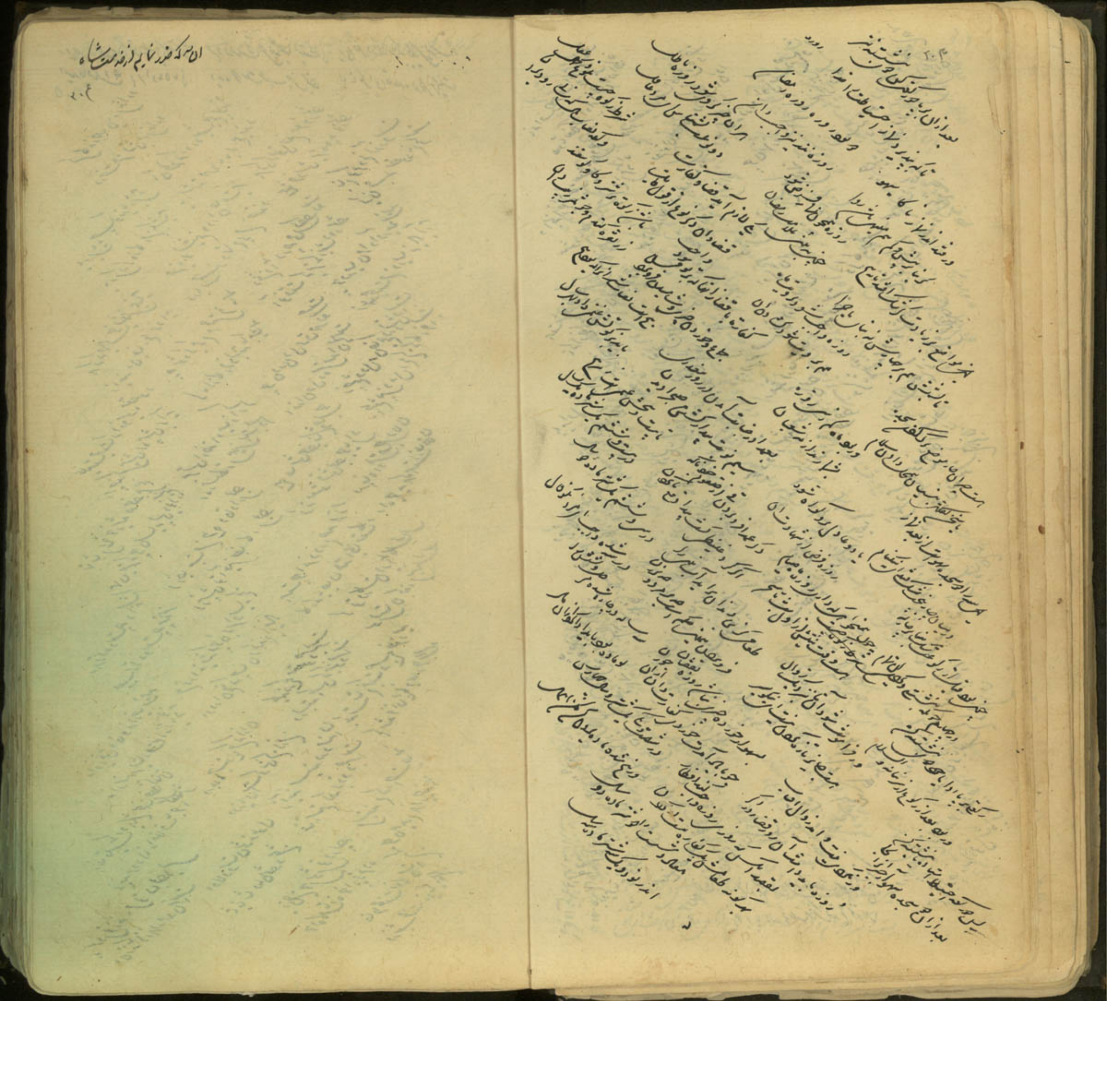




۱۹۸

۱۹۷

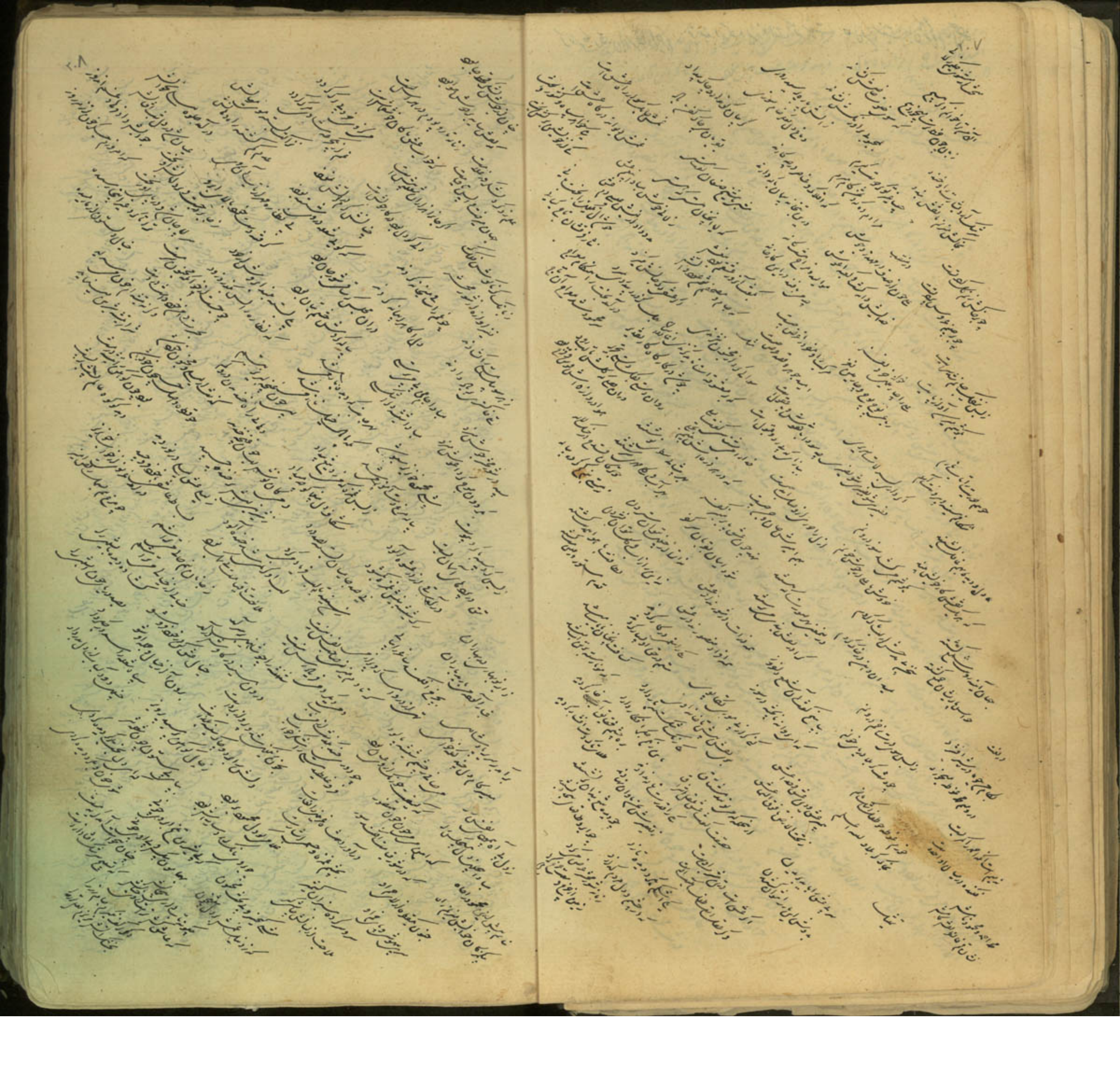


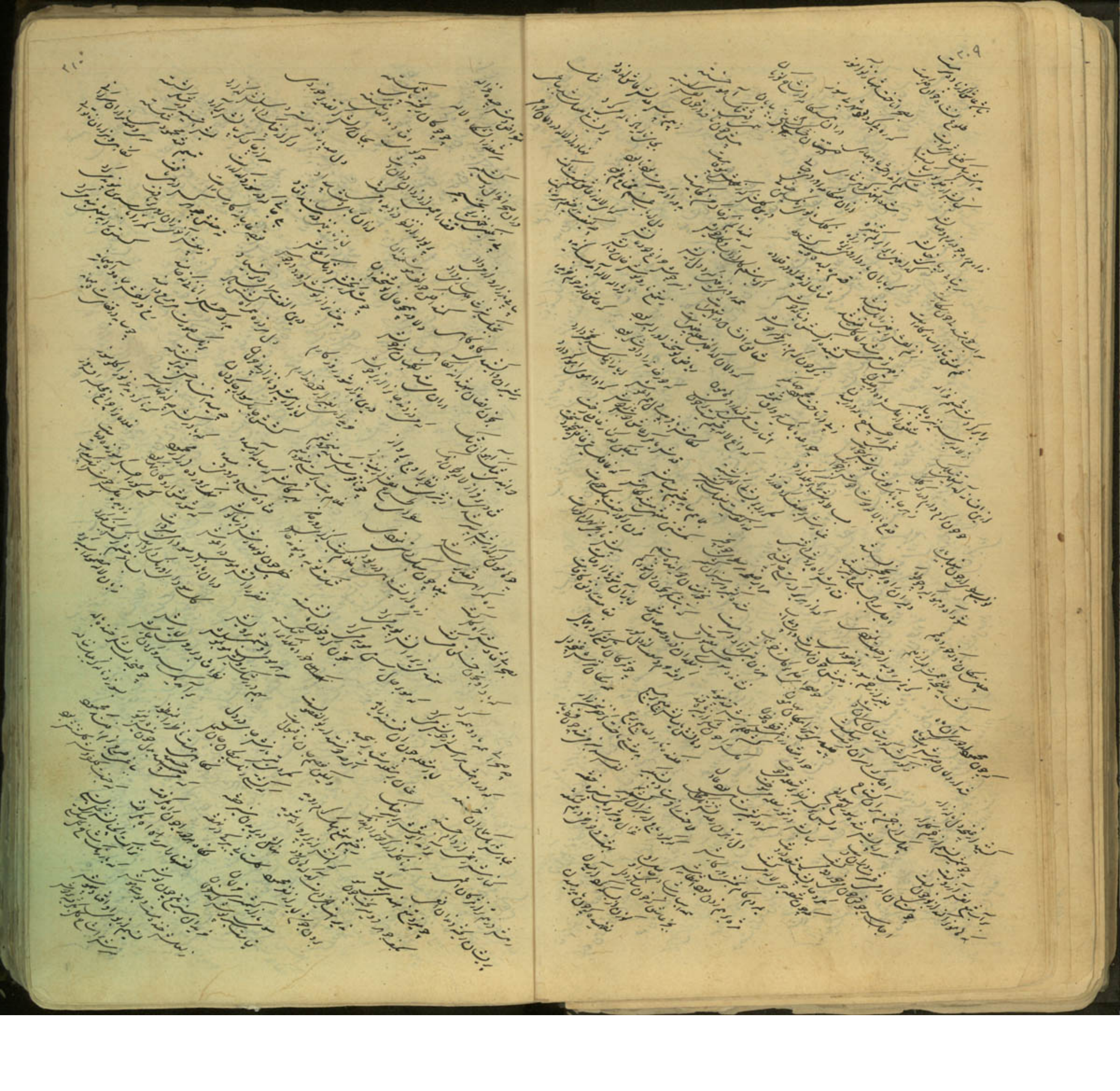


گر ز رکابی یار از جان بی‌خبرم   تو پنداری که دیر ز دولت اگر نیست   حال من از نسبت یاران که گویم حال خود

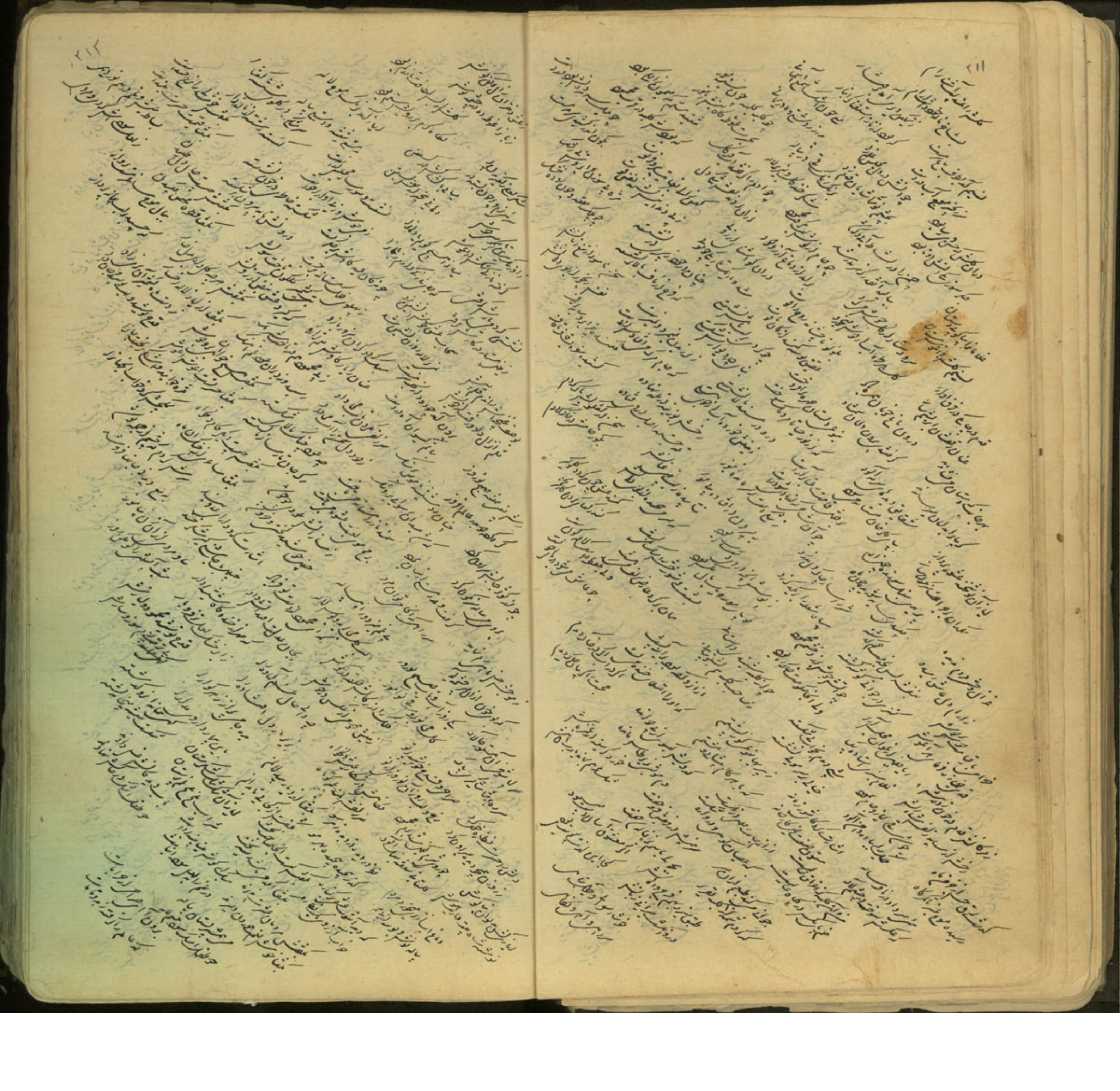
ربع و المحبت با چنین عندلیبیت ایم   فرو دولت [illegible] جانانت حال   زنی فکر در گذر که جای [illegible]
امید حاصل و جا [illegible] ارادہ ما لا مال   دیده دولت عیب بین نبود   جانا مگر این قاعده در شهر [illegible]

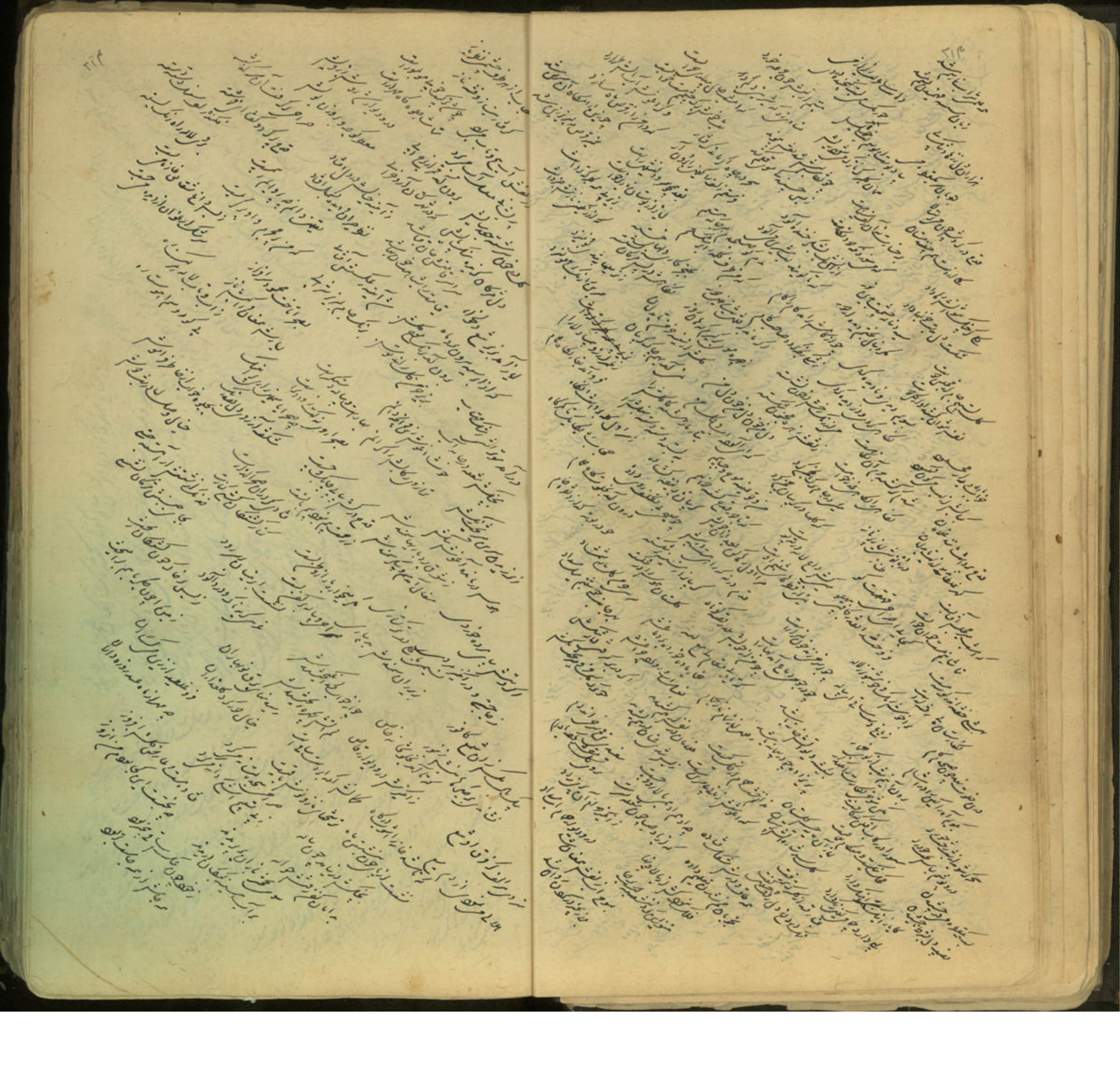
[illegible]

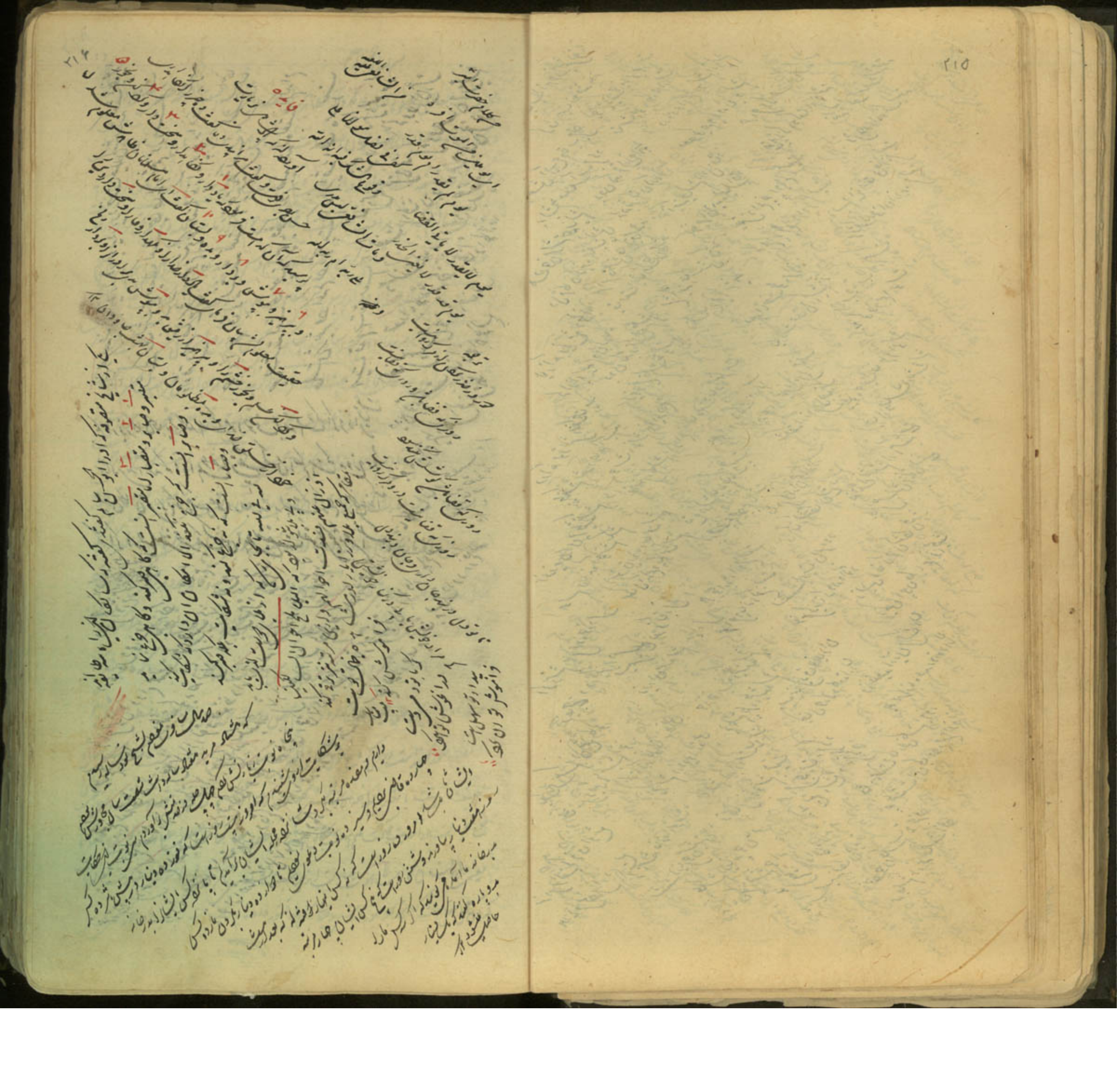




۲۰۹
۲۱۰







[illegible]

یکی از بزرگان [illegible] به جهت آن است که مرا خوف از آن است که اگر ذرات [illegible]
متناهی شد اگر نه از آن عبادات تمسک آن اکمل است که [illegible] و بر نوع رود
پس کمال حق بود که آن [illegible] در جا باشد به است که آن هم بر نوع ادا کند
که اگر از جمع [illegible] منحصر تمسک آن اهل شفقت [illegible] ان السلام

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی محمد وآله الطاهرین اما بعد این رساله‌ایست از محمد حنیفی [illegible]
سالکان راه و طالبان الله در بیان اصطلاحات طریقه ناجیه صوفیه و آنچه در زبان ایشان جاری است
[illegible] که صوفی تصفیه قلب است از آنکه در آن [illegible] دنیا باشد [illegible] از آنچه بنده را از خدا باز دارد
[illegible] عبارتست از ترک دنیا مراقبه عبارتست از محافظت جوارح از ما سوی الله و توجه بحق مراد از [illegible]
جوارح حواس ظاهر است مثل سمع و بصر و کلام و شم و لمس توحید عبارتست از [illegible]
حقیقت [illegible] صلی الله علیه وآله و مراد از [illegible] رسم دعا [illegible] و بعضی گفته‌اند که [illegible] مراد از
اثبات آنست که هر چه بنده [illegible] کند چنانکه گویند نفس من و روح من و دل من [illegible] غیر حق را
گویند نفی [illegible] باطل گویند [illegible] و ذکر گویند [illegible]
کامل [illegible] عبارت [illegible] است تجلی [illegible] غایت [illegible] جلال [illegible] حجاب حق است از
ابصار جمعیت اجتماع [illegible] تفرقه [illegible] مشغولی است [illegible] تجلی [illegible] شهود حق
و تعینات جمع الجمع عبارتست از مرتبه انسان کامل است [illegible]
[illegible] و آنچه نازل شود بر دل عارف از معانی از عالم غیب بر طریقی که [illegible] و واقعه آنچه
بر دل [illegible] از غیب [illegible] صورت [illegible] و ظاهر شود [illegible]
[illegible] توجه [illegible]
قطع نظر از ماضی و مستقبل [illegible] قیام عبد است بحق [illegible] وقت آنست که [illegible]
[illegible] بسط [illegible] شوق [illegible]
[illegible] حقایق الهی [illegible] حقیقة الحقایق ذات احدیت [illegible] جامع جمیع حقایق
حقیقت [illegible] تعین اول [illegible] الاسماء الحسنی کلها وهو الاسم الاعظم [illegible] التعین شهود است [illegible]
جمع عبارت از احدیت [illegible] حکمت علم است بحقایق اشیاء [illegible] کتاب مبین عبارت از لوح محفوظ
[illegible] انسان کامل [illegible] عبارت [illegible] کسوت عبارت از ذات
که آن محل عقل است که منور بنور قدس [illegible] نور الهی قدسی است

محض است که شاهد حق کند بجهت در هر متعین تعینی زیرا که حق اگرچه مشهود است در هر متعینی باسمی یا صفتی محجوب و [illegible]
لازم مطلق مقید شرع و مقید مطلق نبوت اخبار است از حقایق الهی یعنی از معرفت ذات حق و اسما و صفات
و احکام او نفس عبارت از بخار لطیف است حواس عبارت از جوهر شریف است [illegible] عبارت از توجه
بحضرت الوهیت اسفار چهار است اول سیر الی الله است از منازل نفس و وصول بافق مبین و آن نهایت
عبارت از نهایت مقام دل است دوم [illegible] عبارت از ابتدای تجلیات اسما و صفات است سیر فی الله است
عبارت از متصف بصفات حق بودن است و متصف بصفات حق [illegible] عبارت از تحقیق باسما و صفات حق
با قهرست سیم ترقیست یعنی جمع و حضرت احدیت و آن مقام قاب قوسین است [illegible] و تغایر
شد فی نهایت ولایت است چهارم سیر بالله است عن الله از برای تکمیل [illegible] عبارت از [illegible] فنا است
سواد الوجه فی الدارین که عبارت از فنا [illegible] است اشارت بمقام [illegible] فانی شده [illegible] بکلی
بکلیه بحیثیتی که صاحب این مقام را وجودی نماند نه در ظاهر و نه در باطن و رجوع [illegible] که گفته اند
اذا تم الفقر فهو الله عالم جبروت عالم اسما و صفات الهی است و عالم امر و عالم ملکوت و عالم غیب عالم
روحانی [illegible] عالم خلق عالم ملک و عالم شهادت عالم اجسام [illegible] عارف است
که الله تعالی او را [illegible] ذات و صفات و اسما و افعال خود معرفت [illegible] چنانچه گفته اند
عارف [illegible] صاحب زمان و صاحب وقت و صاحب حال [illegible] دارد است که
محقق بود [illegible] و مطلع [illegible] که خارج [illegible] ماضیه و مستقبله [illegible] عبارت از [illegible]
روحانیت قلب عبارت از جوهر نورانی [illegible] واسطه میان نفس و روح و حکما آنرا نفس ناطقه
گویند شهود عبارت از رویت حق است [illegible] در [illegible] رویت [illegible] در ذات [illegible]
بی ملاحظه شهود مجاز [illegible] تجلی عبارت است از آنچه ظاهر شود [illegible] قلوب
از انوار غیوب حسن جمعیت کمالات [illegible] جمال عبارت از ظاهر کردن [illegible] معشوق است [illegible]
عبارت از ظهور معشوق است [illegible] عبارت از [illegible] که همه موجودات قائم باو باشند زلف عبارت از غیبت
هویت حق است [illegible]
گیسو طریق طلب را گویند بعالم غیب [illegible] خم زلف [illegible] و مشکلات الهی را گویند

عشرت عبارت از لذت انسیت است با حق عیش [illegible] حضور است با حق و سرور دل در آن شرب
عبارت از غلبات عشق است با وجود اعمالی که مستوجب ملامت بود [illegible] شراب [illegible] نه
عبارت از عالم ملک و ملکوت است میکده عبارت از مقام مناجات [illegible] محبت خمخانه عبارت از محیط
تجلیات عالم غیب است جام عبارت از عشق است ساقی تجلی محبت را گویند که موجب شکر [illegible] قدح عبارت
از دوام محبت جرعه عبارت از اسرار مقامات است [illegible] جرعه احوالیست که در سلوک از سلوک پوشیده باشد
مستی عبارت از [illegible] عشق است [illegible] جمیع صفات خرابات عبارت از خرابی [illegible] هشیاری
عبارت از باز ماندن از غلبه عشق است مخموری رجعت را گویند از مقام وصول بطریق انقطاع رندی عبارت از قطع نظر
از اعمال و رسوم خلایق شمع نور الهی را گویند که در [illegible] دل سالک افروخته شود [illegible] تجلی حق را گویند
بامداد عبارت از ابتدای احوال است شبانگاه عبارت از نهایت احوال و مقام [illegible] کو عبارت از [illegible] مقام
کافر عبارت از صاحب مقام ثنویت است ترسا عبارت از تجلی جمال است ترسابچه [illegible] را گویند دیر عبارت از عالم [illegible]
زنار عبارت از [illegible] معشوق است حبل المتین عبارت از توحید ذاتیست [illegible] عبارت از [illegible] حضرت
اسلام عبارت از انقیاد نفس است باحکام الهی دین عبارت از اعتقادیست که [illegible] شبهه [illegible] نماز عبارت از
توجه دل است بحضرت حق روزه عبارت از [illegible] از غیر حق زکوة عبارت از ترک [illegible] است در راه حق
کعبه عبارت از مقام وصلت و انقطاع [illegible] حج عبارت از سلوک سالک [illegible] طاعت عبارت از [illegible] است
خرقه عبارت از صاحب [illegible] سلامت دل عبارت از [illegible] تجلی الهی است خال [illegible] عبارت از عالم غیب است
خط سبز عبارت از عالم [illegible] است لب [illegible] عبارت از کلام بی واسطه است [illegible] دهان عبارت
از صفت متکلم است سخن اشارت و اشارات الهی را گویند چاه زنخ عبارت از مشکلات اسرار [illegible] زنخ عبارت
از محل مشاهده است دقیقه [illegible] خلایق را گویند میان عبارت از وجود سالک است [illegible] حجاب [illegible] باشد
موی میان عبارت از [illegible] سالک [illegible] از خود و از غیر [illegible] دست عبارت از [illegible] قوت
و صفت [illegible] حق [illegible] وصال عبارت از مقام وحدت است کنار عبارت از دریافتن اسرار الهی است
گوش عبارت از استعداد قبول [illegible] کلام الهی است [illegible] قبول کند علم و عمل صوری و معنوی [illegible]
عبارت از [illegible] است از مقام وحدت یگانگی عبارت از توجه خالص است [illegible]

سئل الباقر عليه السلام عن الصمد فقال صلوات الله عليه تاويل الصمد
الصمد لا اسم ولا جسم ولا مثل ولا شبه ولا صورة ولا تمثال ولا غاية ولا حد
ولا موضع ولا مكان ولا كيف ولا اين ولا هنا ولا ثمة ولا ملا ولا خلا ولا قيام
ولا قعود ولا سكون ولا حركات ولا ظلماني ولا نوراني ولا روحاني ولا
نفساني ولا يخلو عنه موضع ولا يسعه ولا على لون ولا على خطر قلب ولا على شمة
رائحة فنيفي عنه هذه الاشياء ١٢ قال جاء رجل يهودي الى علي بن ابي طالب ع فقال
قال له كيف كان ربنا فقال علي عليه السلام انما يقال كيف لشيء لم يكن فكان هو كان بلا كيف
يكون كان كاين بلا كينونة كائن لم يزل بلا لم يزل وبلا كيف يكون كان لم يزل بلا كيف كان
قبل القبل بلا قبل ولا غاية ولا منتهى غاية ولا غاية اليها غاية انقطعت الغايات
عنده فهو غاية كل غاية ١٢



قوله تعالى قل هو الله رد على المعطلة احد
رد على الثنوية الله الصمد رد على المجسمة لم يلد ولم يولد
رد على النصارى ولم يكن له كفوا احد رد على المشبهة ١٢

... لذايذ الدنيا ... فان اجل المأكولات
العسل وهي من ذباب النحل واشرف الملبوسات الحرير وهي من دود الدود
واوفق المشمومات المسك وهي من دم الغزال والذ اللذايذ
الجماع وهي من مبارز مبال صدق يا رسول الله صلى الله عليه واله
ومن الاكابر الجماع لذة لحظة والحمام لذة يوم والكحل ...
لذة اسبوع والتوسع لذة شهر والولاية لذة سنة
ومصاحبة الاصحاب والاخوان لذة عمر ١٢

الروح الحيواني جرم لطيف بخاري
يتولد من لطايف الاخلاط
منبعث من التجويف الايسر من القلب
فان تجويفه الايمن مشغول بجذب الغذا
من الكبد وينبعث في البدن بواسطة
الشريان الدم الذي هو مركبه فيسري
فيها كلها ١٢ من كتاب صفوة الاخبار

و اصلش آن عطار مغز را مخ [illegible] سالها داشته و وزیر شاه بود

و [illegible] بواسطه لکنه چون وزیر مخ را انداز و در [illegible]

تکلم منحصر تکلمه که را داشته باشی هر گاه [illegible] شود تکلم

شود باعث مضحکه و تمسخر خود [illegible] بیان [illegible] کلمات

اشاره بنود که [illegible] هذا امر السلطان

امر الامیر ما [illegible] علی قارعة الطاق [illegible] الصادر

والوارد جوانب البدیهیه ما امره حکم الحاکم

[illegible] جاده اسپ [illegible] الامر

وفات الجوهری	ابو نصر فارابی	ابو زید البلخی	الصاحب بن عباد	ابن سینا
۳۶۲	۳۳۱	۳۰۶	۳۸۵	۴۶۸
السید المرتضی	اخوه السید الرضی	ابو العلاء المعری	امام الحرمین	ابو المکارم دغرائی
۴۳۶	۴۰۶	۴۴۹	۴۷۷	۵۰۵
اخوه ابو الفتح	جار الله الزمخشری	محمد الشهرستانی	الشیخ المقتول	الامام الرازی
۵۰۴	۵۴۸	۵۴۸	۵۸۷	۶۰۶
الشیخ بن الفارض	الشیخ محیی الدین عربی	ابن الحاجب	الشیخ العطار	القاضی البیضاوی
۹۲۶	۴۳۸	۶۴۶	۶۴۶	۶۹۲
المحقق الطوسی	العلامة الشیرازی	عبد الرزاق کاشی	الجاروردی	المحقق التفتازانی
۶۷۲	۷۱۰	۷۲۵	۶۴۶	۷۹۳
العلامة الحلی	میثم البحرانی	ابن حاجب	ابن الجوزی	ابو البقاء / جلال الدین الدوانی
۷۲۶	۶۷۱	۵۹۰	۵۹۷	۶۱۶ / ۷۰۳
النودی	البدیع الهمدانی	الاسدی	المعبدی	روایت پیوسته از بهرست بلکه مقدم از بابر قوف ۱۲
۶۷۶	۲۹۴	۹۳۱	۱۸۷	

بحر

در بعضی [illegible] فطالزواره

در بعضی آورده [illegible] و در آن فصل [illegible] و در بعضی [illegible]

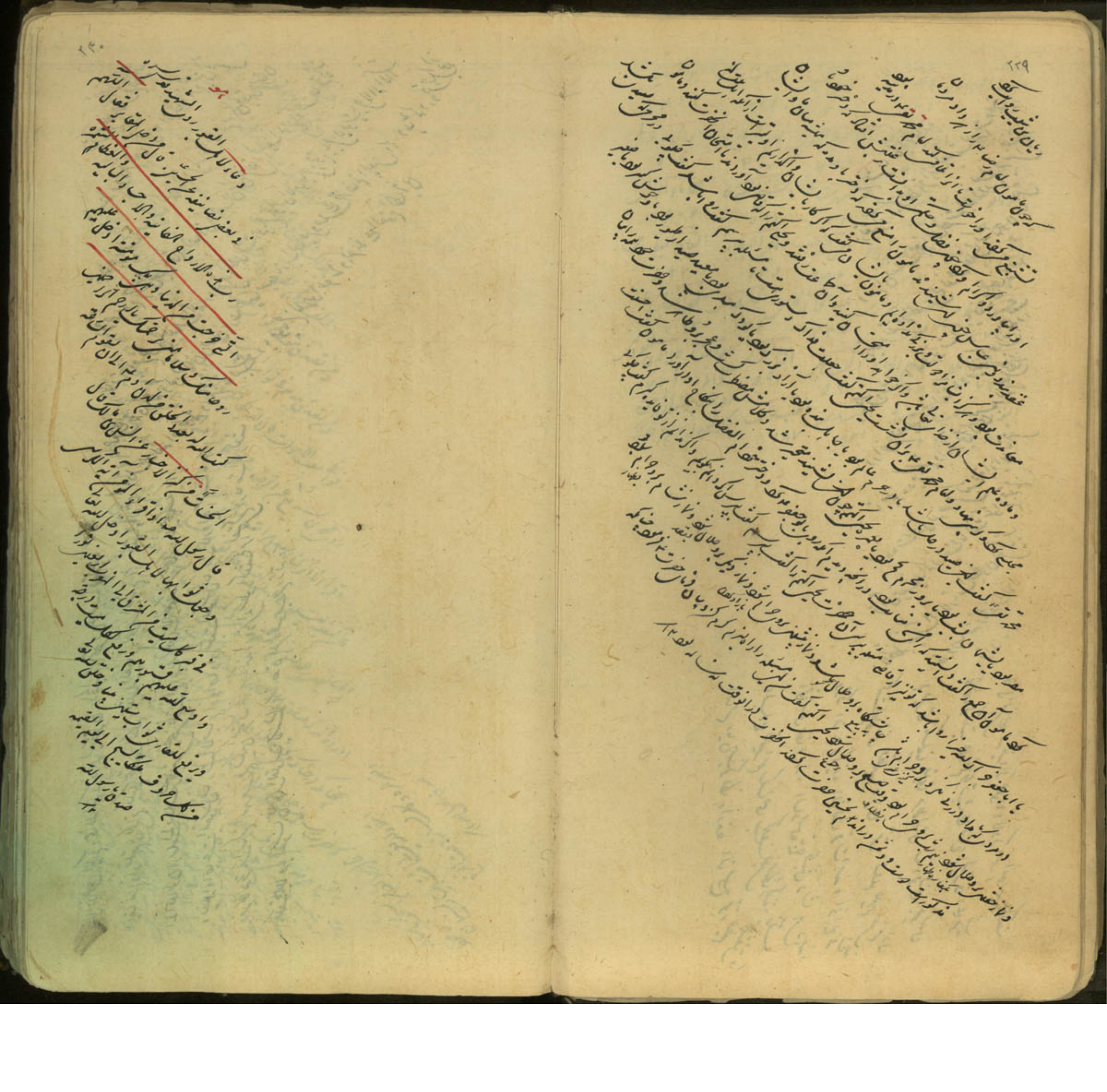
و بعد از آن فصل [illegible]

از بعد [illegible] تفسیر [illegible]

[illegible]

قال الشیخ [illegible]

[illegible]



قال افلاطون اياكم ومجالسة الملوك فانهم يستعظمون رد الجواب ويستصغرون ضرب الرقاب

ايضا له اذا ادخلتم بالكرام فعليكم بتخفيف الكلام وتقليل الطعام وتعجيل القيام ١٢ كتب ذو القرنين

الى افلاطون ارسل الى رجلا يصحبني وينصحني فكتب في الجواب من يصحبك لا ينصحك ومن ينصحك لا يصحبك ١٢

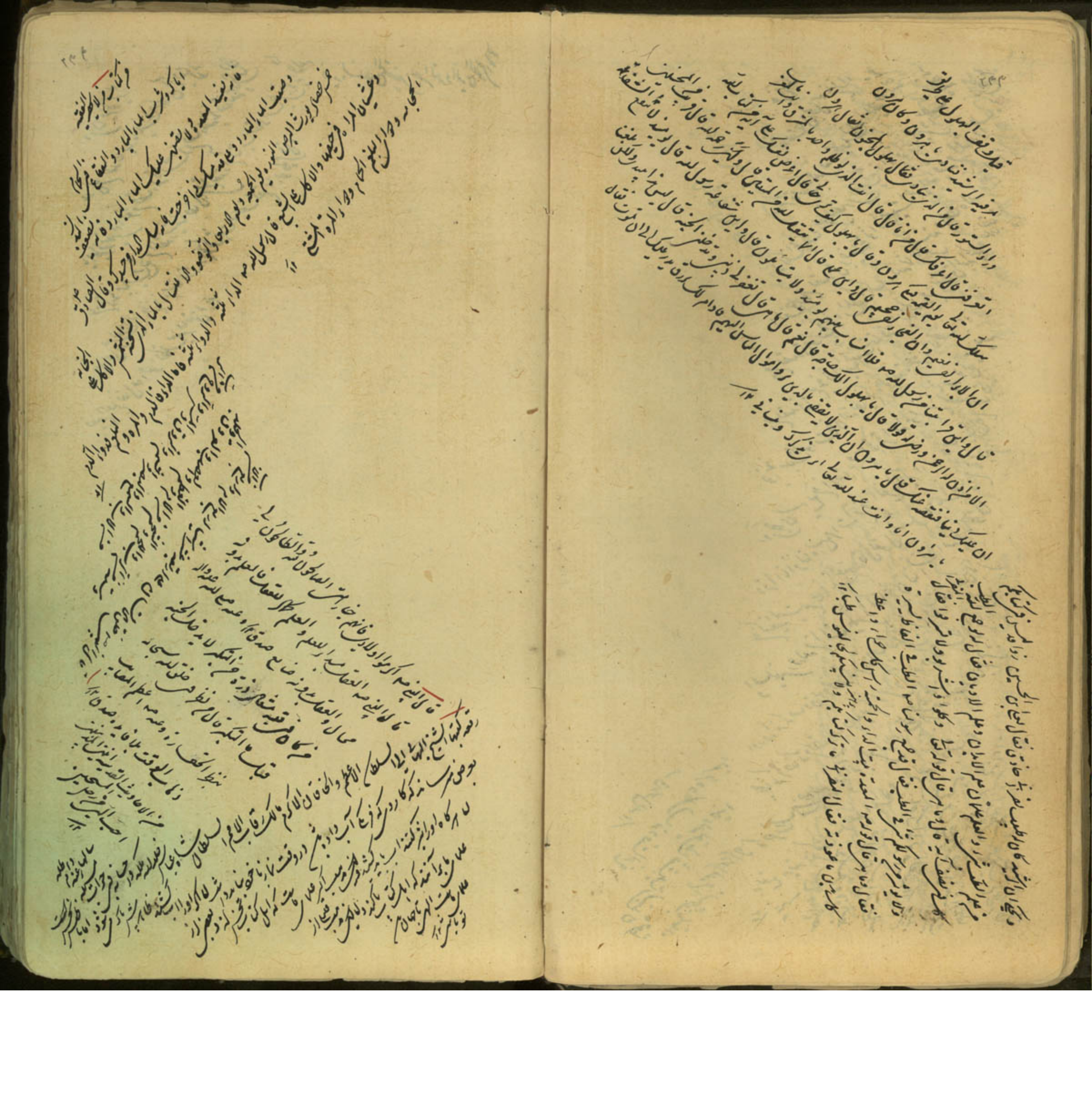
وله ايضا اذا جاعت النفوس صارت الاجسام ارواحا واذا شبعت النفوس صارت الارواح اجساما ١٢

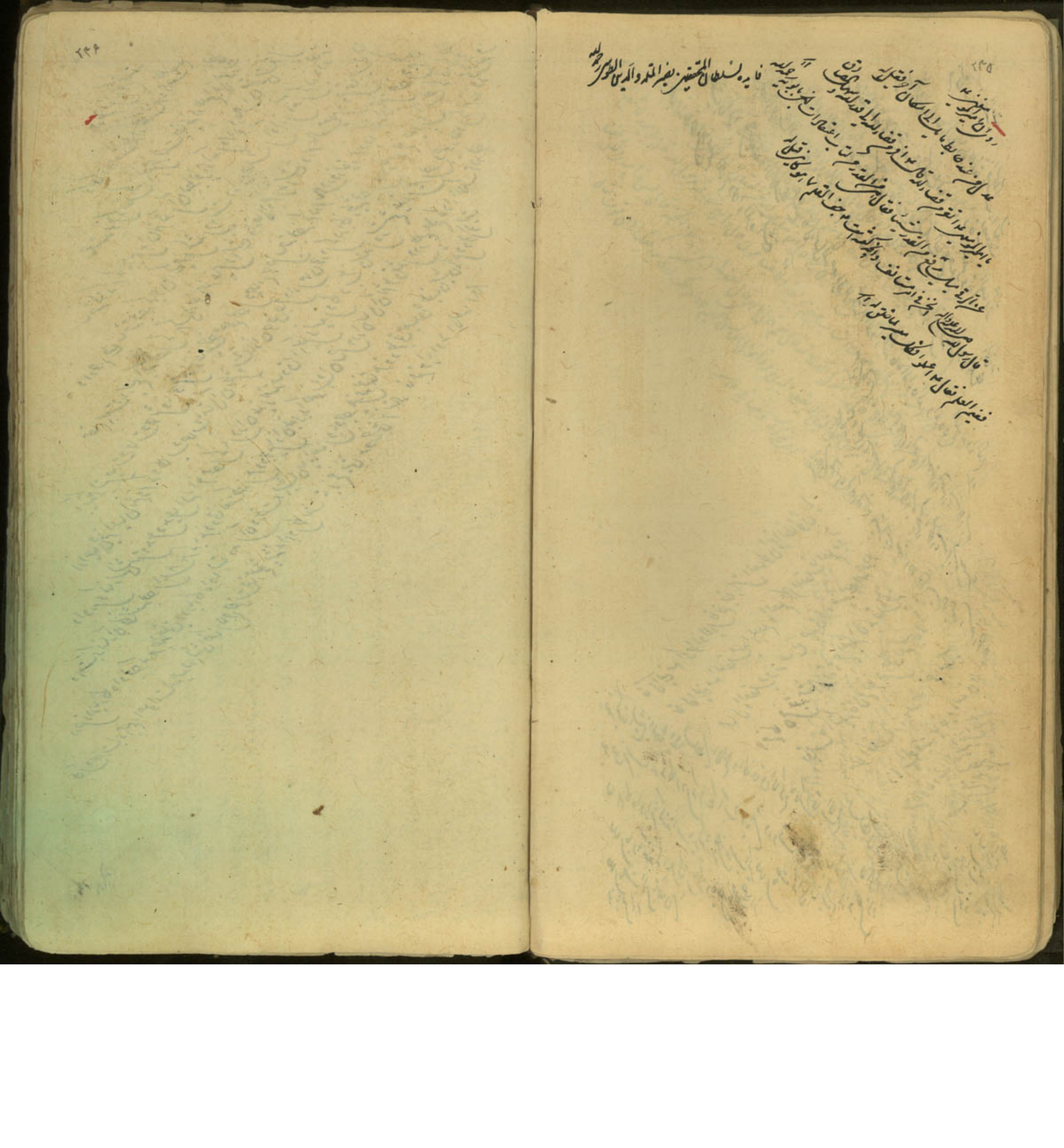
ومن كلامه تحريك الساكن اسهل من تسكين المتحرك ١٢ اسكندر روزى از ارسطو پرسيد كه مرا نصيحتى كن در غايت اختصار گفت

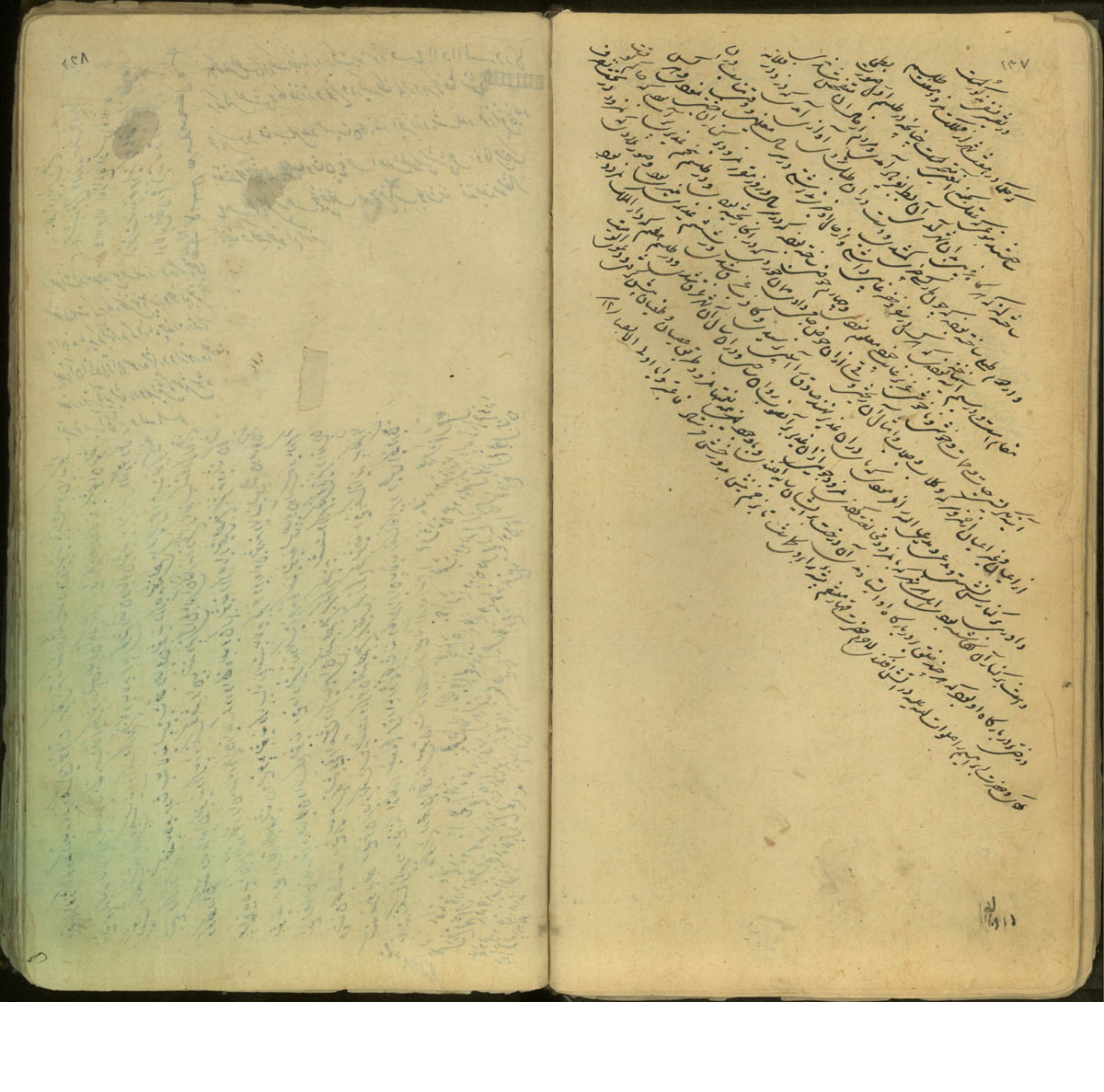
بملكت البلاد وبالبر تملك القلوب بالاحسان ١٢ حدة المرء محسوب من رزقه ١٢

[illegible]

[illegible]




٢٣٦
٢٣٥
فائده لسلطان المحققين نصير الملة والدين الطوسي رحمه الله

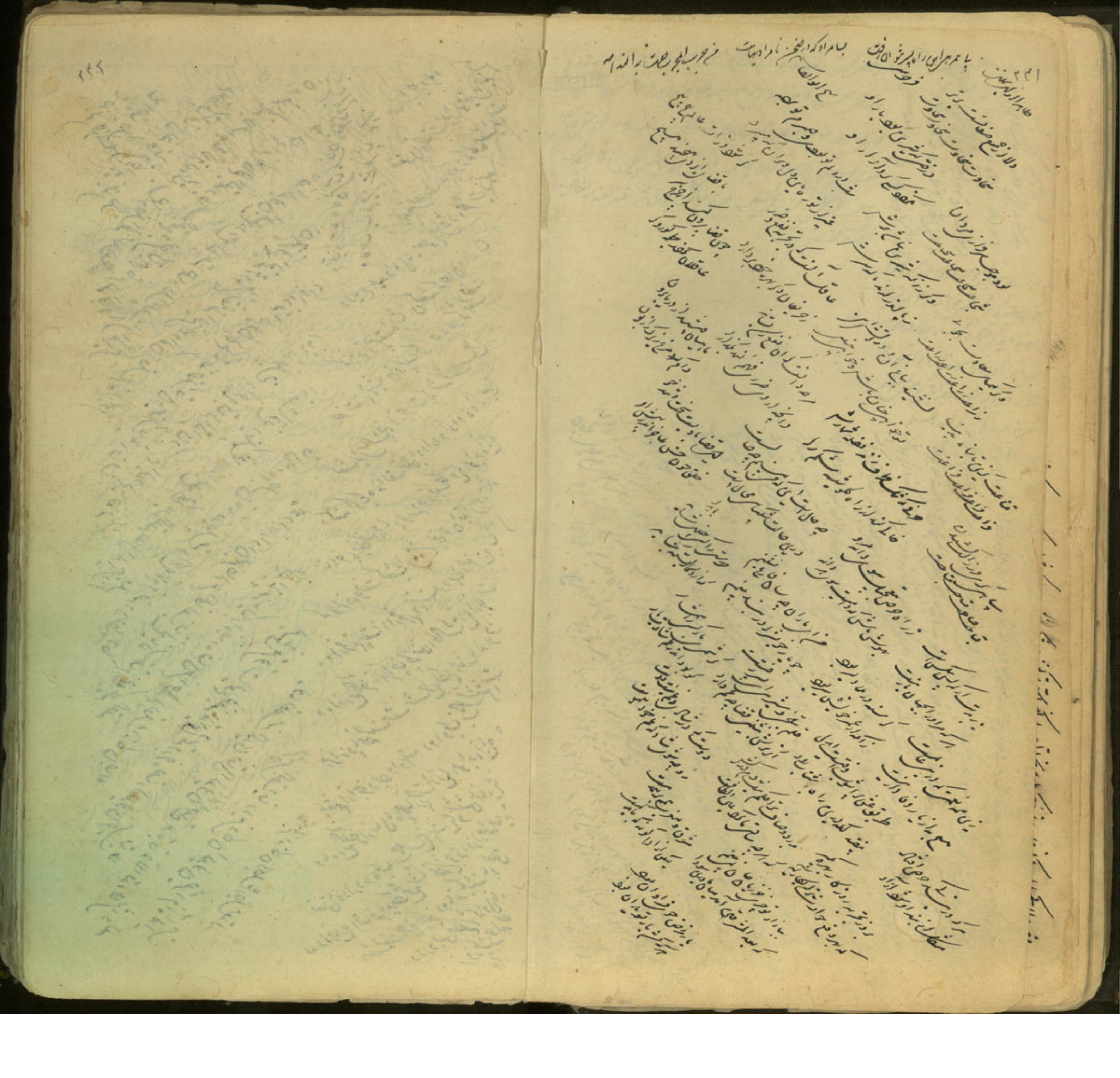


هرکه این نقش در کیسه نگاه دارد برکت پیدا شود ... در کار
هرکه این نقش بر کاغذ زرد نویسد و در کیسه نگاه دارد ... نشود
دوای ... عناب ... عدد ... عدد انجیر زرد ... عدد ...
بنفشه ... شاه ... اصل السوس ... خشک
... تخم خطمی ... تخم خبازی ... در ... آب بجوشانند قند ... شکر
الخ ... لقوا ...

[illegible]

از معجزات ائمه معصومین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین
منقول است که هرگاه شخص خواب بیند و خواهد تعبیر
آن خواب بداند باید که بشمارد که از ماه چند روز گذشته
بعد از آن از اول قرآن سوره بشمارد و از سوره آخر
بقدر روز آیه بشمارد و هر آیتی که منتهی شود
تعبیر خواب آن است والله اعلم

[illegible]





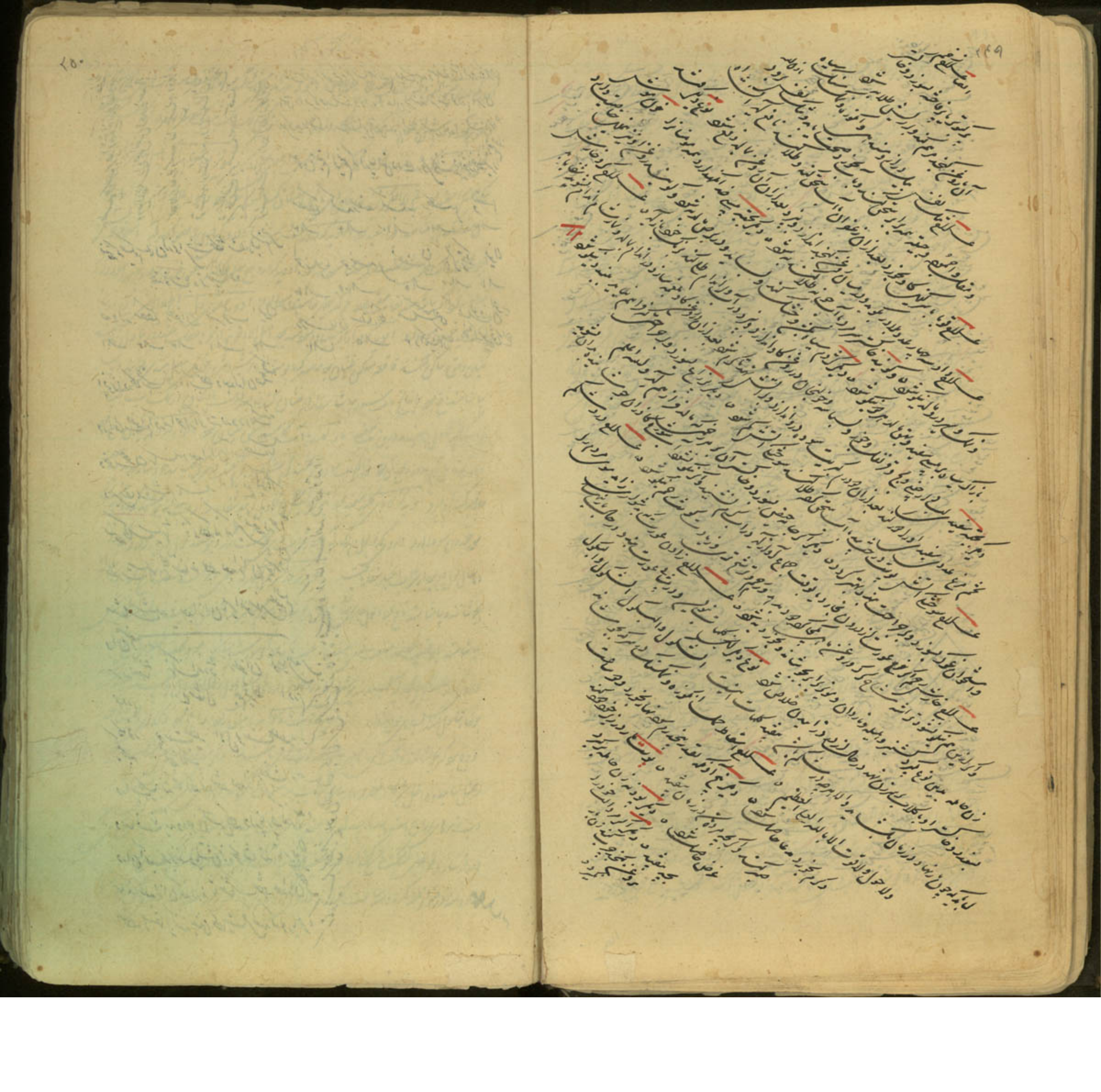
من کتاب ذخیره نظام شاهی

ذکر ادویه که صداع را زایل کند اکلیل الملک عصاره وی با روغن گل بیامیزند و بر پیشانی مالند صداعی گرم را زایل کند اسطوخودوس
خداوند صداع را اگر با شراب یا عسل بیاشامد از بیماری صرعی برهد بابونه بپزند و بر سر طلا کنند در صداع گرم مفید بود افیون
مقدار اندکی از وی با روغن گل که از زیت ساخته باشند بیامیزند و بر پیشانی مالند درد را ساکن کند جند بیدستر بخورند یا ضماد کنند
در صداع بارد مفید بود زهره خار سحق کنند و با سرکه بر پیشانی طلا کنند صداع گرم را زایل کند و حرارت بنشاند زعفران با سرکه
حل کنند و بر صدغ مالند صداع گرم را نافع بود ادویه که در زکام مفید بود امیسون بخور کنند زکام که از رطوبت بود زایل کند
فندق بریان کنند و با فلفل و شادونج بکار برند ماده را نضج دهد و زکام را منع کند ترمه الطراف بخور کنند زکام را زایل کند
دارچینی خوردن منع ماده زکام کند از دماغ بینه و جوهر دماغ را قوی کند و همچنین ذهن را ادویه که جوهر دماغ را قوی کند
و مسلیه کابهاست که عقل و حفظ را زیاده کنند ادویه که با شراب بیامیزند و دهند مست کنند زعفران با شراب خوردن مستی آرد
هر که از ظرف نقره شراب خورد زود مست نشود عنبر در شراب بزنند و بخورند زود مست شوند ادویه که از مستی باز دارد
نمام مورد با دام پیش از شراب بخورند منع مستی کند کرنب بسیار خوردن همین حکم دارد و حب منع خمار کند داروی که از مستی
باز آرد بول شتر از مستی بازدارد و در ساعت هشیار شود غذای مخمور را شیر غوره بود ادویه سوداوی شاه تره
شاهتره ادل کنند در این مرض سخت مفید بود افتیمون در ازاله این مرض بسیار نافع بود و چون گفتی با استعمال ادویه
گویند که طحال الغراب نفع می‌رساند اسپرزه سیاه را تخم عشق را در حرکت آرد ادویه تشنج دافع تمدد و التوای عصب جند بیدستر
در تشنج و تمدد و امتلای نافع بود زوفا با پیه گاو بیامیزند و بر موضع تشنج ضماد کنند مفید بود دهن السمسم خوردن
و مالیدن در تشنج که از یبوست بود نافع بود دهن الغار و دهن الجوز که روغن گردکان است هر یک مفرد و مجتمع مفید بود
و همچنین ضماد نمک و خوردن نشا نافع بود ادویه رعشه تخم حنظل با شراب بجوشانند و تناول کنند در ازاله رعشه
سودمند بود اکلیل در رعشه و العسل المحکم بخورد خداوند رعشه را مفید بود و اگر زنبیل بسیار خورد رعشه را زایل کند
دارچینی خوردن و مالیدن سودمند بود جند بیدستر نافع بود در رعشه که بعد از جماع حادث شود ماء المطر خوردن آن
برای رعشه بهترین آبهاست جند بیدستر یک درم ناشتا خوردن شفا یابد فلفل خوردن و با روغن بنفشه مالیدن
خداوند صدر را سخت سودمند بود و هیچ دارو منفعت وی نرسد عسل کهنه با آب خوردن خداوند صدر را
بهترین ادویه بود عاقرقرحا بکوبند و با زیت بریان کنند و بر عضو صدر مالند سود بود و اگر وی را بسیار مالند
در صدر روا است جهت مفید بود خردل با سرکه بر عضو صدر مالند که سرخ و گرم گردد و اگر وی بکار دارند تا جهت
دارد ادویه که در ظلمت عین مفید بود بیخ بسریانه در چشم کشند تاریکی زایل کند سکر در چشم کشند تاریکی که در چشم
دارچینی کشیدن چشم را جلا دهد و ظلمت را زایل کند سداب با خرزان بیامیزند و بر چشم ضماد کنند تاریکی بصر را زایل کنند

ادویه که ورم گوش و بیرون آمدن چرک و آب برد و آب کهنه مفید صبر ... بسایند و بر ورم طلا کنند سودمند بود
و اگر با نبید بیامیزند و در گوش چکانند سیلان قیح باز دارد انزروت ... بسایند و فتیله سازند و با عسل بیالایند
و بر وی نهند و در گوش چکانند شفا یابد بول الصبیان کمیز کودک در ناف کنند و هر چند روز بگذارند و در گوش
چکانند مادام که روان بود قطع کند لبن النساء شیر زنان با عسل بیامیزند و در پوست انار کنند و بر آتش نهند
تا نیکو گرم شود بعد از آن در گوش چکانند نافع بود و عفونت و بوی بد زایل کند مرارة الثور با شیر زنان یا شیر ... در گوش
چکانند چرک از وی پاک کند ماء البصل آب پیاز در گوش چکانند ... چرک و آب نافع بود ادویه که گوش
نافع بود ... در گوش چکانند که هر حیوان که در گوش باشد بکشد ... کنند و آب در گوش
چکانند که ... خل گرم کرده در گوش چکانند ... در گوش چکانند ... ادویه ...
... بجوشانند و بر بخار ... نافع بود اگر در خرقه ... گرم کرده ... در گوش نهند سودمند بود بورق
... در گوش چکانند بوی ... زایل کند عسل ... بیامیزند و ... در گوش چکانند نفع کند دهن اللوز روغن
بادام ... در گوش چکانیدن ... سودمند بود بادام تلخ ... بول ... بسایند و در گوش چکانند جهت ... بهترین دارو ها
اگر کنند ... با شیر زنان در گوش چکانند سود بود ادویه که در کری ... گوش ... آب پیاز و آب ... جوشیده
و زهره ... با بول ... نفع کنند و همچنین دهن العقارب ... آن بود که زیت خالص در شیشه کنند و عقرب
چند زنده در وی افکنند و سر شیشه ... در آفتاب ... نهند و بعد از آن بکار برند کافور بسایند و ...
و در گوش نهند نافع بود خردل نرم بسایند و ... طلا کنند ... از رطوبت ... نافع
ادویه رعاف ... قطع رعاف کنند ... کند ... ادویه که ... بوی ... مفید بود ... در آب
حل کنند و در بینی چکانند نفع کند سعد بسایند و چند روز در بینی دمند سودمند بود ادویه ... زبان ...
عاقرقرحا با سرکه بجوشانند و ... مضمضه کنند ... زبان سودمند بود ادویه ... کنند و ...
نافع بود ... خوردن نافع بود ... بجوشانند و مضمضه کنند ... سودمند ...
را ... کند ادویه درد دندان ... دندان محکم سازد ...
... سودمند بود خردل بکوبند و ... دندان ... زایل کند ادویه که گوشت ...
سخت کند ... ادویه که در انقطاع صوت ...
آواز ... سود دارد ... مفید بود ادویه ... سینه ... از فضول پاک کند ... با عسل بجوشانند
... پاک کند ... بود هلیون خوردن سینه و شش را مفید بود
... بجوشانند و آب وی ... سینه را از فضول پاک کند ... قطع ...

ادم

[illegible]



[illegible]

صفت قرص ... که از برای بهار ... پیلپل سفید و سنبل ... اشق از هر یک ... اشق را ابر کرده حل کنند و داروها در آن سرشته شربت ... ازو ... که ... را سه روز این قرص دادم و کشتم سبز ... در آنجا قسم ...

معجون مقیم ارمیم که از پاشی دو ... روغن ... بر آن

مصطکی	کندر	سفید	کبابه	زرد	و لقشا
۱ م ۲۰	۲ م	۱۰ م	۱۰ م	۱۰ م	
جوز بویا	جوز هندی	زعفران	اکر ترکی	افیون	
۱۰ م	۲ م ۱۰	۵ م	۱۰ م	۱۰ م	
زرنباد	سنا کا	مسک تبتی	عسل ...		
۱۰ م	۵ م	۳ دانگ ...	خوراک موافق ...		

نسخه که حکیم سلمان از برای جنت مکان شاه عباس ماضی بجهة قوت باه ترتیب داده

جدوار	مصطکی	زعفران	عنبر خوب افیون
۱ م	۲ م	۱ م	۲ م

افیون را در گلاب ... تا آب شود و بعد از آن صاف کنند و در اقتاب بقوام آورند اجزا را کوفته در روی ... کنند و خوب معجون نمایند و بعد از آن آب ... وجب بقدر باشد ... نافع ... اکرام

نسخه کحل سلیمانی ذکر کنند که این نسخه را در خواب حضرت سلیمان علی نبینا علیه ... بعد از آن ... مشتهر شده و بعد از آن با میر المؤمنین علیه السلام و آن ... است

سرمه صفاهانی	نمک اندرانی	زعفران	توتیای هندی	
	ربع مثقال	نیم قیراط		
کافور	پوست بلیله	... پوست هلیله		
یکحبه	نخود ...			

در آب بخیسانند تا ... شود بعد از آن ... زنند و صاف نمایند و اجزا را ... در ... ریزند و در آن آب ... زنند و باتش نرم بجوشانند تا ربع ... بماند بعد از آن بگذارند تا خشک شود بعد از آن سحق نموده استعمال کنند چنین حکایت میکنند که نور باصره ...

[illegible]

ادویه که در رنج و ضیق النفس و نفس انتصاب مفید بود ... مویز ... بجوشانند و پالایند و آب وی با عسل بیامیزند و لعوق ... و بیشتر ... که ساعت ... دارند سود دهد ... آب ... شانه ... ضیق النفس مفید بود فلفل ... گوشت بریزند و بخورند ... سود دهد ... سود دهد شونیز ... با عسل بیامیزند و بخورند ... النفس را مفید بود ... را ... و با قمح ... کنند سود مند بود ... و در علاج ... بیشتر دارد ... حل ... ادویه که در درد ... سینه ... بجوشانند و آب وی ... سینه را سود مند بود ادویه که در وجع پهلو ... خوردن ... تداوی ... مفید بود ... ادویه مقوی دل ... بر ... سود دارد ادویه که در ... غثیان سود مند بود ... غثیان و ... ساکن کنند ... مسکن غثیان بود ... پوست ... خورند ... بنوشند ... آب ... غثیان ... خاصه ... نافع بود ...

ادویه که قاتل ... مرگ ... بود ... کرم شکم ... روز ... ادویه که ... کلیه مفید بود ... سود دارد داروی که در بول ... بجوشانند و بنوشند بول ... باز دارد ... ادویه که در عسر البول ... نافع بود ... بجوشانند و بیاشامند نافع بود ... روغن ... بیاشامند ... منفعت قوی باشد ... نافع بود ... داروی که در سلس البول ... سلس البول ... بر نهار تناول کنند بسیاری بول باز دارد ادویه که قوت باه ... واجب بود ... بجوشانند و آب وی ... قوت قوی باشد ... زنجبیل ... داخل ... شهوت ... ورد کار ... دوا ... دوا ... و ... طلا کنند و ساعت ... بگذارند داروی دیگر ... داروی دیگر ...

نرم کوبند و با پیه گوسفند یا روغن چند روز بمالند داروی دیگر مقعد را گرد با جو در شهد بمالند داروی دیگر زهرۀ آب سحق سازند و نخود آورد
و لذت بیفزاید و زن دیوانه و بیقرار گردد زهرۀ کرکدن انگشت بکیرند و نیم روغن نرگس بر قضیب مالند لذت بیفزاید و آب
جوان بسردی نشستن فرو نیاید داروی دیگر گل نرگس بکیرند با چهار درم نبات بسایند و با شیره و زنجبیل بپرورده بر قضیب مالند
چندان لذت و اسهال دهد که وصف نیاید داروی دیگر بیضۀ آهو بکدازند و با شهد بیامیزند و در وقت مباشرت بمالند داروی دیگر
فضلۀ کبوتر با نمک سفید بسایند و با شهد بمالند داروی دیگر خون ... با آرد عدس خمیر سازند و با روغن گاو بریان کنند
و در وقت مباشرت بر آلت مالند داروی دیگر چند عدد بادنجان در گل گیرند و در زیر آتش تا مهرا شود و پوست از وی دور سازند
و آب وی بگیرند و چند عدد از فلفل در وی اندازند و یک شب دیگر بگذارند و بسایند و با شهد بیامیزند و قدری بر آلت مالند
چندان لذت پیدا آید که زن بیهوش گردد ادویه چند در شهوت عورت بنگ و ... و خشخاش بسایند پوست آن
بکوفته با خرقه کهنه و آب او بکوشانند تا آب او در خرقه جذب گردد و فرزجه سازند و یک ساعت بگذارند زن را انزال
شود که مرد حیران بماند و شستن آن آب نیم بوسیت داروی دیگر موضع را خوشبو سازد داروی دیگر شیره با بیاض
با خرقه بردارند مانند پیشتر شود داروی دیگر که سرعت انزال باز دارد شهدانه و حب ... و علک سوختنی هر یک دو درم
و شهدانه و حب ... بسایند و کندر و علک با روغن ... دارد با شهد بیامیزند و ... مثقال تناول نمایند و غذا ... خورند
داروی دیگر تخم نیل و فوفل و جوز بوا و کبابه چینی و حب الشعیر ... و مصطکی ... کوفته و بیخته بار ... با
شهد کف گرفته بیامیزند و هر شب مثقالی با جوز ... تناول نمایند و غذا کباب با آب گوشت بازرد ... بخورند دیگر آنکه
باید ... و سفید هر یک ... در هم ... کوفته و بیخته و با شهد معجون سرشته مانند فندقی حب سازند
و در وقت مباشرت ... تناول کنند داروی دیگر تخم ... با سرکه جوشانند و ... زنند
و سکه ... آرند و ... بکنند و محافظت نمایند و در وقت صحبت ... تنبول ... داروی دیگر
روغن ... بار ... گوسفند بر قضیب مالند ... آورد تا ... انزال گردد داروی دیگر ... سفید اندها
دارند تا بیرون نیارند فارغ نگردند دیگر تخم ... در وقت کسوف ... نمایند و در وقت ...
و چون خواهند فارغ شوند بجانب ... آورند داروی دیگر عاقرقرحا یکدرم تخم ریحان ... قند سفید یکدرم
حب سازند مقدار یکدرم حب تناول نمایند تا آب ... تنبول ... بنوشند ادویه ورم خصیه
صبر و زنجبیل ... هر روز با شیر دایه کودک دهند یا خصیه ... تا ... با سرکه بیامیزند و دادورم سرخ مالند نافع بود
نقطه سیاه ... خصیه مالند و ورم و صلابت زایل کند خطمی آرد ... آرد دانه ... بیامیزند و با سرکه ضماد سازند
ورم خصیه که از تب ... آمده باشد نفع بخشد ... با سرکه بسازند و ... خصیه و قضیب مالند سود دارد
... بموبزدانه بیرون کرده بکوبند و بر عضو متورم بنهند زایل گردد و اگر ... با سرکه ... بیامیزند

ادویه که در درد رحم نافع باشد ... در ... بپاشند نافع بود ... بنوشند ... قضیب ازاره بجوشانند و ...
بپاشند ... در درد ... شونیز ... بسایند و ... روغن گاو بنوشند تربد تناول نمایند با ...
در درد ... که ... گردد حلبه با آب و شهد بجوشانند و ... بپاشند سداب بسایند و با ...
فرج ... نافع ... داروی که در درد رحم ... آن اکلیل الملک ... بجوشانند ...
ضماد سازند ورم را زایل گردد ... بیرون ضماد کنند نیکو بود ... باشد
و حمول سازند و ... بهترین داروها ادویه که سیلان رحم باز دارد اقاقیا بردارند از سیلان رطوبت ...
حافظ ... خشک سازند ... ادویه که رطوبت ... رحم ...
برانند و ... تربد تناول نمایند رحم ... بشهد بیامیزند و حمول سازند نفع دهد
... کنند از درد رحم امان یابند داروی ... سنبل ... سازند منفعت یابند ...
بردارند خون باز دارد ... تناول نمایند سود دهد استخوان ساق گاو بسوزند و با آب سرد بپاشند ادویه
... بزرد ... با فلفل ... تناول نمایند ... زنند رحم از فضول ... بجوشانند و
بپاشند فضول در رحم نماند شونیز بکوبند و با شهد و روغن بیامیزند و ... زنند ...
امان یابند داروی که بچه مرده در شکم ... سداب ... زنند ... بیرون آید
... بپاشند ... افسنتین بردارند و با آب بپاشند و ... بیامیزند و بنوشند
اطفال ... کنند سود دارد داروی ... جوز بسوزند و بسایند و با شراب ... اطراف ...
در رحم ... خون ... داروی درد مفاصل ... با سرکه ...
ضماد کنند در درد مفاصل و التوای ... دارد ... بیامیزند ... شونیز بپاشند نفع ...
... کنند ... دست و پا ... شفا یابند ... در مفاصل ...
ادویه ... روغن ... بنوشند و بمالند ... داروی ... تمام ...
... ضماد ... زایل ... بکوبند ... بمالند ... زنند و ...
بسوزند و ... بمالند ... آید و ... داروی ...
... بماید کاه ... بریزند ... داروی ... شونیز ...
... بیامیزند ... داروی ... بجوشانند ...
بمالند سرکین گوسفند ... با سرکه ... بسوزند و با سرکه بمالند سود دارد

ادویه که در حق آب و آتش مفید بود بعضی ذکر در آغاز بیماری

شراب که قوت مباشرت بیفزاید وجع در جانب ... ضعیف ... و خود بوا ... و سنبل و خیر بوا و اشترغاز قرنفل

و فلفل و زرنباد و قسط و زعفران و مصطکی و عود قماری و ... و کبابه چینی و قاقله ... و ... عقرب و دارچینی

و پوست ترنج و ... قرنفل ... هر یک ... در همگی ... و ... آب ... کنند و ...

بالنده و پس از رسیدن شراب ... و بقدر ... آن ... قطوری که ... گوش ... و ... از ... افیون

زعفران و کندر هر یک ... و ... زرد ... کل ... و ... تخم گل

بجوشانند و دارو ... شراب ... در گوش ... دارو ... کوش نایه

دانه ... و ... در ... و ... در گوش ...

شدن ... و ... سوخته و کندر هر یک ... از ... ماند ... بالنده

[illegible]

انفاذ از کتاب ... شنیدن ... را طبیب حب ارشاد گوینده که ... خشکست و ... در درجه ...

سوزاننده است و لطیف کننده ... سبب ... دارد و ... اندر ... خاشاک ...

و حب ... و اندر حقنها از بهر عرق النسا کار دارند ... و ... بار دارد و سعه دارد

و خوردن او اثر ... دارد و از خاصیت او ... که با ... کننده ...

بکار برد و از آب ... کنند ... و ... دارد ...

[illegible]

حب ... در گوش ... شیخ ابوسعید ابوالخیر ...

خطا ... در گوش ... دارد مجرب است

از شبنم عشق خاک آدم گل شد صد فتنه و شور

در جهان حاصل شد چون نشتر عشق بر رگ

روح زدند یک قطره از و چکید و نامش دل شد

۱۲


۲۵۸
۲۵۷



[illegible]

قال الحسن و الحسين اصابتها بهولاء الكلمات

والدعوات المستجابات عافا الحسن والحسين من النفس الجوالاكبر

فقال النبي صلى الله عليه وآله لاصحابه عوذوا انفسكم واولادكم بهذه التعويذة

تعوذوا المعوذتين مثلها نقلت من خط المرحوم المغفور شيخ محمد داود

[illegible]

الفصل الثالث فيما تذكر من خواتيم المنقول عن ابي محمد القاسم بن العلاء قال حدثنا

خادم لعلي بن محمد عليه السلام قال استأذنته في زيارة الحسين فقال لي يكون معك خاتم فصه عقيق اصفر

عليه ما شاء الله لا قوة الا بالله استغفر الله وعلى جانب الآخر محمد وعلي فانه امان من القطع واتم للسلامة

واصون لدينك [illegible]

[illegible]

والحمد لله رب العالمين

[illegible]



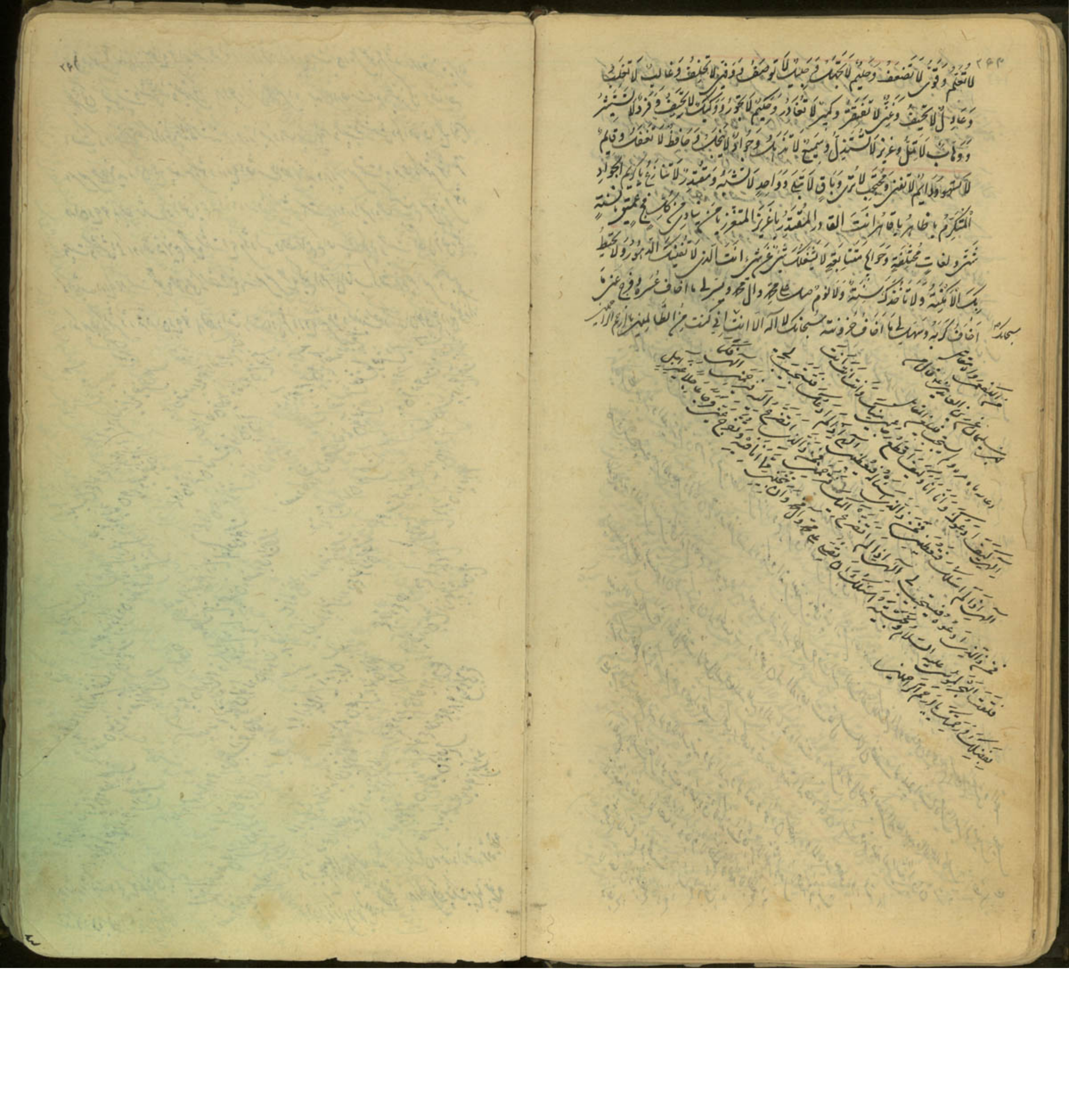
بخش بدو فرا آیه بحوله ص والقرآن ذی الذکر بل الذین کفروا فی عزة وشقاق و حق بگوید بگشت

ابهام از دست چپ بگشت هر وجه ... از دو دست گشاده شود ۳ بار بر بازی دست راست

... دست چپ ... دشمن ... او مقهور گشته و ... دست راست ...

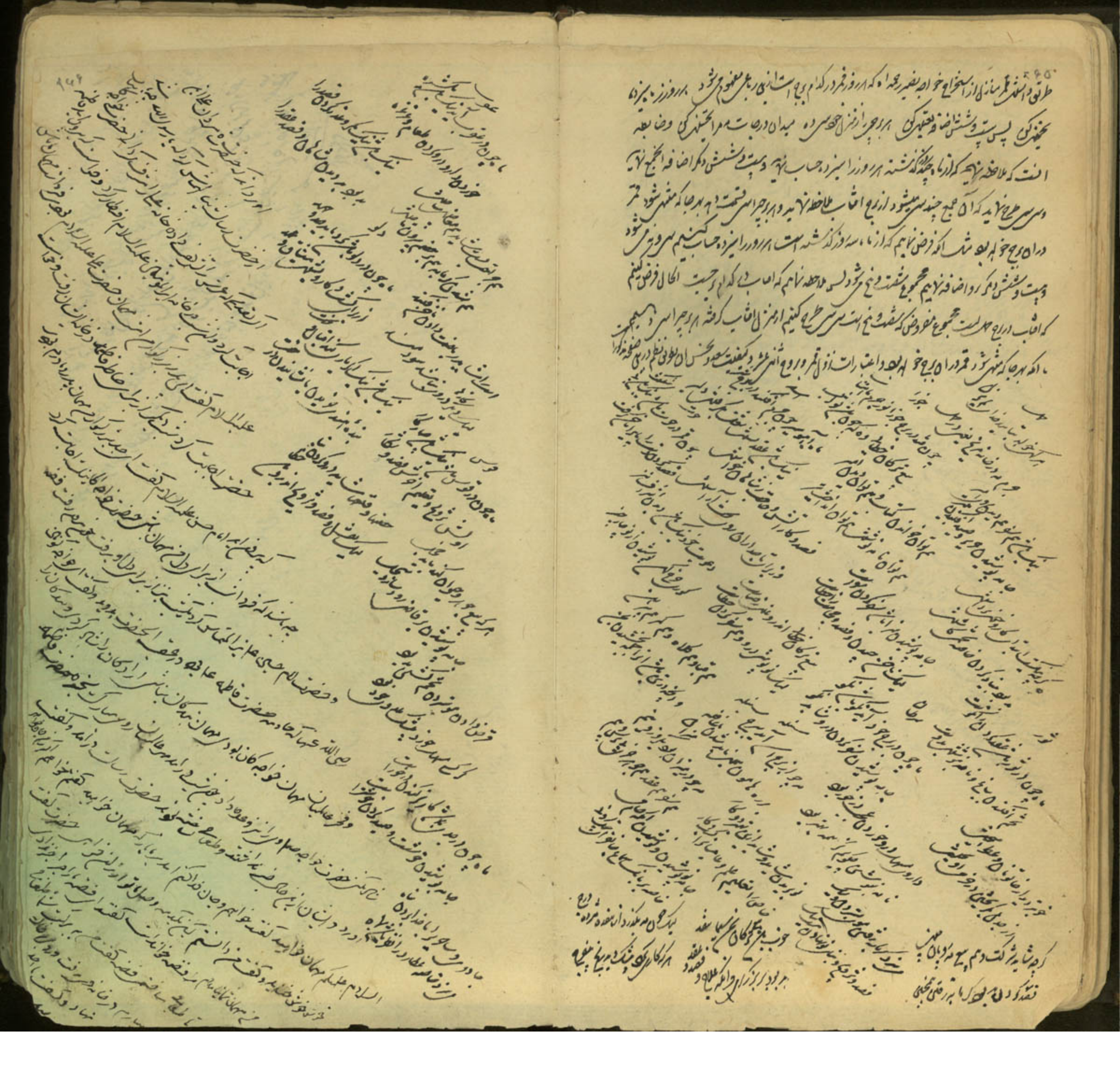
دشمن ... او مقهور گشته و وقت ... بگوید الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله

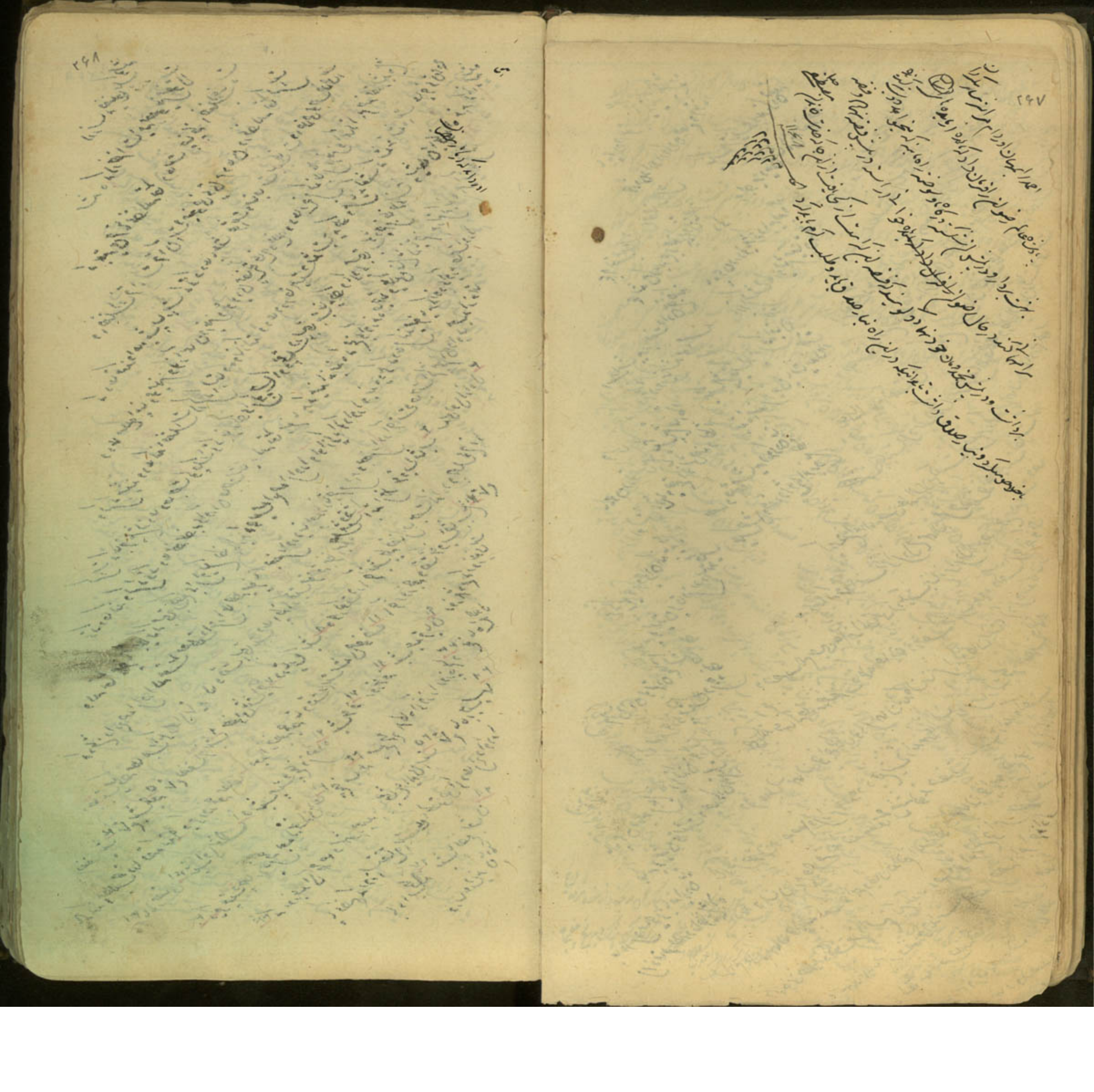
والله اکبر الله اکبر ولله الحمد ... هر جا که رود مظفر و منصور ...

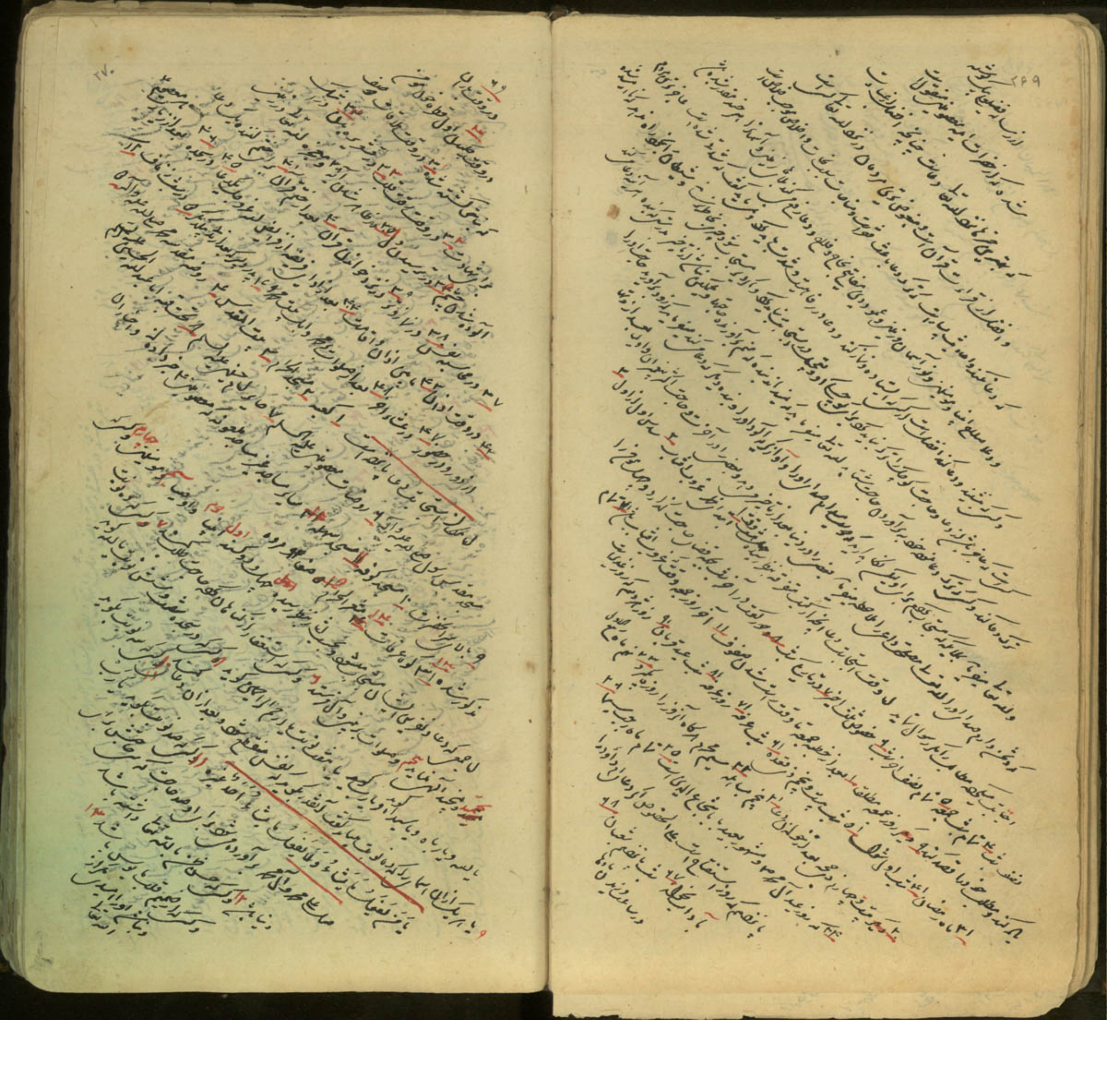


لا تعلم وقوي لا تضعف وحليم لا تجهل وحسيب لا توصف ووفي لا تخلف وغالب لا تغلب
وعادل لا تحيف وغني لا تفتقر وكبير لا تغادر وحكيم لا تجور ووكيل لا تخيف وفرد لا تستشير
ووهاب لا تمل وعزيز لا تستذل وسميع لا تذهل وجواد لا تبخل وحافظ لا تغفل وقائم
لا تسهو ودائم لا تفنى ومحتجب لا ترى وباق لا تبلى وواحد لا تشبه ومقتدر لا تنازع يا كريم الجواد
المتكرم يا ظاهر يا قاهر انت القادر المقتدر يا عزيز المتعزز يا من ينادي من كل فج عميق بألسنة
شتى ولغات مختلفة وحوائج متتابعة لا يشغلك شيء عن شيء انت الذي لا تفنيك الدهور ولا تحيط
بك الأمكنة ولا تأخذك سنة ولا نوم صل على محمد وآل محمد ويسر لي ما أخاف عسره وفرج عني
سجدة ما أخاف كربه وسهل لي ما أخاف حزونته سبحانك لا إله إلا انت اني كنت من الظالمين يا ارحم الراحمين

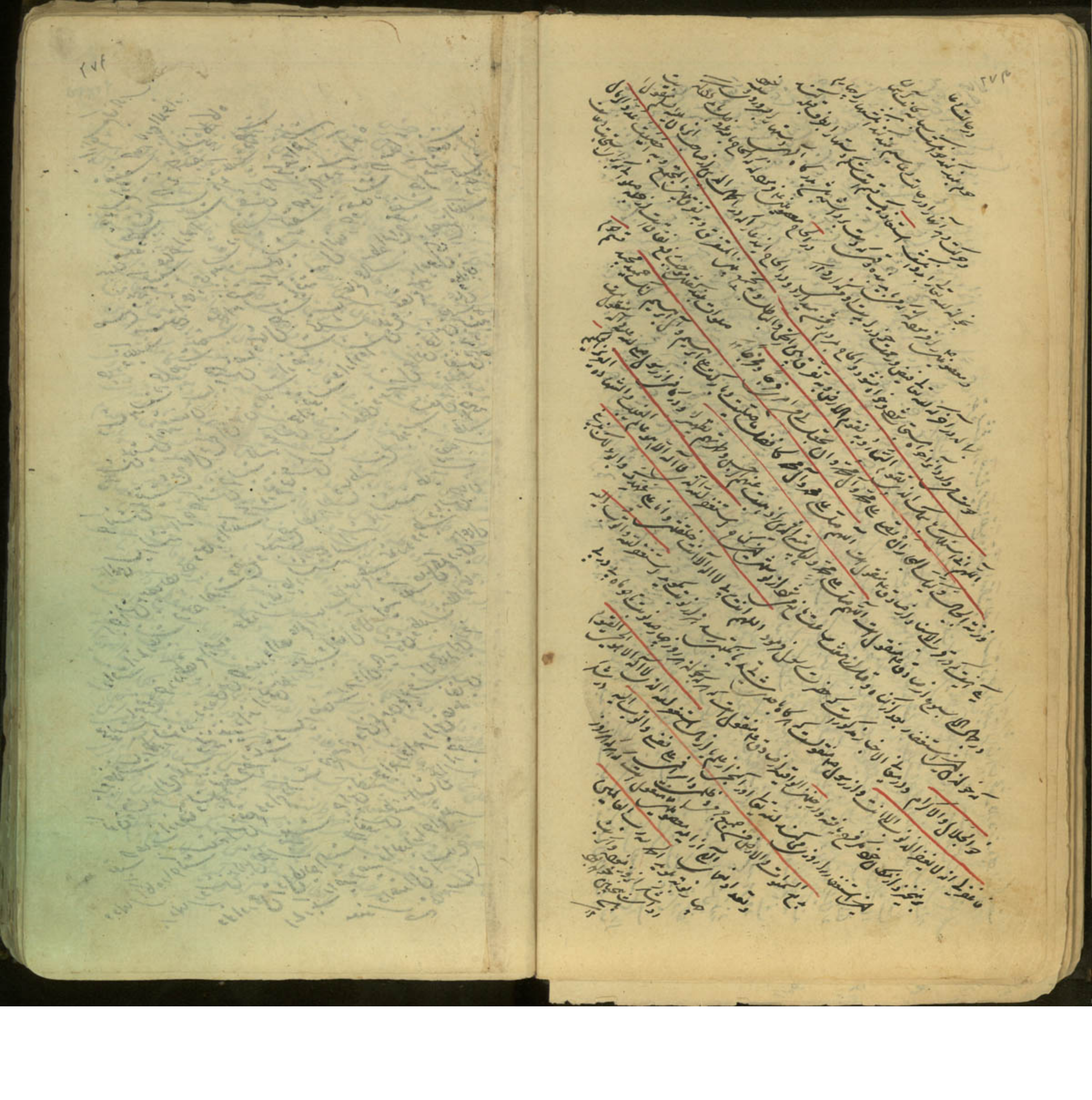
[illegible]




۲۶۸
۲۶۷









آن شده در سفینهٔ جان کوهی تا با وقعش هست مجوهری در بحر دلها چه توان داشت برور کشتی زبانی بلنگر

گوهر بحر حمد الهی ارزانی ارفت که بجنبد جود عواصی آن زبان و بیان نرادم و قدم توان بست و بهای اجناس

الطاف بنده پرورش ربائیه که تا جز اقالیم دلشوری منقود و صاحب عیار شکرگذاری ازقید شنود نه تواند رست

تحفه هر چند با هفت ارشد بلکه از نثارش قاصرند با نیایش جرمکان کش تو کل را نه آب بیار منند کرده در نیایان

و سا فران بحر بحر درانه محنت این طاوفه جهان طوفانه در جیب زینت جامه و جلالش سبه با هم اطلس منقش

افلاک سالکیت خرقه پلیدها شد و همین در تحت خاریانی درگاهش با وجود معادن جواهر و دمانوه است جام بر سر

فلک همه گردی بوست دو نیست زمین از هنوای خود فرو شست فرمان فرمای که علت غای امرش با آنکه بجز فرمان بردار

رسیده مطلعش مجید و محمود جست و شاهد این دعوی واقعهٔ طوفان و سفینهٔ نوح است خداوندی که دردریای
و سفینه نجات

ضلالت از آن تیغ شیف معبر رستگاری ساخته و اعلم مخلوقات محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را افضل آن نوح
حسن آن

معنی که ارتفاع بر کمالات و مقاماتش در فلک رسالت و نبوت بدرجه رسیده که با سطرلاب عقل و مقیاس نقل بر آن مرکز

نتوان گشت و طول و عرض ساحت وسیع قدرش بحدی کشیده که بکران فکر و عینک دوربین اندیشه نتوان یافت

چه رفعت انام سپهر قصیش را که در رصدگه دانش کس نیافت خبر چه وسعت اقالیم ملک قدرش را که در ساحت آن کوهست و بقطه

صاحب کمالی که چون هواداری و معاونت با مراد یکجهتان کشتی دولت رسالت را در گرداب بر خورد و شرف رانده

و رکشتگان وادی بکروی را از راه راست بساحل رستگاری جلوهانه رسانده صاحب قدرتی که بهواسه ... باز

فرمان برداران در بحر طوفان خبر جاه در مقابل امواج افواج کفار صف کشیده و تیغ نهالم دارقید اطاعت از

گردنکشان عاصی را اجابت غلامی داده کشتی شیع محمد بکشتی هست کس که ز گرداب غرق برساند بکنار

رو ربا ز دی رسالت تیغ دست نرد حرف شیرکم گرد ذکمیش همچو غبار و عمامرتفی و اولاد او علیهم السلام کشتی را آن سلک

سفینهٔ نجات و رستگاران کشتی خاک مقدم داشت مثل اهل بیتی کمثل سفینهٔ نوح من رکب فیها نجا و من تخلف

عنها غرق تا بنور راهنمای مجرای طریق مستقیم از اقطاب سلوک بخلاف شاه هر کشته راه روان سفر

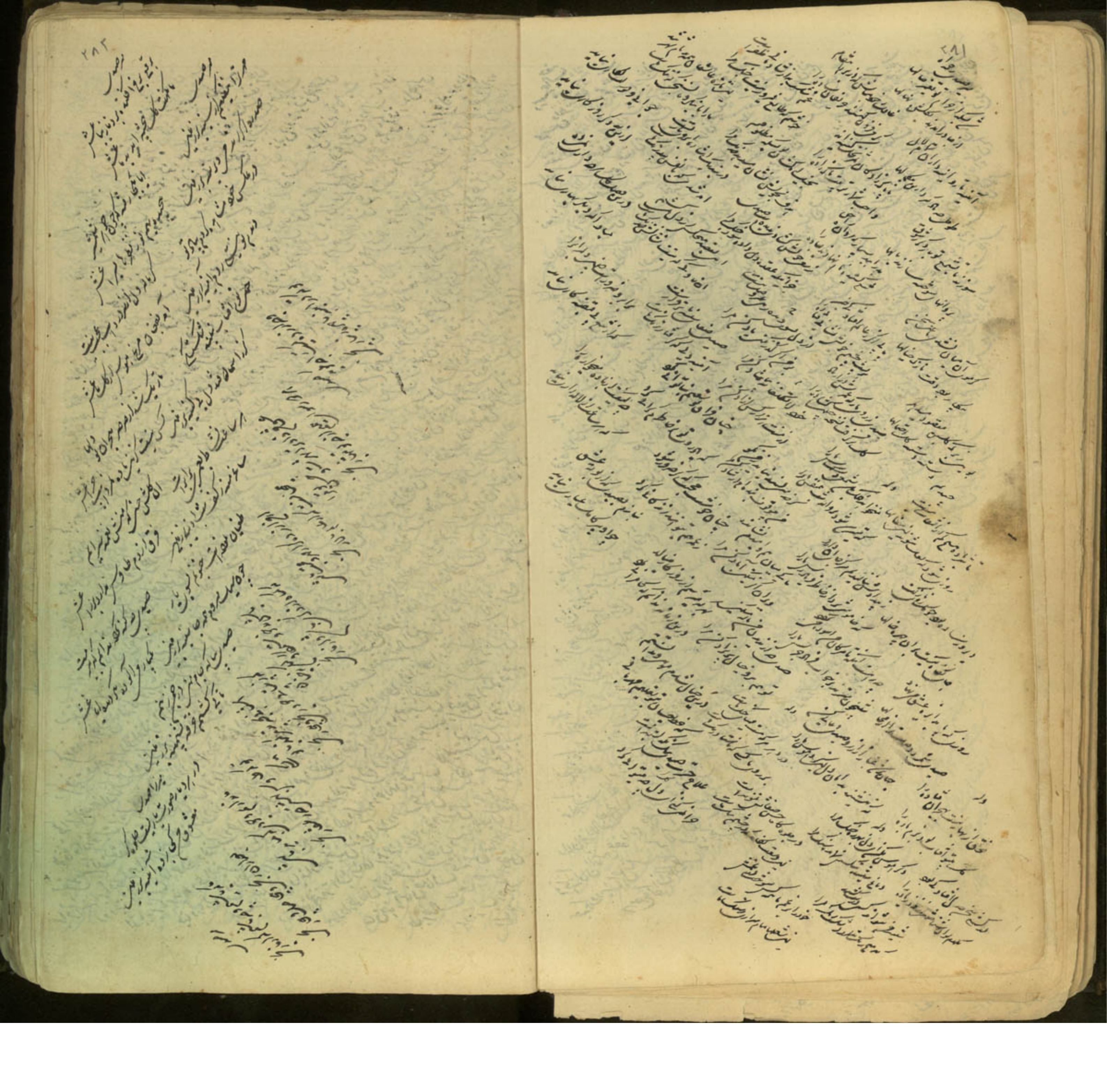
نزعیت نقش تعیین و صول بحر مراد در خاطر توانند نگاشت خلافت مسیری که کرسی ولایت و وصایت

[illegible]

بکوه سر انجب و سیلان نظرانداخته بعد از کشیدن سیلان حسرت ادم را عشق گفته و تحفه جاهای
و شمار محفوظ بادا از همه آفات گلشن که همچو ما بر دوش اکنی نکند پایا عندلیب گرفتار در قفس
بوی گلش باد صبا محرمی نکند و لبهای گرد لباس غبار عروس جهیز است و در جلوه گاه خودنمای جهاز و تمام عیاری
چه بعضی اسباب نیاز است و در صورت مهندار سبحان الله چه صورت انگیز است در شیوه دلبری چه لیلا نکوست
از کوه عشق چه گویم که بر خاطرش گران نیاید و از علو همتش چه نویسم که حق جلالت از عوق قلم روان نمی

[illegible]

[illegible]


۲۸۲
۲۸۱








۲۹۰
۲۸۹










۳۰۰
۲۹۹





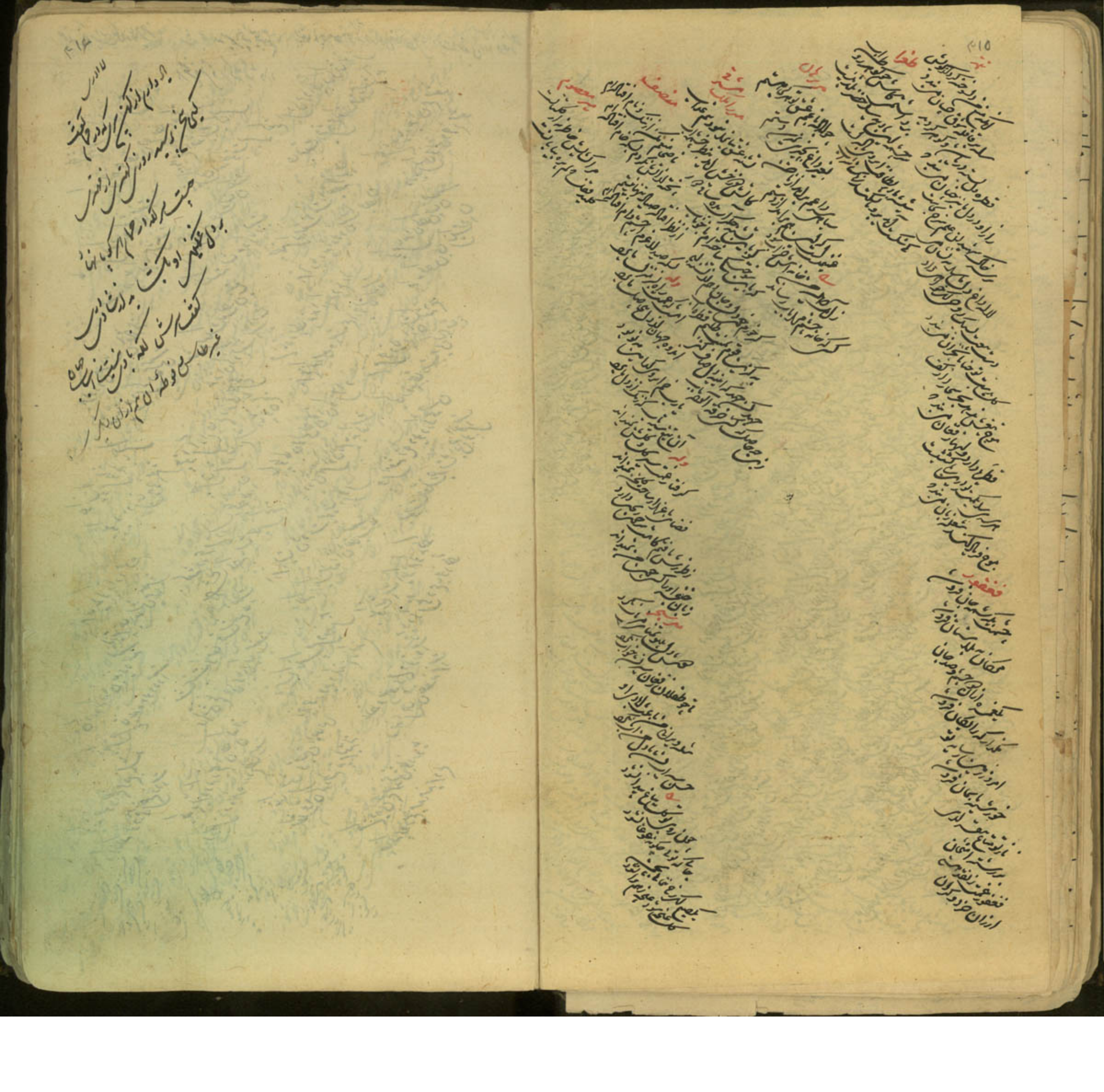


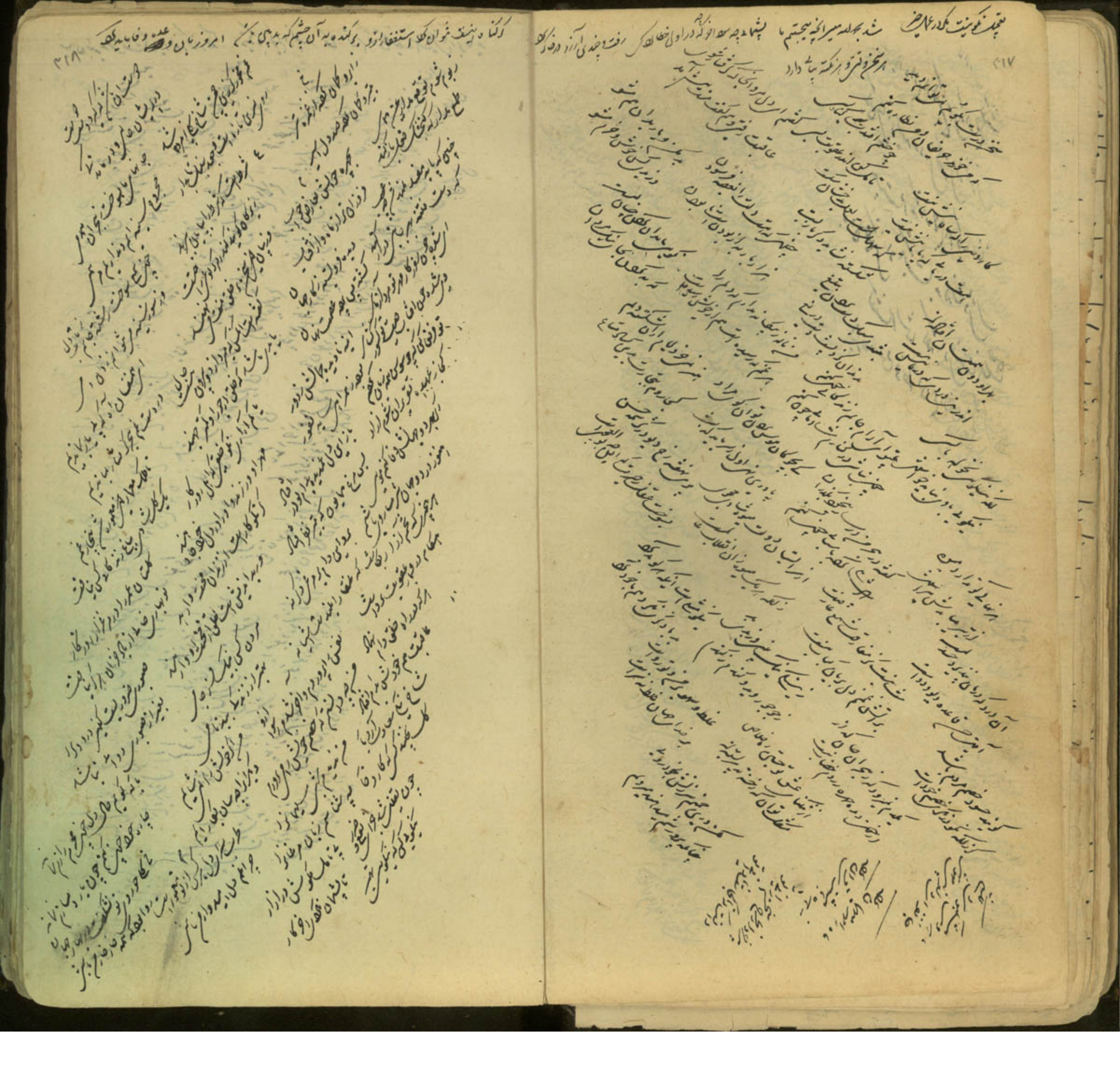


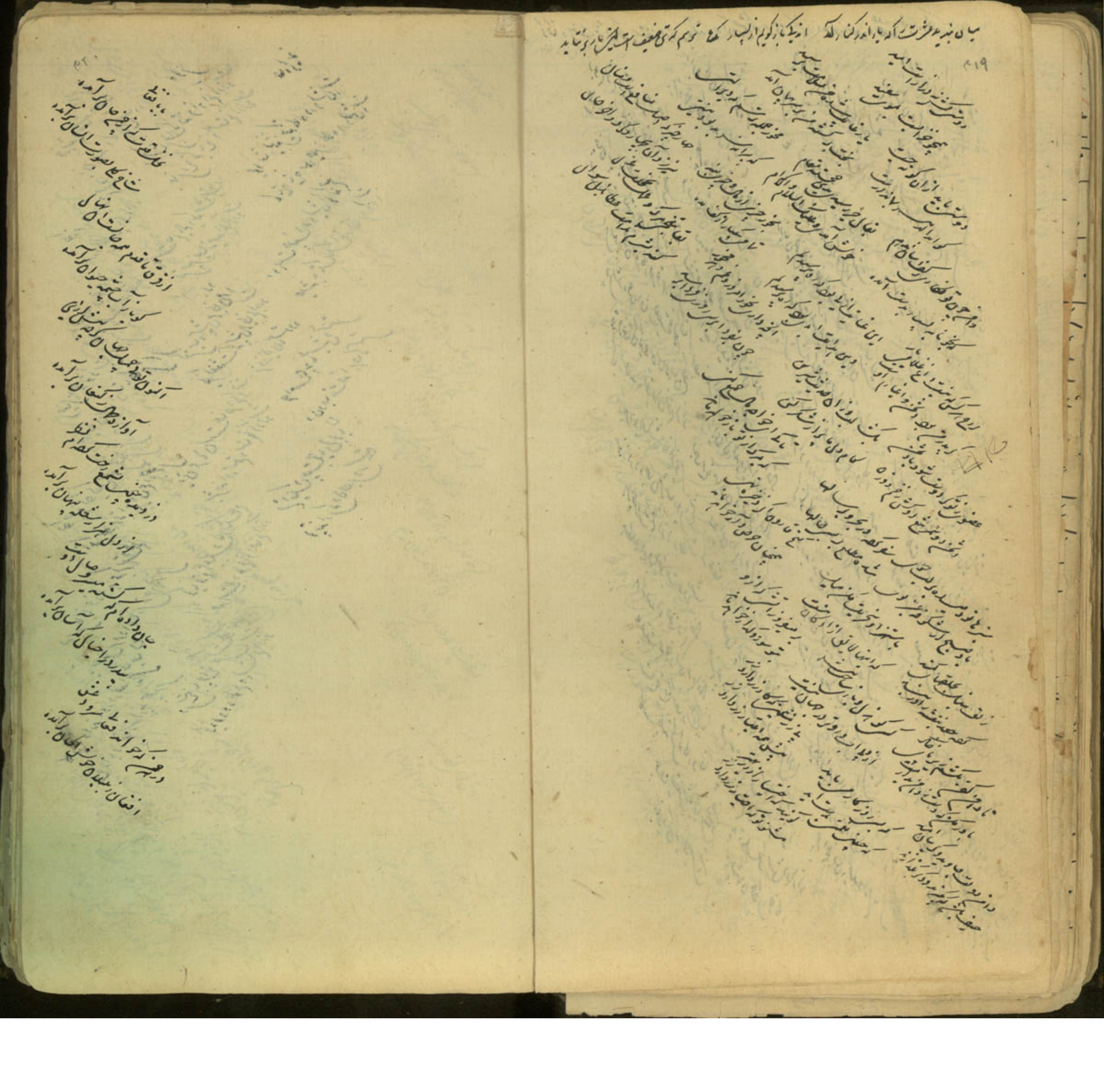


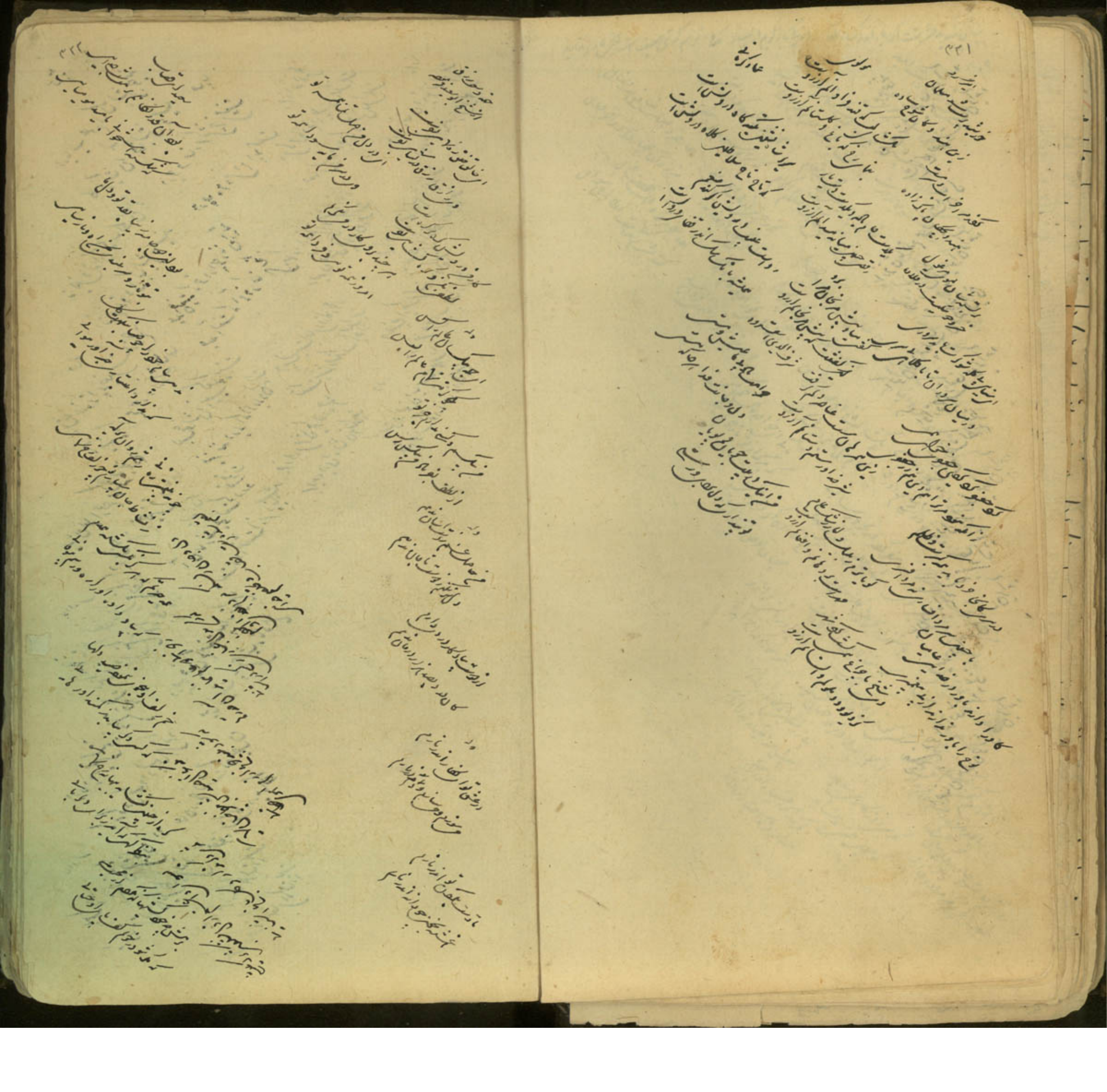


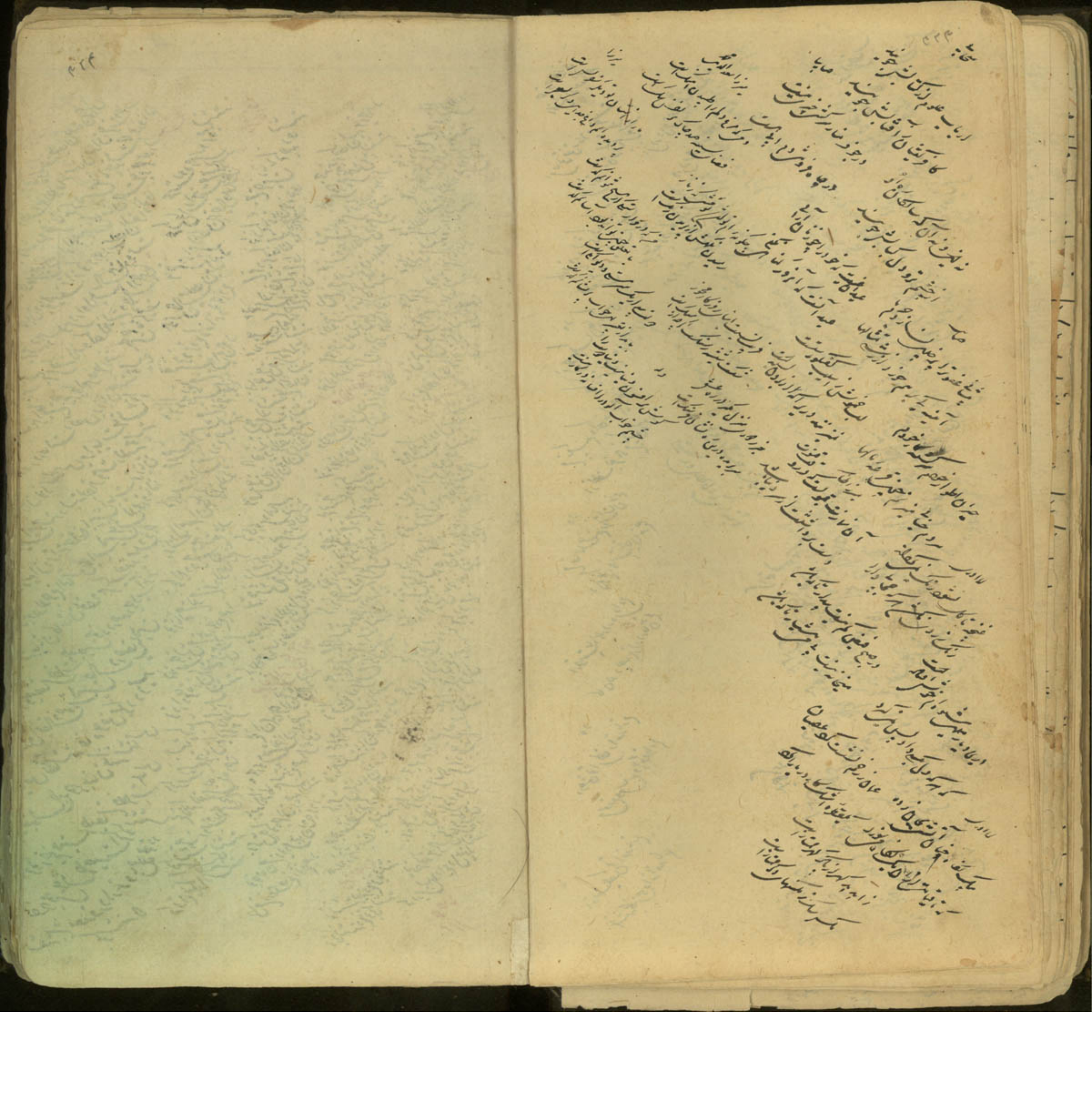


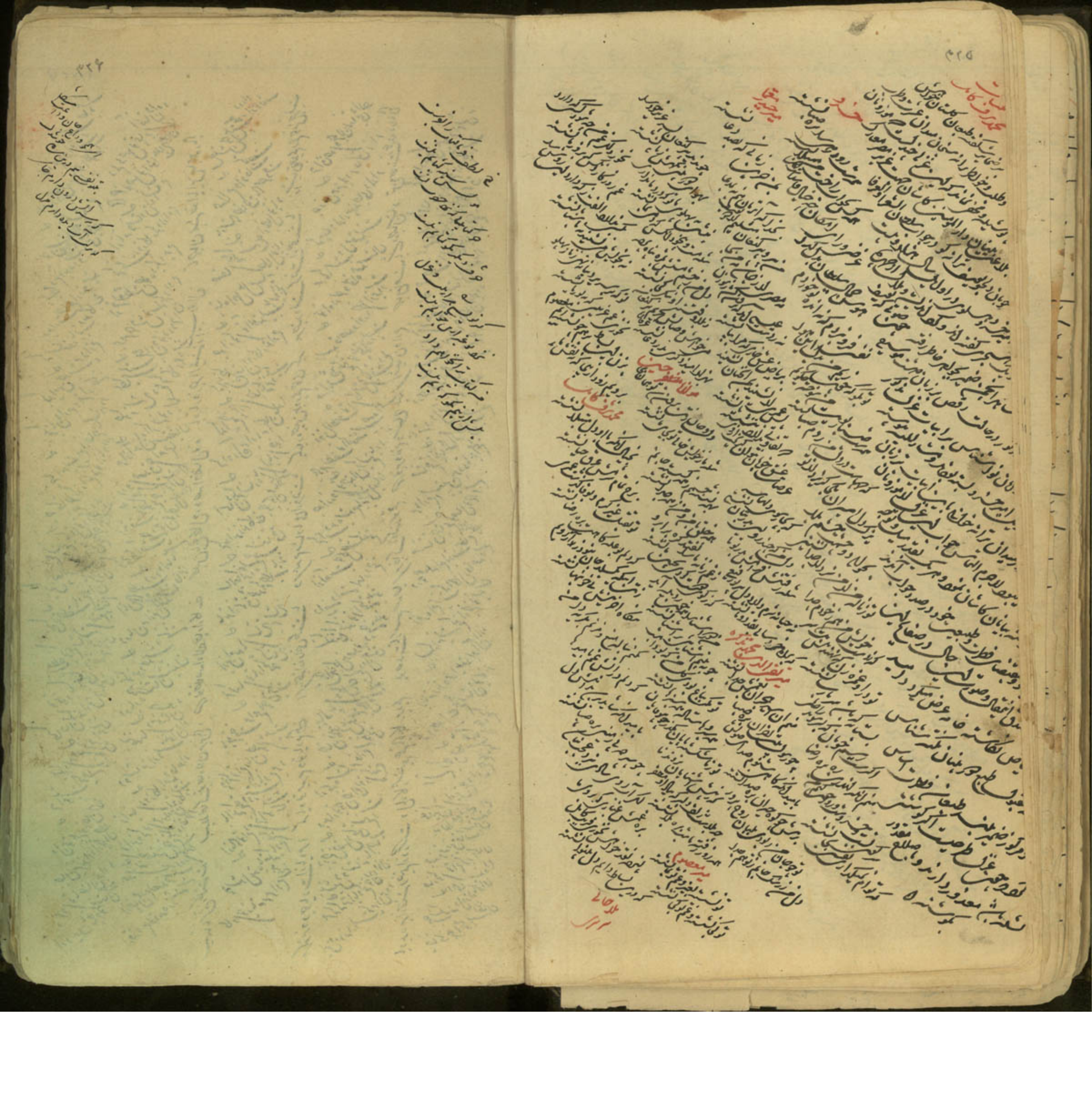


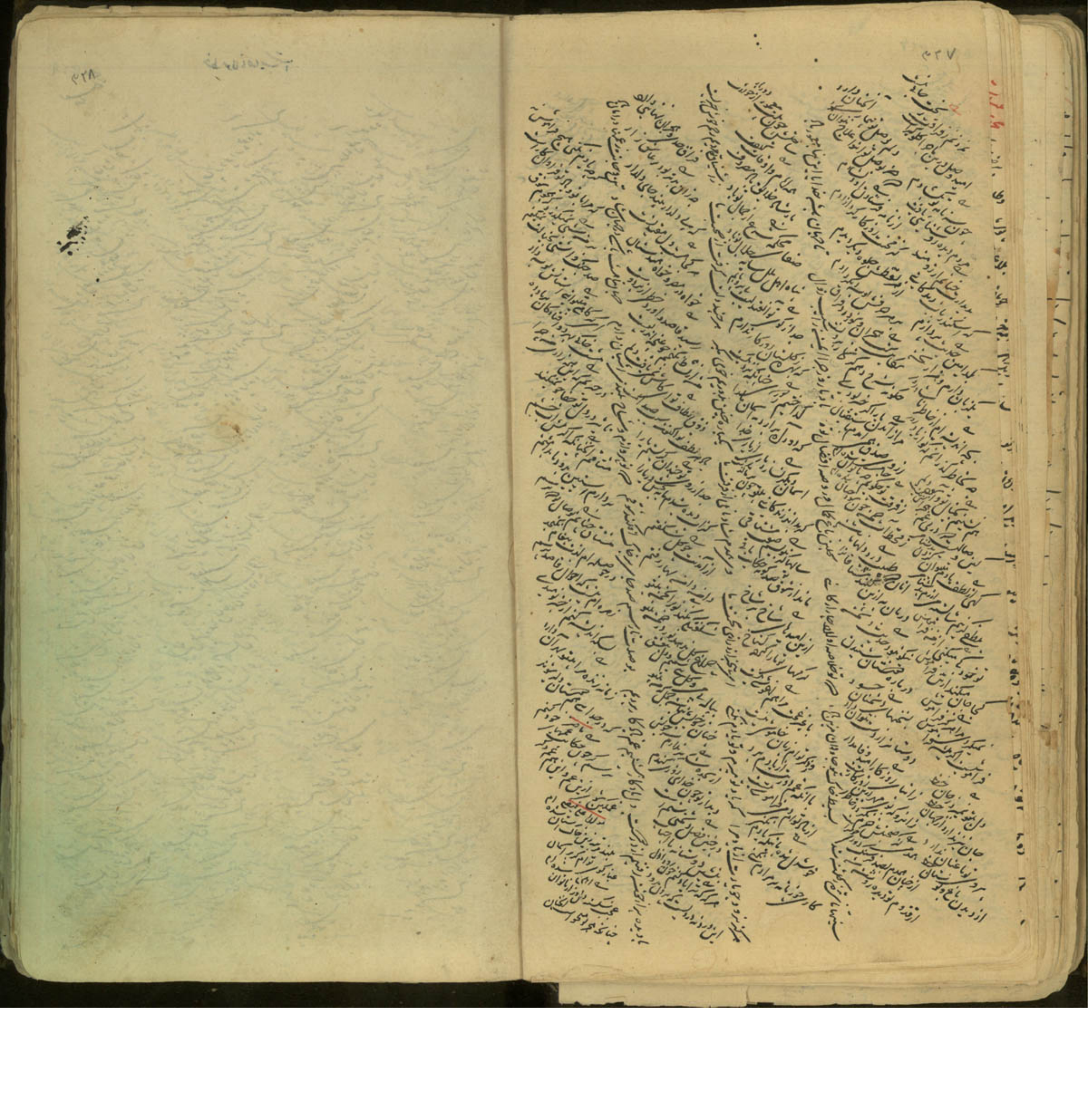




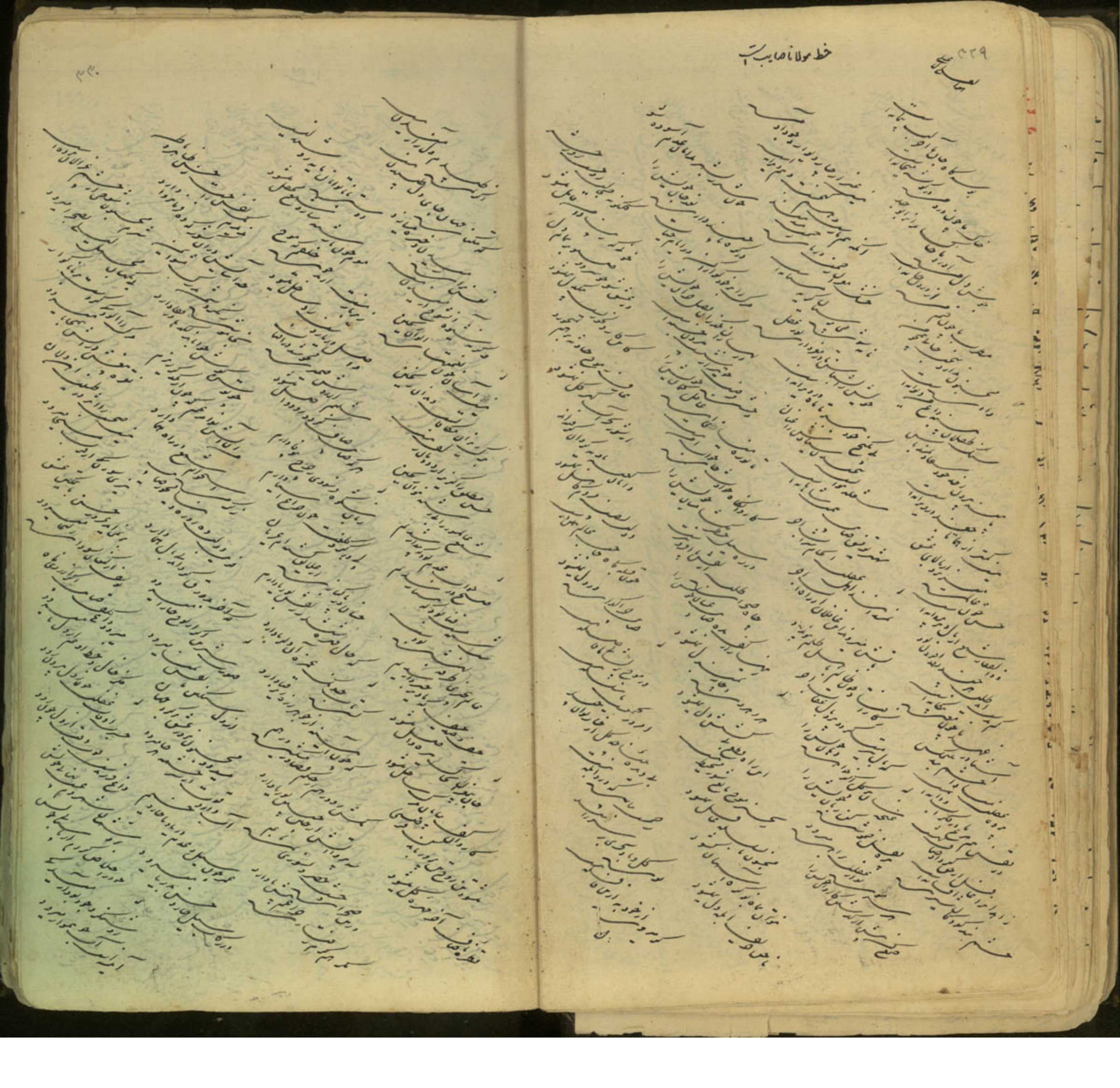


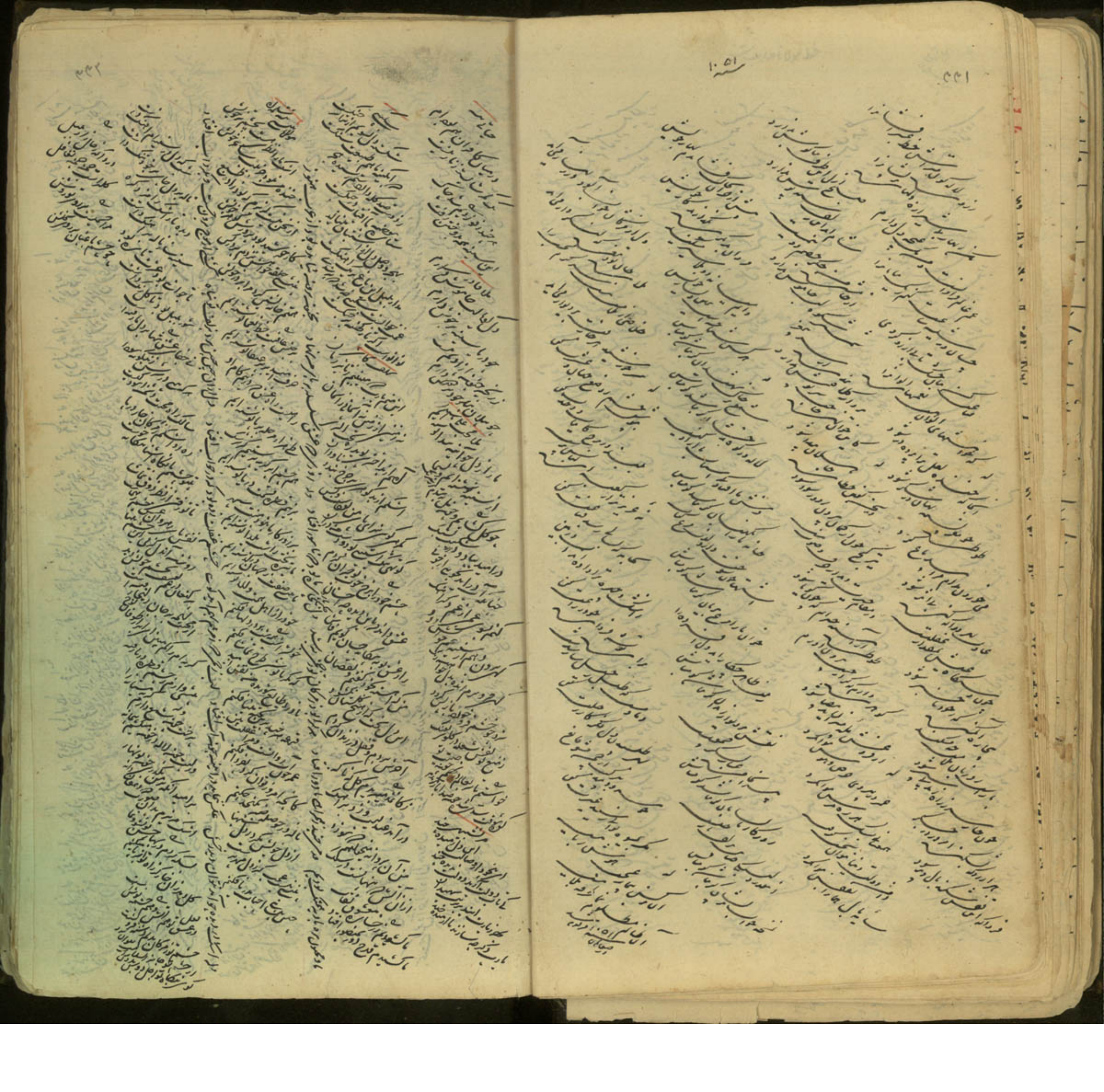




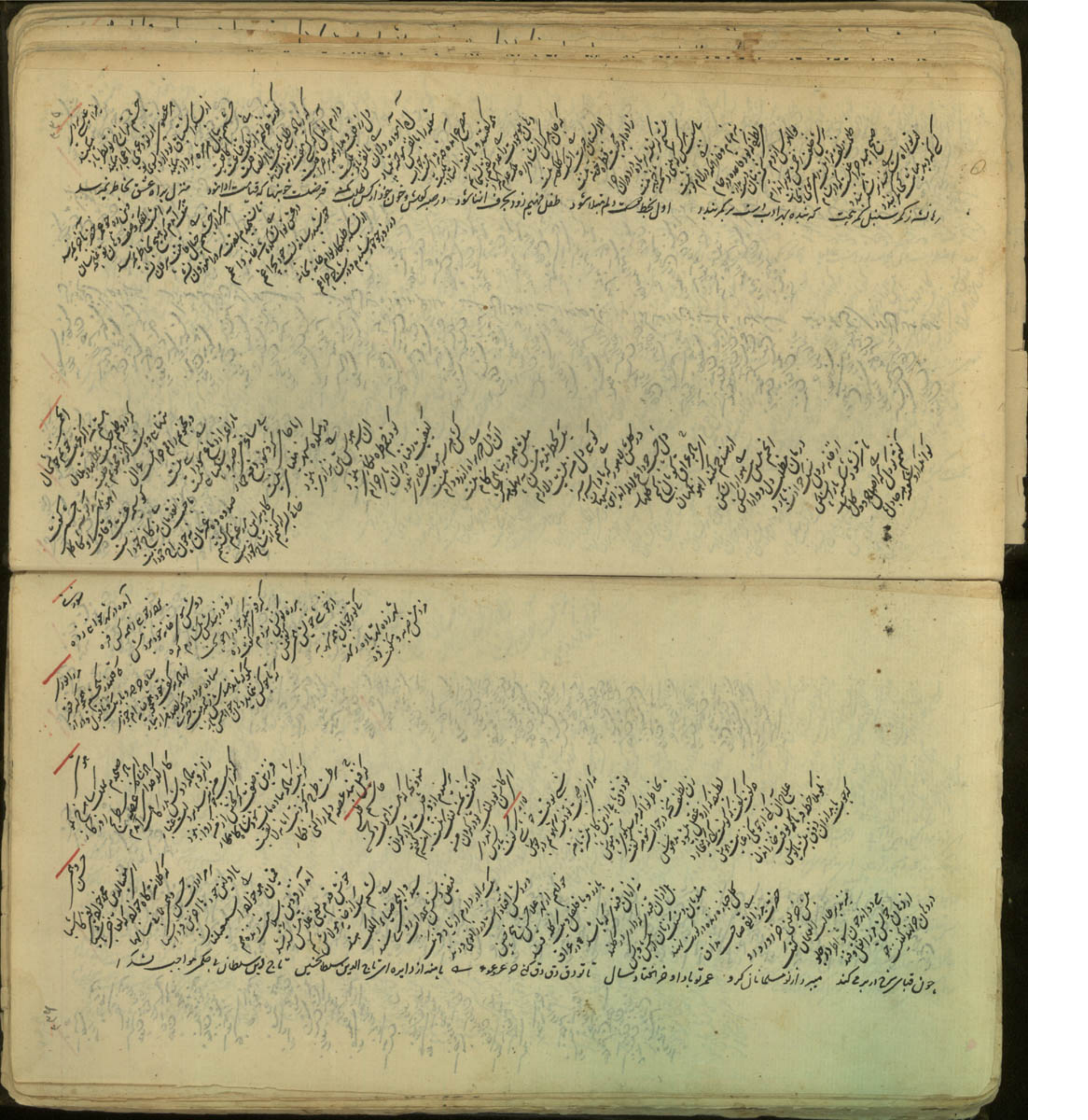


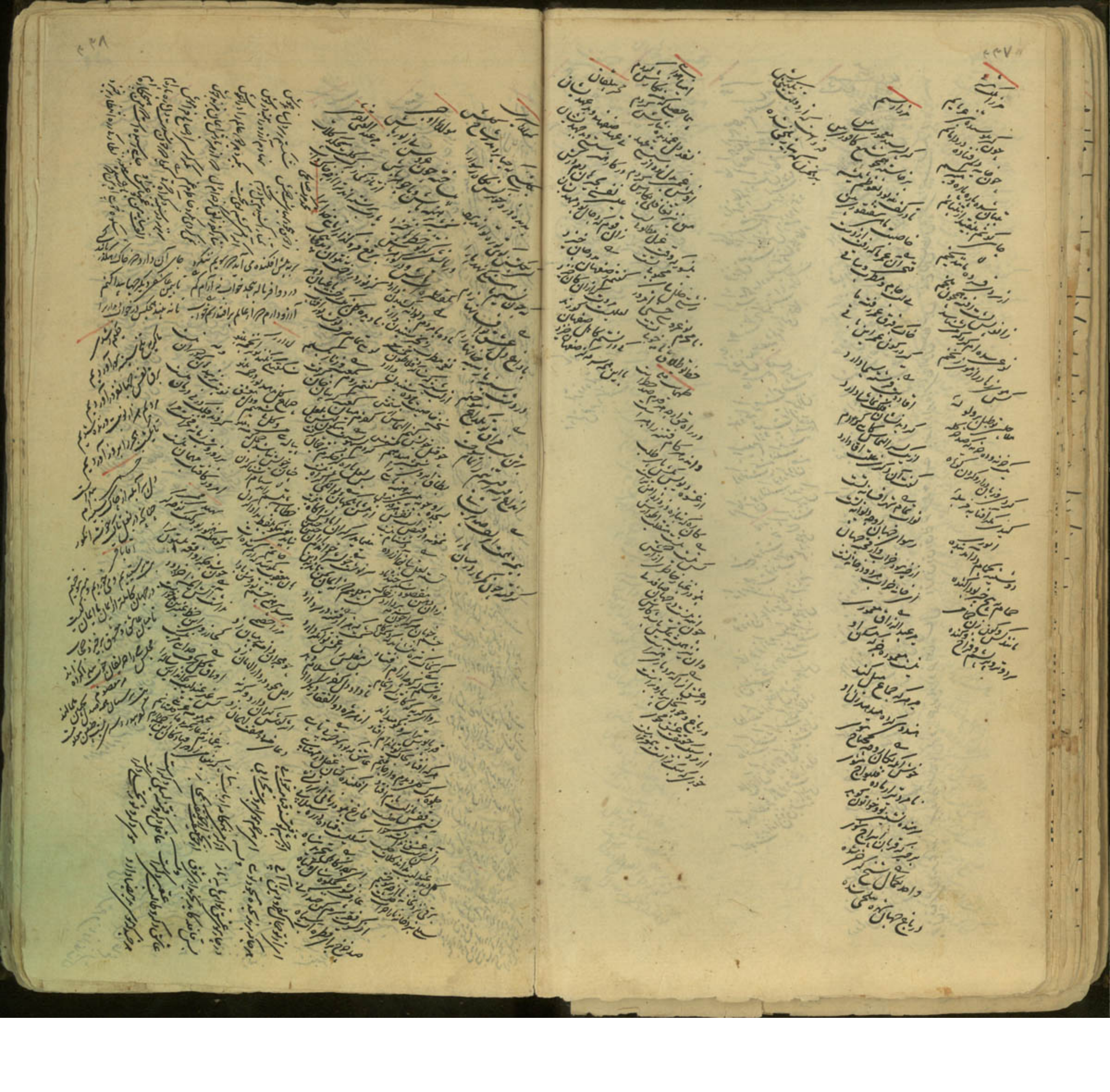
خط مولانا صایب است



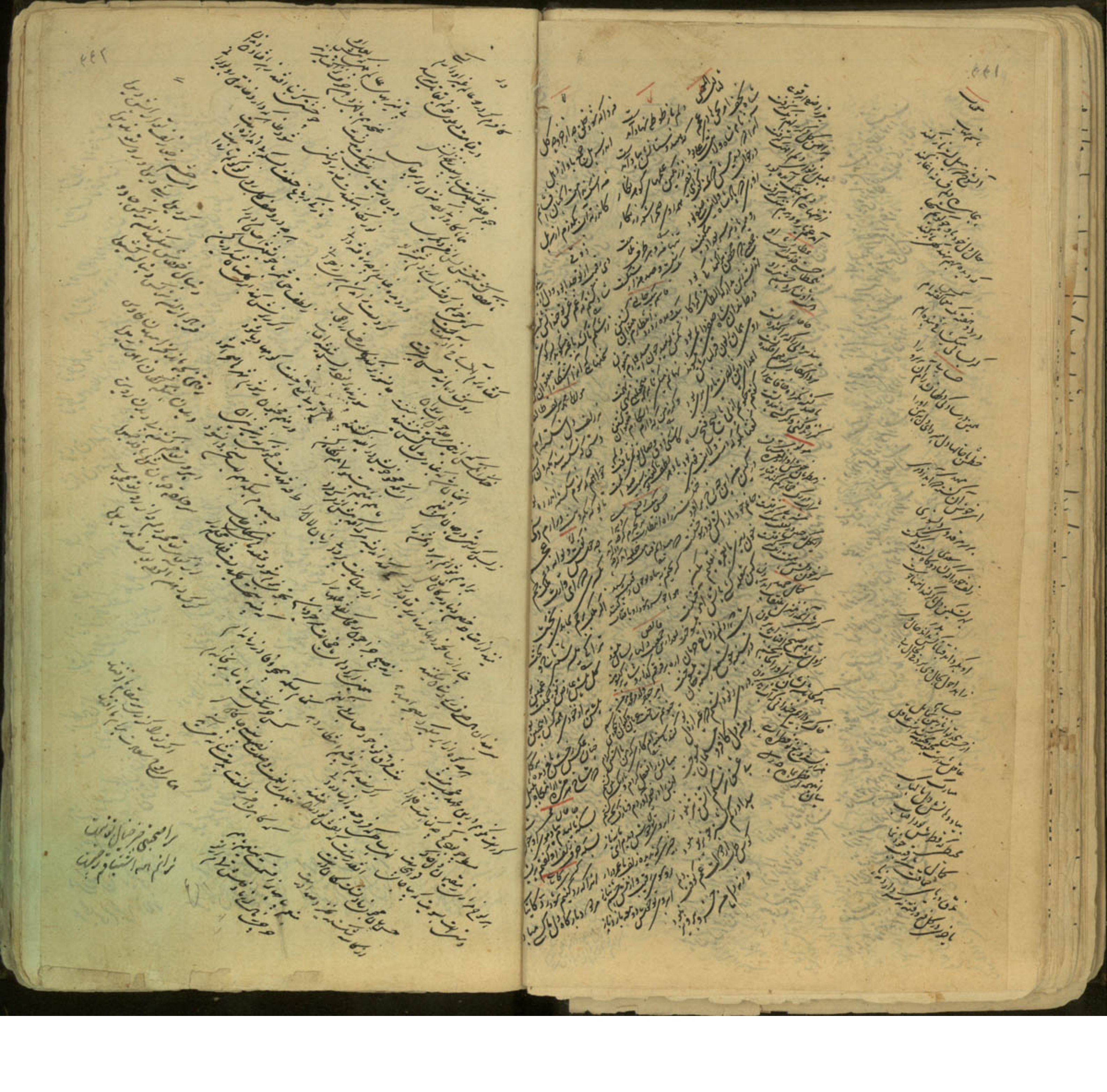


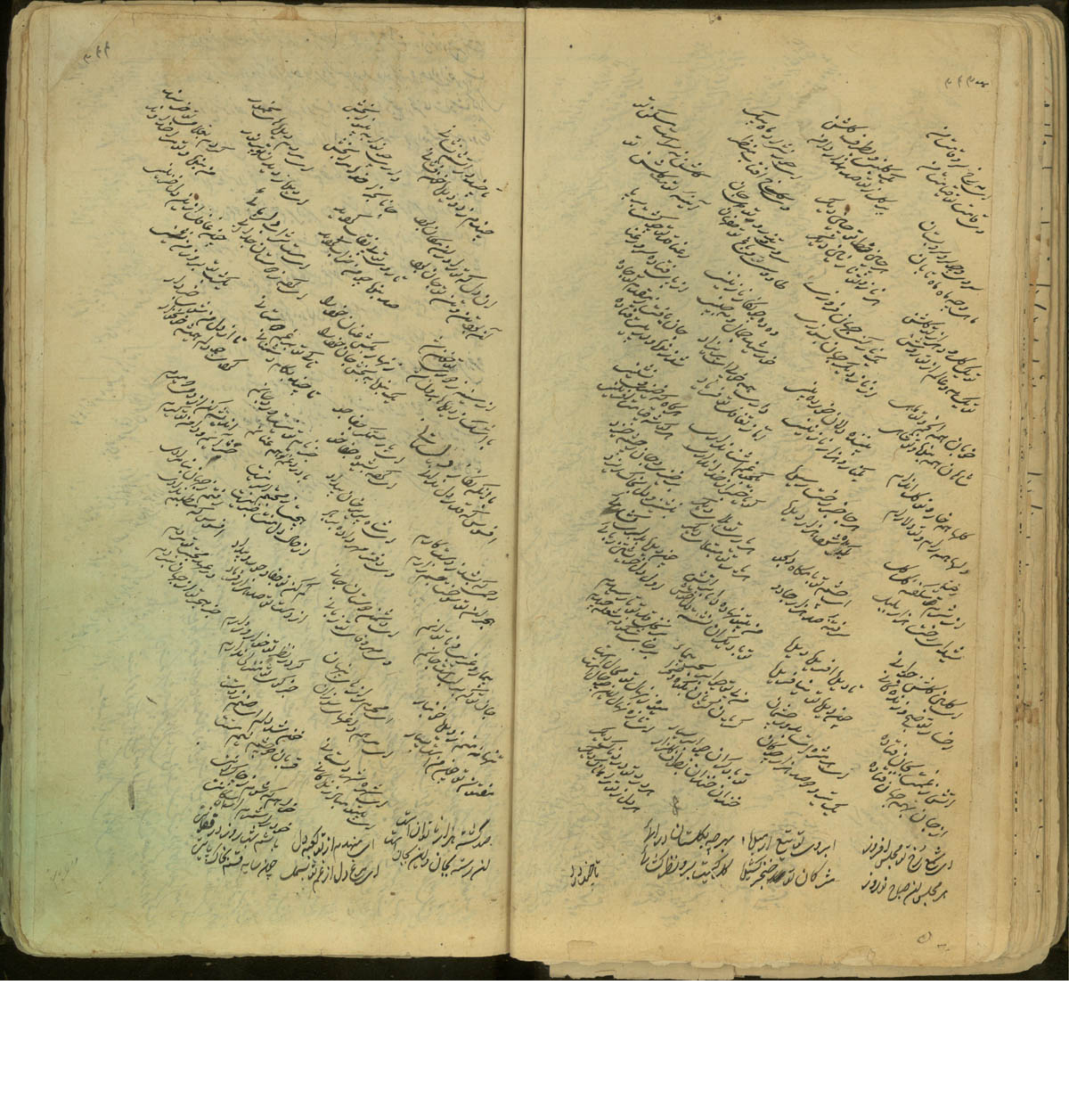


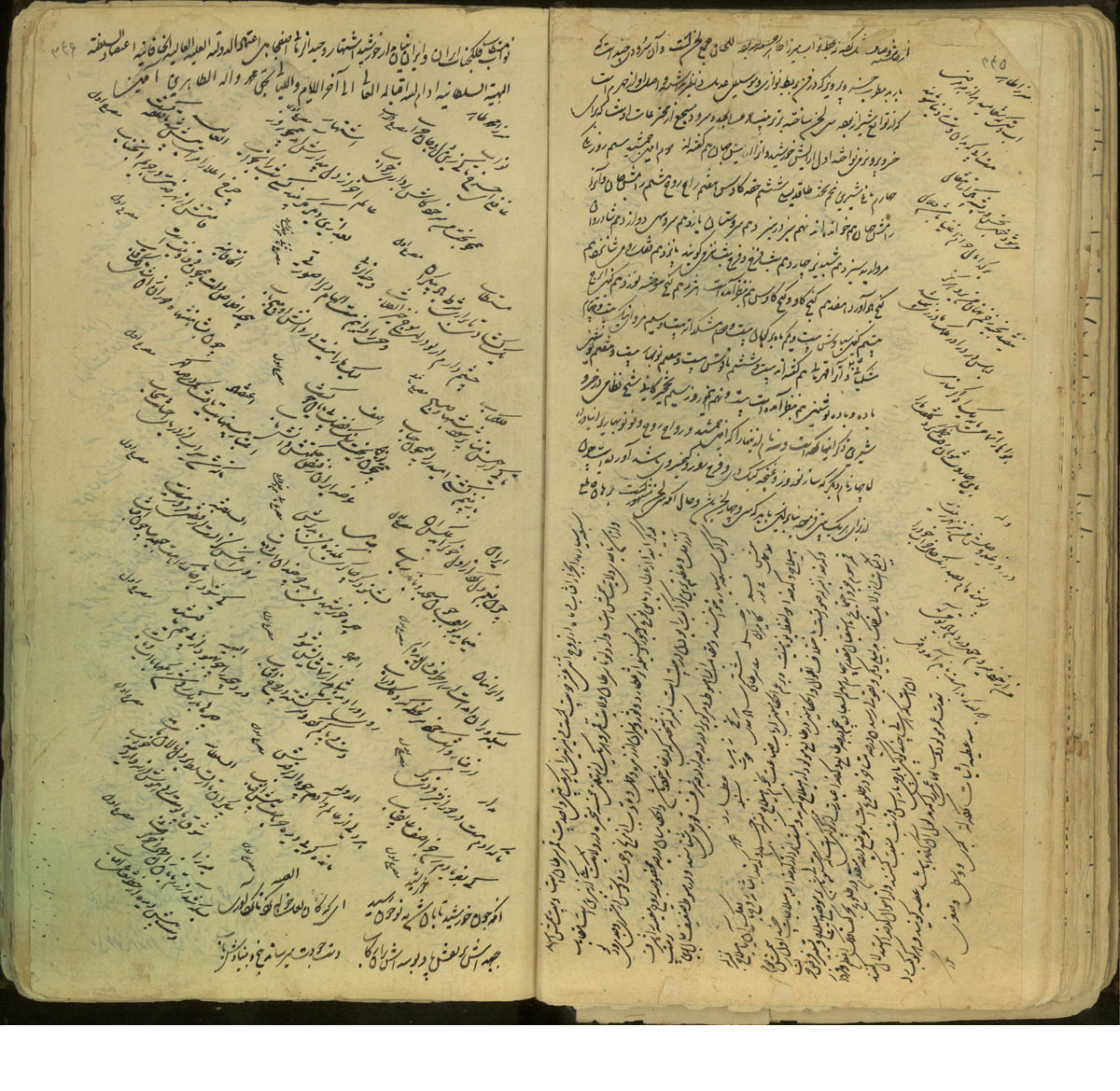












ارغنون و صفیر [illegible] که از خط نواب میرزا [illegible] جمع [illegible] و آن سی رود [illegible]

باربد مطرب خسرو پرویز که در فن بربط نوازی و موسیقی عدیل و نظیر نداشته و اصل او از جهرم است

که از نوایح شیراز است سی لحن ساخته [illegible] و هیچ از مخترعات اوست که [illegible]

خسروانی نواخته اول آرایش خورشید و آرایش جهان هم گفته‌اند دوم آیین جمشید سیم [illegible]

چهارم باغ شیرین پنجم تخت طاقدیس ششم حقه کاوس هفتم راح روح هشتم رامش جان و آن را

رامش جهان هم خوانده‌اند نهم سبز در سبز دهم سروستان یازدهم سرو سهی دوازدهم شادروان

مروارید سیزدهم شبدیز چهاردهم شب فرخ و فرخ شب نیز گویند پانزدهم قفل رومی شانزدهم

گنج بادآورد هفدهم گنج گاو و گنج کاوس هم بنظر آمده است هژدهم گنج سوخته نوزدهم کین ایرج

بیستم کین سیاوش بیست و یکم ماه بر کوهان بیست و دوم مشکدانه بیست و سیم مروای نیک بیست و چهارم

مشکمالی و آن را [illegible] هم گفته‌اند بیست و ششم ناقوسی بیست و هفتم نوبهاری بیست و هشتم نوشین

باده و باده نوشین هم بنظر آمده است بیست و نهم نیمروز سیم نخجیرگان و شیخ نظامی در خسرو

شیرین ذکر آنها که این است [illegible] از آنها اگر آئین جمشید و راح روح و نوبهار را [illegible]

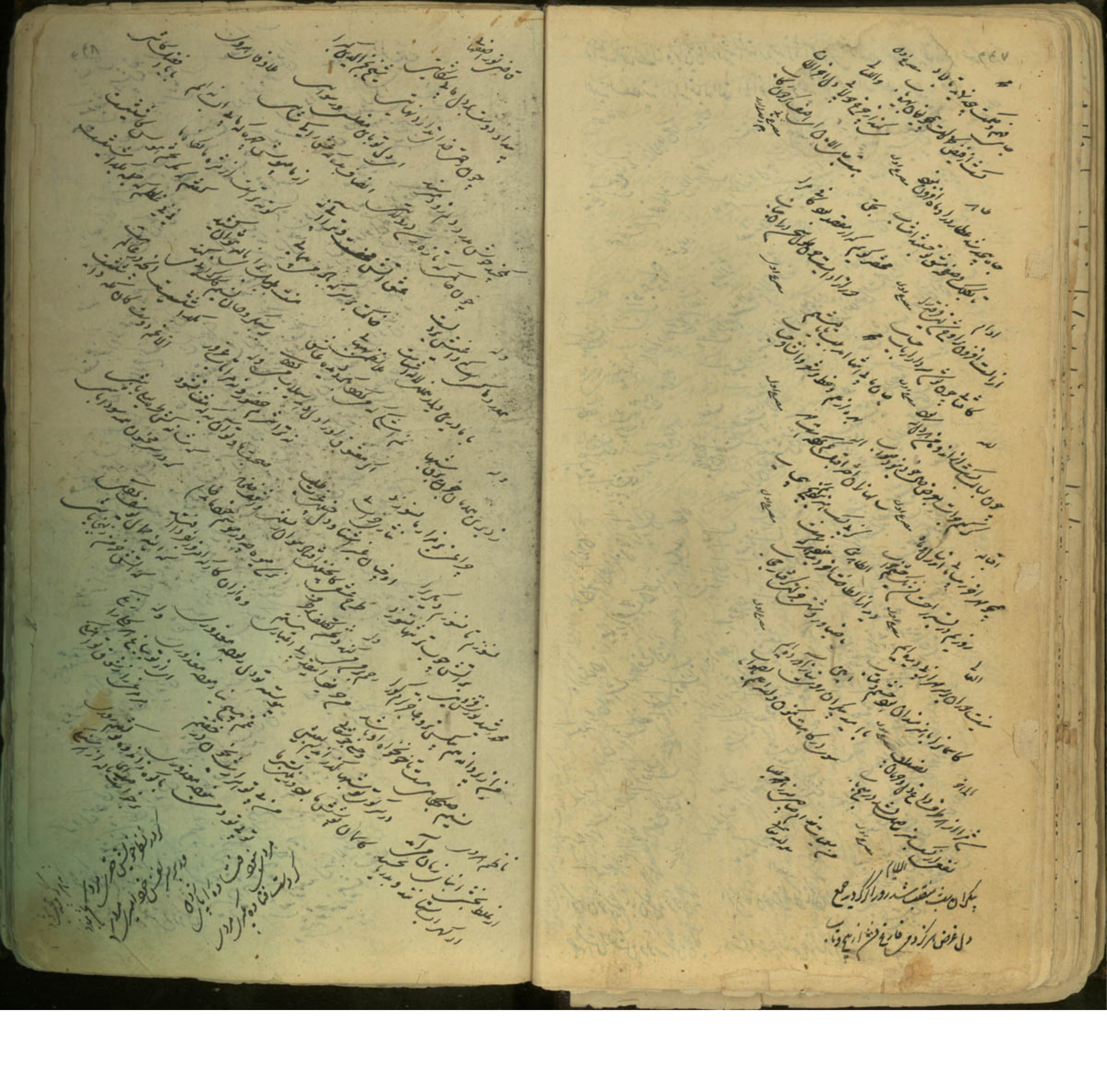
لحنهای دیگر که ساز نوروز و غنچه کبک دری و فرخ روز و گنج خسروی باشد آورده است و

[illegible]

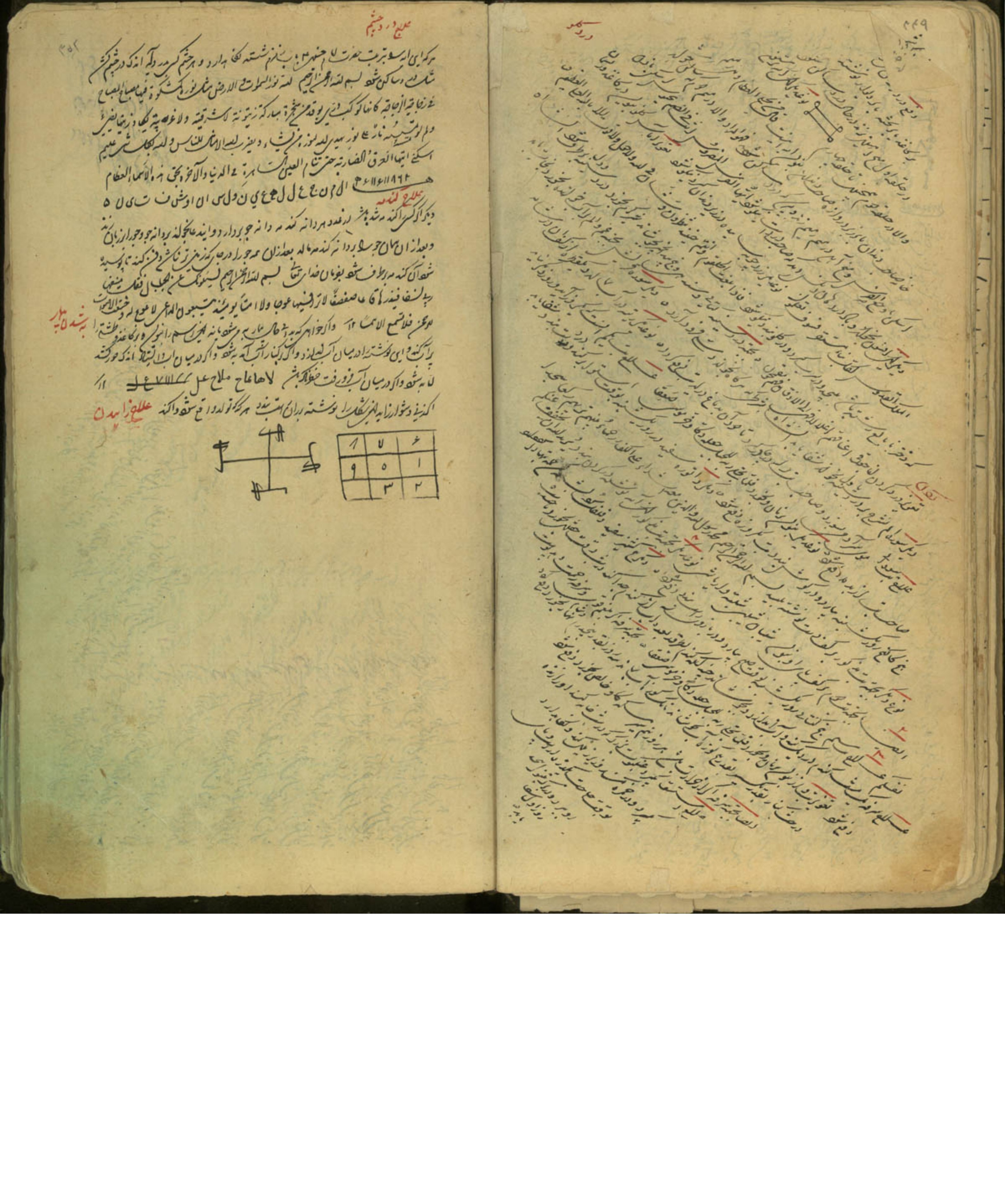
نواب مستطاب فلک‌جناب ایران و ایرانیان مدار خورشید اشتهار وحید [illegible] اعتضاد الدوله العلیه العالیه الخ فانه اعتضاد السلطنة

البهیة السلطانیه ادام الله اقباله العالی الی آخر الایام واللیالی بحق محمد واله الطاهرین آمین

[illegible]







علاج درد چشم

هر کرا این را به تربت حضرت امام حسین علیه السلام بر سفال نو نوشته نگاه دارد و هر چشم که درد کند اندک در چشم کشد
شفا یابد و ساکن شود بسم الله الرحمن الرحیم الله نور السموات والارض مثل نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح
فی زجاجة الزجاجة کانها کوکب دری یوقد من شجرة مبارکة زیتونة لا شرقیة ولا غربیة یکاد زیتها یضیء
ولو لم تمسسه نار نور علی نور یهدی الله لنوره من یشاء ویضرب الله الامثال للناس والله بکل شیء علیم
اسکنی ایها العرق الضاربة بحق تمام العین الساهرة فی الدنیا والآخرة بحق هذه الاسماء العظام
ه ۸۶۲ ۱۱۰۱۱ ۴ ح ال ح ن ح ع ل ح ع ی ن و ل س ان او ش ف ت ی ل ه

علاج کنده

دیگر اگر کسی را کنده رشد باشد از عدد هر دانه کنده یک دانه جو بردارد و بخواند علی الجمله بر دانه جو و جو را از زبان بزند
و بعد از آن همان جو را بر دانه کنده مالد بعد از آن همه جو را در جایی که زمین تر باشد دفن کند تا پوسیده
شود آن کنده برطرف شود به فرمان خدای تعالی بسم الله الرحمن الرحیم ویسئلونک عن الجبال فقل ینسفها
ربی نسفا فیذرها قاعا صفصفا لا تری فیها عوجا ولا امتا یومئذ یتبعون الداعی لا عوج له وخشعت الاصوات
للرحمن فلا تسمع الا همسا ۱۱ و اگر خواهی که ... مار بسته شود این اسم را بنویس و در کاغذ ... را
بکند و این نوشته را در میان آب اندازد و اگر کنار آب آید بسته شود و اگر در میان آب ... اندک ...
باشد و اگر در میان آب فرو رفت خطرناک باشد لا ها ماح ملاح عل ... ۱۱

بسته شده بار

علاج زاییدن

اگر زنی دشوار زاید این شکل را نوشته بر ران ... ببندد هر گاه که ... فارغ شود و اگر ...

۸	۷	۶
۹	۵	۱
	۳	۲

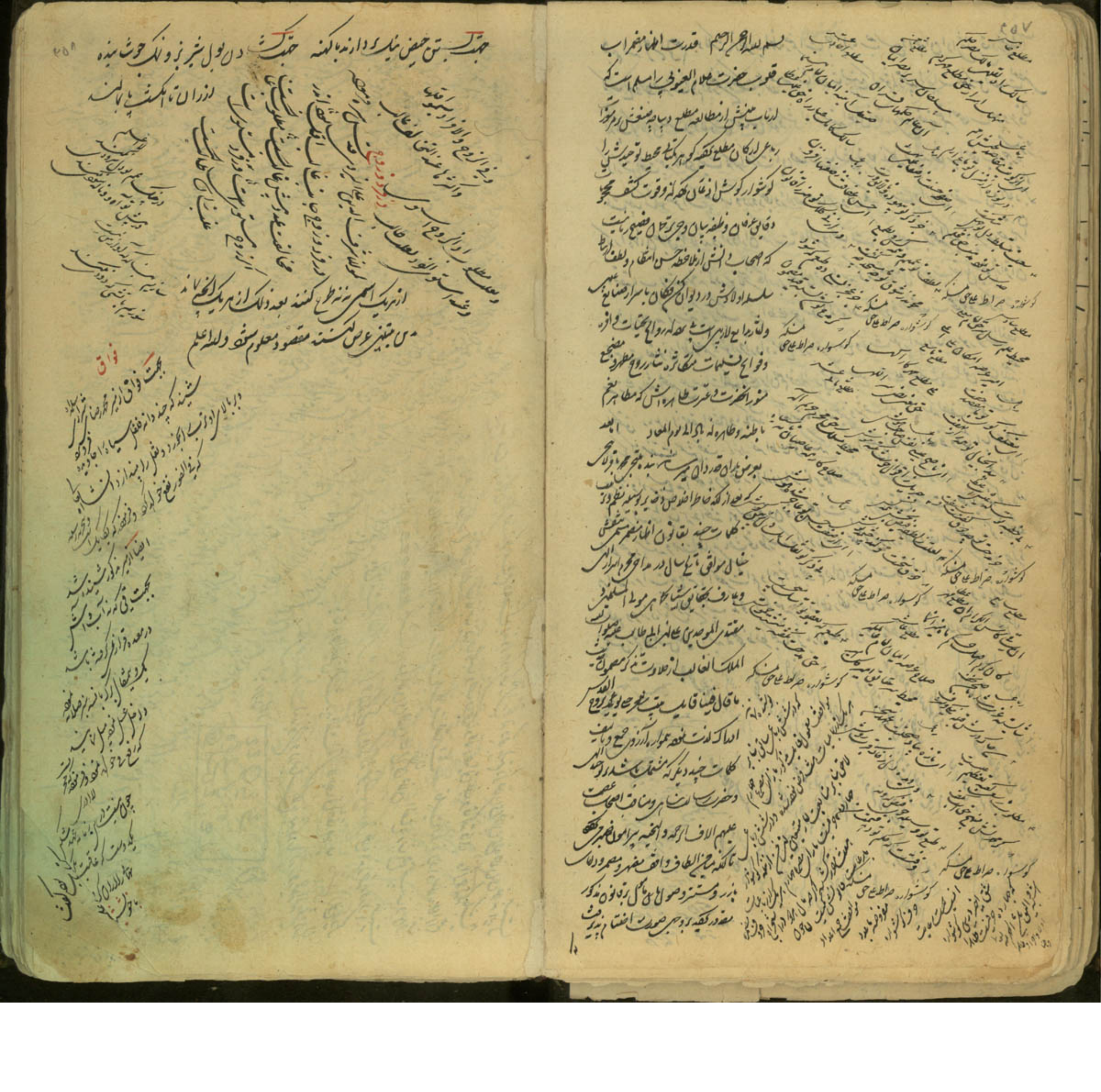


...ی که از روی کواهی چو در بند خانواده امکان لا رست است که نوبت ادراک لا دستانش نیوان پاک زنند
و لعاب تکوین عبارات نیست از زوال بر اوقات وجوب نتنند دخل ... که لفظ الفاظ و معانی
ده خرج ... وزه حمد کبریای سبحانی کنند ظرف لولو

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم دلکش ترکیب اظهار مضمرات باطن ارباب حس و وجدان ادا شناسی قادر غیب آیت
که مطالع وجود حضرت آدم در ضمن ترکیب بعضی عناصرات منفصلت تالیف کوشوار مجید از ذات مقدس صفات بعضی
از ایک کو سران سلسله او لادش احتصاص را ذو جوشش ادا ر مهیه اعلان خفایای نهان خانه ضمیر اصحاب علم و عرفان
گزارش نعت پیغمبر رفیعی بیت که سر انگشت زبان فصاحت بیانش ترجمانی کلمه توحید نقاب احتجاب از چهره مستور
ملت بیضا کشاد صلوات بی انتها و درود بی حد و از حد احصا بر روان پاک آنحضرت و ارواح مقدسه آل و امجاد بشر
که راه نیابان طریق کمالانند و از داراں حضرت علام السرائر والخفیات لما بعد بر ضمیر اکسیر تاثیر صاحب نظران
دقیقه یاب پوشیده نماند که در سواد النخیل از بر دستان فنون غریبه که بدقت خیال و جودت مقال سبق از اقران
امثال ربوده مذکور شده که ترکیب صراط علی حق نمسکه را که مولف از حروف مقطعات محذوفة المکررات
فواتح بقانون اظهار مضمر کوشوار وار داده مطلع و رباعی در مدح وارث علوم انبیا و عالم امور لو کشف الغطا
حضرت علی مرتضی المجتبی علیه صلوات الملک الاعلی بر ان ضم منظوم نمی‌شود مطلع را علی مسلک اهل تحقیق عمّا الله عمّا
الحقیق رباعی از معتقد اعتقاد و با کمال آمده شد مالا زمه عز و شرف زد سکه لطف علی دست لطیف
حق سکه کند منقبت شمس نجف کوشوار صراط علی حق نمسکه بعد از تسلیم لطافت الفاظ و معانی ابیات مذکوره
چون ... واجب مدح ... را که لازم ... بار ملاحظه مضمون صداقت مشحون حدیث فرق ...
قتا بیه ... الجنة هوس موزون نمودن کلمات چند در مناقب آنحضرت بر طریقه مذکوره در
خاطر مضمر داشته فرصت اظهار نیافت تا که رسید که اگر در اشعار بعضی کوشوار اقتدا بقاعده مغفور مذکور نموده شود
هر آینه در مراتب مدح سرای آنحضرت تمام داخل خواهد بود هم در آن وقت همت بر اقدام اراده مذکوره گماشته و از دو
مطلع و دوازده رباعی در ضمن ترکیب مذکور از نظم ضمیر بر لوحه اظهار نگارش داد نظم یک امراز غنیمت و تاریخ سال
نگارش رقم کوه نقش خیال امید که ملحوظ نظر کیمیا اثر ... قدردان شده بطراز اصلاح ... مطلع اول

[illegible]

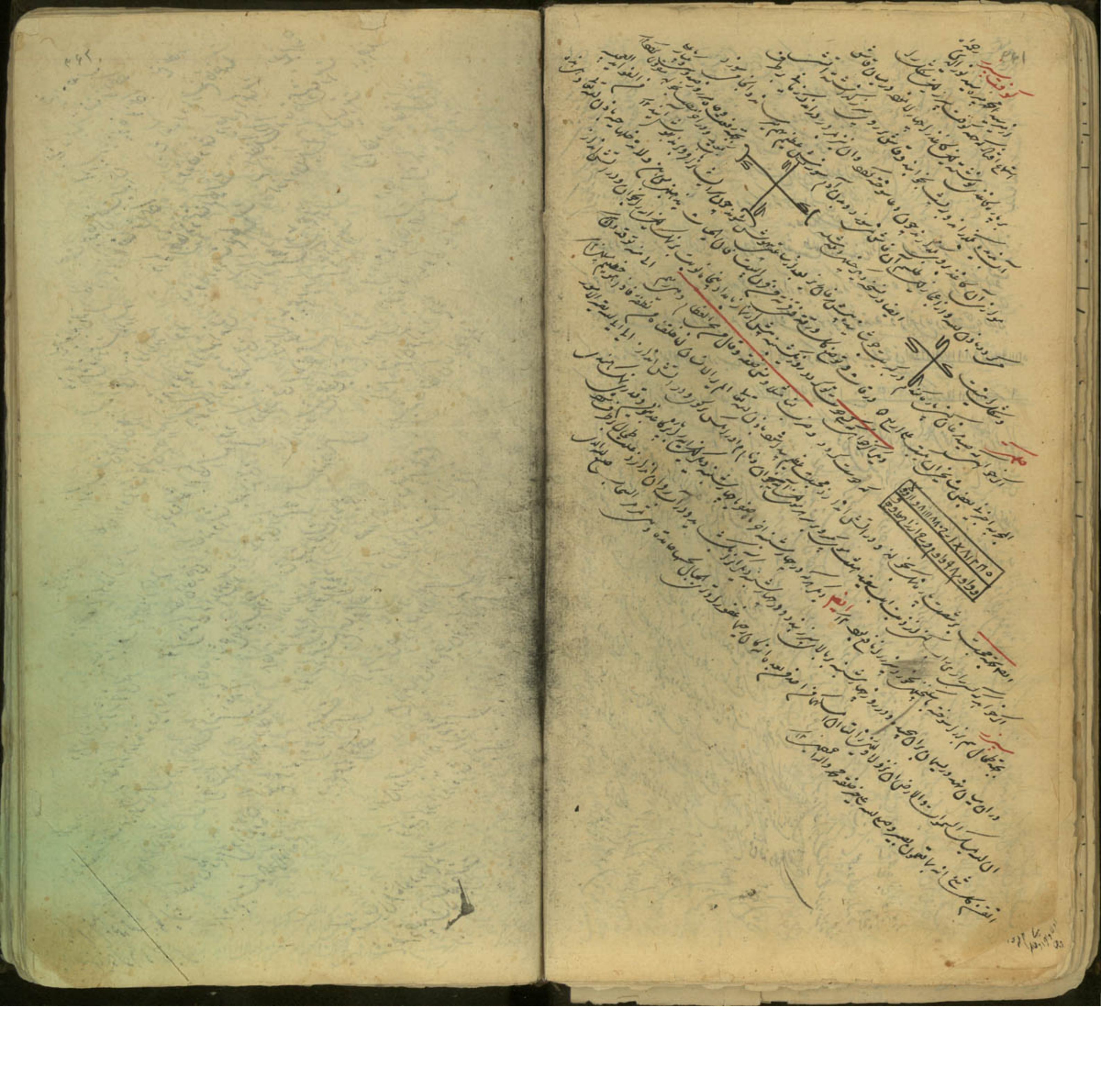


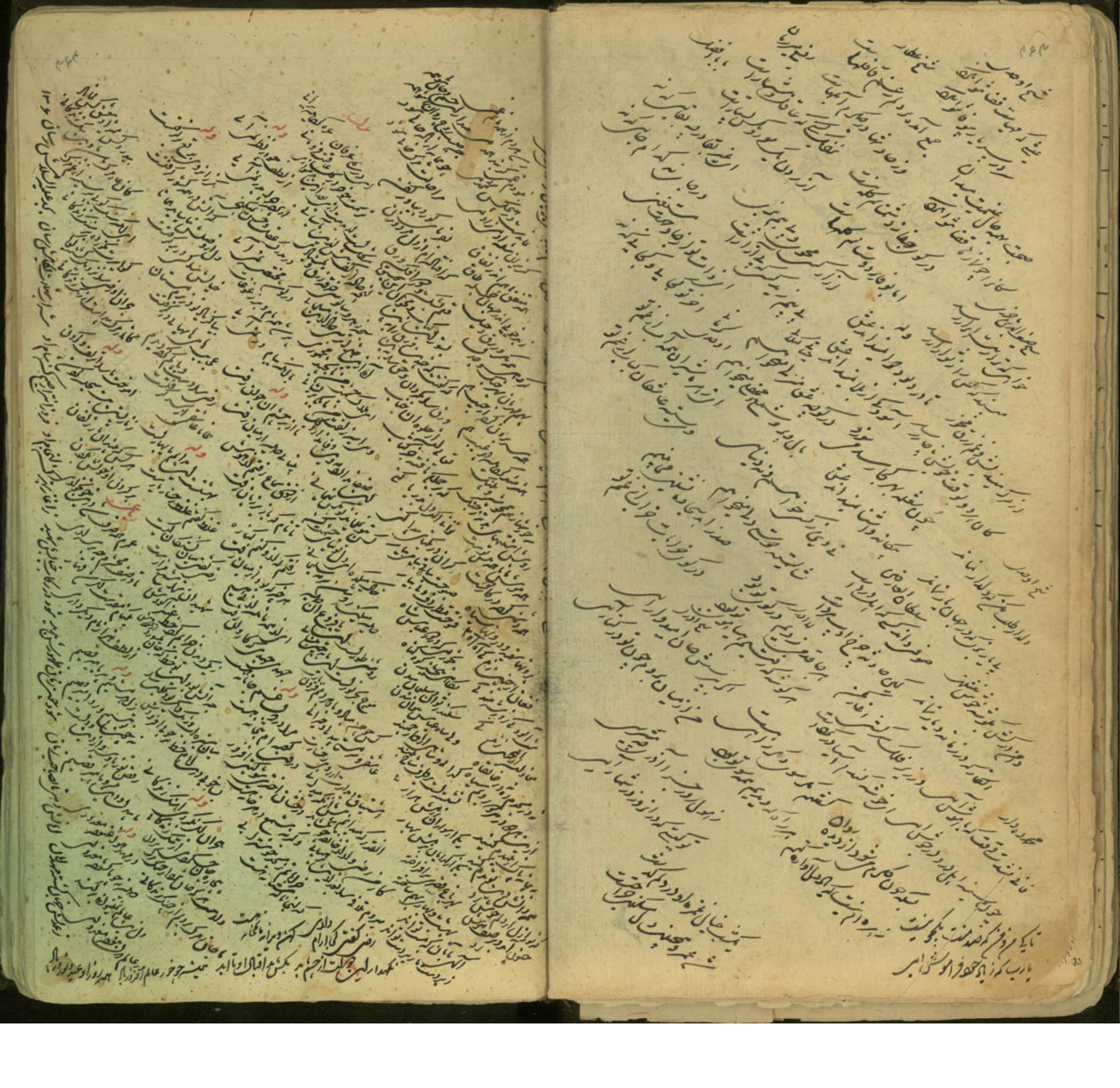
بسم الله الرحمن الرحیم قدرت اظهار مضراب
قلوب حضرت علام الغیوب را اسلم است که
ارباب بینش از مطالعه مطلع دیباچه صنعتش رم نوا
ربع ارکان مطلع کلکه گوهر کتاب محیط توحیدش را
گوشوار گوش اذعان کند و قوت کشف مجو
دقایق عرفان و لطیفه بیان و جز تجمل فصیح رایت
که اصحاب دانش از ملاحظه حسن انتظام و لطف ارتباط
سلسله اولادش در دیوان حکیمان با اسرار صنایع



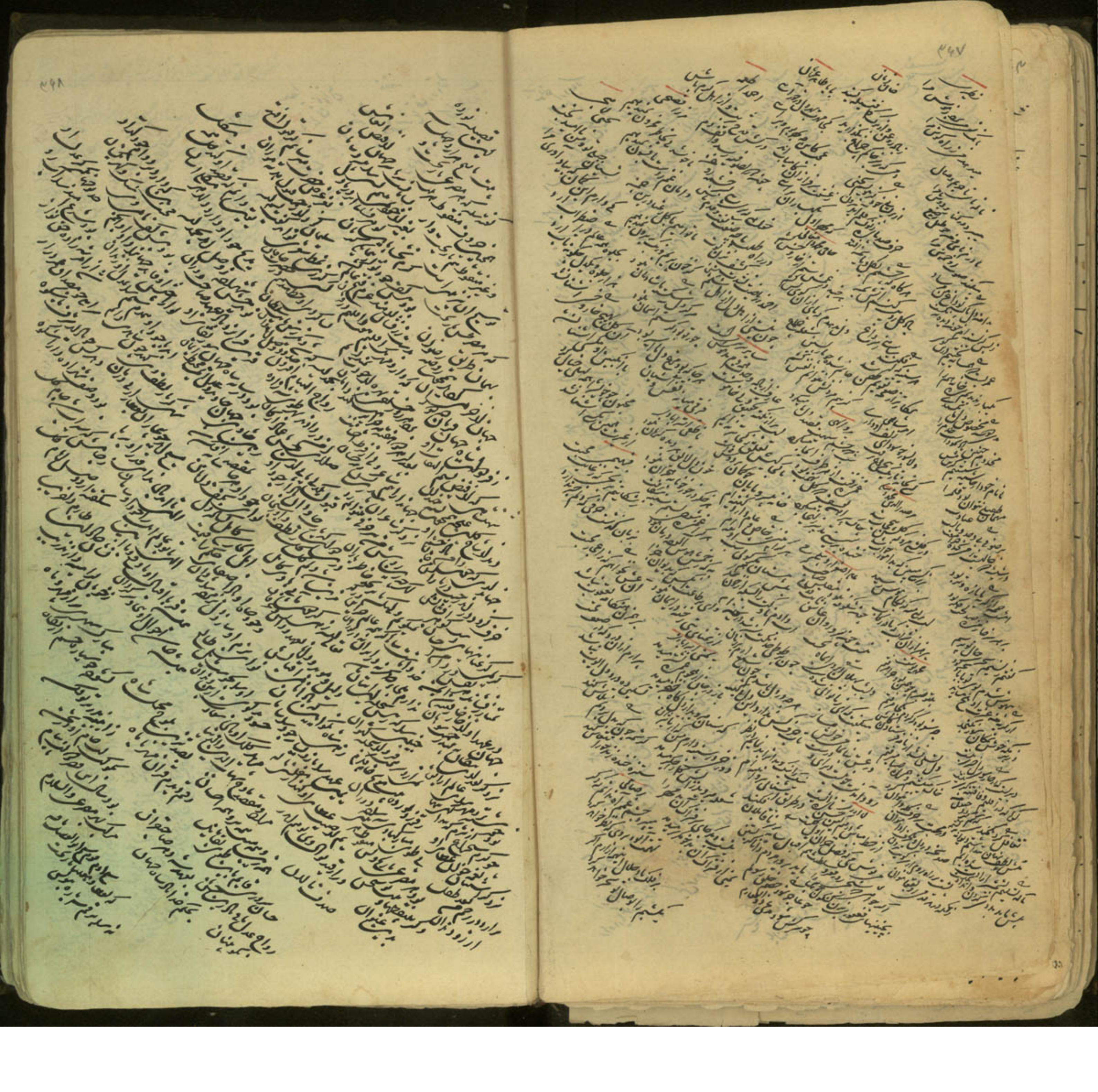
که چون مار پیچ که زبان هندی ... گویند ... مفید است ه دیگر اگر زهره خرگوش ...

جماع بر قضیب طلا کند بسیار لذت یابد بمرتبه که فاعل و مفعول هر دو بیهوش شوند ه دیگر ... در وقت جماع ...









شخصی بجماعتی عطا نمود مثلا با واحد یک و ثلث و ثلث سه

و ربع چهار در شخصی بعد از ان مجموع را از ایشان گرفته

در میان ایشان بالتسویه قسمت نمود بهر کدام نه درهم رسید

عدد جماعت چند و درهم چند بوده است جواب آنکه

هفده کس و یکصد و پنجاه و سه درهم است با نیکو که عدد درهم

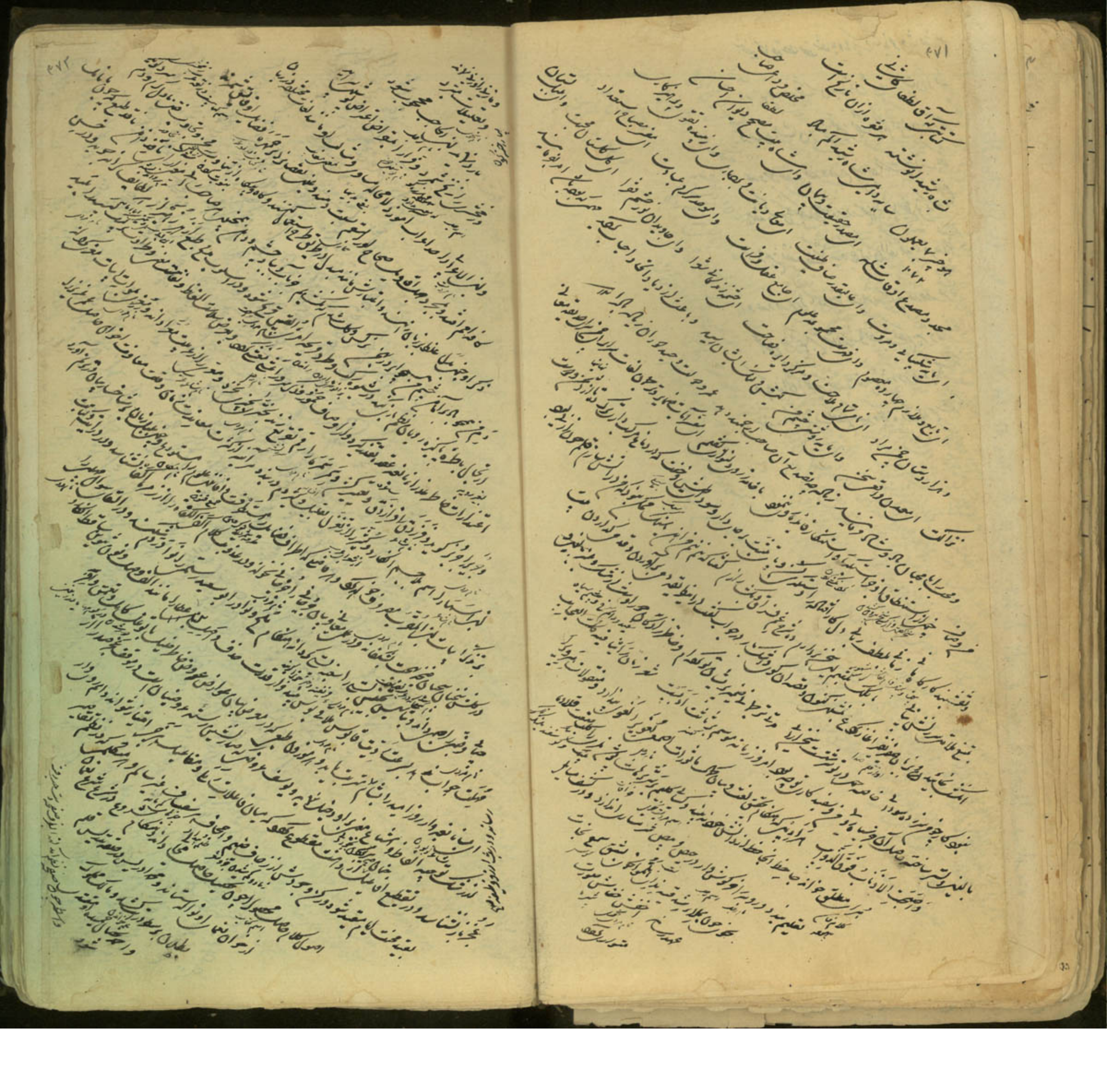
کر نه بیت تضعیف نمایند و یکی از ان القا کنند باقی عدد جماعت

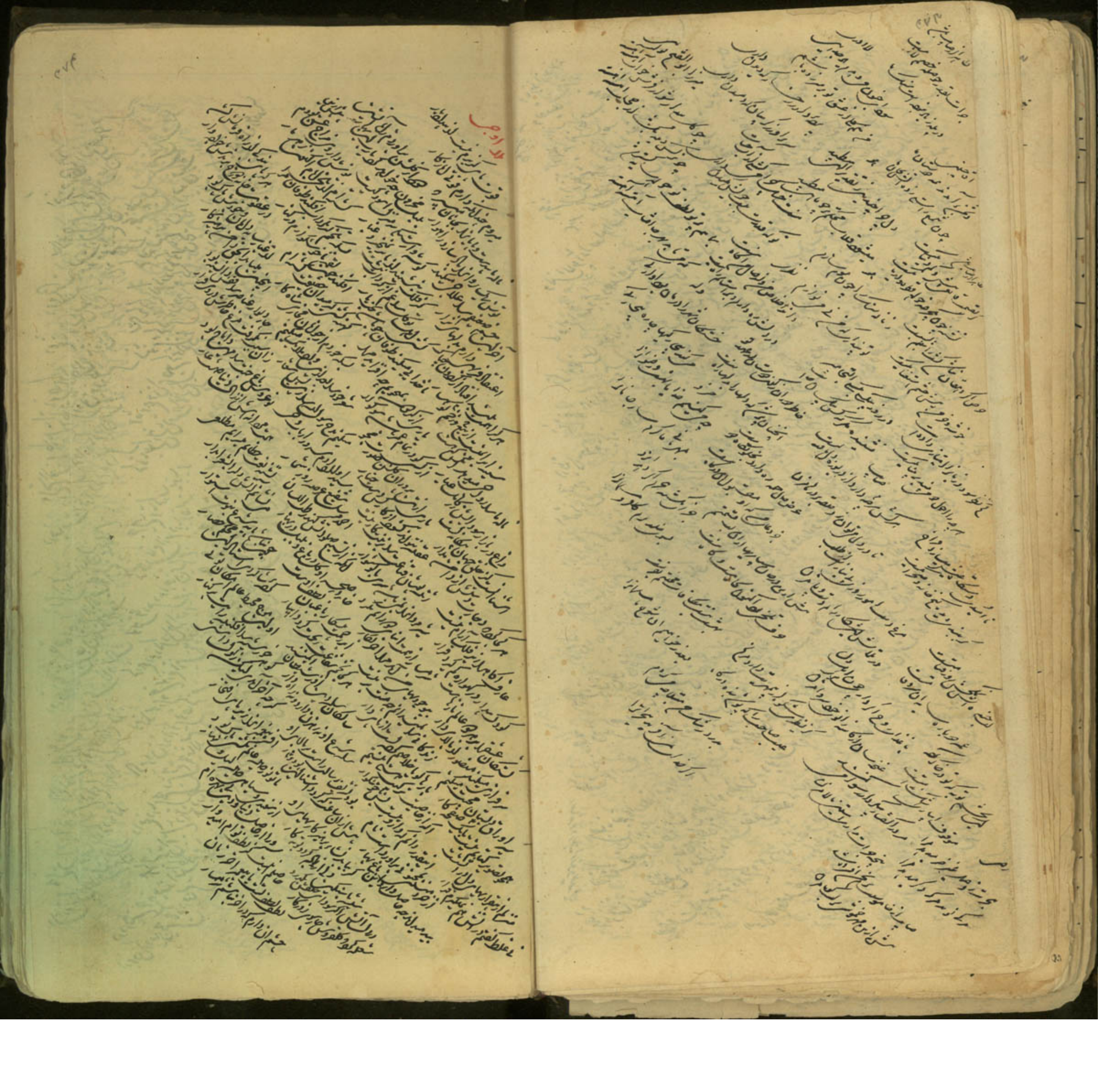
و عدد درهم را با عدد جماعت ضرب نمایند حاصل ضرب

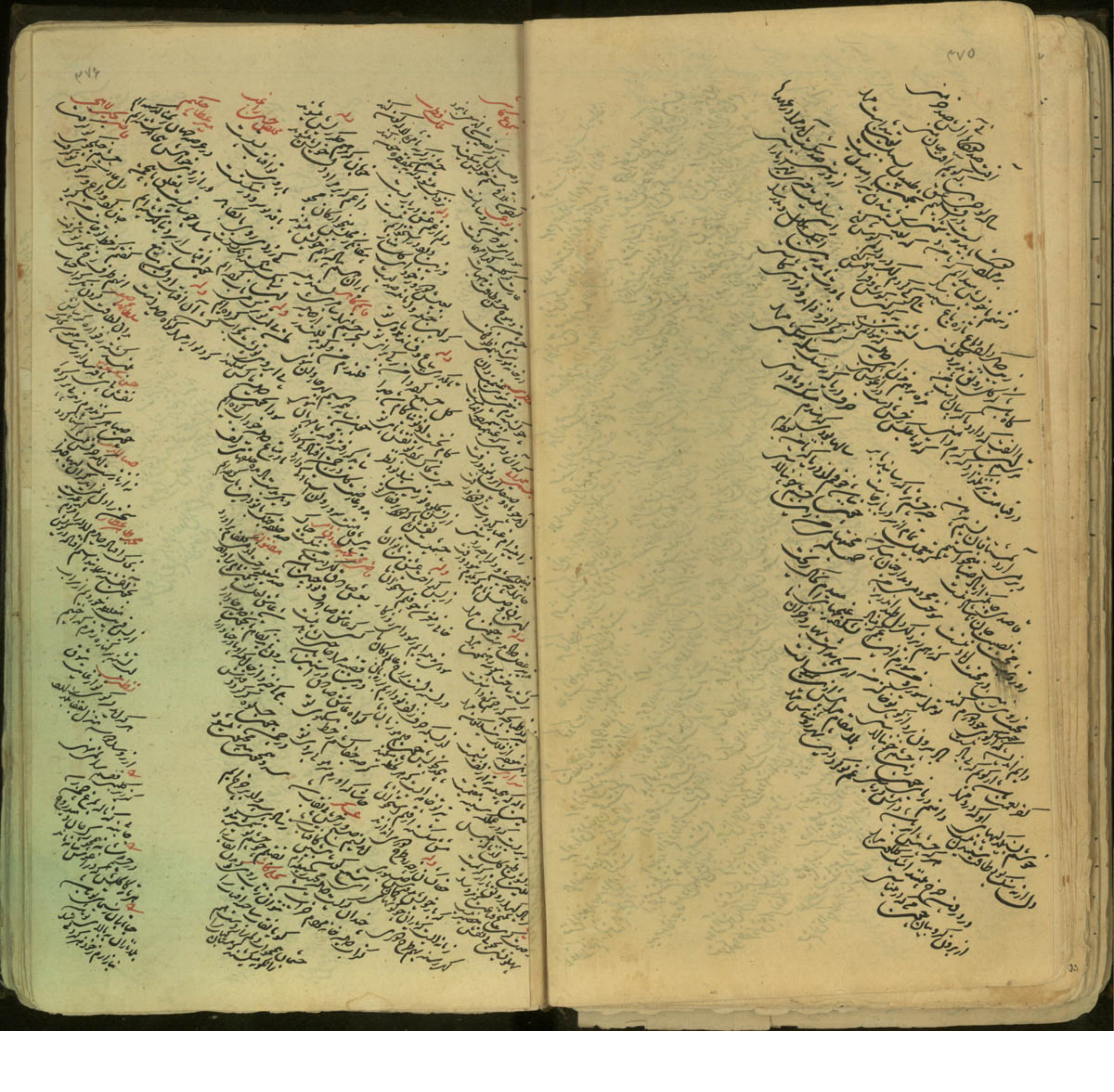
مجموع دراهم است مثلا نه را تضعیف کنیم هژده شد

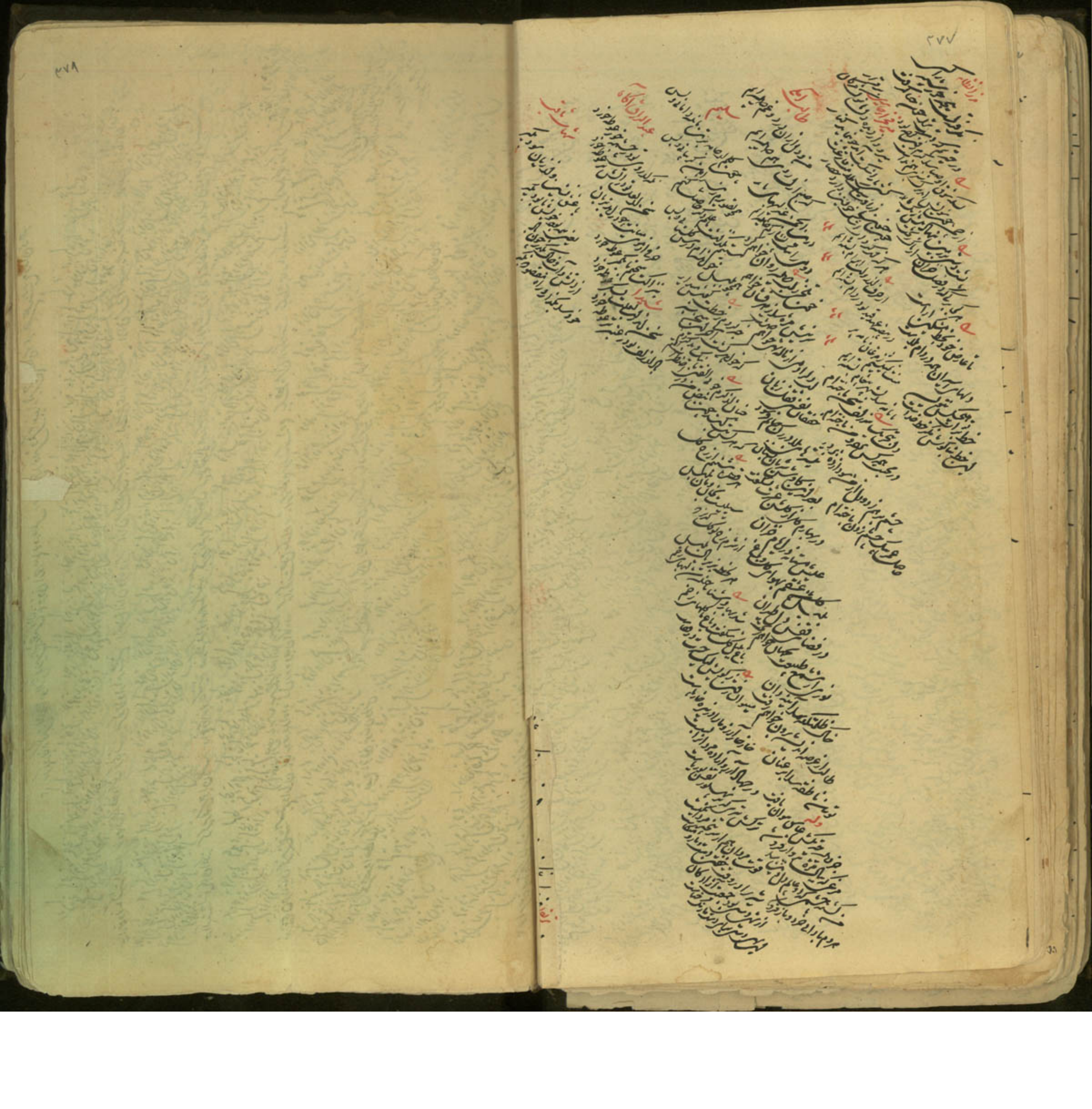
و یکی از ان کم کنیم هفده ماند باز نه را در عدد جماعت

هفده ضرب کنیم یکصد و پنجاه و سه درهم شد

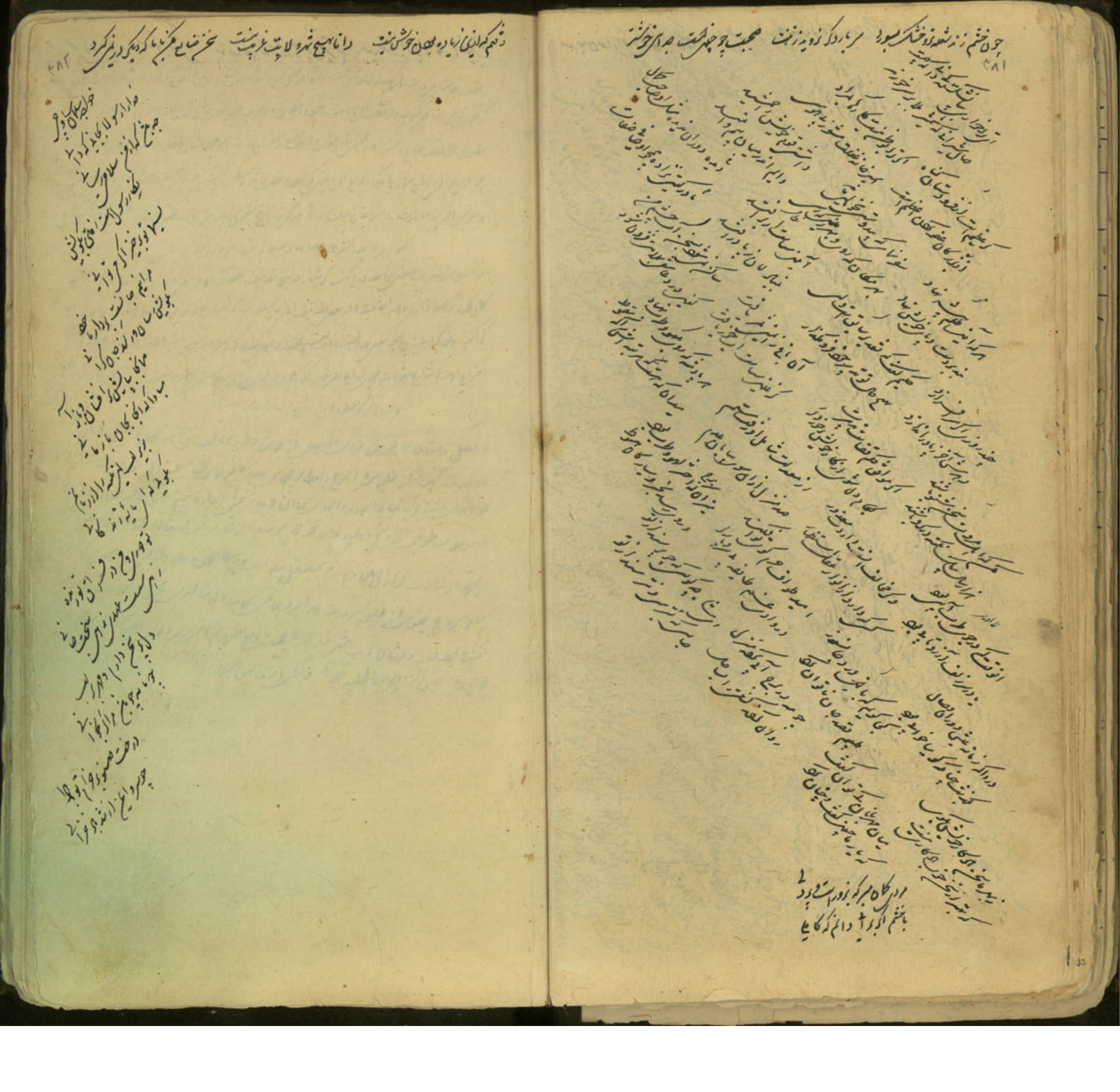









۴۷۹
۲۸۰



یک نامه شیرین و شکر ریز کن — سالها بود که از دو حبیب متیریم — سیاست از خود کارها خلید

عقل نوشت میرزه است و حکیم گویند که واحد محض است و از واحد محض غیر واحد صادر نمیشود و آنچه اول که از خدا صادر شده عقل اول است

به حکمای فرس او را بهمن گویند و از عقل اول باعتبار وجوب و امکان و وجوب با غیر عقل ثانی و فلک اطلس و نفس او صادر شده و از عقل ثانی

عقل ثالث و فلک ثوابت و نفس او و همچنین تا به عقل دهم فلک و نفس پیدا شده موجود شده عقل با نفس از عقل عاشر که

چراغ از چراغ روشنی شود بلکه از چراغ اول چیزی کم نشود و عقل عاشر که باشد سیخ چیزی نیست همیولی عناصر و صور و اعراض

و نفوس و قوی از او صادر شده و اشراقیان عقل را انوار قاهره گویند و شیخ مقتول در حکمة اشراقی در عقل اشراقی باعتبار کواکب نامه ترقی

العقول لا يقدر البشر احصائها و ضبط ترتيبها شرح دیوان

نقد اسطرلاب است و بعضی از ابصار دیده کنند کو شیار در بعضی تصانیف خود آورده که معنی او ترازوی آفتاب است و از آنجا که بعضی

گمان کرده که اسطرلاب ترازوی آفتاب است و در بعضی تصانیف اینجا مسطور است که اصل او در لغت یونانی اسطرلاب است و معنی او آینه

کواکب و نقد دیگر است بی آنچه بعضی لغت ستاره ماه بعضی گفته و بعضی گفته که اسطرلاب تصنیف لاب است و لاب پسر ادریس حکیم که اسطرلاب

اختراع او است و شارح مقامات حریری از ابو بعض نقل کرده که چون لاب خطوط بر فلک در سطح مستوی مرتسم ساخت ادریس از او سوال کرد که من سطره

سلطان نامه — جواب داد که سطره لاب ... لاب

در فصل زمستان ... فراز طبیعت از جوش و خروش شد و در سینه ها و سیماها ... ران

در کوه کوهسار از غلبه سرما انجماد اطار ... جلدی بر روی خود بسته و از حدت و شدت ... برد و ... کاران

لعوذ هوا ... انهار و الهار روان جویبار ... ابهار و تیغ آتشی شرار مجاهدان ... کار راه

در غلاف طوطی ... و جلید ... ده ... از کار فرو ... استاده ... جهت ... صفحه

مجلا از برودت لوازل ... مصقل جلید ... بتجربه حل داده ... سال دیده ... و سیده

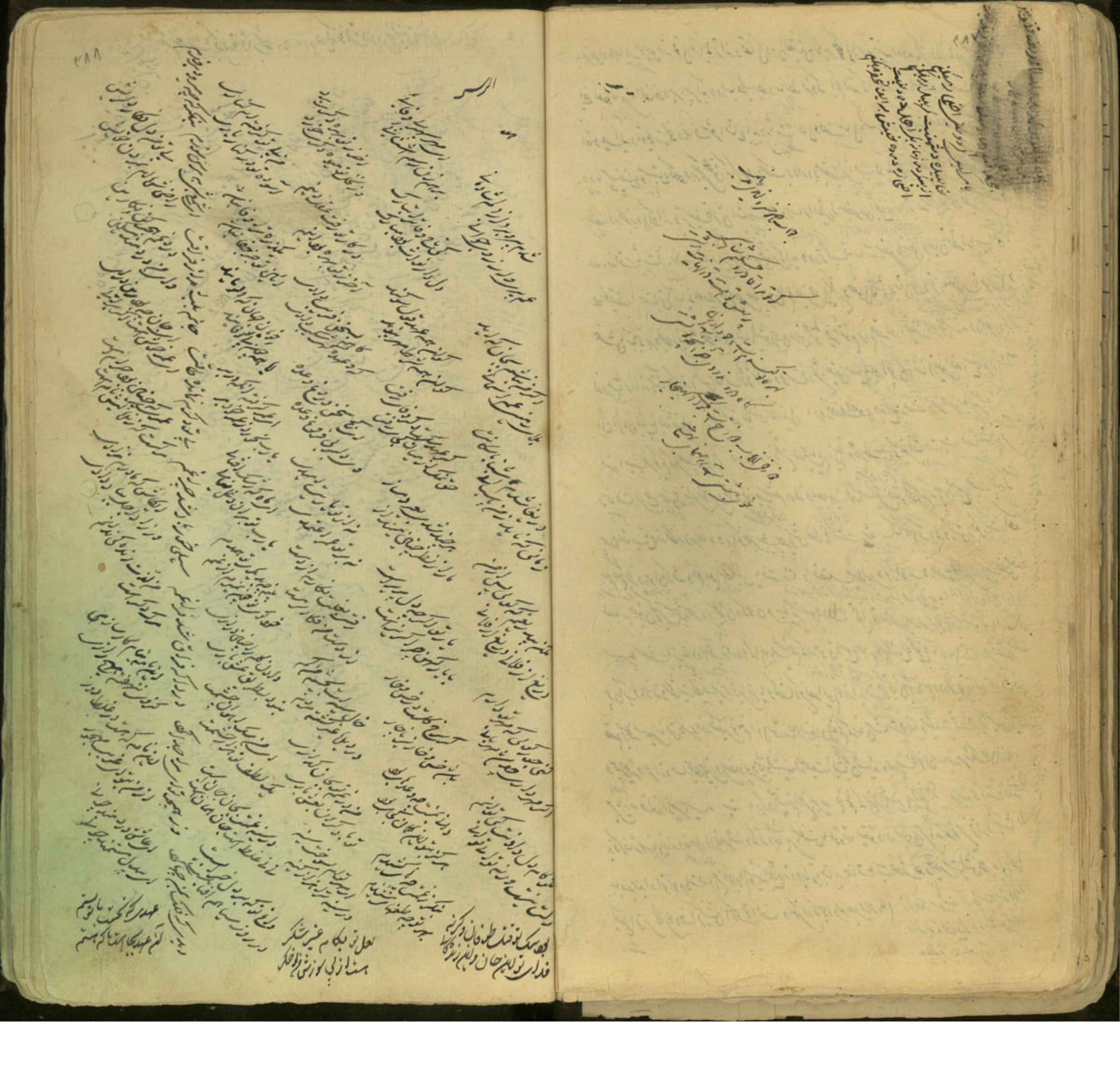
خانه بروج جنوبی از غلبه برودت هوا ... کتاب ولی ... ابر محجوب ... بتلک ... در جوش

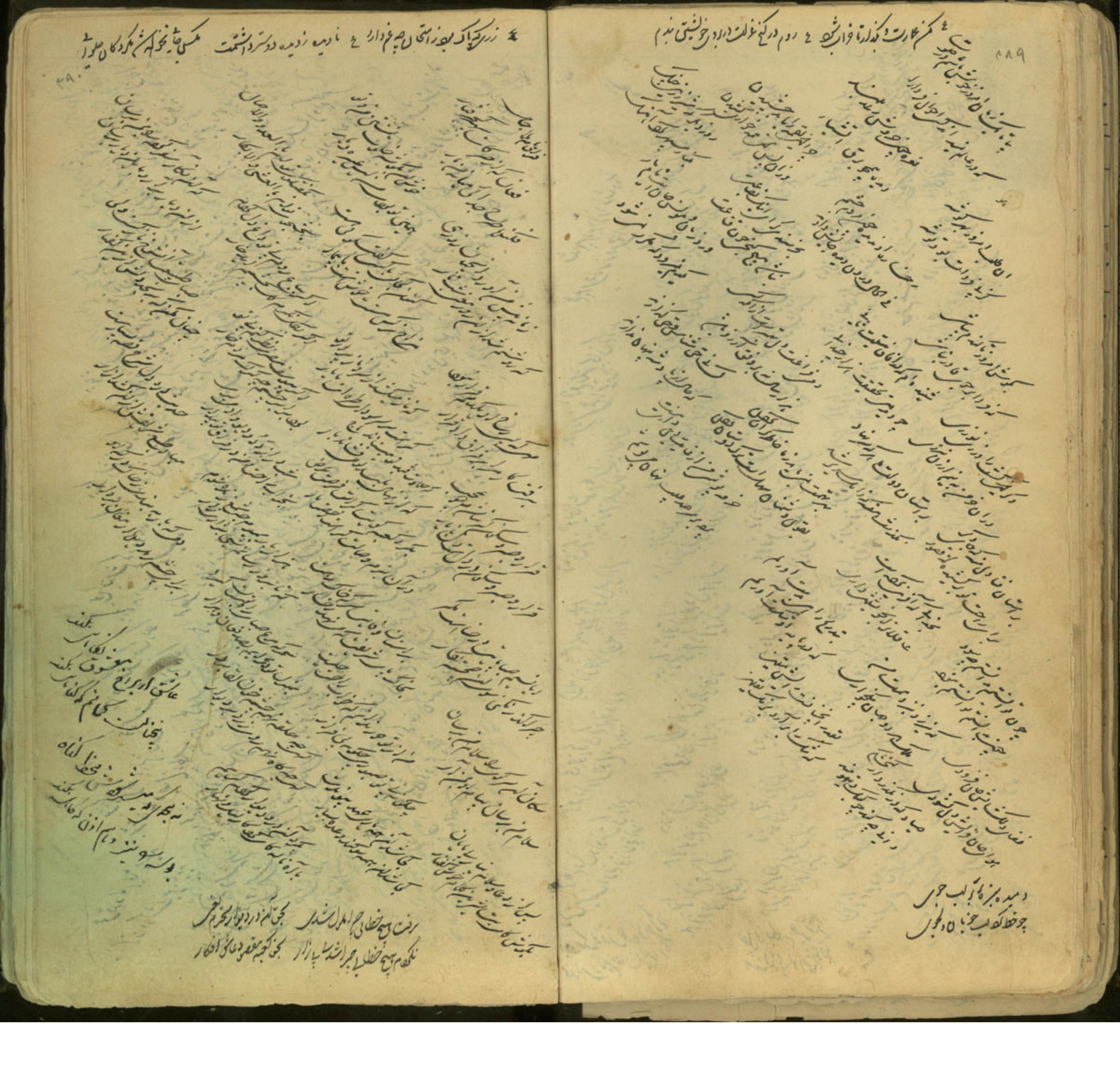
گشته ... بر ... شهر غدیر جهت دفع خمر ... ... ده دو ... در جوش

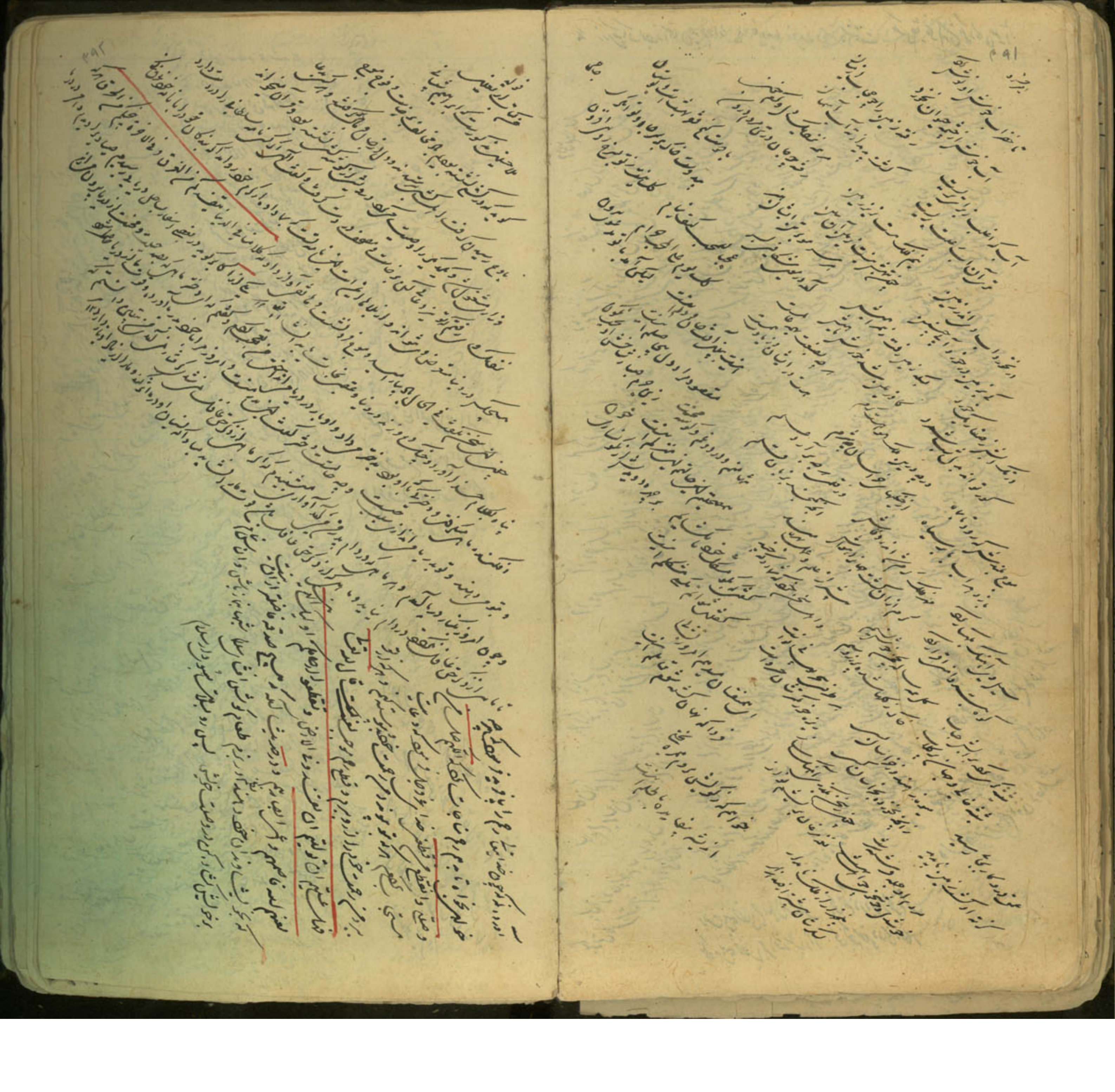
دانشیده لیس ... الجلید ... و دیگر ... برود ...

با عروس او در سایه پرده عصمت قول غزالیه ترانه و قفال دو القتین نماید بکمولادر تبنیه در دیده کز دراز ها در منهاج حقایق
بیع لفظها و از الفاظ و چیزها چیز آید و در بساط بسیط وسایط متروک ایم لله که اسباب جهانشی چون رحمت نفقه و
اقاویل الیه و تاویلات نحو و زحاف شعر اشتاح باید در ثبات حال و قلق بال و گسرجا دو جوش مندوب و مستحب و ال
ودما مستضاء و مستباح نکرده و از حکیمی محقق که از درج حکمت بردارد د منتخب از باب لا یا حکم را استفتی کرد از کلکی عزت صاحب
شعار از حوزه دالی کوانه و تن نیف قانون اشارت انه و رساله الطیر را مخصوص الحاج سازد مدرس بقراط تعبیر اطیب
ده خداقت ثابت قره نماید صفایر هر لیلی الکندی بگمند رکاید و در ترکیب قیاسات منطق لا منطق بر بیان ناطقه ارباب نطق بند
علی الحقیقه را حق و تن آسا نید او در جز عالم جمیع طلایر و عالم علوی محال الکبریت د حصول اکاش بر مثال فوز لا تحرز بالفعل نا موجه آید
تمثیل بند چو هر وجه ز ذات خود قایم و شادلش چون عرض محمول غیر متقوم مردم قصه او را اقضیه مهمله خواسته و در صغری و کبری
ارو حبیب زبرا نه آشنا و بیگانه بر عکس مطالب اوّل نماید دوست و دشمن نقیض مصالح او را چون آشنا از غیر مقدم منتج مراد آید
اِنَّ اَرْمَاهُ تَابِعٌ لِلْاَنْذَلِ تَبَعَ النَّتِیْجَةِ لِلْاَخَسِّ الْاَرْذَلِ امروز فضل فضول و بدایع بدعت و هنر محض بی هنری است
هنر امید بیفزی کویم که نه سبب ضرر دانم در این عهد هنر و سخن در خرابی زار ناید و قباحت اکم نعلش فصاحت است فصحا را
و سخافت از طبع سخن و رسالی بنام از زنای کفایت بشم دهانه و سعایت عمده مسایل تقویت که هر که چون صبح منیمت به بیند
چون آفتاب تاج زرنگار بر سر نهاد و هر آنکه چون شب طبعه پوش خطاها گشت شهاب کسان او که دانه و رشتی به کلک اشکنه
علم حکم بغرد و هوان گرفته و علم علم الجاهلی یافته زنان د فضل غیوار و نور ادب در ظلمت تواری ارباب نطق معدوم
لمدیاب جنون و کیفی مسخره بسخره و مجنون و کوه مرمی غیر مستحق دوال کدای فاضل اصیل که جز فهم تشقی کوه ادراک و دانش
سپهر به سعف را به غد و رهای نزار د و کدای بار نسیم که در غبوق و صبوح جام کام از راح فتوح ها لا مال ندارد لنز فقیر را غصه
چون آب فرو خورده و شکایت بنگارم از تربی تربا و کفنا کو بعد الیوم جور را بدست فکر جان بسوزد هم و در طریق تالیف داق قدم
قسم بر صفحه سیمین بیاض و بر خط مشکین تو نهم دل شوریده حال انبیا ایقدیم که نهان شده تورضا و متقارب حوف و در جلیس انیس
و سمیر صغیر و هم از مسایر نفحه چین و صفا و بوقه دلنشین از صحبت این مجموعه کشیده و در بیت الاحزان سینه سرشک خون از دیده
می بارید فرار از امیر آسیب شب بار که در انجم آخر بر بر خوش عمر که ز از رخسی بر این غم باکی هر چند خواست تا خاتمه
نیز ذکر خانه پوز با دره و خاطر از خاطر فشرده که از دلبان هر النفس باعوذ تها متعود د درمیان آید و جوهر قرار و شکیبایی را
باید بر مید اد انواع مروت و دام الاحرار و شیمه الیحاج نزد و نیاه باجناب جنابت ما سب عقد تو تحفه سیاشی که به می کلا
حکیم انوری کار ود و آرایش افکار توالف و انگم از لاجور دسر در ریرجم ملام

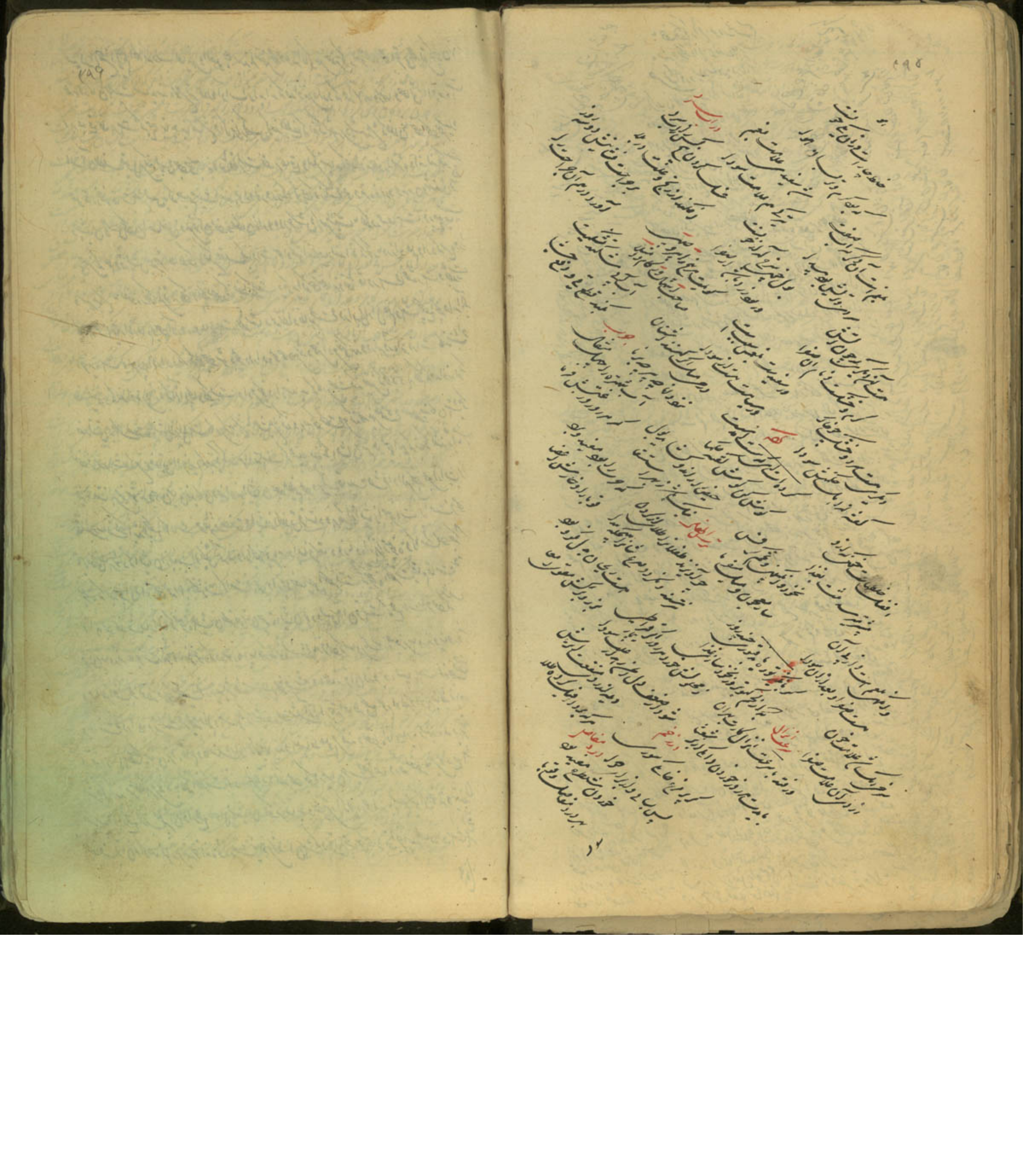
[illegible]











بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والصلوة علی سید المرسلین محمد وعترته الاکرمین چنین گوید احقر عباد محمد باقر بن محمد تقی که چون
عمده ارکان ایمانیت میباید بنده مومن شرایط و آداب آنرا بداند که خداوندی دارد که همه آنها [illegible] و خلایق را آفریده است
بر اعتقاد ظاهر است که هیچ شبهه نباشد چنانچه اگر هزار کس گویند بطفلی که اندک شعوری داشته باشد که فلان خانه خود بخود بهم رسیده
البته آن طفل قبول نمی کند پس وجود حق سبحانه و تعالی ظاهر است نزد هر عاقل ولیکن میباید که خداوند را منزه داند از
مخلوقات از مخلوقات نیست بلکه جسم نیست مانند هوا و نور و رنگ و بو [illegible] و جرم ندارد و دیدن و شنیدن و بوئیدن
و چشیدن و لمس کردن احساس او نمی توان نمود و مکان ندارد و در عرش و کرسی نیست بلکه در همه جا هست در همه جا نیست
با این معنی که علم و قدرتش بهمه چیز احاطه کرده و لیکن عقل کنه ذات او نمی تواند رسید چنانچه کور مادرزاد علم دارد که سرخ و زرد
و سبز میباشد اما تصور رنگها نمی تواند کرد و آنچه تصور کند غلط کرده است دیگر باید که حق سبحانه و تعالی قادر است و مختار است و بقدرت
کامله خود همه چیزها را از عدم بوجود آورده و عالم است بهمه اشیا و همه نزد او ظاهر است و در ازل الازال علم داشت بجمیع آنچه در ابد
آفریده است و هر چه را اراده کند که موجود شود بمجرد اراده موجود می شود چنانکه آدمی فکر کند و در هر ذره از ذرات کاینات اثر او
ظاهر میشود که خداوندی دارد که آنرا ایجاد کرده است و آدمی بخود در اینها بیند که [illegible] نکند [illegible] که خداوند او که
قدرتش [illegible] است و علمش لایزال است کاری [illegible] عبث نمی کند و هر چه کرده است [illegible] بندگان است دیگر
خود فرموده است که من [illegible] مراد نه آنست که محتاج [illegible] ایشان باشم بلکه میخواهم که [illegible] کنند [illegible]
[illegible] و چون [illegible] بندگان و خداوند ایشان بعد عظیم بود [illegible] حضرات را
قابل [illegible] و بجمیع کمالات موصوف ساخت و ایشان را بخلایق فرستاد و هر یک از ایشان را معجزات کرامت فرمود
تا بر خلایق ظاهر شود که ایشان از جانب او [illegible] آمده اند و از جمله پیغمبر ما [illegible] دست [illegible] معجزه [illegible] و کرامت فرموده
معجزه که همه پیغمبران را بود همه را با آنحضرت کرامت فرمود و از جمله خصایص آنحضرت آنست که معجزه آنحضرت تا قیام قیامت باقی
خواهد بود بخلاف سایر انبیا که معجزه ایشان مخصوص بزمان حیات ایشان بود و [illegible] قرآن است که جمیع عرب را فرمود که مثل
قرآن بیاورند عاجز شدند و باز فرمود که ده سوره [illegible] بیاورند نتوانستند و باز فرمود که مساوی یک سوره صغیر بیاورند و نیاوردند
و همه اعتراف بعجز نمودند و [illegible] بشرف اسلام مشرف شدند و اعجاز قرآن از وجوه بسیار است از جهت فصاحت
و بلاغت که در اعلی مرتبه است از جهت نظم و اسلوب که [illegible] از جهت احاطه بجمیع علوم اولین و آخرین چنانکه زیاده
از هزار سال است که چندین هزار عالم و فاضل در آن غور نموده اند و استنباط علوم می کنند و [illegible] رسیده اند و هر چند
بیشتر فکر کنند بیشتر ظاهر می شود [illegible] آنحضرت نزد عالمی [illegible] نکرده بود بلکه در میان عرب خصوص در مکه معظمه عالمی نبود [illegible]
خبر بسیار از جمیع کتب پیغمبران و از جمیع احوال ایشان [illegible] و حکایتی را که [illegible] نمی توان خواند و شنید
بخلاف قرآن که اگر صد هزار مرتبه خوانده شود رغبت زیاده می شود [illegible] در قرآن مجید حق سبحانه و تعالی خبر داده است [illegible] واقع

[illegible]

خواهد شد [illegible] همه را [illegible] و واقع همه بلاها است [illegible] که از جمله مطلوب [illegible] البته [illegible]
می شود و باین اعجاز و معجزه [illegible] قرآن مجید را [illegible] و همچنین معجزات دیگر که از آنحضرت ظاهر شده
زنده کردن مردگان و شق قمر و گواهی دادن سنگ و چوب و در و دیوار بر پیغمبری آنحضرت و همچنین معجزات که از دست حضرت
امیر المؤمنین و حضرات ائمه طاهرین صلوات الله علیهم ظاهر شده است چنانکه دلیل حقیت امامت ایشان است [illegible]
آنحضرت زیرا که آن [illegible] معجزات بتصدیق نبوت آنحضرت [illegible] معجزات همه دلیل [illegible] واجب الوجود [illegible]
چنانکه جمیع پیغمبران که معجزات [illegible] گشته [illegible] خدا [illegible] قدرت بر این امور [illegible] و باید که اعتقاد کند
که بعد از حضرت رسول [illegible] حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب خلیفه و جانشین آنحضرت است و اطاعت بر همه خلق واجب
و بعد از او امام حسن و بعد از او امام حسین و بعد از او امام زین العابدین علی بن الحسین و بعد از او امام محمد باقر و بعد از او امام جعفر صادق
و بعد از او امام موسی کاظم و بعد از او امام علی بن موسی الرضا و بعد از او امام محمد تقی و بعد از او امام علی النقی و بعد از او امام حسن عسکری
و بعد از او حضرت صاحب الزمان [illegible] غایب است و ظاهر خواهد شد و عالم را [illegible] عدالت [illegible] و همه [illegible]
[illegible] آورد و چون حضرت رسالت [illegible] رجوع نمود [illegible] رسید [illegible] که آنحضرت علی بن ابی طالب را
وصی خود و جانشین خود [illegible] و بعد از آن حضرت [illegible] دیگر [illegible] که خلیفه و جانشین خواهند بود [illegible]
غایب [illegible] و بعد از آن ظاهر خواهد [illegible] و عالم را [illegible] عدل [illegible] بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد [illegible]
کنند [illegible] خاتم پیغمبران [illegible] حق است و از جمله آنست که چون حضرت مهدی صلوات الله علیه ظاهر خواهد شد [illegible]
زنده [illegible] و بسیاری از خواص شیعه نیز زنده خواهند شد و شیعیان داد خود را از دشمنان ایشان خواهند خواست چنانکه
حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید خبر داده [illegible] بسیار اخبار که حق تعالی خبر داده و باید که اعتقاد کند که سوال قبر و عذاب
و ثواب قبر حق است و قیامت حق است و جمیع مردگان را زنده خواهند کرد و بجزای عمل خود خواهند رسانید و [illegible] حق است
و دوزخ حق است و چون بنده [illegible] و عاقل [illegible] نماز کند پس از جنب [illegible] و وقت [illegible] علت [illegible]
[illegible] نیت بکند که غسل جنابت می کنم از جهت مباح بودن [illegible] و باقی [illegible] که بسبب آن [illegible] شود
قربة الی الله و اگر قصد [illegible] کند [illegible] قصد می کند که چون حق سبحانه و تعالی [illegible] اعتقاد [illegible]
و اگر پیش از دخول وقت [illegible] قصد [illegible] و بس [illegible] واجب و سنت [illegible] کند و اگر قصد مباح بودن نماز مطلق کند
[illegible] و همچنین اگر وضو [illegible] و وضو سازد و اگر وقت داخل شده باشد بقصد وجوب
و اگر پیش از وقت باشد بقصد [illegible] و همچنین اگر زن حایض یا نفسا باشد و پاک شده باشد [illegible] غسل [illegible]
واقع می سازد پس اگر بعد از دخول وقت باشد بقصد وجوب غسل بکند و پیش از دخول وقت بقصد [illegible]
در ذمت ایشان باشد غسل و وضو را بقصد نماز قضا واقع می سازند بقصد وجوب و اگر علم بقضا [illegible] باشد
چنانچه [illegible] غسل [illegible] بجهة رفع حدث و مباح شدن نماز و هر چیز که بغسل مباح می شود قربة الی الله تعالی

وچون غسل کند آب بر سر ریزد و تمام سر و گردن را بشوید و اگر موی درشته باشد آب بزیر موی برساند و اگر گوش
سوراخ داشته باشد احوط آنست که آب بسوراخ گوش برساند و واجب نیست که سوراخ را بهم بر آرد اگر چند [illegible] باشد
و آب بسته مواظبه باید رسانید و مشهور آنست که شستن موی در کار نیست و اگر بشوید احوط است و بهتر است
زنان را اگر موها بافته باشد باید گشاید خصوصا در غسل حیض و نفاس و چون از شستن سر و گردن فارغ شود جانب راست بدن را
بشوید دیگر جانب چپ را و بعد از غسل جنابت احتیاج بوضو نیست و بعد از غسل حیض و نفاس و مس میت نیز در کار
نیست و غسل کافیست ولیکن اگر وضو بسازد احتیاط است پیش از غسل و اگر بسازد طهارت بقصد وجوب و اگر بعد از نیت باشد قربة
رود که نیت در ابتدای غسل است نه آخر گویند و اگر روزه باشد باید که غسل ترتیبی بجا آورد و سر بار فرو برد و هر جای غسل ترتیبی بهتر است
و اگر در حمام اول سر و گردن را در میان آب بشوید و آنچه از بدنش بیرون آب باشد بشوید و آنچه اندرون آب باشد بقصد بجنبش
آن جنبد و [illegible] بهتر آنکه آب بجانب راست همه جا برسد و بعد از آن جانب چپ را بدستور بشوید خوب است
و اگر در شستن هر طرف پا را از آب بیرون آورد و آب بریزد یا داخل آب کند بهتر است و اگر در غسل ارتماسی بدن را
اول پاک سازد و تخته را آب کشد و بالای تخته رود و نیت کند و یکبار داخل آب شود بهتر است و وسواس شیطانست از
در نیت و طهارت و نیت امر نیست که همه کس دارد و چون وضو سازد و نیت کند احوط آنست که آب را
از جانب بالا رود و در شستن رو بریزد و مقدار را از درازی بشوید که انگشت میانه و [illegible] نیز برابر می کند و
[illegible] را بقصد احتیاط می شوید و اگر ریش او کثیف باشد که زیر موها پنهان باشد روی موها را بشوید
و اگر تنک باشد پس اگر [illegible] باشد آب بهمه جا برساند و اگر بعضی پیدا باشد و بعضی پیدا نباشد
احتیاطا آب بهمه جا برساند بعنوان جریان و بعد از آن دست راست را بشوید و ابتدا از مرفق کند تا سر انگشتان
و مراد از آب اول [illegible] دست بریزد و زن آب را [illegible] دست بریزد و دست را از بالا به پایین آورد
بهتر آنست که دست را [illegible] بردارد و مارا از بالا به پایین آورد تا آب بر همه دست جاری شود و سر دست را
بشوید هر چند زیر ناخن داشته باشد و احوط آنست که آب [illegible] ناخنها برسانند و ناخنها را بگیرد یا چرک آنرا
بیرون کند و بعد از آن دست چپ را بدستور بشوید بعد از آن مسح پیش سر را کند و بهتر آنست که اقلا مقدار
سه انگشت [illegible] انگشت بکشد و بهتر آنست که به دست راست بکشد و آن مقدار آب در دست نمانده باشد
که اقل غسل [illegible] آید و [illegible] مسح کشد آب دست را [illegible] تا کم شود و از بالای سر بکشد

بکشد

بکشد و بهتر آنست که دست تری پیش سر را بکشد و مسح بکشد و بهتر آنست که به دست راست مسح پای راست بکشد و دست چپ پای چپ را مسح کند
از آنچه که از وضو مانده باشد و آب تازه برندارد و احوط آنست که بتمام کف پاها را مسح کند و اول پای راست را مسح کند و دیگر پای
چپ را و سنتهاست که اول دستها را تا نیمه دست یکمرتبه بشوید اگر وضو بعضی از آب بول سازد و دو مرتبه بشوید اگر از حدث غایط
باشد و در غسل سه مرتبه بشوید و مستحب است که دعاها را بخواند یعنی چون خواهد آب وضو را بردارد و دست بشوید این دعا بخواند
بسم الله و بالله والحمد لله الذی جعل الماء طهورا و لم یجعله نجسا یعنی وضو میسازم بیاری نام خدا و ذات مقدس او و حمد
میکنم خداوندی را که آبرا پاک کننده گردانیده است و نجس نگردانیده است و بعد از آن مضمضه کند و بگوید اللهم لقنی حجتی یوم القاک
واطلق لسانی بذکرک و شکرک واجعلنی ممن ترضی عنه یعنی خداوندا تلقین نما حجت مرا در روزی که ملاقات می نمایم ترا یعنی
ملائکه تو از من سوال مینمایند اعتقادات مرا در قبر و گویا کن زبان مرا بیاد تو و شکر تو و بگردان مرا از آنها که خوشنود گردیده از
ایشان و بعد از استنشاق بگوید اللهم لا تحرم علی ریح الجنة واجعلنی ممن یشم ریحها و روحها و ریحانها و طیبها یعنی خداوندا
حرام مگردان بر من بوی بهشت او بگردان مرا از آنها که میشنوند بوی آنرا و نسیم آنرا و گلهای آنرا و بوی خوش آنرا و بهتر است
که مضمضه و استنشاق را سه مرتبه کند و چون آب بر رو بریزد بگوید بسم الله الرحمن الرحیم اللهم بیض وجهی یوم تسود فیه الوجوه
ولا تسود وجهی یوم تبیض فیه الوجوه یعنی خداوندا سفید و نورانی گردان روی مرا در روزی که سیاه می گردد در آن بعضی
از روها و سیاه و تیره مگردان روی مرا در روزی که سفید می گردد در آن بعضی از روها یعنی روز قیامت و چون دست راست
بشوید بگوید اللهم اعطنی کتابی بیمینی والخلد فی الجنان بیساری وحاسبنی حسابا یسیرا یعنی خداوندا بده بمن در قیامت نامه
مرا بدست راستم و نامه مخلد بودن در بهشت را بدست چپم و حساب کن مرا حسابی آسان و چون دست چپ را بشوید بگوید
اللهم لا تعطنی کتابی بشمالی ولا من وراء ظهری ولا تجعلها مغلولة الی عنقی واعوذ بک من مقطعات النیران یعنی خداوندا مده بمن
در قیامت نامه مرا بدست چپم و نه از پشت سرم و مگردان دست مرا غل کرده بسوی گردنم و پناه میبرم بسوی تو از جامها
که در جهنم برای کافران میبرند از آتش و چون مسح سر کند بگوید اللهم غشنی برحمتک و برکاتک و عفوک یعنی خداوندا فرو گیر تو
مرا برحمت خود و برکتهای دنیوی و آمرزش خود و چون مسح پاها کند بگوید اللهم ثبت قدمی علی الصراط یوم تزل فیه
الاقدام واجعل سعیی فیما یرضیک عنی یعنی خداوندا ثابت بگردان در قیامت قدم مرا بر صراط در روزی که میلغزد در آن
قدمهای کافران و عاصیان و بگردان سعی مرا و رفتار مرا در آنچه باعث خوشنودی تو می گردد از من و چون متوجه نماز شود اذان
و اقامه بگوید و در اذان چهار مرتبه الله اکبر بگوید یعنی الله بزرگتر است از آنکه عقلها بوی تواند رسید و دو مرتبه اشهد ان لا اله الا الله
بگوید یعنی گواهی میدهم که معبودی نیست سزاوار پرستیدن و عبودیت بجز معبود بحق که متصف است بجمیع صفات کمال
و دو مرتبه اشهد ان محمدا رسول الله بگوید یعنی گواهی میدهم که محمد پیغمبر فرستاده خداست و دو مرتبه حی علی الصلوة بگوید یعنی بشتابید بسوی نماز

و دو مرتبه حی علی الفلاح یعنی بشتابید بسوی فلاح که موجب رستگاری آخرت است و دو مرتبه حی علی خیر العمل یعنی بشتابید بسوی
عملی که بهتری عملهاست و آن نماز است و دو مرتبه الله اکبر و دو مرتبه لا اله الا الله و در اقامه دو مرتبه الله اکبر از اول
می اندازند و یک لا اله الا الله از آخر و دو مرتبه قد قامت الصلوة بعد از حی علی خیر العمل میگوید بگمان فقیر اگر در آخر اقامه
نیز اگر دو مرتبه لا اله الا الله بگوید خوبست و سنت است در میان اذان و اقامه سجده بود و بگوید لا اله الا انت ربی
سجدت لک خاضعا خاشعا و اگر ایستاده الحمد لله بگوید مجزیست و در زنان اذان و اقامه اعتقاد تاکید ندارد
که در مردان دارد و ایشان اکتفا بچهار الله اکبر و دو مرتبه اشهد ان لا اله الا الله و دو مرتبه اشهد ان محمدا رسول الله
میتوانند کرد و اگر همه را یکمرتبه بگویند ظاهرا کافی باشد و اگر بشهادتین تنها اکتفا کنند مجزیست و اذان و اقامه را تمام هم
میتوانند گفت بشرطی که نامحرم صدای ایشانرا نشنود و اگر بعد از شهادتین یکمرتبه یا دو مرتبه اشهد ان علیا ولی الله بگوید
بقصد تبرک نه بقصد آنکه جزو اذانست بد نیست یعنی گواهی میدهم که علی ولی خداست و صاحب اختیار امور خلایق است
و گفتن محمد و علی خیر البشر داخل اذان نیست و در میان اذان و اقامه اینرا بخواند سنت است اللهم اجعل قلبی بارا
و عیشی قارا و رزقی دارا و اجعل لی عند قبر نبیک صلی الله علیه و آله مستقرا و قرارا یعنی خداوندا بگردان دل مرا نیکوکار
کننده و زندگانی مرا در خوشی و شادی و روزی مرا بسیار و ریزنده و بگردان از برای من نزد قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله
محل قرار در حیات و بعد از مرگ و مرد را سنت است که چون نماز ببندد پاهای خود را بقدر یک شبر از یکدیگر دور گذارد تا
چهار انگشت گشاده تر خوبست و باید که برابر یکدیگر باشند و انگشتان پاها رو بقبله باشند و منحرف نباشند و دستها را
بیاویزد و بر رانها بگذارد در برابر زانوها و انگشتان دستها باز باشند و بیکدیگر چسبیده باشند پس مقارن نیت الله اکبر بگوید
و شش تکبیر دیگر را بقصد سنت بجا آورد یا آنکه اول سه مرتبه بگوید الله اکبر و در هر تکبیری هر دو دست را بردارد تا نرمه گوش
و کف دست بقبله باشد و بعد از آن اینرا بخواند اللهم انت الملک الحق المبین لا اله الا انت سبحانک و بحمدک عملت سوءا
و ظلمت نفسی فاغفر لی ذنبی انه لا یغفر الذنوب الا انت یعنی بار خدایا تو پادشاه ثابت دایم هستی معبودی
بجز تو پاک میدانم و منزه میشمارم ترا از هر چه لایق جلال ذات و صفات کمال تو نیست و ترا حمد و شکر میکنم بد کردم
و ستم بر نفس خود کردم پس بیامرز از برای من گناه مرا بدرستیکه نمی آمرزد گناهها را بغیر از تو پس دو مرتبه بگوید الله اکبر و بگوید
لبیک و سعدیک و الخیر فی یدیک و الشر لیس الیک و المهدی من هدیت عبدک و ابن عبدیک منک و بک
و لک و الیک لا ملجأ و لا منجا و لا مفر منک الا الیک سبحانک و حنانیک تبارکت و تعالیت سبحانک رب البیت الحرام
یعنی میایستم بخدمت تو ایستادنی بعد از ایستادنی یعنی همیشه در خدمت تو ایستاده ام یا آنکه چون مرا بنماز طلبیدی اینک اجابت
تو کرده ام و لبیک گویان در خدمت تو ایستاده ام و یاری میکنیم ترا یاری نمودنی بعد از یاری نمودنی پس پیوسته فرمان بردار

تو ام نیکیهای دنیا و آخرت همه در دست قدرت و رحمت تو است و مدار تو نیست و بسوی تو راهی ندارد و هدایت یافته کسیست که تو او را
هدایت کنی بنده تو ام کنیز و غلام زاده تو ام که در خدمت تو ایستاده ام از وقت ابتدای وجود من و بر تو است بقای من و از تست کارهای من و بسوی
تو است بازگشت من نیست پناهی و امیدی کاهی و گریزگاهی از تو مگر بسوی تو پاک و منزه میدانم ساحت کبریای ترا از غبار هر چه ترا نسزد [illegible] الحمد
سوال میکنم از تو رحمت و برکت را و پیوسته و دایم هستی ای صاحب برکتها تو بلند و برتری از ادراک عقلها و وهمها مقدسی و منزهی ای پروردگار
خانه کعبه یعنی معبود و مقصود من تویی نه کعبه و روی بکعبه آوردن از برای امر تو است پس بعد از آن مرتبه تکبیر بگوید پس نیت کند که نماز صبح میکنم از جهت آنکه واجب است
قربة الی الله و بعد که در خاطرش نیت است پس بگوید الله اکبر تکبیر احرام را و اینرا بخواند که وجهت وجهی للذی فطر السموات و الارض
علی ملة ابراهیم و دین محمد صلی الله علیه و آله و منهاج علی حنیفا مسلما و ما انا من المشرکین ان صلوتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین لا
شریک له و بذلک امرت و انا من المسلمین یعنی روی دل خود را گردانیدم برای آن کسی که پیدا کرده است بمحض کمال قدرت بالا فرا آسمانها و زمینها
در حالتی که رحمت یگانه بر ملت ابراهیم و دین حق محمد و طریق مستقیم در اصول و فروع دین ثابت و راسخم و مایلم از شرک و الحاد باطل
بسوی توحید و دین حق رسول خدا و ائمه هدی علیهم السلام و منقادم در جمیع اوامر و نواهی ایشان و نیستم از شرک آورندگان خواه شرک جلی
مانند بت پرستی و نیز شرک خفی مانند ریا و متابعت هوا و غیر آنها بدرستیکه نماز من و نسک من یعنی قربانی من یا همه عبادتهای
من و زندگانی و مردن من با آنچه در زندگی میکنم و آنچه بعد از مردن میرسد خالص گردانیده ام از برای خداوندی که پروردگار عالمیانست
نیست او را شریک و انبازی در خلق عالم و در معبودیت و استحقاق عبادت یعنی در عبادت کسی را با او شریک نمیکنم و باین مامور شده ام از
جانب خدا که او را یگانه بپرستم و من از جمله مطیعان و فرمانبردارانم و این کلمات بقصد الحقیقه نیست نماز است و عمده الحمد در همه عبادات
معتبر است یعنی اخلاص است که در اول قرائت مکرر است پس بگوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم یا بگوید اعوذ بالله السمیع العلیم من
الشیطان الرجیم یعنی پناه میگیرم و التجا میبرم بمعبود حق و خداوند مطلقی که شنواست جمیع گفتهای خلایق را و داناست جمیع معلومات را
خصوصا احوال و نیات بندگان را از شر وسوسه دیو فریبنده سرکش با جور رانده از رحمت حق و رجیم است یعنی سنگباران کرده اند او را ملئکه
چون از آسمانها رانده یا تیر شهاب یا لعنت خدا و خلق مرجوم است پس سوره حمد را بخواند بقصد قربت و چون قرائت سوره
فاتحه در نماز واجب است و بهتری سورها در اکثر نمازها بعد از آن سوره قل هو الله و سوره انا انزلناه است و ترجمه این سورها بر
سبیل اجمال مناسبات است بسم الله الرحمن الرحیم استعانت میجویم بنام خداوندی که سزاوار پرستش است و مستجمع جمیع صفات
و کمال است و بخشاینده است رحمتهای عام نسبت بجمیع خلق و رحیم است رحمتهای خاص نسبت بجمیع مومنان در دنیا و آخرت الحمد لله رب العالمین
جمیع ستایشها مخصوص خداوند است که آفریننده و تربیت کننده جمیع عالمیان است الرحمن الرحیم تاکید بسمله است بلکه در آنجا
مراد رحمانیت و رحیمیت دنیاست و در اینجا رحمانیت و رحیمیت آخرت که بار دیگر ایشانرا حیات میبخشد و مومنانرا
میآمرزد و داخل بهشت میگرداند مالک یوم الدین یعنی جزا دهنده روز جزا یا متصرف در امور در روز جزا و جمعی از قراء ملک خوانده اند

بدون الف و فتح میم و کسر لام یعنی پادشاه روز جزا دهنده هر چه جزا است و چون اکثر روایات دلالت بر مالک میکند شاید اختیار آن
اولی باشد و چون بسبب استعاذه از شیطان رجیم و استعانت از خداوند رحیم و تذکر صفات الله رب العالمین و اقرار بیوم الدین
او را بعد از فراغت از حمد و تمجید و بعد از نهایت بجز آن اندک وصلی بهم رسید از مقام غیبت بمجلس انس و حضور رسیده و
بعنوان مخاطبه سخن میگوید که ایاک نعبد یعنی عبادت نمیکنیم ترا و بس و در این مقام دیگر اسرار بسیار است که شاید برکت آنها عبادت او
نیز مقبول گردد و چون اینکلام موهم این بود که او مفاخرت بعبادت خود میکند و خود را مستقل در این میداند بعد از آن فرموده که و ایاک
نستعین یعنی از تو استعانت میجوئیم و بس نه از غیر تو در همه امور خصوصا در عبادت و چنین اداب مقرر در دعا از توسل بجناب مقدس الهی
و حمد او بر نعم غیر متناهیه و ذکر او بصفات کمالیه و وسیله ایام الحاجت از اظهار عبادت و عمل آوردن دعا اجابت و اقربیت بسوی خدا
و اعظم اسباب قربیت در درگاه حق تعالی شروع بدعا نموده و چون هدایت براه دین اعظم مطالب است نخواهد بعضی ابتدا بآن نموده و فرموده
اهدنا الصراط المستقیم یعنی هدایت و ارشاد کن ما را راه راست یعنی راه حق را که راه حق است ... و منوی بهشت صوری و معنوی و در آن
افراط و تفریط و غلو و تقصیر نباشد زیرا که در امور کسی که غلو کند از جانب راست از حق بدر رفته است و کسی که تقصیر کند از جانب
چپ از حق بدر رفته است چنانچه فرموده اند راه راست و چپ گمراه کننده است و راه حق طریق وسط است مثل آنکه جمعی در باب امیر المؤمنین
صلوات الله علیه غلو کرده و بخدائی او قایل شدند یا او را بهتر از پیغمبر دانستند و کافر شدند و بعضی بامامت آنحضرت قائل
نشدند و کافر شدند و راه راست و راه وسط راه آن جماعت است که اعتقاد بامامت آنحضرت بعد از حضرت رسول بلا فصل کرده
یازده نفر از فرزندان آنحضرت بترتیب بعد از او امام خود شناختند و متابعت ایشان را در گفتار و کردار بر خود واجب دانستند
و ایشان همچنانکه در دنیا بر صراط مستقیم اند در آخرت نیز بآسانی بر صراط میگذرند چنانکه در حدیث وارد شده است که صراط
دو صراط است یک صراط دنیا که ولایت و متابعت اهل بیت رسالت است که آن دین حق است و دیگر صراط آخرت که
راه بهشت است از برای مومنان و بر روی جهنم کشیده است و مومنان که در دنیا بر صراط حق ثابت باشند از آن صراط عبور میکنند
بسوی بهشت و در احادیث معتبره و خاصه بطرق مستفیضه وارد شده است که صراط علی بن ابی طالب است یعنی ولایت و
متابعت آنحضرت و امامان از ذریت او یعنی ما را بر امامت ثابت دار و بکمال مرتبه یقین برسان و چون کمال ایمان محبت و ولایت
انبیا و اوصیا و متابعت ایشان است در این مقام اشاره باین معنی نموده و فرموده صراط الذین انعمت علیهم یعنی صراط المستقیم راه
آن گروهیست که انعام کرده بر ایشان و مراد نعمت دنیا نیست زیرا که نعمت دنیا را بمومن و کافر و فاسق عطا کرده است بلکه
بکافران و فاسقان بیشتر داده است پس مراد نعمت دین و محبت و معرفت و قرب رب العالمین است چنانکه در آیه دیگر
در شان شیعیان اهل بیت فرموده است که هر که اطاعت خدا و رسول کند در ولایت علی ابن ابی طالب و امامان از ذریت او
پس ایشان در بهشت با گروهی اند که انعام کرده است خدا بر ایشان از پیغمبران و صدیقان و شهیدان و صالحان
و نیکو رفیقانند ایشان و در احادیث وارد شده است که مراد از پیغمبران حضرت رسول صلعم و از صدیقان حضرت امیر المومنین

و از شهدا حسن و حسین و از صالحان سایر ائمه است پس مراد از این آیه است که راه رسول خدا و اهل بیت او و شیعیان
و تابعان ایشان گردان و چون در این آیه اشاره بیک رکن عمده ایمان فرموده که ولایت و محبت دوستان خدا باشد
و بیزاری از دشمنان خدا انزار ارکان دین است و ایشان دو قسم اند یکی که دانسته از برای دنیا از راه حق بدر رفته است
مانند ابوبکر و عمر و عثمان و معاویه و یزید علیهم اللعنه و طلحه و زبیر و سایر منافقان بنی امیه و بنی عباس و علمای اهل سنت
و دیگر آنکه بنادانی و سستی تعقل ایشان گمراه شدند مثل اکثر عوام سنیان پس اول اشاره بقسم اول نموده و فرموده غیر المغضوب علیهم
نه راه آن گروهی که غضب کرده بر ایشان که دانسته مخالفت اهل بیت رسالت کرده پس اشاره بقسم ثانی نموده و فرموده و لا الضالین
یعنی نه راه آن جماعتی که بنادانی گمراه شده اند از اکثر احادیث چنین ظاهر میشود و بعضی گفته اند مغضوب علیهم یهود اند و ضالین نصاری
و بعضی گفته اند مغضوب علیهم آنهایند که در اصول دین گمراه شده اند و ضالین آنهایند که در فروع دین گمراه شده اند و اما ترجمه سوره قدر
انا انزلناه فی لیلة القدر یعنی بدرستی که ما فرستادیم قرآن مجید را در شب قدر که در شب نوزدهم یا بیست و یکم یا بیست و سیم
مبارک رمضان است و احادیث بیست و سیم بیشتر است یعنی شبی که حقتعالی تقدیر امور سال را در آن شب میکند و خلافست که نزول
قرآن در آن شب چه معنی دارد بعضی گفته اند ابتدای نزول در آن شب شد و بعضی گفته اند تمام نزول در آن شب شد و بعضی گفته اند تمام نقل قرآن
و بعضی گفته اند همه در آن شب از لوح محفوظ به بیت المعمور نازل شد و در عرض بیست و سه سال آیه آیه و سوره سوره بحسب مصالح نازل شد
و ما ادریک ما لیلة القدر و از کجا دانستی که شب قدر چیست و چه فضیلت دارد تا ما بگوئیم لیلة القدر خیر من الف شهر شب قدر بهتر است
از هزار ماه و در بعضی از روایات وارد شده است که یعنی عبادت شب قدر بهتر است از عبادت هزار ماه که در آنها شب قدر نباشد
و در بعضی از اخبار وارد شده است که حضرت رسول صلعم در خواب دید که بنی امیه در منبر او مانند بوزینه بالا میروند و مردم
از پس ایشان برمی گردند از این خواب ملول گردید جبرئیل این سوره را برای تسلی آنحضرت آورد که شب قدر از برای اهل بیت تو
و شیعیان ایشان در ثوابها و کرامتها که ایشان را در آن شب حاصل میشود بهتر است از هزار ماه پادشاهی بنی امیه که در آن
شب قدر نیست تنزل الملائکة والروح فیها باذن ربهم من کل امر یعنی پیوسته تا روز قیامت فرود می آیند فرشتگان و روح که
اعظم است از فرشتگان در آن شب بر امام زمان بفرمان پروردگار ایشان برای اعلام هر امری که مقدر شده است برای آن سال
در آن شب یا از برای هر امری از مصالح دین و دنیای مردم سلام هی حتی مطلع الفجر یعنی محض سلامتیست این شب از اول تا آخر
تا طلوع صبح یا ملائکه و روح تا صبح بخدمت امام می آیند و سلام میکنند یا آنکه در زمین سلام میکنند از جانب خدا بر ابرار مومنین
که در شب زنده دار گویند با تهجد یا دعا باشند تا طلوع صبح و احادیث در این باب بسیار است ... ذکر آنها ندارد و اما
تفسیر سوره توحید روایت کرده اند از حضرت صادق علیه السلام که یهودان بخدمت حضرت رسالت پناه آمدند و گفتند نسبت پروردگار
خود را برای ما بیان کن آنگاه این سوره نازل شد قل هو الله احد یعنی بگو یا محمد که آن خدائی که از و سوال کردید خدا واحد است

که مستحق عبادتست و خالق جمیع ممکناتست و مستجمع جمیع صفات کمالست و عقلها در ذات و صفات او حیرانست
و احد است یعنی هیچگونه کثرت در ذات و صفات او نیست و مرکب از اعضا و اجزا نیست و بسیط مطلق است اجزای
خارجیه و وهمیه و عقلیه ندارد و صفت موجود زاید بر ذات ندارد و در خداوندی شریک ندارد الله الصمد یعنی خدای او
بر حق صمد است یعنی همه خلق در همه امور باو محتاج اند و او محتاج بغیر خود نیست و همه چیز باو قایم است و او قایم بهیچ چیز نیست
بالفعل جمیع کمالاتست و محل حوادث و انفعالات نیست لم یلد کسی از او متولد نشده است چنانچه کفار عرب میگفتند
ملائکه دختران خدا اند و چنانچه ترسایان گفتند عیسی پسر خدا است و چنانچه بعضی از یهود میگفتند که عزیر پسر خدا است و اگر باید
جسمی باشد مثل آنها و از نوع آنها و مرکب باشد با نواع ترکیبات و محتاج و ممکن باشد و محتاج بجائی باشد که او را ایجاد کند و از حضرت
امام جعفر صادق منقول است که تفسیر سوره یعنی صمد است یعنی از چیزی کثیفی متولد نمی شود مانند فرزند و بول و غایط و منی و بلغم و سایر
کثافات که از مخلوقین جدا میشود و نه چیزی لطیف مانند نفس و کلام و صورت و از و منبعث نمیشود حوادث مثل خواب
و خطورات بال و غم و اندوه و شادی و خنده و گریه و بیم و امید و رغبت و ترس و مانند گرسنگی و سیری و لم یولد یعنی
زاینده نشده است و او را پدر و مادری نیست و رد است بر نصاری که عیسی را زاینده شده است از مریم را خدا میدانستند
و موجود بذات خود است و وجود او مستند بعلت دیگری نیست و حضرت سید الشهدا صلوات الله علیه فرموده که
یعنی از چیزی متولد نشده است و از چیزی بیرون نیامده است چنانچه اشیای کثیفه از عناصر خود بیرون می آیند مانند حیوان
که از حیوان دیگر بهم میرسد و مانند گیاه که از زمین میروید و مانند آب که از چشمه بیرون می آید و نه مانند چیزهای لطیف که از مرکزهای خود
می آیند چون بینائی که از چشم بیرون می آید و شنوائی که از گوش بهم میرسد و بوئیدن که از بینی بیرون می آید و چشیدن که از دهان بیرون می آید
و دانائی و تمیز که از دل بهم میرسد و آتش که از سنگ بیرون می آید بلکه اوست خداوند صمد که نه از چیزی و نه در چیزی است
که مکانی داشته باشد مانند جسم که محتاج بمکان است و مانند عرض که محتاج بمحل است مثل سیاهی و سفیدی و نه بر چیزیست مانند پادشاهی
که بر چیزی نشسته باشد و همه ممکنات را از عدم بوجود آورده است و بقدرت کامله خود همه را خلقت هستی پوشانیده است فانی گرداند
هر چه را خواهد و باقی میدارد هر چه را مصلحت در بقای آن داند و لم یکن له کفوا احد یعنی احدی از ممکنات کفو و مثل و شبیه
و نظیر او نیست پس نه جسم است که با جسام ماند و نه جوهر است که بجواهر شبیه باشد و نه عرض است که مانند اعراض محتاج بمحل باشد
و در خداوندی عدیل و شبیهی ندارد و از حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه پرسیدند از تفسیر این سوره فرمود که خدا الصمد است
با آنکه تعدد در ذات و صفات او نباشد و صمد است لکن اعضا و اجزا تشبیه باشد و فرزندی ندارد که وارث پادشاهی او باشد زیرا که
هر که فرزند دارد جسم است و در معرض فناست و از او پادشاهی او بدیگری میرسد و از کسی متولد نشده است که اگر نه او خدا او [illegible]
خواهد بود و لا اقل شریک او خواهد بود و در تفسیر این سوره گفته اگر کتابها نوشته شود وفا بعشری از اعشار آن نمیتواند کرد
و سنت است که چون از این سوره فارغ شود خواه در نماز و خواه در غیر نماز سه مرتبه بگوید که کذلک الله ربی یعنی چنین است

که خداوندی که پروردگار منست و بهترین سورها که در نماز خوانده میشود این دو سوره است و در حدیث وارد شده است که عجب دارم از
کسی که این دو سوره را در نماز نخواند چگونه نمازش مقبول میشود و در بعضی از روایات وارد شده است که در رکعت اول سوره الحمد
و در رکعت ثانی سوره توحید بخواند بعد از آن دعا مستجاب است مانند دعائی که در قنوت بخواند مستجاب میشود و در روایات
دیگر دلالت بر عکس آن میکند و هر دو خوبست و فضیلت این دو سوره بسیار است و سنت است که در نماز صبح روز دوشنبه
و پنجشنبه سوره هل اتی بخواند و در نماز شام و خفتن شب جمعه سوره جمعه در رکعت اول و سوره سبح اسم ربک الاعلی در رکعت دوم
بخواند و اگر در رکعت دوم سوره قل هو الله احد بخواند نیز خوبست و در صبح روز جمعه سوره جمعه در اول و قل هو الله در دوم
بخواند و در نماز جمعه و ظهر و عصر روز جمعه سوره جمعه و منافقین بخواند و در نماز خفتن سایر شبها سوره سبح اسم ربک و قل هو الله بخواند
پس چون سوره تمام شود اندکی مکث کند پس دستها را بردارد و بگوید الله اکبر از جهة رفتن برکوع و واجبست بمقداری که
خم شود که دستش بزانو برسد و مستحب است که بمقداری خم شود که پشتش مساوی شود و زانوها را به پشت بشکند و بحال
اول کند و باید زنان را سنت است که بسیار خم نشوند بلکه اینقدر خم شوند که دستهای ایشان بالای زانوها تواند رسید و دستها بر زانو
نگذارند بلکه بر بالای زانوها بر ران گذارند و هر ذکری کافیست و بهتر آنست که سه مرتبه سبحان ربی العظیم و بحمده بگوید یعنی پاکیزه
و مقدس و منزه میشناسم پروردگار بزرگ خود را از هر چه لایق بعظمت و جلال او نباشد و ذکر باجبروت او [illegible]
و حال آنکه شکر و ستایش میکنم او را برآنکه مرا توفیق تنزیه خود داده است و یکمرتبه کافیست و پنج مرتبه و هفت مرتبه بهتر است
پس سر بر دارد و راست شود و بعد از آن بگوید سمع الله لمن حمده الحمد لله رب العالمین یعنی حق تعالی شنید و اجابت نمود
و جزای خیر داد هر کسی را که ستایش او کرد و همه ثناها و ستایشها برای خداوندیست که پروردگار عالمیانست و بگفتن سمع الله
لمن حمده مستحب [illegible] پس الله اکبر بگوید در حالت دست برداشتن و چون تمام کند برود بسجده و مرد دستها را پیش از
زانو بر زمین گذارد و زن را سنت است که زانوها را پیش از دستها بر زمین گذارد و پیشانی را بر زمین گذارد یا بر چیزی
که از زمین روییده باشد که نخورند و نپوشند و سنت است که بر خاک کربلا باشد و باید که هر دو دستها و زانوها و سر انگشتان
بزرگ پاها را بر زمین رساند و زور او بر همه باشد و سنت است که بینی را بر خاک گذارد و مرد را سنت است در سجود
که پای گشاده باشد و اعضای او از یکدیگر جدا باشند و زن را سنت است که اعضای خود را بیکدیگر بچسباند و دستها را تا بازوها
بر زمین بچسباند و چون بدن قرار گیرد ذکر کند و بهتر آنست که سه مرتبه سبحان ربی الاعلی و بحمده یا پنج مرتبه یا هفت مرتبه
بگوید و ترجمه اش آنست که منزه و مقدس میدانم پروردگار خود را که از همه چیز بلندتر است
و حال آنکه مشغولم بستایش و ثنا در آنکه توفیق بخشیده است مرا که تنزیه او را بجا آورم پس سر بردارد و راست بنشیند و پشت
پای راست را بر شکم پای چپ گذارد پس تکبیر بردارد و الله اکبر بگوید و بگوید استغفر الله ربی و اتوب الیه یعنی طلب آمرزش میکنم از پروردگار

خود و بازی کرد و سوره اول پس بگو الله اکبر و دست بردارد پس بسجده رود مثل اول و چون درست بنشیند الله اکبر بگوید
و چون خواهد که برخیزد اول زانوها را بردارد و دیگر دستها را و در وقت برخواستن بگوید بحول الله تعالی و قوته اقوم
و اقعد یعنی به یاری خداوند عالم که چنین است از ائمه عصای و بدی و بقدرت و توانائی او برمیخیزم و می نشینم و زنان را سنت است
که اول دستها را بردارند و بعد از آن زانوهای خود را بشکنند و برخیزند به اتکاء عقب ایشان بلند شود و چون راست
بایستد سوره حمد بخواند و چون از سوره دیگر بخواند قل هو الله احد و بهتر است که قل هو الله احد بخواند پس الله اکبر بگوید
از جهت قنوت و در صلوت دست برداشتن پس دستها را برابر رو باز دارد و شکم دستها بجانب آسمان باشد و قنوت
بخواند احتیاط بقصد قربت و بهتر است که کلمات فرج را بخواند لا اله الا الله الحلیم الکریم یعنی نیست خداوندی
بجز خدای یکتا جامع جمیع صفات کمال که بردبار و بخشنده است لا اله الا الله العلی العظیم نیست معبودی بجز معبود
بحق سزاوار پرستش که بلند مرتبه و بزرگوار است سبحان الله رب السموات السبع و رب الارضین السبع و ما فیهن
و ما بینهن و رب العرش العظیم والحمد لله رب العالمین یعنی پاک و مقدس است خداوندی که پروردگار آسمانهای هفتگانه
و پروردگار زمینهای هفتگانه است و پروردگار آنچه در این آسمانها و زمینها است و آنچه در میان اینها است و پروردگار
عرش عظیم است یعنی تختی که حق تعالی در بالای آسمانها و کرسی و حجب و سرادقات خلق کرده است و از همه اجسام بزرگتر است
و در بعضی از اخبار تفسیر عرش بعلم حق تعالی شده است و همه ستایشها و آفرینها مر خدای راست که پروردگار جهانیان است
و اینها را کلمات فرج میگویند و از بهترین دعاهاست و در همه قنوتهای نماز مستحب است خصوصا در قنوت نماز جمعه و در نماز
وتر و تعقیب است و در وقت صلوة کند از برای آسانی قبض روح پس بهتر است که بعد از الخ بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد
که بهترین دعاهاست و دعا بدون صلوات بر ایشان مستجاب نمی شود یعنی خداوندا رحمت و درود و ثنا و تحیت فرست
بر محمد و آل محمد که حضرت علی و فاطمه و یازده امام از فرزندان ایشانند پس بگوید اللهم اغفر لنا و ارحمنا و عافنا و اعف عنا
فی الدنیا والاخرة انک علی کل شیء قدیر یعنی خداوندا بیامرز گناهان ما را و رحم کن بر ما و عافیت ده ما را از دردها
و بیماریها و فتنه ها و بلاها و عفو کن از خطاهای ما در سرای دنیا و در سرای آخرت بدرستی که تو بر همه چیز قادر و توانائی
و هر چند دعا بیشتر بخواند در قنوت بهتر است و در حدیث وارد شده است که هر که قنوتش طولانی تر است راحت او
در قیامت بیشتر است لکن دعای اول و دعای آخر و صلوات شما و اقل دعا که نفی توان کرد که اگر سه مرتبه سبحان الله بگوید
پس الله اکبر بگوید و برکوع رود مثل رکعت اول و چون سر از سجده دوم بردارد و بر ران چپ بنشیند و پشت پای راست
را بیرون آورد و پشت پای راست را بر شکم پای چپ گذارد و دو دستها را بر رانها بگذارد و انگشتها را بیکدیگر چسبانیده
و نظر به دامن خود کند و تشهد بخواند و زنان را در نشستن تشهد و غیر آن در نماز سنت است که رانها را بر یکدیگر چسبانند و
زانوها را از زمین بردارد و بر الیتین خود بنشینند بروشی که بر سر پا نشینند و اگر زانوها را از زمین بر ندارد و که دو بنشیند که اعقد و

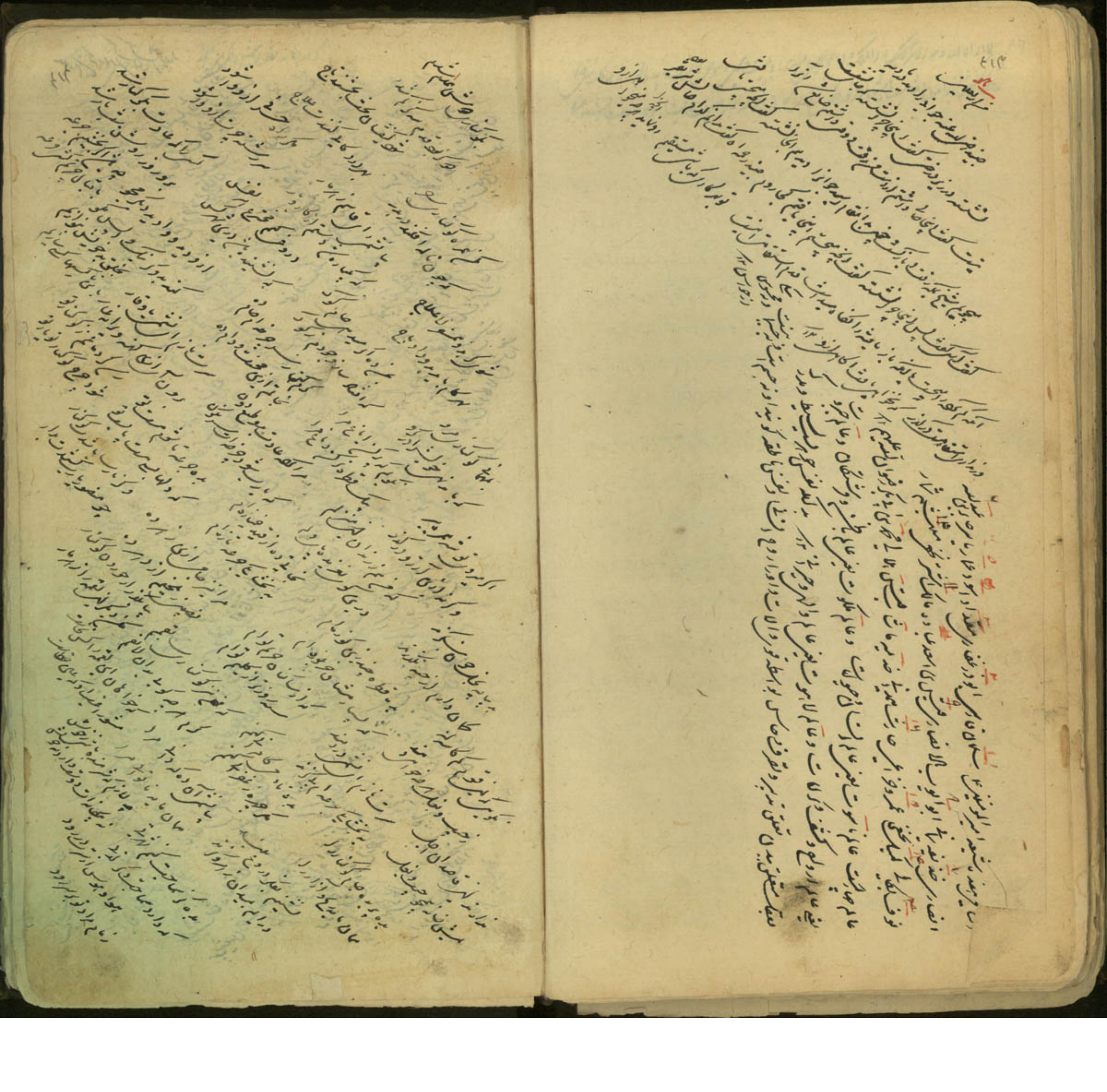
الخ

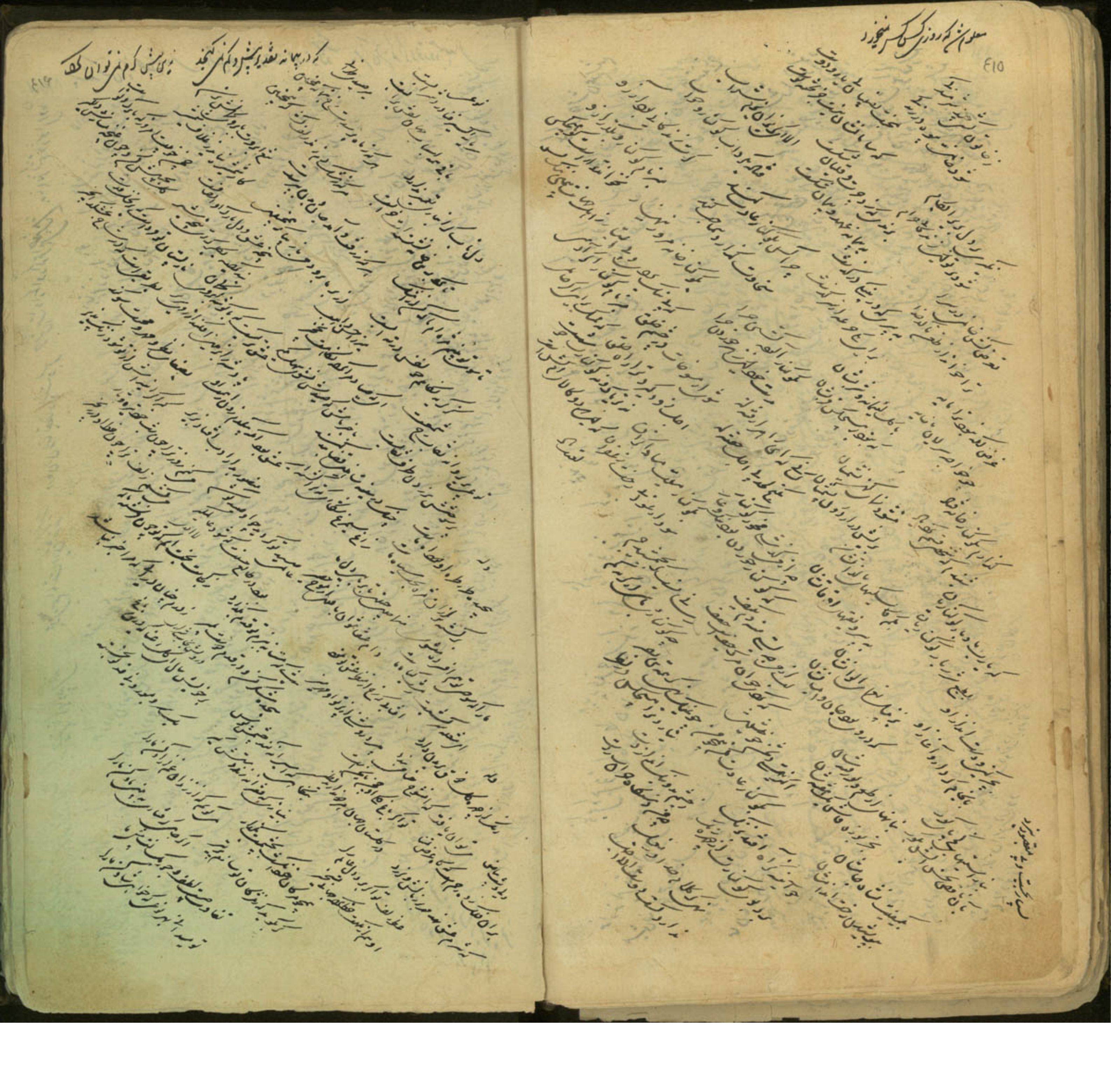
در اینها هم چسبیده باشد و در تشهد شهادتین واجب است با صلوات بر محمد و آل بنابر مشهور و اولی آنست که صلوات بقصد قربت
بجای آورد و با تمیز زبان و تمام الفقصد سنت باین نحو بسم الله و بالله والحمد لله و خیر الاسماء لله اشهد ان لا اله الا الله وحده
لاشریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله اللهم صل علی محمد و آل محمد و تقبل شفاعته فی امته و ارفع درجته یعنی بیاری حق و
بنام بزرگ خدا که سزاوار پرستیدن است و بخدای یگانه و همه ثناها مخصوص خداست و اشهد یعنی گواهی میدهم باینکه نیست معبودی
بغیر خدا آنکه مستجمع جمیع کمالات و مستحق عبادت است در حالتی که یکتا و منفرد است در خداوندی و او را شریک و انباز نیست در استحقاق
عبادت و گواهی میدهم باینکه محمد بنده او و پیغمبر فرستاده اوست و بهتر آنست که بعد از و رسوله بگوید ارسله بالحق بشیرا و نذیرا
بین یدی الساعة اشهد انک نعم الرب و ان محمدا نعم الرسول و ان الساعة آتیة لا ریب فیها و ان الله یبعث من فی القبور
والحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله یعنی فرستاده است او را بحق و در پیش … در حالتی
که بشارت دهنده است برحمت و بغفران خدا کسی را که … حق اقرار کند و ترساننده است و عدل خدا کسی را که از دین
بر گردد یا امر او را بکار نکند و در پیش روی قیامت مبعوث گشته است و پیغمبر دیگر بعد از او نیست گواهی میدهم که پروردگار
خوب پروردگاری هستی و اینکه محمد نیکو رسولیست و قیامت آینده است شک و شبهه در آن نیست و بدرستیکه خدا بر
انگیزد و زنده میکند آنها را که در قبرها مدفون اند ثنا و ستایش مر خدایراست که هدایت کرد ما را باین اعتقادات و نبودیم
ما که هدایت توانیم یافت بانها را اگر نه خدا ما را راه می نمود اللهم صل علی یعنی خداوندا درود و رحمت بر محمد و آل محمد
کن و تقبل شفاعته یعنی تعظیم کن او را در دنیا باعلای دین او و اظهار دعوت او و اعظام ذکر او و ابقای شریعت او و در آخرت
بقبول شفاعت او در حق امت او و مضاعف گردانیدن ثواب او و ظاهر گردانیدن فضیلت او برای اولین و آخرین
و تقدیم او بر کافه انبیا و مرسلین صلوات الله علیهم اجمعین و مذکور شد مراد بآل محمد دوازده امام معصوم اند و حضرت فاطمه
صلوات الله علیهم و تقبل شفاعته یعنی قبول کن شفاعت آنحضرت را در حق او و بلند گردان درجه او را در بهشت پس بعد از تشهد
که بعد از این دو مرتبه یا سه مرتبه بگوید الحمد لله رب العالمین پس اگر نماز دو رکعتی باشد سلام بدهد و اگر سه رکعتی یا چهار
رکعتی باشد برخیزد و میگوید بحول الله و قوته اقوم و اقعد و همچنین میگوید … در برخواستن از رکعت چهارم و
مخیر است در دو رکعت آخر میان حمد و تسبیح و اگر تسبیح گوید چنین گوید سبحان الله والحمد لله و لا اله الا الله والله اکبر
واحوط آنست که استغفر الله را ضم کند بقصد قربت و اگر سه مرتبه بگوید بهتر خواهد بود و اگر تسبیحات سه مرتبه گفته
شود با الله اکبر بهتر است و اگر الله اکبر را در آخر الحاق کند که ده تسبیح شود احتیاط است علی الخصوص که دو جهر دارد و ظاهرا همه جا است
و اگر امام نماز جماعت باشد حمد بهتر است و اگر منفرد باشد تسبیح افضل است و بعد از تشهد آخر نماز باید سلام بگوید بقصد

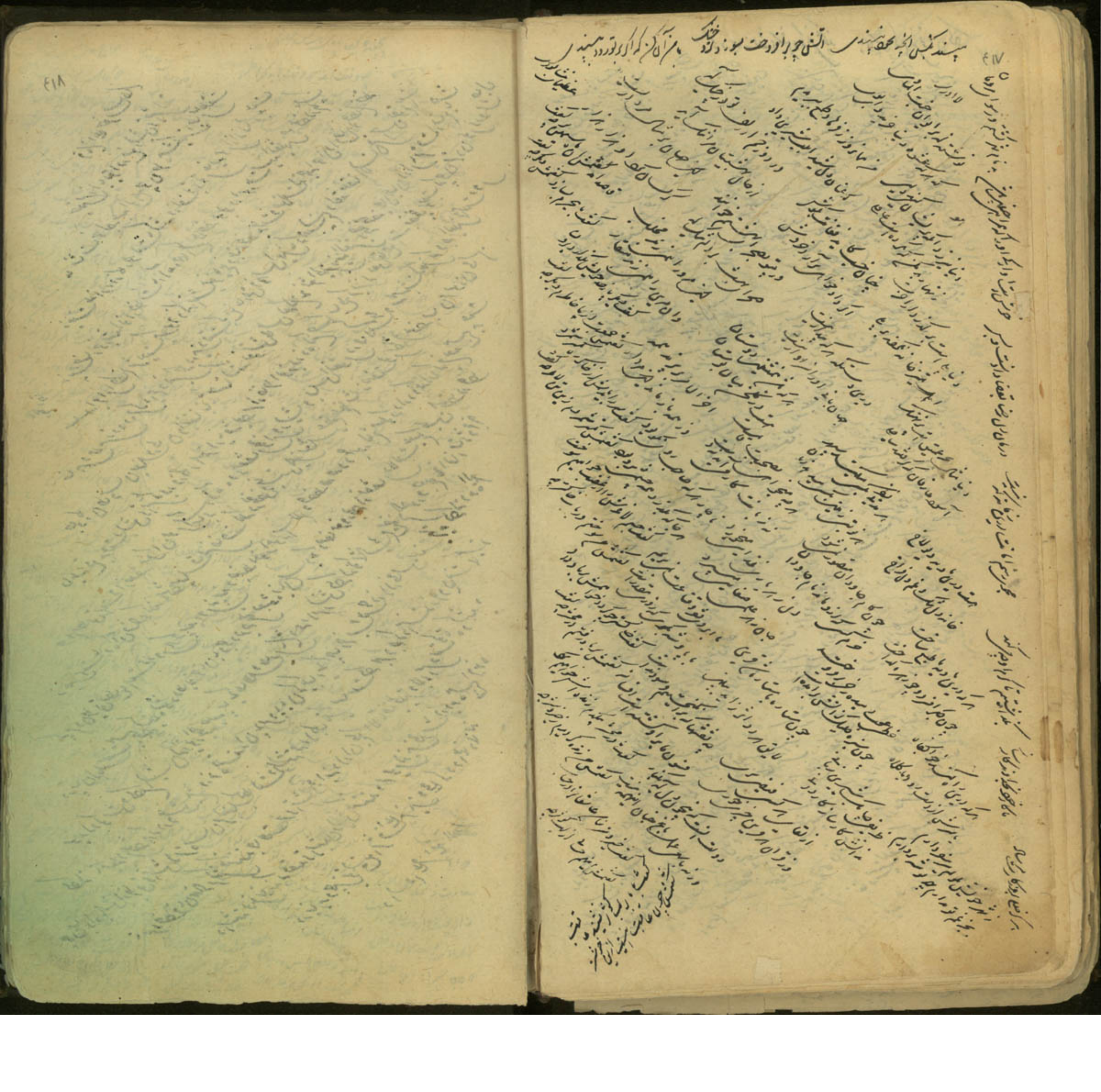
قربت و بهتر آنست که چنین بگوید السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته السلام علینا و علی عباد الله الصالحین
السلام علیکم و رحمة الله و برکاته یعنی سلام بر تو باد ای پیغمبر خدا و رحمت خدا و برکتهای او و سلام بر ما باد و بر بندهای شایسته خدا
و سلام بر شما باد و رحمت خدا و برکتهای او یعنی زیادتی خیرات او باید در بندگان شایسته انبیا و ائمه را قصد کند و
در سلام آخر دو ملک که با اویند با سایر ملئکه و مومنان و مومنات را قصد کند و اگر پیشنماز باشد ماموم را داخل کند و اگر
ماموم باشد پیشنماز و سایر ماموم را نیز قصد کند و احوط آنست که مرد قرائت نماز صبح و دو رکعت شام و دو رکعت
خفتن را بلند بخواند بنحوی که جوهر صوت ظاهر شود و باقی را آهسته که همین که نفس او بگوش شنود و خود بشنود و با جوهر
صوت ظاهر نشود و زنان را بلند خواندن واجب نیست و در همه نمازها آهسته خواندن بهتر است و ظاهر آنست که بلند
نیز میتوانند خواند اگر نامحرم صدای ایشان را نشنود و اگر بشنود البته آهسته بخوانند و میباید که سعی نماید در تحصیل
اخلاص که در نماز و سایر عبادات بقصد اطاعت امر الهی واقع سازد نه بقصد ریا و قرائت را درست کند
و حروف را از مخرج ادا نماید و وقف در موضع وصل و وصل در موضع وقف نکند و اگر اینها را رعایت ننماید مشهور
میان علما آنست که نمازش باطل است و باید دانست که تعقیب نماز یعنی ذکر خدا و قرآن و دعا بعد از نماز خواندن
تتمه نماز است و موجب حصول مطالب دنیا و آخرت است و احادیث در فضیلت آن بسیار است و بهتر آنست
که در وقت تعقیب با وضو باشد و رو بقبله نشسته باشد و سخن نگوید در اثنای تعقیب خصوصا در تعقیب نماز شام
و خلاف اینها موجب کمال تعقیب است و بر هر حال بعد از نماز که مشغول دعا و قرآن و ذکر باشد ثواب تعقیب فی
الجمله دارد اگر چه در راه رفتن باشد و از تعقیبات نماز بعد از سلام نماز سنت است که سه مرتبه الله اکبر بگوید و در هر تکبیر
دستها را تا محاذی گوش بلند کند پس بگوید لا اله الا الله وحده وحده وحده و انجز وعده و نصر عبده و اعز جنده و غلب الاحزاب
وحده فله الملک و له الحمد یحیی و یمیت و هو علی کل شیء قدیر   اللهم انت السلام و منک السلام و لک السلام و الیک یعود
السلام سبحان ربک رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین السلام علیک ایها النبی و رحمة الله
و برکاته السلام علی الائمة الهادین المهدیین السلام علی جمیع انبیاء الله و رسله و ملئکته السلام علینا و علی عباد الله
الصالحین السلام علی علی امیر المومنین السلام علی الحسن و الحسین سیدی شباب اهل الجنة اجمعین السلام علی علی بن الحسین
زین العابدین السلام علی محمد بن علی باقر علم النبیین السلام علی جعفر بن محمد الصادق السلام علی موسی بن جعفر الکاظم السلام
علی علی بن موسی الرضا السلام علی محمد بن علی الجواد السلام علی علی بن محمد الهادی السلام علی الحسن بن علی الزکی العسکری السلام
علی الحجة بن الحسن القائم المهدی صلوات الله علیهم اجمعین پس تسبیح حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها بخواند که از بهترین
تعقیبات است چنانچه منقول است که تسبیح آن حضرت را بعد از هر نماز خواندن بهتر است از آنکه هر روز هزار رکعت نماز بکند و طریقش
آنست که اول سی و چهار مرتبه الله اکبر بگوید پس سی و سه مرتبه الحمد لله پس سی و سه مرتبه سبحان الله و سنت است که بعد از آن

یکمرتبه لا اله الا الله نیز بگوید و این تسبیح را در وقت خواب خواندن ثواب بسیار دارد و بهتر آنست که تربت امام حسین
کند و حساب را از آنها بدارد پس سه مرتبه بگوید استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم ذو الجلال و الاکرام و اتوب الیه
اعوذ بوجهک الکریم و عزتک التی لا ترام و قدرتک التی لا یمتنع منها شیء من شر الدنیا و الآخرة و من شر الاوجاع
کلها   اللهم انی اسئلک من کل خیر احاط به علمک و اعوذ بک من کل شر احاط به علمک و اعوذ بک اللهم انی
اسئلک عافیتک فی اموری کلها و اعوذ بک من خزی الدنیا و عذاب الآخرة   اللهم صل علی محمد و آل محمد و اجرنی من النار
و سنت است که سوره حمد و معوذتین و آیة الکرسی بخواند و آیه شهد الله و آیه قل اللهم نیز بخواند پس بگوید اللهم اهدنی من عندک
و افض علی من فضلک و انشر علی من رحمتک و انزل علی من برکاتک و نیز بگوید اللهم اغننی بحلالک عن حرامک و بفضلک عمن سواک
رضیت بالله ربا و بمحمد نبیا و بالاسلام دینا و بالقرآن کتابا و بالکعبة قبلة و بعلی ولیا و اماما و بالحسن و الحسین
و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و الحسن بن علی و الحجة بن الحسن
صلوات الله علیهم ائمة اللهم انی رضیت بهم ائمة فارضنی لهم انک علی کل شیء قدیر اللهم العن ابابکر و عمر و عثمان و معویه و
و حفصه و هند و ام الحکم اللهم العن بنی امیه و جمیع اعداء آل محمد پس ده مرتبه بخواند این دعا را در صبح و شام اشهد ان لا اله
الا الله وحده لا شریک له الها واحدا احدا صمدا لم یتخذ صاحبة و لا ولدا و بعد از آن توکلت علی الحی الذی لا یموت و الحمد لله الذی لم یتخذ
ولدا و لم یکن له شریک فی الملک و لم یکن له ولی من الذل و کبره تکبیرا استودع الله العظیم الجلیل نفسی و اهلی و مالی و ولدی و من یعنینی
امره و استودع الله المرهوب المخوف المتضعضع لعظمته کل شیء نفسی و اهلی و مالی و ولدی و من یعنینی امره پس حضرت
رسول را زیارت کند باین نحو السلام علیک یا رسول الله و رحمة الله و برکاته السلام علیک یا محمد بن عبد الله السلام علیک یا خیرة الله
السلام علیک یا حبیب الله السلام علیک یا صفوة الله السلام علیک یا امین الله اشهد انک رسول الله و اشهد انک محمد بن عبد الله و اشهد انک
قد نصحت لامتک و جاهدت فی سبیل ربک و عبدته حتی اتاک الیقین فجزاک الله یا رسول الله افضل ما جزی نبیا عن امته
اللهم صل علی محمد و آل محمد افضل ما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید و بعد از تعقیب سجده کند و بگوید سبحان
ربک رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین و از تعقیب بعضی از نمازها سنت است که بعد از
نماز پیشین ریش خود را بدست بگیرد و دست چپ را بسوی آسمان بلند کند و بگوید یا رب محمد و آل محمد صل علی محمد و آل محمد و اعتق
رقبتی من النار اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم و بعد از نماز پسین سنت است که هفتاد مرتبه استغفر الله ربی و اتوب الیه
و ده مرتبه انا انزلناه بخواند که ثلثی است و بعد از نماز شام و نماز صبح هفتاد مرتبه بسم الله الرحمن الرحیم لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
و صد مرتبه بهتر است و هفت مرتبه نیز اکتفا میتوان کرد تا هفتاد نوع بلا از او دور گردد و سنت موکد است که بعد از هر نماز بگوید

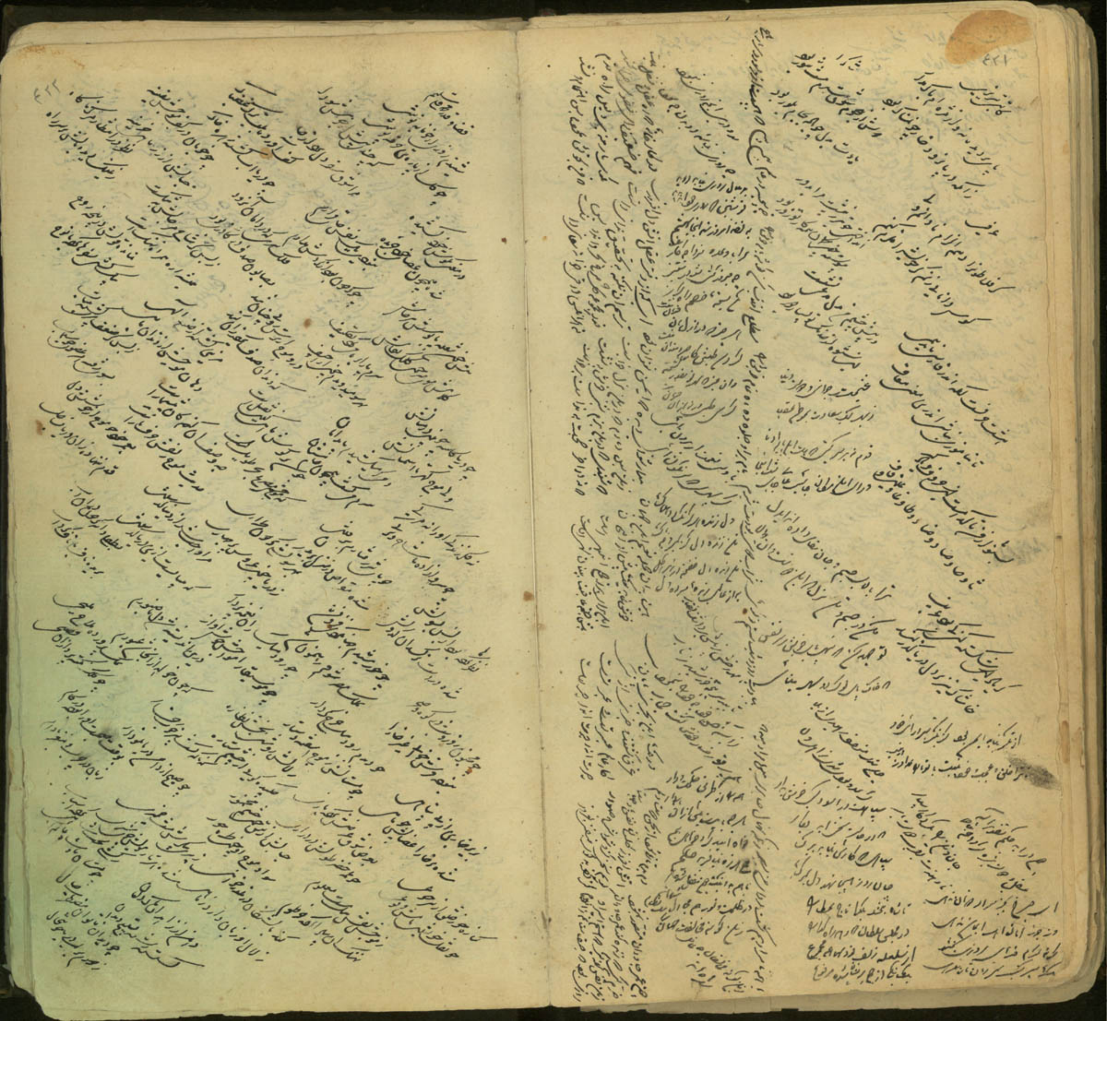
لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی ویمیت ویمیت ویحیی وهو حی لا یموت بیده الخیر وهو علی کل شیء قدیر
واگر کسی پیش از برآمدن آفتاب و پیش از فرو رفتن آن بدعا بخواند الحمد لله الذی یفعل ما یشاء ولا یفعل ما یشاء غیره

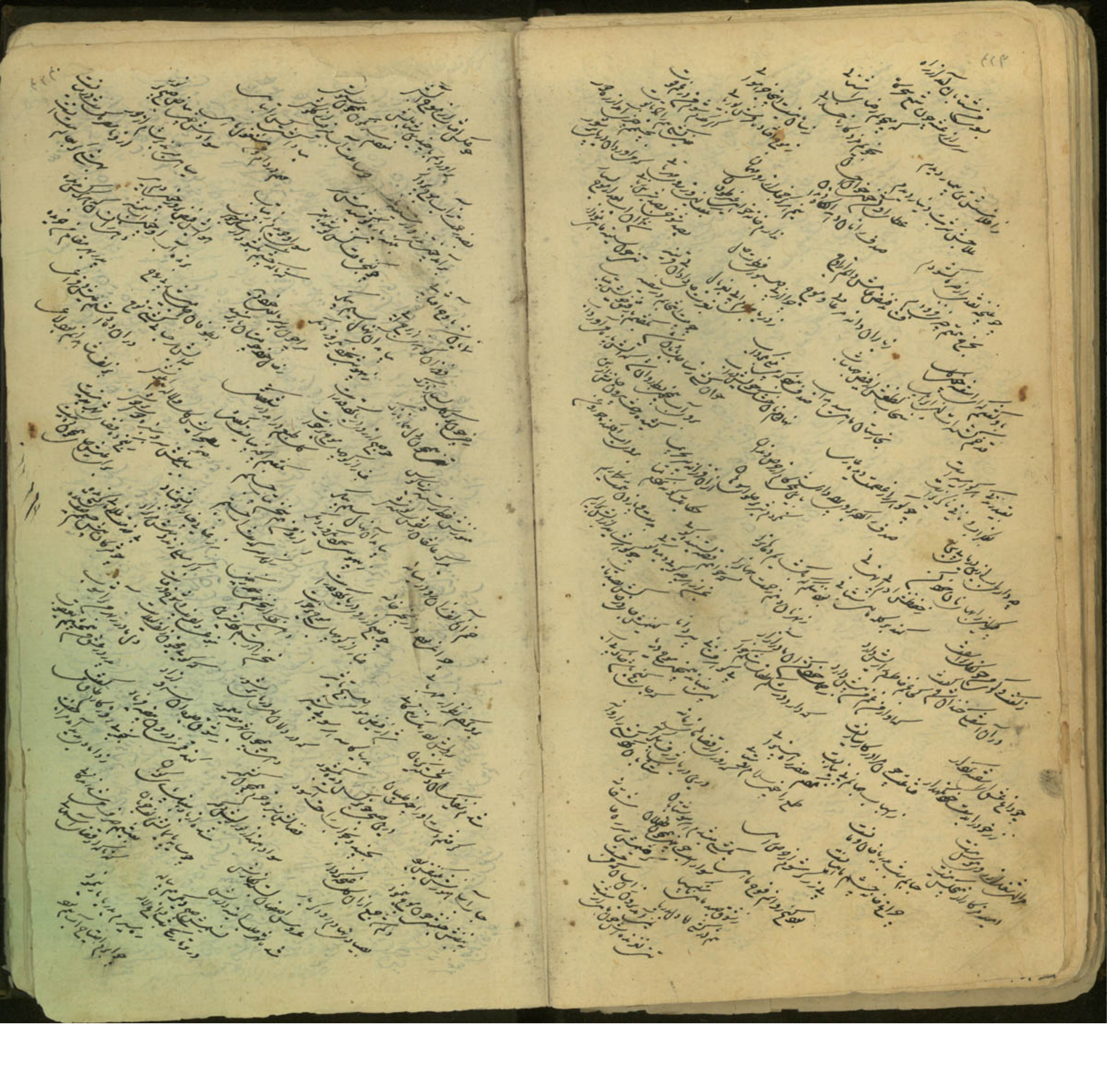


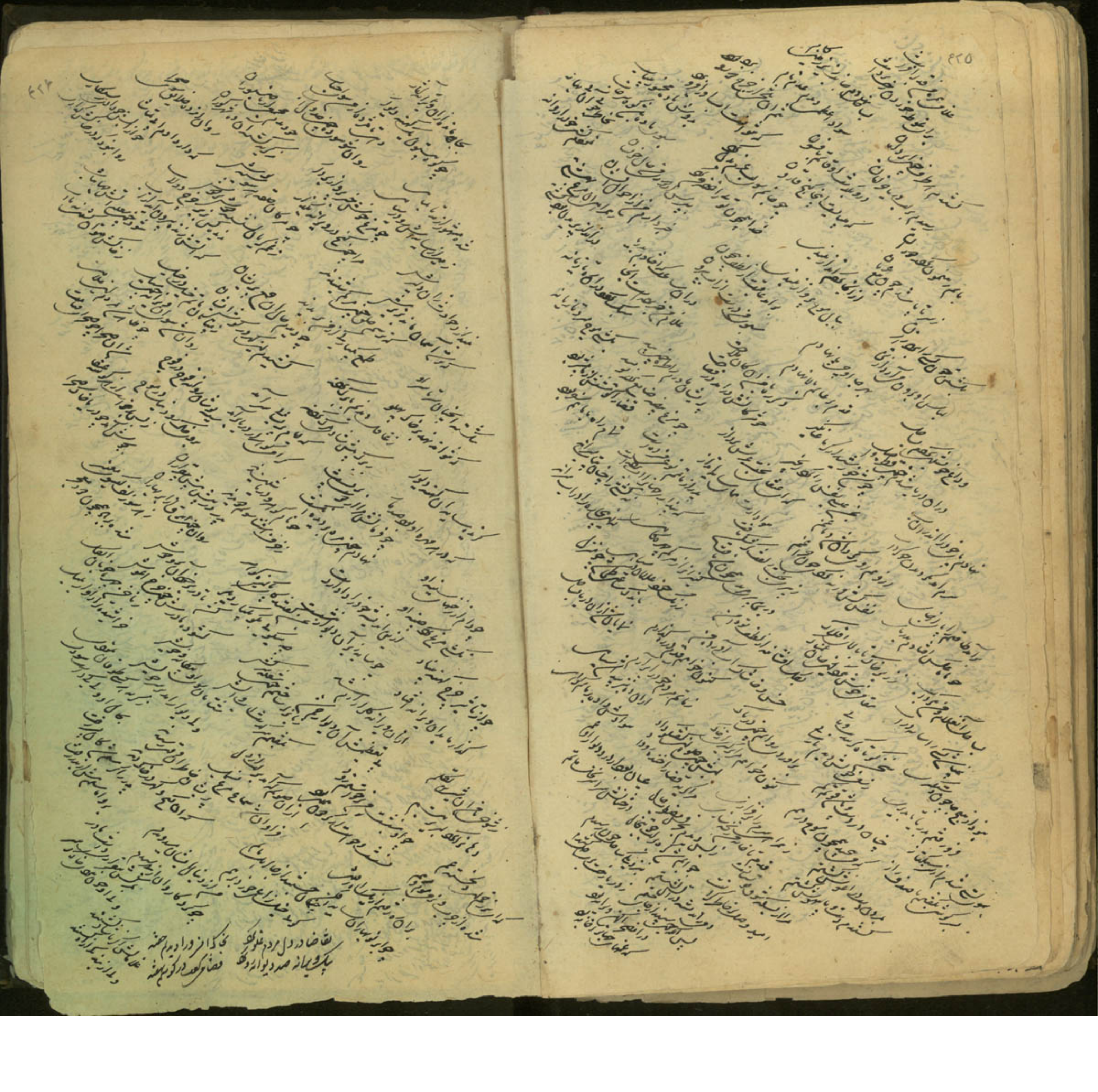











۴۲۶
۴۲۵

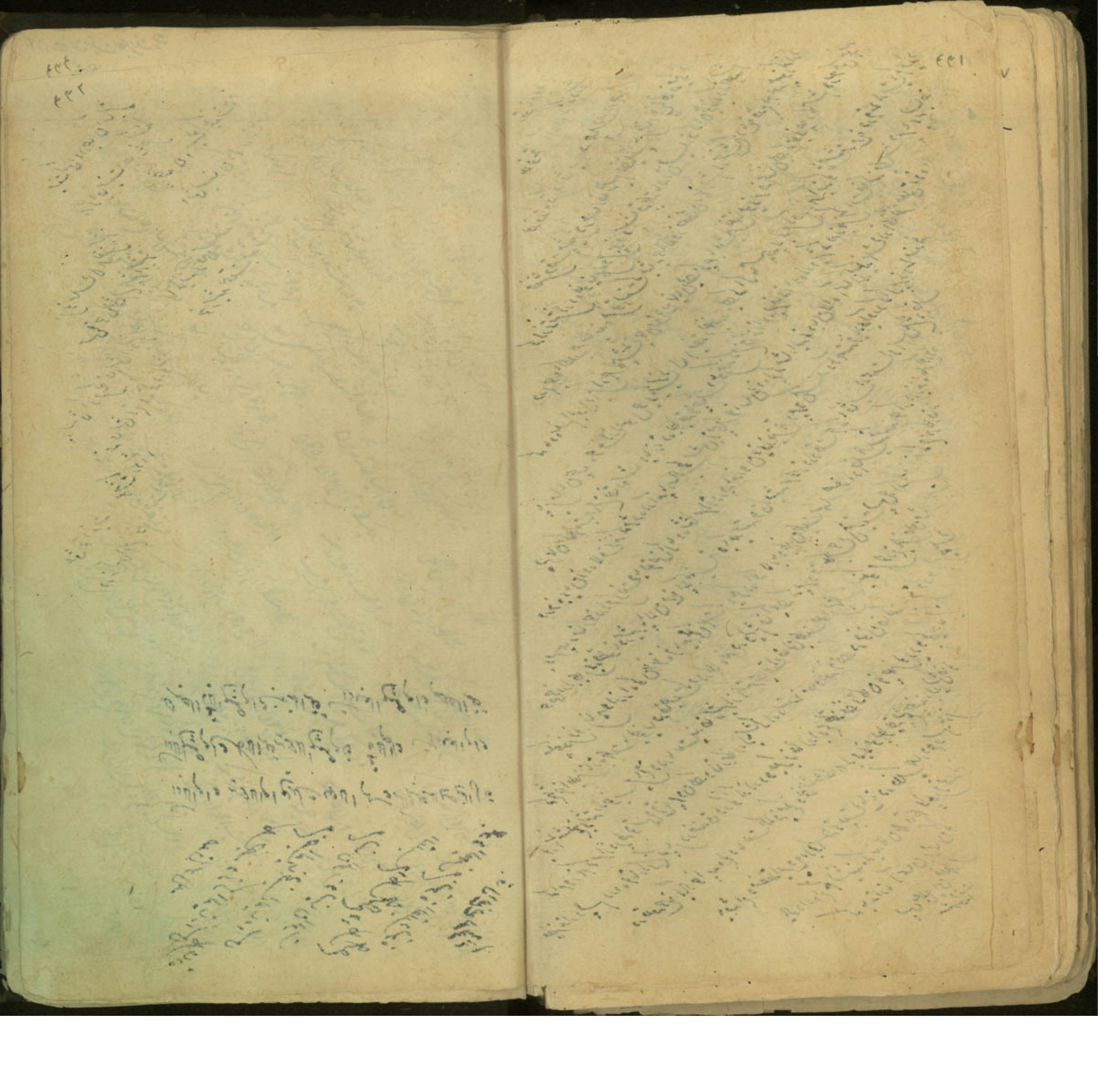


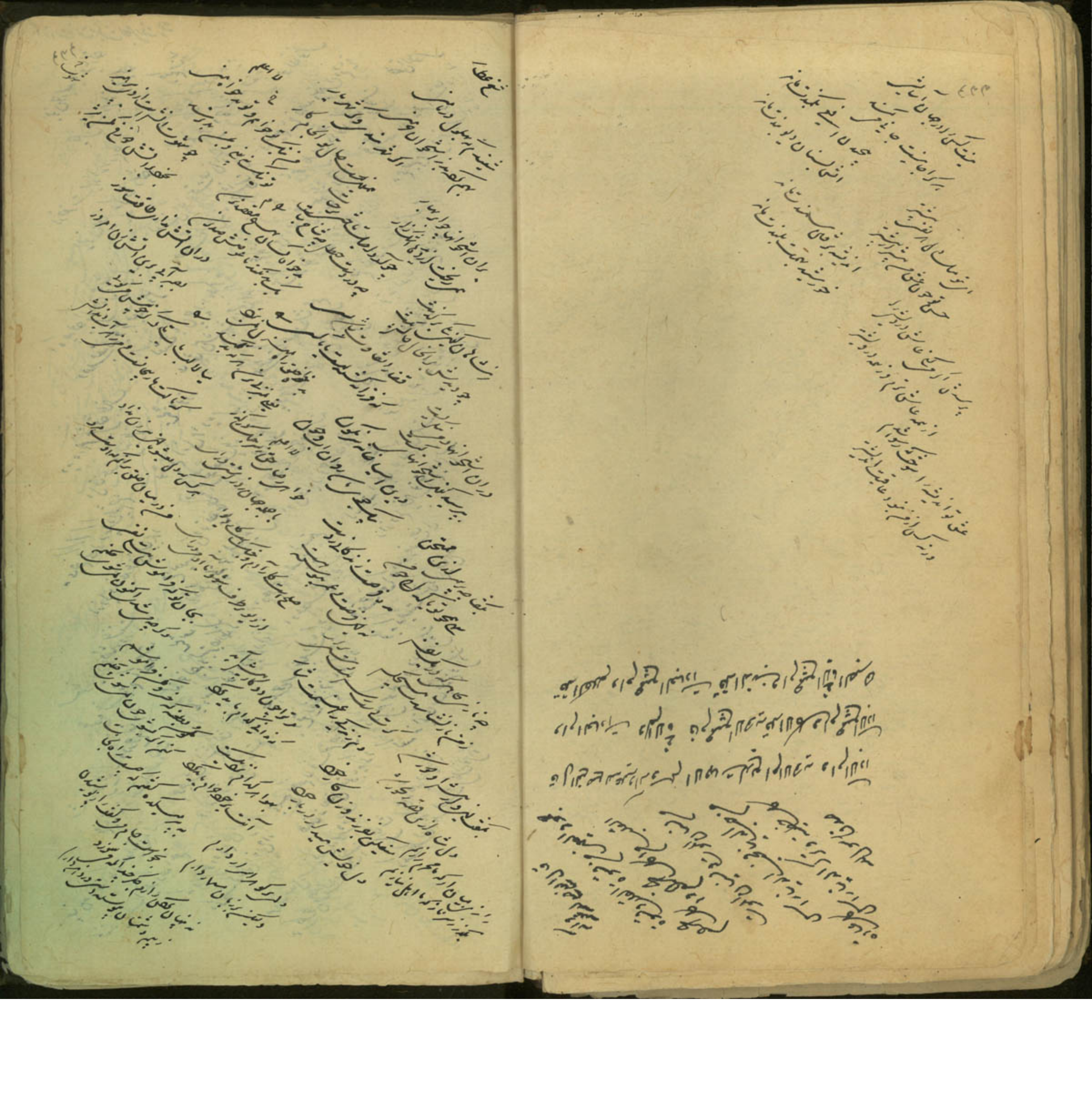
که اگر قطع نظر از علاوه مطلبیت مطالع این نسخه مجموعه این بخاصه مطالعه نمود شود لقا نون مثنوی مربوط و مضبوط منظور آید
و مجنبی در هر مصراعی از مصاریع که شوار ها رعایت صنعه نموده شده که اگر ضرورت که شوار بود این مرقع ککه نثر
بر نهج منثور است و ما لوف صلاح جز بر جلوه جز بر امید که منظور نظر عاطفت حضرات محمود و جنس دوسیه دلاور
دوستان صداقت اندیشی ککه و ذکر رساله نبار سنیت اگر ملقب با بواب الفضا بر که هم تاریخ سال است
زهی انشای ابواب الفضایل که گشت از نام وی تاریخ ظاهر

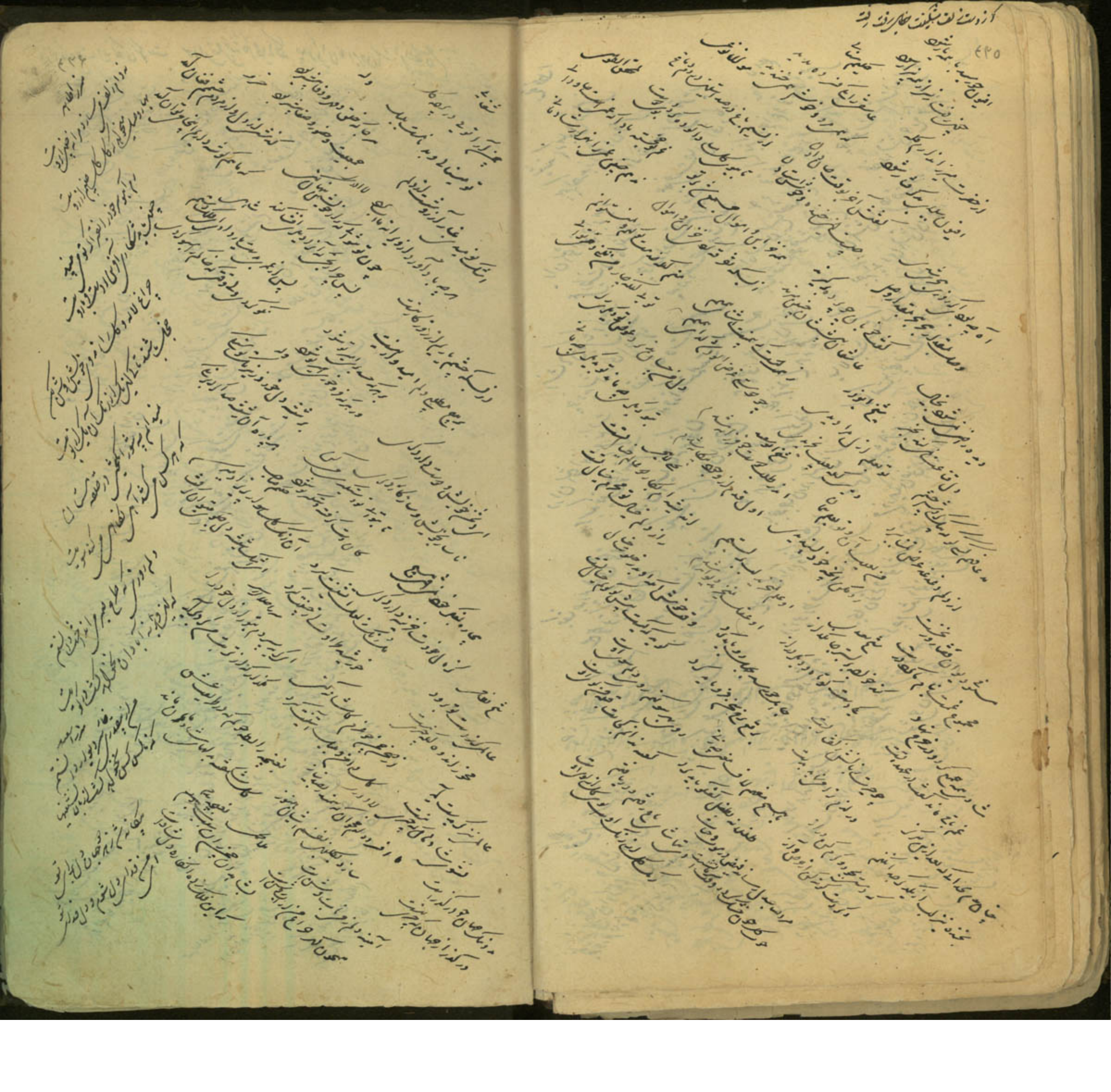
در توحید علیم اعلم — در نعت نبی اکرم — در منقبت علی اعلی — در محمدت الطول عذرا

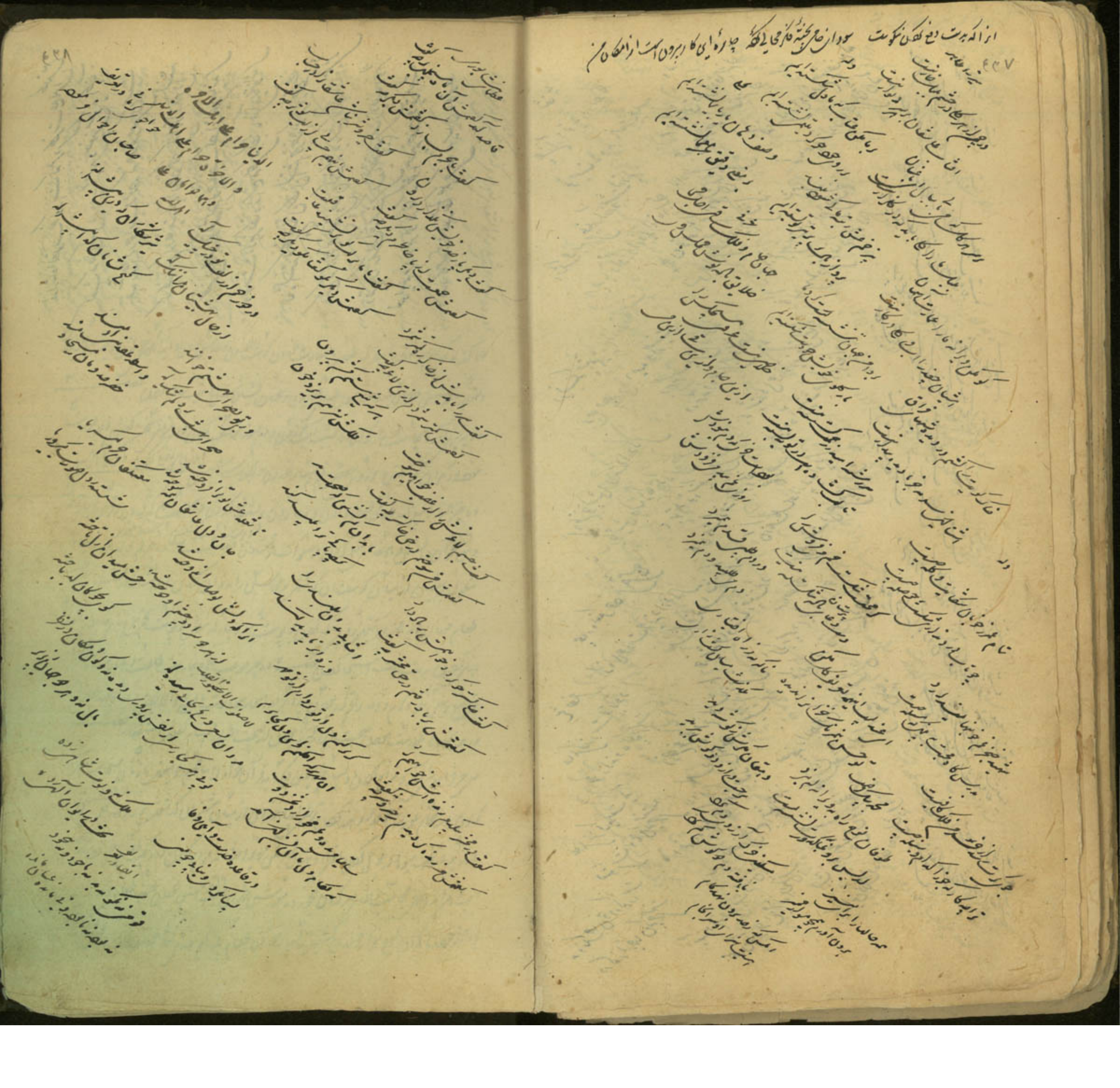


مدح امام موسی کاظم دین رهبر   در مدح شهر خراسان   در ذکر نقی محیط عرفان   در ذکر شهر اکبر









[illegible]

علامت آنکه ده چیز حفظ را بیفزاید طعام با حلاوت خوردن گوشت خوردن و عدس خوردن و آیة الکرسی خواندن و منقّه و شونیز خوردن
و متوجه بقبله نشستن و قرآن بر دو ما در بغل و روی علما دیدن و سخنان ایشان شنیدن و شب بیدار بودن فصل ۲
ده چیز پیری آورد مجامعت بسیار کردن و بشتاب آب خوردن و در سبزه توقف کردن و در فرش سخن کردن و در عورت
خود و دیگران نگریستن و بر روی حلق غم بسیار خوردن و بکلاه نشستن و بازی کردن فصل ۳
ده چیز عمر را بیفزاید صدقه بسیار دادن و دعا کردن و استغفار کردن و نکاح کردن و قرآن بسیار خواندن
و منع قرآن داشتن و با خدا تکیه کردن و صلوات فرستادن فصل ۴ ده چیز غم تولد کند ایستاده
شلوار پوشیدن از میان گوسفندان که شتر و ماکیان را بدندان کندن و بر آستانه در نشستن بی جایی
طعام خوردن و به آب و آتش تیز زدن پاک کردن بر پوست سیر و پیاز که شتر بر پوست تخم مرغ پای نهادن و با ذکر
بازی کردن بدست راست استنجا کردن فصل ۵ ده چیز موجب علم و جاه است طاعت و عبادت بسیار کردن و
تواضع و خلق نیکو و کرم و وفا با اقرار بودن بیدار بودن ... و جهد نمودن
در همه کارها ملازمت کردن صحبت ابرار بودن از صحبت اشرار بیزار گشتن استغفار فصل
سر خر فراموشی آورد فراخ کردن و لب زخندیدن ... قرآن خواندن با محرم ... یا زنان ...
کردن در حمام عورت خود را برهنه کردن ترشی بسیار خوردن از پس شتران که شتر بر آنها فرو نشستن
در زیر درخت میوه دار بول کردن افترا و بهتان بستن موی زلف به مردم کردن در دیگ طعام خوردن در مسجد
آب در اندر حمام مجامعت کردن سر کردن نیم خورده موش خوردن سیب ترش خوردن جنب طعام خوردن
با دامن خود پاک کردن لوح فراخ کندن گشنیز تر بسیار خوردن طعام بی نام خدای تعالی خوردن از ... که شتر

[illegible]

در مصوب ... و در جنابت نام خدای تعالی بعمل و بقیه بول کردن در بازار چیزی خوردن در گورستان خندیدن
شب با ... آب ایستاده خوردن ... سیر خرد بوفتی آورده پیاز ... در انبار خوابیدن برهنه بول کردن
خورده ... احوال ... داشتن پشت خانه رفتن پوست سرو پا سوختن ... ناخن ... نگاه
دیوار ضلال کردن دست شوی شستن سر از سجده ... داشتن بر جای بول وضو ساختن و ... ناشستن
آب ... ده که ... از خانه تار عنکبوت پاک نکردن از کنار پای نان خوردن دروغ گفتن جامه در در
چراغ را بدم کشتن در نان ... خوردن در سر آب ... پا ایستاده بول کردن به دندان ... خاییدن
در نماز کاهی کردن نگاه ... بازار ... از بازار ... دستار ... شلوار زیر نهادن نشسته ... سجده
ایستاده شلوار پوشیدن ... ده چیز موجب ... و دفع ... سوره یس خواندن و وضو ...
مسواک کردن ... آب روان ... بسیار ... صحبت ... داشتن موی ... برکندن سر تراشیدن ناخن چیدن
نماز بجماعت کردن ... ده چیز موجب ... عمر ... ارزد ... تعظیم امر خدای تعالی
کردن شفقت بر خلق خدا ... شب ... داشتن سحر گاه بطلاوت قرآن ... مجالس علما رفتن
و صحبت ... داشتن صحبت با ... داشتن پیوسته وضو بودن همه را توفیق روزی باد والسلم
ادب پیران داشتن ... و پیوسته ... صحبت ... ورع ... خدا ...

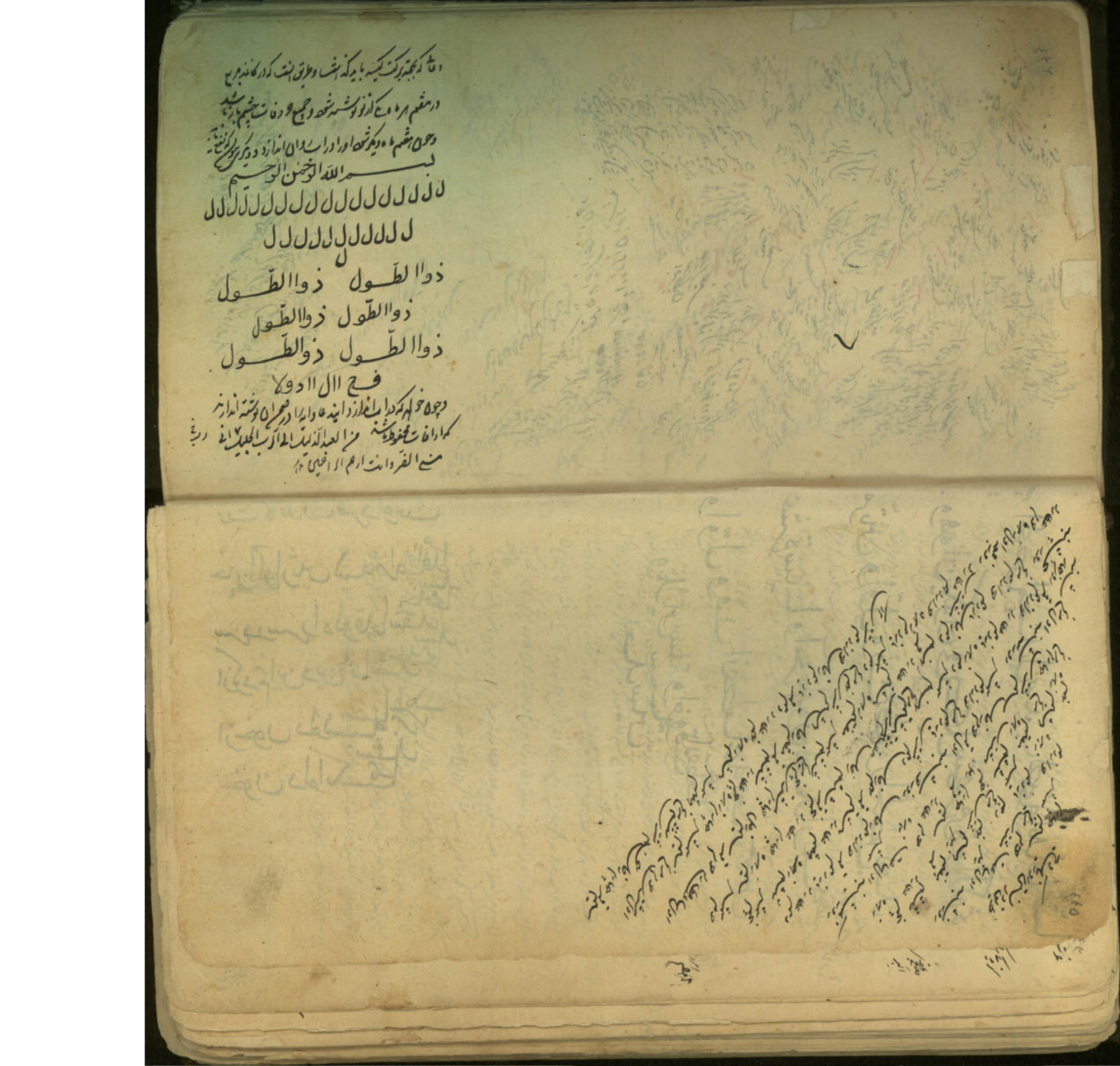
مجرب

دفع تب از امام جعفر منقول است که هر که سوره فاتحه چهل نوبت بر قدح بخواند و آن آب را بر روی کسی زند که او را تب گرفته باشد شفا یابد
و هر که سوره مذکور را در قدح پاک نوشته بروغن گل محو کند و در گوش چکاند شفا یابد و درد گوش را بهتر شود. دفع آفات
از بعضی علما منقول است که چون این حروف را ال م ص ر ک ه ی ع ط س ق ن ... و در راه و دیوار
و منزلها و بوستانها ... خدای تعالی آنها را از دزد و آفات نگاه دارد. و آیة الکرسی نیز همین خاصیت دارد و در کاغذ
و ابزارها مشک و زعفران نوشتن و خوردن شفا ... خصوص ... بسیار خوبست و خواص بسیار دارد
بجهت درد معده آیه سوره ... بخواند ... شفا یابد ... ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا
وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب. ایضا این سوره مذکوره ... خلاصی یابد ... شهد الله
ابتدا کند تا ان الدین عند الله الاسلام ... خلاص ... دیگر ...
... یکی ... و دیگر بر دامن ... و سیوم ... زیر ناف ...
... و من یعقب ... فلن یغفر الله ... تا ... و ...
آن ... القول ... آیه ... در ساعت ... شنبه
وقتی که ... و قمر ... خاتم را ... کند و ...
آیه ... که ... کند در ... آن ... و اگر ... آیه ...
گوش ... در گوش ... باز ... و ابتدا ... آیه ... و ما محمد
الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم ... آهو نوشته
آن ... لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و این حروف ... آن ... نماید
... باشد
شفا یابد ... دفع درد ... سوره ... علی کل
شیء قدیر و هو القاهر فوق عباده و هو الحکیم الخبیر این آیه را در شب وقت سحرگاه بر کاغذی ... بر پهلو بندد
... شفا یابد ... دفع مرض دق و ضعف دل ... حروف مقطعه ... در کلاب ...
... و اگر ... نبود ... خوب است و بجهت ... قدری
خاک ... را ... و این آیه ... بر آن ... در ظرف ... آیه
وتمت کلمة ربک صدقا وعدلا لا مبدل لکلماته وهو السمیع العلیم. هر کس آیه سوره اعراف در وقت
... خدای تعالی از شر ابلیس و اتباع او محفوظ دارد و ... این شود
ان ربکم الله الذی خلق السموات والارض فی ستة ایام ثم استوی علی العرش یغشی اللیل النهار
یطلبه حثیثا والشمس والقمر والنجوم مسخرات بامره الا له الخلق والامر تبارک الله رب العالمین
اگر این اسم السمیع ... و ... در گوش چکاند ... در گوش شفا یابد باذن الله تعالی
درد گوش

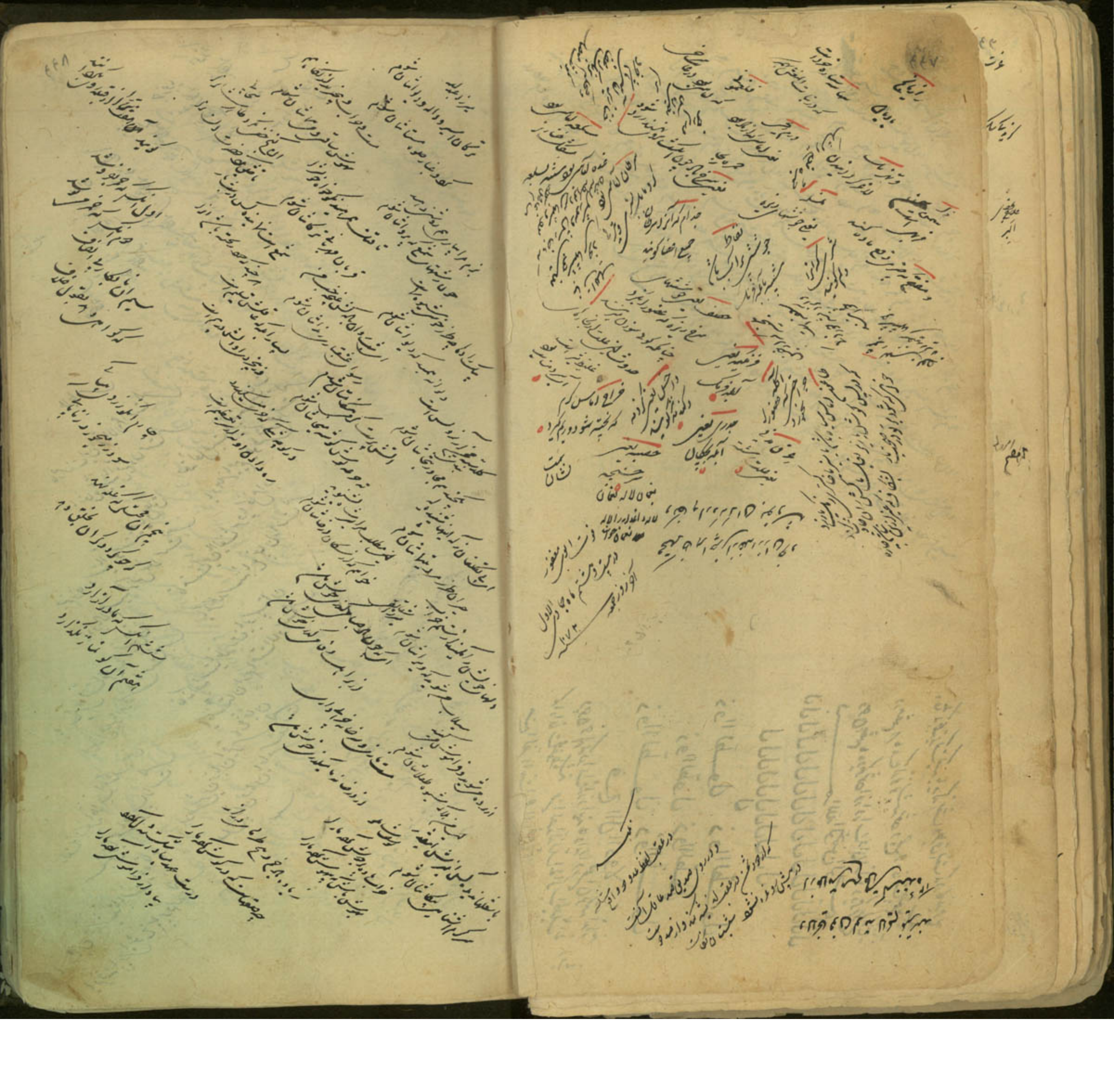
اگر کسی آخر روز جمعه اسم الرحمن الرحیم را بر خاتم نقش کند و با خود دارد هیچ مکروهی بوی نرسد ۱۰ دام کرباد بش و بجهت درد سر
المصور المبدی این دو اسم را در پوست آهو نویسد هر که درد سر داشته باشد با خود نگاه دارد درد او زایل شود ۱۱ واگر کسی
اسم العلیم الحکیم بنویسد و بشوید و بخورد بجهت زیرکی نیک دوا و خوبست ۱۲ از اصحاب اسهال با خود نگاه دارد شفا یابد و بجهت بازگشتن
هم خوبست و طریق که نوشته در روغن زیت انداخته روغن را بخورد ۱۳ از شیخ ابو العباس بونیه رحمه الله آورده که اگر کسی
اسم یا غفور را بر سه پاره کاغذ بنویسد و به بیماری که دهد شفا یابد ۱۴ شیخ مذکور میفرماید که چون طفل متولد گردد سه بار
هر روز اسم القوی المقتدر را بخواند و اگر بر آن طفل دمد از همه بلیات محفوظ ۱۵ جهت صحت بیمار کذا [illegible] ابن موسی الرضا
منقولست که اسم السلام را صد و یکبار بر سر بیمار بخوانند از آن مرض صحت یابد ۱۶ دفع شر حکام و سلاطین آیه کریمه
الذین ینفقون فی السراء والضراء تا خالدین فیها و نعم اجر العاملین در شب جمعه بعد از نماز خفتن نوشته با خود دارد [illegible]
ایشان از سوره مذکوره [illegible] تجب الحنین [illegible] مذکور همان خاصیت بخشد [illegible] از آیه سوره مذکوره
الذین قال لهم الناس ان الناس تا ذو فضل عظیم [illegible] مذکور همان خاصیت بخشد ۱۸ [illegible]
و له ما سکن فی اللیل والنهار وهو السمیع العلیم چون [illegible] غضب [illegible] بخواند البته [illegible]
دیگر کسی [illegible] حضرت [illegible] که هفت سوره انعام بخواند [illegible] ۱۹ [illegible]
باعداد آیه سوره انفال [illegible] جعله الله الا بشری [illegible] وما النصر الا من عند الله ان الله عزیز حکیم [illegible]
در روز [illegible] مبارک رمضان نوشته در زیر خاتم نهان کند [illegible] در همه دشمن
[illegible] و [illegible] خوبست ۲۰ دفع غم وما ارسلناک الا مبشرا ونذیرا وقرآنا فرقناه لتقرأه علی الناس
علی مکث ونزلناه تنزیلا بجهت [illegible] بخواند [illegible]
و بعد از خواب [illegible] دیگر بخواند [illegible] ۲۱ [illegible] ان الذین یتلون
کتاب الله واقاموا الصلوة وانفقوا مما رزقناهم سرا وعلانیة یرجون تجارة لن تبور لیوفیهم اجورهم
ویزیدهم من فضله انه غفور شکور در چهار قطعه [illegible] کند مطلوب حاصل شود
بجهت غم الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن ان ربنا لغفور شکور [illegible] داشته باشد
زایل شود دفع تب [illegible] منقولست که شیخ [illegible] رحمه الله [illegible] هر کس که تب داشت
او را با خود نگاه [illegible] این آیات نوشته بود
بسم الله الرحمن الرحیم یرید الله ان یخفف عنکم وخلق الانسان ضعیفا الآن خفف الله عنکم وعلم ان
فیکم ضعفا ربنا اکشف عنا العذاب انا مؤمنون وان یمسسک الله بضر فلا کاشف له الا هو وان
یردک بخیر فهو علی کل شیء قدیر

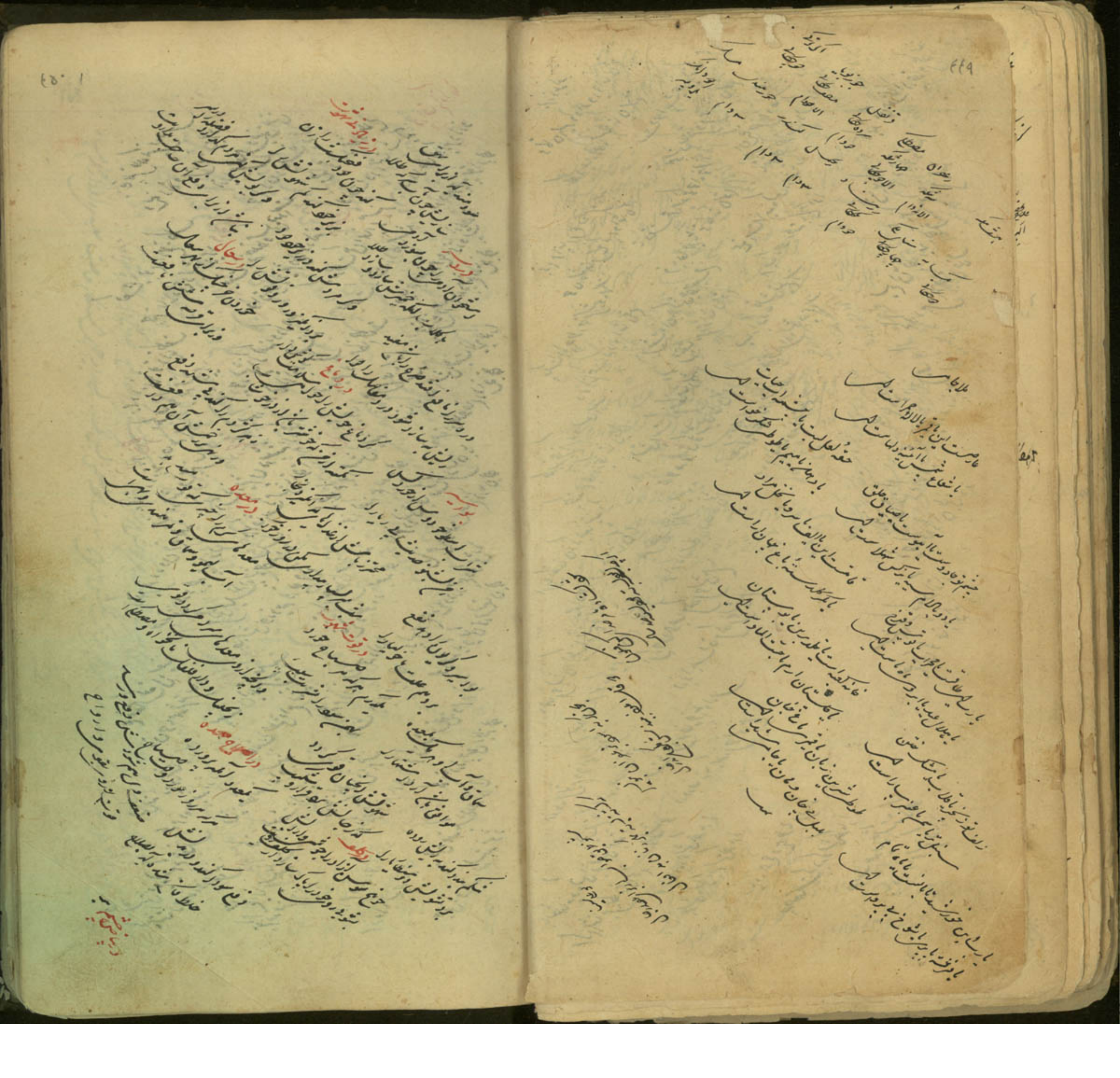
الحیض المعتدل سبب لصحة ابدان النسا
وهو ان یکون فی کل شهر مرة والکثرة
مرتین واول وقت ظهور الحیض بعد
عشرة سنینا وآخر ظهوره بعد اربعة عشر سنینا
واول وقت انقطاعه بعد خمس
وثلاثین سنة واخر وقت انقطاعه
بعد ستین

رب لا تذرنی فردا وانت
خیر الوارثین [illegible]
سر هر سر راه نو فدا شد [illegible]
از کودم این دین ادا شد [illegible]
از خون دل [illegible]
خون دلم [illegible] شد



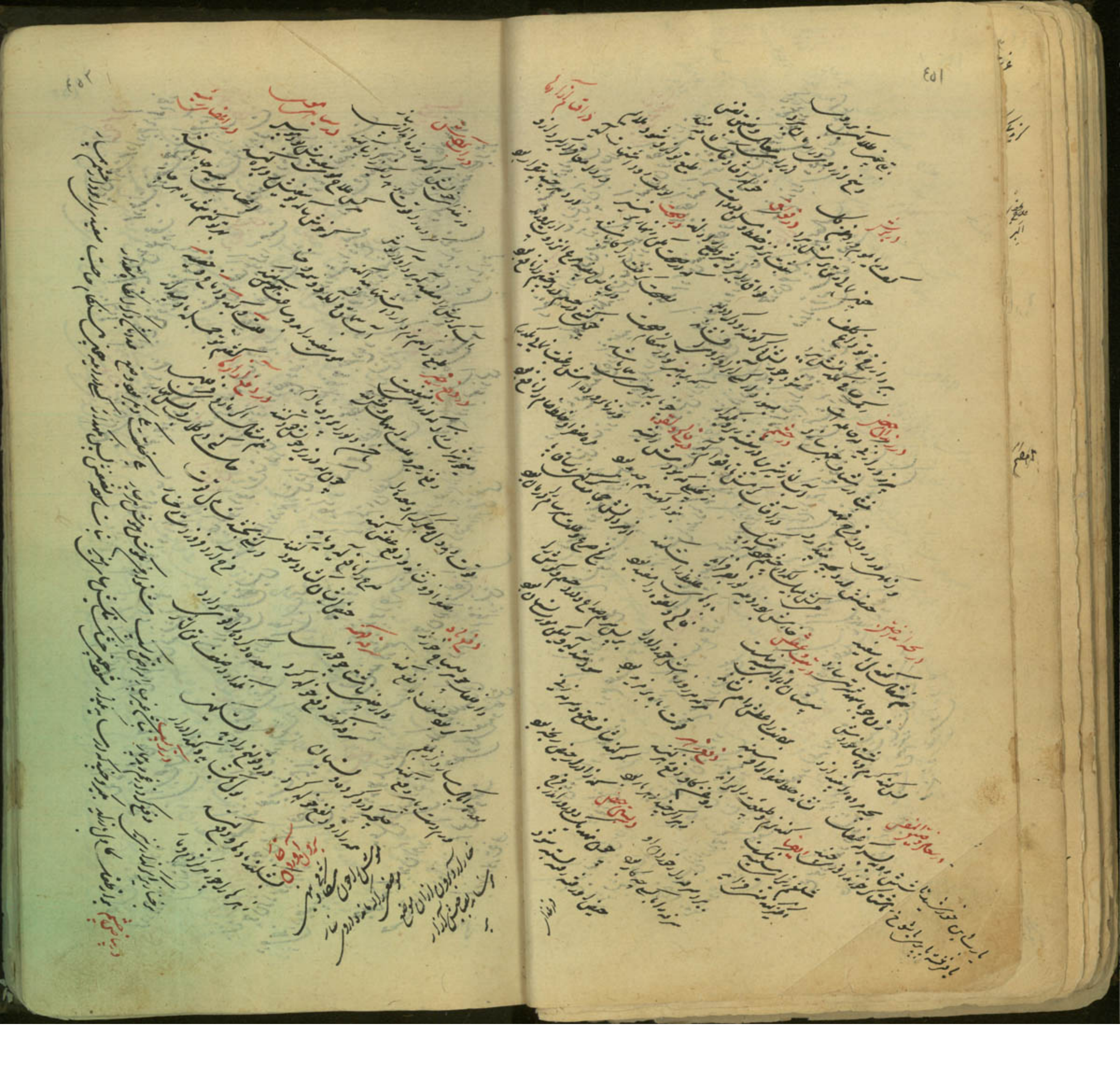
دعا که بجهة برکت کیسه باید که اینست وطریق اینست که در کاغذ مربع
در هفتم هر ماه که از نو نوشته شود وجمع و دفات چشم باز شود
وچون هفتم ماه دیگر شود اورا در آب روان اندازد و دیگری نویسد
بسم الله الرحمن الرحیم
ل ل
ل ل ل ل ل ل ل ل ل ل ل
ذوالطول ذوالطول
ذوالطول ذوالطول
ذوالطول ذوالطول
فح ال ال دولا
وچون خواهد که دراز دایند آنرا در ماه رمضان نوشته اندازند
که اوقات محفوظ باشند من العبد لذلک الهی ارب الجلیل
منی الفقر وانت ارحم الراحمین

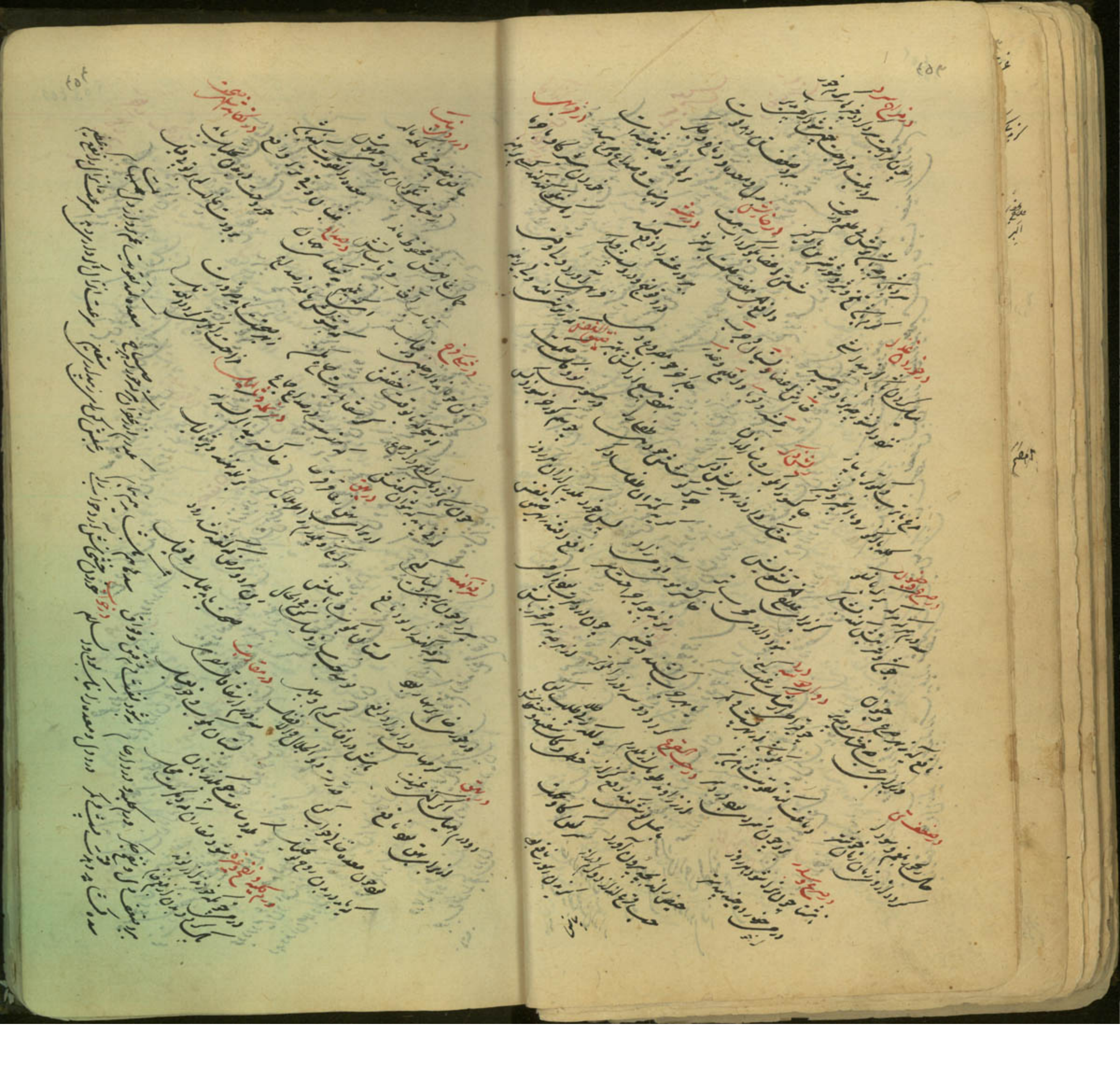

۴۴۸
۴۴۷

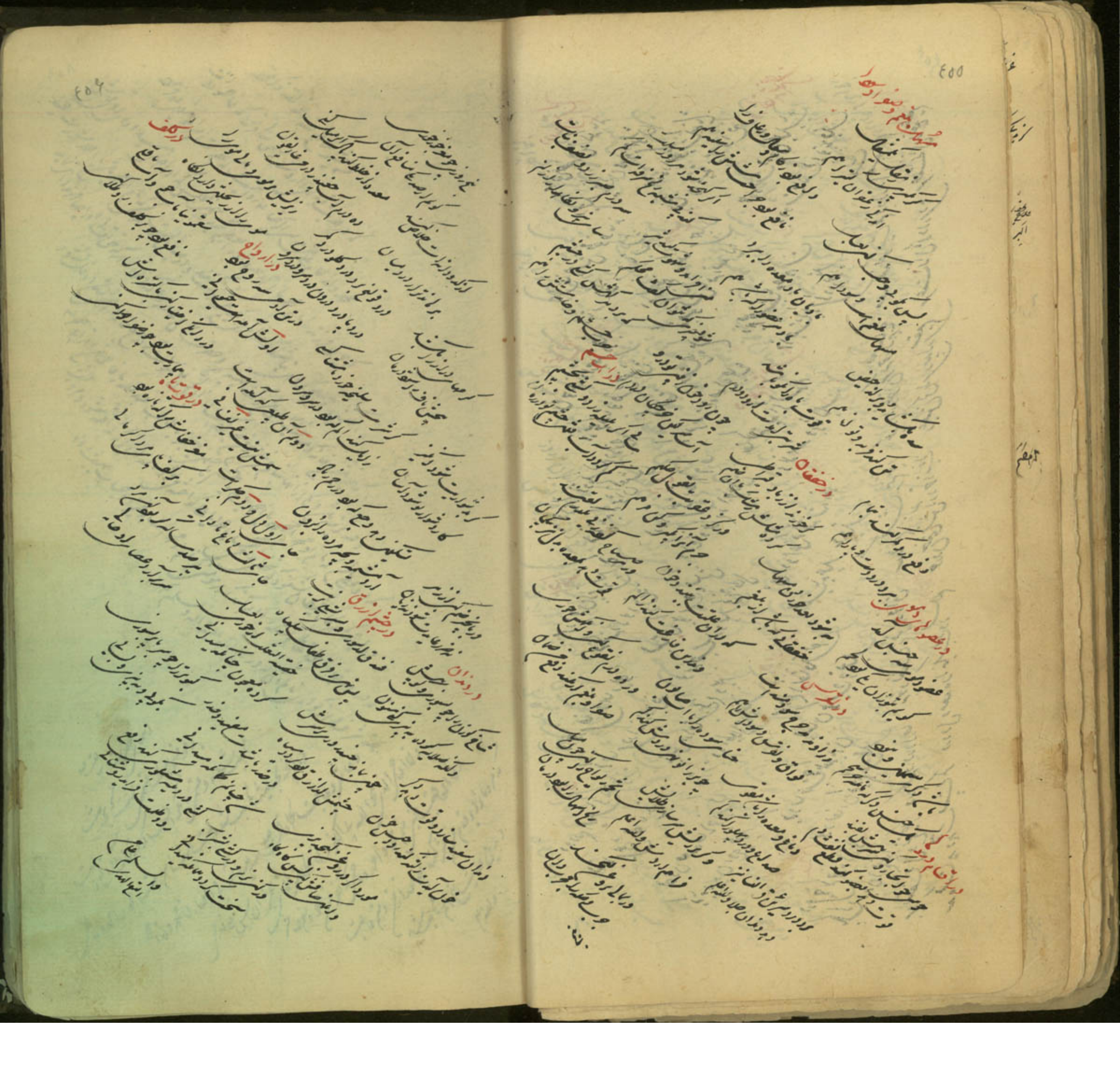


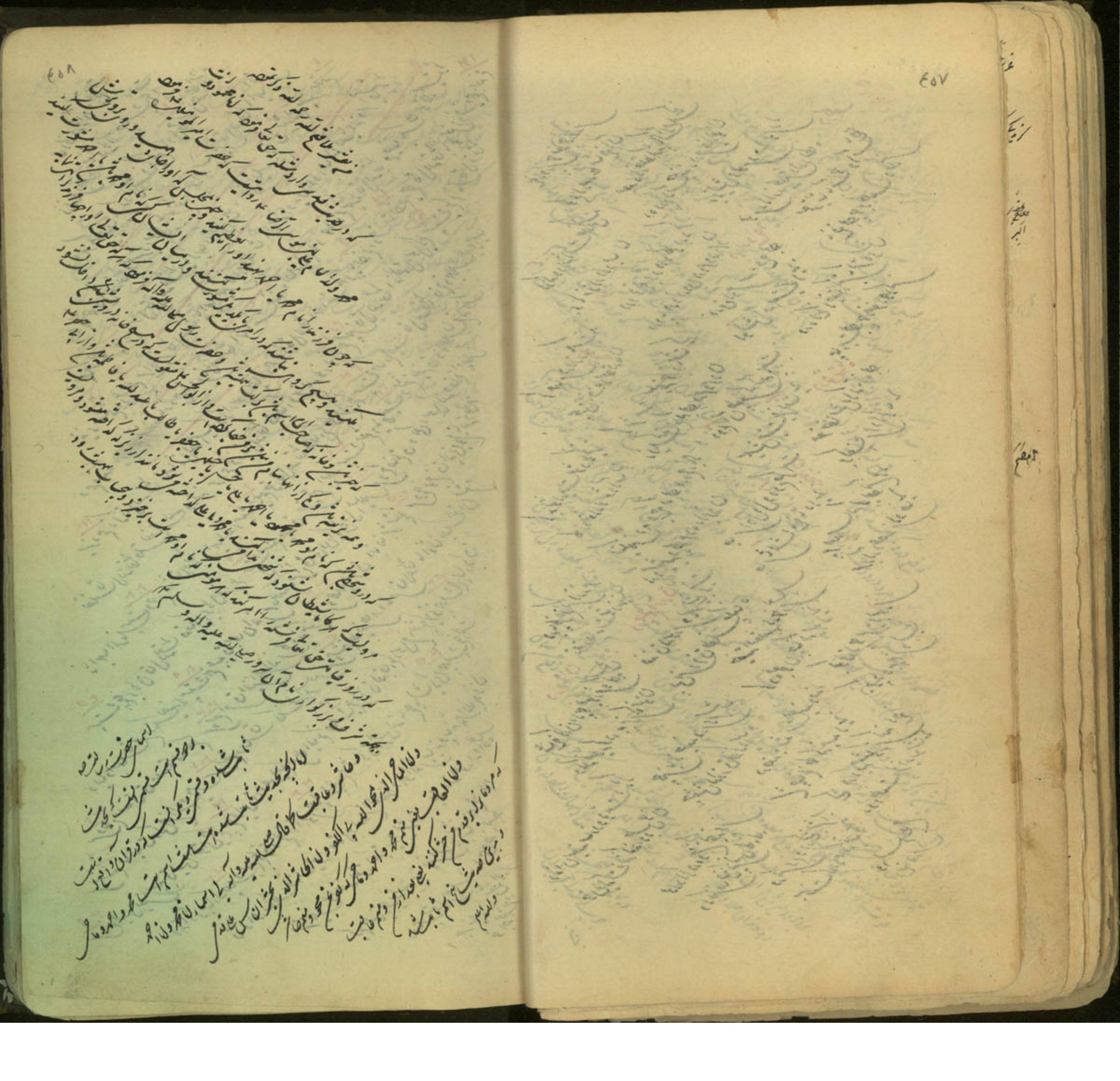
۴۵۰

۴۴۹









امام الهدی صدر دیوان حشر * تراغ لولاک تمکین بس است * ثنا تو طه و یس بس است ۱۱ در بیان شفاعت

قال الله تعالی عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا مراد از مقام محمود مقام شفاعت و حضرت صلی الله علیه و آله

که لا تأتیه آیات من عند ربه فخیرنی بین ان یدخل نصف امتی الجنة و بین الشفاعة فاخترت الشفاعة

و هی لمن مات لا یشرک بالله شیئا یعنی آینده از نزد پروردگار من آمد و مرا مخیر کرد این

میان که نصف امتی مرا بهشت در آورد و میان که شفاعت امتی کنم و شفاعت را

اختیار کردم بجهت که این شفاعت عام است و شفاعت از برای کسانیست که بر شرک نمرده باشند هر چند گناه

باشند مرا از شفاعت کنم که شفاعتی لاهل الکبائر من امتی و از خوش بشارت تیسیر گنهکاران ۵

باده معصیت را مولانا کاه الهی ایمان در یاب گفته شرط شفاعت او اگر بابا است با ما ی سالک

ایمن حسن فراست ۱۱

[illegible]







ازو خبره خواندم شاهی مسمی بقوص ایرج بجهت پرز شب ایرسا چهار درم بلیلۀ سپید سنبل اشق از هر یکی
دو درم اشق را ابر کرحل کنند و داروهای دیگر باویز کنند و اقراص کنند یکدرم و دو درم با سکنجبین به مند
قرص الیوس بجهت کودک تیز رز که از و چهار مثقال بلیله سپید سنبل اشق از هر یکی و شعال اشق را با بر کرحل کنند عنصل
دداروها بران بر شند و اقراص کنند هر یک مثقال با سکنجبین دهند منفعت تام یابد چنانکه شخص بجو کا داده بعد
سه روز پس بگشته پرز او که اخته بود و آن شخص مذکور را بران طبیب بعد و لله اعلم

در علاج ورد انحف اگر افیون را در آب بکوم لعاب نه و در اتی بینند
تا حل شود بعد به موضع درد طلا کنند و جع را ساکن گرد لذ
دیگر اگر صبر و افیون نیز هم رنبی کوبیند برگ بار کلاب
باب بسانید و طلا کنند و زیت نیز دیگر تو دل هر وردی که
چون خواهند که نیست آن از عمق بدن ظاهر شود ضماد کنند سود و ارد
و خوردن خولنجان در دمای سود نافع بود و اگر بخواهند تحلی کند با عسل
چاشنی شد یا شند و طلا کنند بدر دو دیگر باشد و در موضع زنج
ورم اگر الحلیت ده ۵ در علاج استر خای اعصاب
عاقرقرحا را با ریک سحق کنند و بار و غن زیت بر موضع ماشید و
خوردن بلادر نیز نفع بسیار دارد

[illegible]

کلمه‌ایکه در عدد نوانند دواکه خواب خسوف ماکار درمنه محمودی عمر ارزنی کفر
اسود که رحمت نفت هوا جمعی اروات علیه الغنه مردود

یعقوب گورستان توبه پشیمانی مجبوب امام رسول دولت محمود عدس
پر دارالقرار ناز انجاز رستما ذولباشی کلکشی باقلا

ابراهیم قائم نوباوه صباح نایب قاضی جوانه سرا ملک قارچی برابری
گلزار محمدی جوجه سا عرق‌کار سیاوش شاه تکیه گاه اربان [illegible]

سلطنت منک مرتبان دفتر توجیه اوارجه معاویه نجف کودک
حاقت محمد حمزه سوراخ مار معاویه ابوسفیان فجرزاده فرانسس کل

تنگه
عسلدو ساده صدرا مرغش اسب فرنگ هندوستان دریانوک [illegible]
سنگ گاراده نامرد ملعون بانگ همه گو همه گوشتی اسبکراه بجادرد
گر
مودی شجاع مالک عالم حرم هرزه گو محبت . نار الصلاح هوش نازی نیز
دلیری معقد ویرانه سیاه دل آزار مورث امرود معدوم همه دام استادی [illegible]

جوانمرد کوتاه وام لوند قهوه خانه عشق هندی ادم دلوع چیدر
درمانده صاحب عقل و فهم مبیه کوه داده [illegible] دوست سبز علی [illegible]

ابوالقاسم معشوق یوسف العشق حج صلح مطلوب محتاج خواجه
مالک یوم الدین محبت عاشق حسن ازل کالمحبه ایمان نزاع وفا پیدا خوش آواز

زبان درار عاشق دلبر نزاکت منبر عالم غم [illegible]
دهان یعقوب افت اردی فراموشی مست فنی تلخ انیت [illegible]

نیشکر عقاب ارکم خنجر صهبا عاق کعبه لعل سادات
تبریزی سنگ گل بگنفش شاهان چالاکی عاصی آب انبار نمکین سرور

شتر نفس پسته عامی حاجی علم [illegible] زنده سمنان ملک
مرغی معوان خندان اعمی مسک علاء کاف بجان بانع دعوی

تنگک منافق هجر شاه عباس طهماسب شاه می حج اصفهان
ولکیش تمار درد شاه [illegible] قمار کل درد قلمدان

کاشان نفس تقوی ستوده عبدالله خان اوزبک کلاه حیدر شاه عباس
عفو روضه شیطان ضحاک جبه [illegible] و لکن [illegible]

مبوسه مستحب غلام خراسان مرغابی
زیبا سنت سوخته آواز خوش قتاع اللوتی

۲۶۹ [illegible]



وانچه بیرون از زبان دارد واز زهر لکه‌ها را تحلیل کند [illegible] و قوت کرمی او بآنکه دارد در بیرون [illegible]

و بیان دانست که او بتر است که در بیرون اعتمادکه بر غذا کند [illegible] و از زهر لکه زیاده قوت جماع از زیاده [illegible]

و از غذا [illegible] که آب [illegible] که طبیعی معجونها گرم دارد و دارو

میوه تا قوت جماع زیادت شود هر دو معتدل [illegible] و با نوع [illegible] غذا غلبه کرده بر همه [illegible]

و دل او خون [illegible] و هیچ تدبیر آن را [illegible] دو جنس او هم [illegible]

دل [illegible] که در هلاک شد و [illegible] قوت [illegible] معتدل [illegible]

از زهر لکه [illegible] معتدل و غذا [illegible] رطوبت [illegible]

تا غلبه شود [illegible] از آن [illegible] خام بخورند قوت عظیم کند [illegible]

و اگر مردم [illegible] بخورند [illegible]

خام [illegible] قوت [illegible]

و [illegible] تصنیف [illegible]

قوت [illegible]

و [illegible]

[illegible] باب دیگر در معجون [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

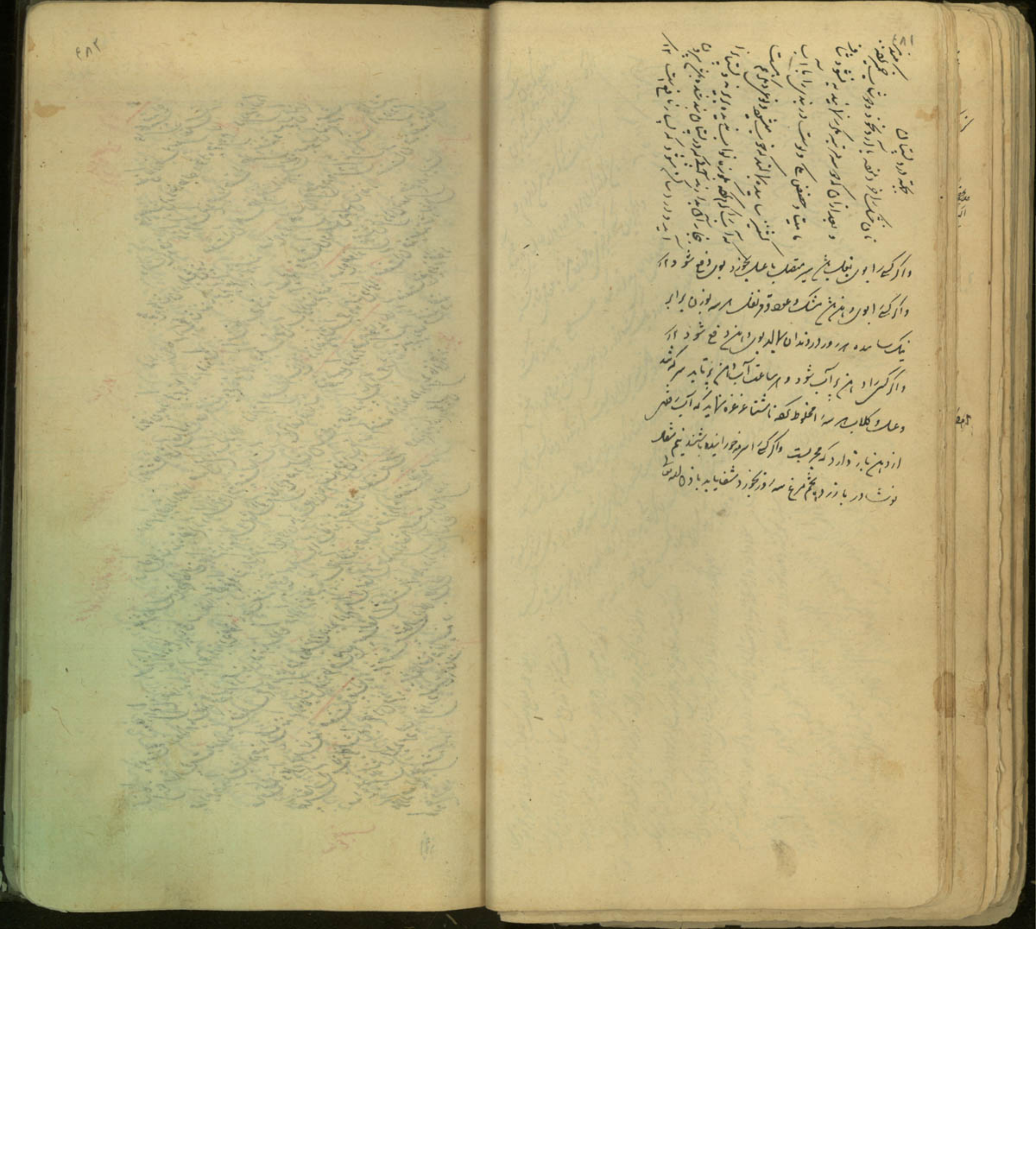
[illegible]

[illegible]









واگر کسی را بوی بغل باشد زیر مقلب علک بخورد بوی دفع شود و اگر

واگر کسی را بوی دهن باشد مشک و عود قرنفل هر سه بوزن برابر

نیک بسوده هر روز در دندان مالد بوی دهن دفع شود و اگر

واگر کسی را دهن پر آب شود و هر ساعت آب دهان بیاید بر سر کشد

وعلک و گلاب هر سه مخلوط کرده ناشتا غرغره نماید که آب حفر

از دهن باز دارد که مجربست واگر کسی را سم خورانیده باشند نیم مثقال

نوشادر با زرده تخم مرغ سه روز بخورد شفا یابد باذن الله تعالی



صداع سوداوی

صفت شربت افتیمون

صفت روغن بابونه

صداع سوداوی علامتش تیرگی رنگ روی و فکر فاسد است علاج گردن را بسبب سودا از دست مطبوخ افتیمون را
از نخود و آکراو نخود سازند غذا و روغن بابونه و بادام صفت شربت افتیمون افتیمون ده مثقال بجوشانند
و صاف کنند و بصفا ده مثقال قند سفید صاف کرده بقوام آرند صفت روغن بابونه بابونه تازه ده مثقال
روغن کنجد ده مثقال در شیشه کنند و چهل روز در آفتاب نهند یا بوخشک مثقال در یک سیر آب جوشانند
تا نیمه آید صاف کنند و نیم پاره روغن کنجد بهم ساخته بجوشانند تا روغن بماند صفت روغن بادام مغز بادام
ده مثقال قند سفید پنج مثقال بکوبند و قطره چند آب گرم بر وی ریزند و در طبق سفید بر روی آتش که اندک باشد
بمالند تا روغن که برآمده باشد بگیرند پس از آن اشارت استعمال که در علتهای سوداوی نافع است صفت این
اسطوخودوس ده درم بجوشند و کاوزبان و بادرنجبویه و شاهتره ده درم ارسال سو برگ شکوفه از هر یک ده مثقال همه را
در یک پیاله آب جوش دهند تا نیمه صاف کنند و بقند سفید شیرین کرده هنگام رغبت تناول نمایند غذا نخود آب گوشت
گوشت ماکیان و مرغ و الا زعفران اشتها کنند علاج گردد مرض بوجوه رنسو را پیدا نمایند کشت تا که شود از سودا
معجون نجاح یا حب افتیمون یا حب اسطوخودوس تناول فرمایند صفت معجون نجاح هلیله سیاه و پوست هلیله کابلی
و پوست بلیله و آمله از هر یک ده مثقال اسطوخودوس و افتیمون و بسفایج و تربد از هر یک سه مثقال و نیم همه را کوفته
و بیخته و ملائم در دو مشته و غاریقون موبیز نیز گذرانید از هر یک دو درم اضافه نمایند و مرو چند ان
عسل کف گرفته بیشتر از سه مثقال تا پنج مثقال هر مقدار که در فرونمایند صفت حب افتیمون که مسهل سودا نافع است
خوب نباید دو بار شد از هر یک پنج درم اسطوخودوس از و ده بار و پنج فلوس که علاقش در صداع سوداوی است
و غاریقون موبیز نیز گذرانید از هر یک مقدار اضافه نموده با آب خمیر کنند و حبها ساخته فرو برند حب اسطوخودوس
اسطوخودوس و افتیمون و بسفایج از هر یک پنج درم تربد و پوست هلیله کابلی و پوست هلیله زرد و سقمونیا
از هر یک مقدار نیم مثقال همه را بکوبند و ببیزند و حب ساخته غاریقون موبیز گذرانید با اضافه نموده با آب خمیر کنند
و حبها ساخته فرو برند صداع که از گرمی آفتاب باشد در تنگه علامتش تقدم مقارنت آفتاب و گرمی و خشکی دماغ است
از گرمی آفتاب سر گرم گردد رنگ متغیر و در دو شب مهلک آب کاهو حنظل و لعاب اسبغول آمیز بلند که در سایه خشک

ع‌ع

صداع که از سردی هوا عارض شود علامتش تقدم ملاقات برودت همچو ادویه سردی و سفیدی و سستی علاج
کردن ساز چوب در دیو و هوا زنان کناران شود مداومت بسیار مرکب و عنبر لادن و مشک دارو روغن
حار و ساز طلا صفت تربت طلا مذکور مرکب کوفته مثقال عنبر لادن که ذخیره کنند روغن زیت بکجه
گرم کرده ده مثقال همه را بهم آمیزند و ملایم کرده هنگام طلا کنند و دیگر آنکه ایام با خون از هیچ صداع دلالت
کننده است بر نفع او از هیچ او چیزی که با خون البته صداع و اگر از دوار او در شقیقه که عبارت
نیم مرکب با صمغ کوب زعفران و افیون و در بهر علاج بیمار شش بگلاب طریق آن صمغ عربی ده مثقال افیون ده مثقال
زعفران بعد آنکه همه را کوفته و بیخته بگلاب خمیر کنند و بر روی کاغذ مانند شامه بر شقیقه چسپانند مرب
نفعی که پس از آن که در روی موزون کشیده باشد علامتش درد موت دالی و نهان و خنده و فرح را نیست
نفع الوکه عبارت از آنکه الورادات کرده باشند و صباح صاف کرده مثل کشته غذا اسپغول
دار و چند دیگر در دیار بسطوا است مناسب بود که در د باغ ملطف صندل سفید ده مثقال و ده مثقال اسپغول
دو مثقال آب گشنیز و پنج مثقال گلاب حل کرده در شیشه کنند و زمان زمان دماغ چکانند
دیگر علت که فت نسیان ماده الحیوه که معجون فلاسفه نافع است محمی و در علت که عبارت
از بطلان و نقصان فکر است خیزران ماده سردی بود علامتش کاهیدن و بسیاری خواب و مزید فلفل از جوز است
هر روز معجون بلادر درم بخورد که از آن باب حفظ بهتر است صفت معجون بلادر فلفل دار فلفل و قسط
و وج و شونیز از هر یک ده مثقال سداب و خیطیا نا و زراوند مدحرج و حب الغار و چند بیدستر و شیطرج و خردل از هر یک
پنج مثقال همه را بکوبند و ببیزند و مرو ملبس و بیخ پنج مثقال عسل که کاسه ده مثقال روغن جوز چهار مثقال و نیم بلادر
زرشته هر صباح بقدر معمول کنند و فرونه و غذا قلیه خشک با کباب خورند و کرفس روغن جوز مغز جوز
ده مثقال قند سفید پنج مثقال بکوبند و قطره چند ناک آب گرمی بر آن بریزند و بطریق روغن بادام که در صداع سوداوی
مذکور شد روغن گرفته کیفیت گرفتن حب بلادر ظرف بلادر اگر از عجائب است بر بند خانه مستخرج نماید تا شود پس بزرگ نمایم
و بلادر را از خون خشک کرده دست را فرو بر داشته تا که در آن شسته بازش بر دارا والله اعلم

جمود گویند یعنی باطل شدن حس و حرکت بیمار و باقی ماندن وی بشکلی که قبل از این حال بوده

هر که بیمار جمود است او را حجم روغن [illegible] از دو شود [illegible] صحت را [illegible] آنها که مباشر علاج تو شوند

باید که کمتر کنند خلط سودا را اخراج او اخراج سودا در [illegible] تحقیق کرده شده مذکور [illegible]

سبات خواب است در غایت گرانی علامتش در بلغمی آن عظم دماغ و رطوبت بینی و نرمی نبض و سفیدی بول

علاج آن اشیاف کنند صفت آن مقل ازرق یک مثقال بوره ارمنی با آنکه یک مثقال کوبیده و بیزند

و باب دهان برشته شیاف کنند سهر که خواب است از حد اعتدال [illegible] کمتر [illegible] از سودا بود

علامتش خشکی چشم و بینی و زردی قاروره است [illegible] چنین تشبیه کردن [illegible] علاجش هر روز [illegible]

نطولات باید نطول عبارت از آنست که از ادویه [illegible] ادویه جوش دهند و بر عضو ریزند هم در علاج سهر

بخواید [illegible] فرفون [illegible] افیون کریه [illegible] سینه [illegible] بخورد و روغن بنفشه حل کنند [illegible] علاج

هر شب [illegible] بخورد علاج جنون در وطوط و دیوانگی [illegible] که اول باید فصد سودا [illegible]

و اگر معتدلات باید داد [illegible] چیزی که بوی خوش دارد [illegible] معتدلات [illegible] مزاج [illegible]

و عنبر است و گرم مزاج را [illegible] صندل و کافور باید که مداومت کنند [illegible] مرض جواز

آتش گرد عشق که مرض [illegible] سوداوی [illegible] که مردم [illegible] بواسطه کثرت اختلاط

بجولان و افراط فکر در حسن شمایل [illegible] عارض شود علامتش زردی روی و خشکی دهان و بیخوابی

و گریه و آه و اختلاط نبض [illegible] در وقتی که معشوق را بینند یا نام او شنوند هر کس [illegible]

باشد در طور و طریق عشق صادق باشد [illegible] طبیب حاذق [illegible] وصل است علاجی که موافق باشد

و اگر وصل میسر نشود [illegible] تا از معشوق سخنان [illegible] که عاشق را از آن نفرت شود

روایت کنند که عاشق را [illegible] مقید سازند [illegible] و [illegible] عشق [illegible] معشوقه

دفع [illegible] مشاهده جمال [illegible] کنند و جمعی را عارض شود که صورت [illegible] در میان [illegible] بینند

سدر یعنی تاریک شدن چشم بوقت برخاستن چنان [illegible] بلغمی بود علامتش سستی اعضا و کاهلی و فراموشی بود

از آنکه درون او بخار انگیزد تاریکی چشم چون برخیزد باید که خورد کباب با قلیه خشک

و زیره و چار [illegible] بنفشه [illegible] صغیر مناسب [illegible] سکته

که عبارت از باطل شدن حس و حرکت جمیع اعضاست علاج [illegible] چشم و [illegible]

و دوام باید رگ سر [illegible] کابوس علامتش درد [illegible] چشم و بسیاری خواب

و [illegible] در بلغمی و فراموشی و کاهلی و در سوداوی خشکی چشم و بینی [illegible] رنگ و فکر فاسد

و در او کار [illegible] شود [illegible] کند [illegible] سکته شود علاج اگر [illegible] بود فصد باید کرد

و اگر [illegible] باید [illegible] آن [illegible] بخورد خدر [illegible] شدن عضو [illegible] زیاده [illegible]

بود علامتش سردی لمس و رطوبت [illegible] و کاهلی و فراموشی است [illegible] عضو [illegible] اگر [illegible]

از روی علاج باید [illegible] باید مالیدن بعد از آن روغن قسط [illegible] صحتش [illegible]

صفت روغن قسط در [illegible] بلغمی مذکور شد صفت داروی که بلغم را [illegible] دفع کند [illegible]

[illegible] کوفته و چار [illegible] کرده [illegible] ده مثقال [illegible] در یک [illegible]

[illegible] ده مثقال [illegible] بوره ارمنی با نمک در آب آن حل کرده [illegible] یک [illegible]

آب [illegible] چشم و [illegible] البته [illegible] کنند که قی شود و السلام

[illegible]

[illegible]

تمدد نفعی است مثل عضو چون از نا ده بر دو از بو علامتش بر دی حس کرانه اعضا و رمی منفعل است علاج
حب سهال مناسب کعبه و بعد از ان به کف [illegible] روغن [illegible] بیده [illegible] برد وانه ایست
در اندرون پلک [illegible] ای چشم تو مبتلای شوریش بود [illegible] سکنجبین و حقیقت
اشق بر کرده [illegible] شعر منقلب و شعر زایده که معنی [illegible] و فرق از یاد شیت
کر شعر بود منقلب و زایده در تنقیه دماغ [illegible] حملک کردد تشمیر کن [illegible] خدا وند
تشمیر برین پلک را گویند چنانکه کحالان کنند سلاق [illegible] از علت و حمرت کرانه پلک [illegible] مژه است
علاج [illegible] تخم مرغ و برگ خرفه آمیز روغن گل و سایر ضماد [illegible] روغن گل [illegible] تازه
با مثقال روغن کنجد صد شغال در شیشه کنند و چهل روز در آفتاب نهند یا گل [illegible] خشک [illegible] در پلک
آن جوشانده [illegible] صاف کنند [illegible] روغن کنجد اضافه [illegible] تا روغن بماند [illegible]
که زیاده [illegible] در پلک بالا است علامتش کرانه پلک [illegible] چشم است [illegible] بود که در گوشه چشم
از جانب بینی [illegible] علامت [illegible] که [illegible]
جرب که در [illegible] اندرون پلک [illegible] است [illegible] چشم [illegible]
جرب [illegible] چشم [illegible] در دفع جرب [illegible]
[illegible] تا نفع [illegible] صفت شیاف [illegible]
[illegible] بیاید [illegible] مثل [illegible]
[illegible] صفت شیاف احمر [illegible] صمغ عربی [illegible]
زرد سوخته از هر یک [illegible] زعفران [illegible] صبر سقوطری [illegible] افیون [illegible]
[illegible] همه را [illegible] صفت ذرور اغبر [illegible] سوخته از هر یک [illegible]
[illegible] همه را [illegible] تا همچو غبار شود [illegible] والسلام

[illegible]

زهر نفع دارد چشم را طرفه که نقطه سرخ یا کبود بود بر سفیدی چشم در چشم تو آن که طرفه ظاهر باشد
از بن مژه تر آب و فضول [illegible] چنین دیده خون آلوده کند دارو کرد دفع گردد از نوادر باشد ظفره
سفیدی ناخنه روشنایی [illegible] قرص العین [illegible] پیش چشم [illegible] از [illegible] علاج
ترتیب شیاف [illegible] بر میم [illegible] دال نقطه حرکت [illegible] سبب [illegible]
نفع آب [illegible] که در هر چشم است [illegible] سفیدی [illegible]
پاره ای سفیدی چشم [illegible] گرد آمده باشد [illegible] شقاق [illegible] چشم [illegible]
انتشار نفع [illegible] موضع [illegible] چشم است [illegible] رطوبت [illegible] علاج
نفع [illegible] منافع [illegible] سقوط [illegible]
[illegible]
همه را [illegible]
[illegible] رطوبت [illegible]
خیالات [illegible] چشم [illegible]
از امتلای معده [illegible] خیالات [illegible] صداع [illegible] باشد
هر گرگه [illegible] معده [illegible] سبب [illegible] مسهل [illegible] معده را از اخلاط مختلف
پاک گرداند [illegible] بر صعتر
در دوار دانسته شد [illegible] نزول الماء نفع [illegible]
آب موضع روشنایی [illegible] چشم ایشان [illegible] باشد
گره بسته آب را [illegible] افتد تغییر آب [illegible]
اگر مردم را عارض شود که چشم ایشان [illegible] از روی علاج [illegible]

مواد

[illegible] عنوان [illegible]

حک کرده بچکانند یا آنکه کتان کهنه را فتیله کنند و سفیده تخم مرغ گرداگرد آن آلوده سازند و در سوراخ بینی نهند ه

تعداد ادویه که رعاف را دفع کند دارد رعاف آنچه مشهور بود کهربا و گل ارمنی و زاج و قاقیا بود و افیون و دوغ و [illegible]

کندر و زاج و عدس کلنار و اقاقیا و کافور بود ه زکام نفع فرو آمدن رطوبت از دماغ به گلو یا بینی و بعضی

آنرا که جانب گلو فرود آید نزله گویند اگر از گرمی بود سوزش گلو و بینی است شربت نیلوفر مناسب بود صفت آن

گل نیلوفر ده یا چهار مثقال در یک پیاله آب جوش دهند تا بنیمه آید صاف کنند و چهل مثقال قند سفید صاف کرده آمیزند

و بجوشانند تا بقوام آید ه هم در علاج زکام که چیزی از سردی بود علامتش گرانی درد سر است شربت زوفا مناسب بود

غذا نخود آب و دوز گرم ماش و جو مقشر مناسب بود صفت شربت زوفا زوفا دو مثقال پوست بیخ بادیان

و پوست بیخ کرفس و ایرسا و پرسیاوشان از هر یک مثقال انجیر ده عدد همه را در یک پیاله آب جوش دهند

تا بنیمه آید صاف کنند و هفت مثقال قند سفید صاف کرده آمیزند و بجوشانند تا بقوام آید ماءالشعیر [illegible]

تمام روز بر او [illegible] علامتش تشنگی و تب و اندوه است [illegible] مسهل خوردن [illegible] طلا صندل

سرخ و سفید صفت آن صندل سرخ و سفید از هر یک مثقال و بیست مثقال آب گشنیز تر حل کرده [illegible]

زمان زعفران طلا کنند صفت مسهل که ماشرا و جمیع مرضهای سوداوی را مفید باشد و معروف بود [illegible] هندی

و آلو بخارا از هر یک ده مثقال [illegible] در آب گشنیز خیسانده که از بالایش بگذرد صبح صاف کنند و بیست مثقال ترنجبین [illegible]

در ده مثقال گلاب حل کرده بجوشانند صاف کرده [illegible] اضافه نمایند و [illegible] گرم بیاشامند ه

و بیاشامند [illegible] که در دو عارض شود احداث این مرض از خون سوخته است

الامر

دارند که مناسب بود ه ورم الشفه یعنی آماس لب اگر از گرمی باشد هر کس که زخم لب را علاج خواهد کرد

[illegible] ملتئم خواهد کرد [illegible] خون و خمیر بخورد [illegible] در این مرض [illegible] خواهد کرد ه قلاع

یعنی جوشش دهان چون از گرمی بود علامتش [illegible] جوشش است و در صفراوی زردی آن [illegible] گلنار و گل ارمنی و

سماق [illegible] بیاشامند [illegible] اگر قلاع [illegible] از راه علاج [illegible] ه

هم در علاج قلاع که از سردی باشد علامتش در بلغمی سفیدی جوشش است و [illegible] سیاه باشد از سودا خواهد بود

اگر در [illegible] قلاع [illegible] اسباب [illegible] مهیا گردد [illegible]

سیلان اللعاب من الفم چیزی آب بسردی از دهان فرود [illegible] سرد معده بود باید خوردن گوارش [illegible]

تا آن وقتی که این مرض منع شود صفت آن قند سفید یا نبات صد مثقال بجوشانند تا [illegible] غلیظ شود

بعد از آن زیره که در سرکه پرورده باشند و [illegible] داده و چهار مثقال [illegible] و سه مثقال فلفل و [illegible] بوره ارمنی

همه را کوفته و بیخته اضافه نمایند و [illegible] کنند تا بهم سرشته شود پس بر روی سنگ [illegible] بزنند و [illegible] گوارش عود را

[illegible] ریزه سازند و [illegible] عود [illegible] چهار درم [illegible] فلفل [illegible]

از هر یک [illegible] قاقله کبار [illegible] زعفران از هر یک دو درم [illegible] فلفل [illegible] از هر یک [illegible] قند

سفید یا نبات صد مثقال ه [illegible] نفع [illegible] مسهل مناسب بود ه [illegible] نفع [illegible]

دندان چون از گرمی بود علامتش [illegible] از آب سرد است دندان [illegible] از گرمی [illegible] مشمش

باید کرد [illegible] سکنجبین [illegible] و [illegible] ماش [illegible] باید خورد صفت سکنجبین [illegible]

[illegible] صاف کرده بجوشانند تا [illegible] غلیظ شود [illegible] مثقال آب [illegible] اضافه [illegible]

[illegible] دندان از خوردن [illegible] علاج [illegible] اگر مرض [illegible] شد

[illegible] دندان [illegible] مرض [illegible] رطوبت [illegible] ساقط گردد [illegible]

[illegible] دندان [illegible] شده

[illegible] باید [illegible] دندان باشد

اثر دامیه یعنی خون رفتن از گوشت بیخ دندانست تولد این علت از کثرت رطوبت [illegible]
ورم اللثه یعنی آماس گوشت بیخ دندان علامتش درد موی و درد و ثقل بنی دهانست و در صفراوی سوزش و سرخی
زدن و در بلغمی سفیدی و نرمی آماس و در سوداوی سیاهی و محکمی آن از اکه از خون شد ورم اللثه بدید کرد
نزد بسر ام خلد دید وان الحکه بان سبب خلعاد کر خلد زوای سهلش نفع رسیده ه تاکل اللثه
یعنی خورده شدن گوشت بیخ دندان حدوث این علت از ماده حاده خورنده است
چون خورده شود لثه اثای شکوفه لشنو جو و زهر طلا از هر چه کنه زنگ آورد و گلوب بسل از آن
تخم گشنیز برگ عفص و شهد صفت برگ عفص چهار عفص یک مغز ریزه کنند و در سایه
بگذارند تا هفت شود پس بهست مغز برگ گفته آمیخته و ماه در آفتاب گرم بگذارند یا بجوشانند تا
مهرا شود پس صاف کنند و در شیشه نگاه دارند ه بطلان الذوق یعنی باطل شده
حسی که مزه چیزها را دریابد چون از ماده سرد و تر بود علامتش رطوبت دهان و نرمی نبض و [illegible]
هر گاه که حس حق باطل گردد در باقی مزه مشکل گردد اخراج کنی چو خلط [illegible]
اندیشه مکن که زود زایل گردد ه ورم اللسان آماس زبان اگر از حونت باشد سرخی زبان
زصد فزونت باشد کر کر زنی و نشنوی قول حکیم نفعات خردمند حونت باشد ه تشقق اللسان
یعنی شق شدن زبان چیزها از ماده گرم خشک بود علامتش خشکی دهان و تشنگی و [illegible] است
باید که کتیره در لعاب سپیوش حل کرده مدام در دهان داشته باشی ه حرقة اللسان یعنی سوزش
زبان چیزها از غلبه صفرا بود علامتش تلخی دهان و درشتی زبان و سرعت نبض است هر گاه که سوزش
زبانت باشد الشش بدل جسته از آنت باشد باید که لعاب تخم به بو [illegible] با شیره خرفه در دهان داشت
جفاف اللسان یعنی خشکی زبان چیزها از گرمی و خشکی بود علامتش بسیاری [illegible] و محکمی نبض و زردی
قاروره است از مضمضه کردن لعاب سپیوس با شیره خرفه [illegible] ه ورم اللهات
یعنی آماس ملازه و آن جسمی است از بالای حلق آویخته شبیه ببریده و از املازه نیز گویند

ایراد ورم ملازه احوال تو به گر ماده حتی بود رگ باید زد و اگر سماق [illegible] غرغره ساخت
چندانکه بشوی خلاص از این علت باید صفت غرغره مذکوره سماق [illegible] در یک پیاله آب جوشانند
تا نیمه آید صاف کنند و قدری گلاب ضم ساخته غرغره کنند ه استرخاء اللهات یعنی سست شدن
ملازه ه استرخاء اللوزتین یعنی سست شدن دو کوده دهان که غرغره سازی از گلاب و مازو
ظاهر سود دارد [illegible] صفت غرغره مذکوره مازو ده عدد نیم کوب ساخته در یک پیاله
آب جوشانند تا نیمه که صاف کنند و قدری گلاب اضافه نموده نیم گرم غرغره کنند ه خناق
یعنی درد گلو چیزی از خون بود علامتش سرخی چشم و [illegible] است درد گلو چو فصد کردی بخور آب
شربت [illegible] از آب سماق و مثال آن غرغره است هر چند که بیشتر بود بگو صفت شربت [illegible]
در کام مذکور شده ه دخول العلق فی الحلق یعنی در آمدن زلو در گلو علامتش [illegible] و [illegible] خون [illegible]
از خون گلوت از زلو داد خبر [illegible] که مردم از گلوی تو [illegible] که غرغره سازی آب [illegible] چیزی [illegible]
از آن [illegible] صفت غرغره مذکوره خردل نیم کوفته ده مثقال در یک پیاله آب جوشانند تا نیمه آید صاف
کنند و پنج مثقال نمک در آب [illegible] حل [illegible] نیم گرم غرغره کنند ه قرحة الحلق یعنی ریش گلو علامتش درد
و بیرون آمدن [illegible] است تخم گل [illegible] از [illegible] در [illegible] اندک بخورند
نشب العظم او الشوک فی الحلق یعنی بند شده استخوان یا خار در گلو [illegible] استخوان ماند
یا خار در جوف گلوی کسی [illegible] لقمه که بیچه از فرو بردن آن [illegible] بسیار
بلع الابرة یعنی فرو بردن سوزن علاج این مرض خاصه ناظم است سوزن چو فرو بردی و گردی رنجور
تدبیر تو [illegible] باشد از [illegible] باید [illegible] مقناطیس خوردن [illegible] مقناطیس
سنگ آهن ربا است ه ورم المری یعنی آماس مجرای طعام از حلق بمعده علامتش در جمیع اوقات
درد میان دو شانه است و درد [illegible] تنگی نفس [illegible] و در صفراوی [illegible] تب [illegible] سرعت نبض

بحة الصوت یعنی گرفتگی آواز چون آواز گرمی و خشکی بود علامتش بیماری ... آب و خشکی دهان و درشتی
زبانست   آواز تو چون گرفته بینم بپذیر جوزی ز نبات و جوزی از مسکه بگیر آمیز بپیچ یار و
میلش فرما کو دخن اقماع توانی عقد ببر   سعال یعنی سرفه   در سرفه تر القوم ...
کی غیر طلب طبیعی ز دغا ... و در خشک ... بر آن خشخاش تو ترتیب کن و در خوشیتن باز مگیر
ربو یعنی تنگ نفس چون از بلغم باشد علامتش عدم آشنا شدن و متغیر شدن از هوای سرد و نفع یافتن از
هوای گرمست دارچینی تنگ نفس امضر است   تنگ نفس اگر بکس گرد دیار دخن بود ...
دود غبار از اوی مه و دود غبار ... است   آب خنک و اتباع و نوم بهار ... این
در زکام ... نفث الدم یعنی ظاهر شدن خون بسرفه یا تنخع یا قی یا تف
در نفث الدم ... کار گردد دشوار از آب جو و عدس غذا کن تنها از شربت الخبار رغبت می کن
با سود و صمغ و کهربا و گلنار   صفت ... الخبار بکوفته شش مثقال در یک سیر آب جو شانند
تا بنیمه آید صاف کنند ... قند سفید صاف کرده آمیزند و بجوشانند تا بقوام آید   سل
یعنی جراحت شش علامتش تب لازم دائمی و برآمدن ریم بسرفه است و فرق میان آن و بلغم آنست که چون
ریم را بر آتش افکنند بوی بد از وی ظاهر شود و چون بر روی آب اندازند ته نشیند   از علت سل کی
گرفته زار و زار آب جو خور خورده او را زغار هر چند که این مرض ... شود ... رنوا
دت مار ه   ذات الریه یعنی آماس شش علامتش تب تیز دائمی و تنگی نفس و عدم قدرت بر تکیه
در ذات الریه آب کاکنج نیلوفر ممزوج بشربت بنفشه میخور وان لحظه که خاطرت کشش سوی غذا
از آب جو و ماش و عدس در مگذر   صفت شربت بنفشه بنفشه شش مثقال قند سفید ...
شربت الخبار که صفتش در نفث الدم گذشته بپزند   شوصه و ذات الجنب نیز گویند
یعنی آماس پیچه که در نواحی ... علامتش تب دایمی و تنگ نفس و خله پهلو هاست   احوال
ز شوصه چنین داد خبر گویم ... رهی از خوف و خطر ... با سلیق و رغبت ... آب عناب و ...

اگر تب نیز

نیلوفر   صفت شراب نیلوفر در خناق مذکور شد   ذات الصدر یعنی آماس پیچه که در نواحی سینه بود
علامتش تب دایمی و درد سینه است   ای درد بود در سینه ز اندازه بدر از علت ذات الصدر در معنی خطر
از اغذیه جو آب کشک و جو ماش و ز اشربه خواه شربت نیلوفر   صفت شربت نیلوفر در شوصه ...
اشارت بان که در شوصه و ذات الریه و ذات الصدر اخراج ماده بسهال نباید کرد و بتنقیه اکتفا باید   صفت آن
خفقان یعنی طپیدن دل خواه ... خواه غیر آن   ای در خفقان ... طریق پرهیز شنو ... حکمت آمیز
هر جا که خفقان آتش غم افروزد برخیز و نشاط دور از انجا بگریز   خفقان گرم علامتش خشکی دهان ...
اگر خفقان گرم ... آتش شر ... دوا برین آتش ریز کافور و گلاب و آب سیب و صندل از بهر علاج ...
صفت ... صندل سفید نیم مثقال کافور ... در ... آب سیب ... گلاب ...
که معده ... بالای دل طلا کنند هم در علاج خفقان چنین ... از استیلای خون بود علامتش ...
... معقول ... گردد گاه گاهی ... کند که نفع خواهد یافت   خفقان ... علامتش ...
... در سواد ... میوه ... و ... بر سینه طلا ...
... وما لیدن ... ورم ... یعنی ... و ... ادو ...
صفت ... ما ... فلة ... یعنی ... چنین کم ... ستیع ...
اگر جو خوری شربت نیلوفر و خوردن ... گرم ... بگریز   صفت ... در ذات الصدر دانسته شده   شهوت کلبیه
چون از بسیاری ... سودا ... معده باشد علامتش ... دهان و ... آرزو ... است   در شهوت کلبیه ...
کرایش آب ... اگر خوردن ... هر چه که ... است   از خوردن آن ... کرایش
... یعنی حرکت مواد ... که ... ذبح شود ... مناسب ...   ورم الکبد یعنی آماس جگر
علامتش درد ... تب دایمی و ... در ... خشک ... ادوی ... در ... زبان ...
... ورم ... هر کس که جگر ورم کند ... رکرنی کرده ...
... ورده ... خلط ... سهال طلب ... دان ... بر ... خلطش مفرط

یعنی تشنگی که از ضد اعتدال یکبار چیزی از آن در معده یا جگر باشد علامتش آنست که با آب سرد بسیار دهان [illegible] احتیاج
و چیزی از آن در دل ایشان بود که هوای سرد [illegible] از آب سرد منتفع شود اگر گرم [illegible] تشویش عطش ازدیاد علاج
گرم [illegible] از انار [illegible] غوره و عنب [illegible] و از شربت انار میخوش صفت شربت انار
آب انار میخوش [illegible] قند سفید [illegible] بجوشانند تا بقوام آید با قند سفید [illegible] صاف کرده بجوشانند تا غلیظ شود
رب انار ربع قند اضافه نموده [illegible] دیگر [illegible] صفت رب انار آب انار میخوش هشت [illegible] مثقال بجوشانند
تا ربع بماند ضعف الکبد یعنی ضعف جگر علامتش زردی روی و تیرگی رنگ و [illegible] و علاجش [illegible] شربت
شربت انار [illegible] چون شربت انار [illegible] که صفت [illegible] در عطش مفرط مذکور شده
هر کس که [illegible] ضعف جگرش از ضعف جگر [illegible] فرمایند [illegible] خورد [illegible] بشد
[illegible] سوء القنیه [illegible] استسقا علامتش سفیدی رنگ [illegible] زردی و [illegible]
هر کس که از سوء قنیه [illegible] فرمایند [illegible] ضعف جگر [illegible]
[illegible] مقویات [illegible] را گویند که تقویت جگر کنند [illegible]
کاسنی و [illegible] استسقا که معروف و مشهور است علامتش [illegible] جمیع [illegible] است که
[illegible] آواز [illegible] آب [illegible] آواز [illegible] مستسقی [illegible]
[illegible] ریوند و سکنجبین [illegible] مذکور شده [illegible] صفت
سکنجبین [illegible] مذکور شده هم در علاج استسقا هر کس که بعلت استسقا [illegible]
[illegible] یرقان اصفر یعنی زردی روی
[illegible] خلاص [illegible]
[illegible] سکنجبین [illegible] خاص صفت سکنجبین [illegible]
تخم کاسنی [illegible] پوست بیخ کاسنی و پوست بیخ کرفس و پوست بیخ بادیان
از هر یک [illegible] درم [illegible] مثقال آب [illegible] مثقال [illegible]
[illegible] صاف کنند و [illegible] مثقال قند سفید صاف کرده [illegible] بجوشانند تا بقوام آید و هر صباح [illegible]

[illegible]

[illegible] در صفت [illegible] عرق کاسنی با آب حل کرده [illegible] و غذا آنکه نخود [illegible]
[illegible] و کشنیز [illegible] علاج امراض سپرز ورم الطحال [illegible]
علامتش آنست که چون دست [illegible] بر موضعش فشار نهد درد زیاده شود [illegible]
[illegible] قابض [illegible] سکنجبین [illegible] شود [illegible] قابض
صفت قرص [illegible] بیخ [illegible] درم [illegible]
همه را کوفته و بیخته [illegible] درم [illegible] چهار درم [illegible] حل کرده [illegible]
و هر صباح یک مثقال [illegible] مثقال شربت سکنجبین و [illegible] مثقال عرق [illegible] آب [illegible] حل کرده
[illegible] و غذا نخود آب [illegible] صفت سکنجبین [illegible] نفخ الطحال
یعنی باد سپرز علامتش آنست که چون دست بر موضعش نهد درد کم شود چون باد [illegible]
[illegible] شربت [illegible]
گرد [illegible] صفت شربت [illegible] در علاج درد معده مذکور شده [illegible] علامتش
ظاهر شدن [illegible] طبیعت و درد حوالی [illegible]
[illegible] از شربت [illegible] صفت شربت [illegible]
در علاج [illegible] هم در علاج [illegible]
بجوشانند [illegible] و اگر [illegible] شربت [illegible]
صفت شراب [illegible] مذکور شده صفت شربت [illegible] آب [illegible] مثقال قند سفید [illegible] مثقال
بجوشانند تا بقوام آید [illegible] شربت [illegible] معده را
گویند [illegible] طبیب حاذق
هم [illegible] صافی کنند [illegible] و اگر [illegible] قاتی
[illegible] طبیب [illegible] محفوظ [illegible]

خاک و ابر خورد عاشی صفت حب مقعد پوست هلیله کابلی و هلیله سیاه از هر یک ده درم سکبینج سه درم
خردل سفید دو درم همه را کوفته و بیخته بسی درم آب گندنا که پانزده درم مقل ازرق در آن حل
کرده باشند سرشته حب کنند و هر صباح دو درم فرو برند و غذا آب نخود با جوان و ماش مقشر و اکراع
و اسفناج کنند تشقق المعده یعنی شق شدن سر مقعده در مقعده اگر بدین سبب شقاق بیمار را
گرم شده تصحب شقاق باید که زرقات لعابات کثیر کنند چنین سیب و به و ورق و لیمو و سماق
چنان مرهمی که شقاق مقعده را دفع کند هر گاه کمتر شود کس گردد شق کوهان شتر باید و مقل ازرق
مر روغن موم زرد مرهم کردن صحت اسهال از آن طلب مقعد ارجی صفت مرهم موم زرد یک مثقال و
نیم در روغن کوهان شتر پانزده مثقال حل کرده و نیم مثقال اکلیه تا که مقل مقل ازرق
در دو حل کرده باشند آمیخته صلایه کنند تا مرهم شود ورم المقعده علامتش درد و موی درد و گرانی
مقعد است و از صفرا و خون و تر کردن کتف مقعده چو ورم کنند سبب کن تحقیق رگ زدن خوردن
بود که اینست طریق در خوردن مسهل چون صفرا باشد تقصیر مکن بقول یاران شفیق حصاة الکلیه
یعنی سنگ گرده علامتش ظهور ریگهای سرخ یا زرد یا سپید در بول است چنین سنگ بیرون گرده کرده دود
از درد گرده جو یا و کوه ترک باید که نباشتا خورد صاحب آن خاکستر چوب تاک در آب چغندر
ضعف الکلیه یعنی ضعیف گرده زرده تخم مرغ نیم برشت بصبح غربی خورند و ملوخیا نیز بخورند که شاب
تقطیر البول یعنی قطره قطره آمدن بول چنین آنکه در مثانه باشد علامتش بیاض بول ضرر یا فتق از چیزهای سرد
و نفع یا فتق از چیزهای گرم است آنکه گشته گرفتار تقطیر البول ز اندیشه مرض دل تا اندر بول
معجون زنبق علاج الامعا از آن کار در شام و صباح یا دهید الجز و اول مراد باطریفل اطرافیات
سلس البول یعنی بی اختیار آمدن بول چنین آنکه در مثانه بود علامتش عدم تشنگی و خروج بول بی
سوزش است چون در سلس البول زکنه رود درم و زنعه برابرش نیز افزون دگر سایده
بتقند سود باشد بیاریک آشکه شوی رهی بصحت از غم البول فی الفراش یعنی بی اختیار
بول در خواب چون از سستی عضله مثانه بواسطه غلبه رطوبت بود علامتش سردی رنگ و روی ... قارورة است
بر شغف ... صبح و شام خوردن و غذا آنکه خورد ...

ذیابیطس که عبارتست از عطش مفرط و آب خوردن دایمی و خوردن بسیار آنکه زیاده که معتبر گردد
فرمای که صاحب ذیابیطس را باقلیه که در همند رب حصرم صفت رب حصرم غوره مرتبش بر آن را
فشرده صاف کنند و بجوشانند تا غلیظ شود ابنه که آنرا علت مشایخ گویند گر علیه دست و آب حب
صبر ترمی بسند موجود شود نتیجه و علت معدوم مغطات انثیین یعنی چرهای بیضه دار را
بزرگ گرداند چنین رفت بپی روزگار از بهر عظم کرد انثیین سه به برنج و الم در زفت پیر شود با تهر طلا
معجونی عشق را و خراطین را هم طریق طلا کردن زفت بزرگ دانست که زفت را بقدر حاجت بگیرند
و لکا و روغن گرده به روی بر آتش آن اندوده تنک سازند و نیم گرم طلا کنند و بگذارند که سرد شود
و بچسبد پس بعد بکنند و باز نیم گرم طلا کنند همچنین هر روز ده نوبت طلا کنند و بگذارند تا وقتی
مطلب حاصل شود و طریق طلا کردن علق که زالو نیز گویند و خراطین هر دو را با ب... بشویند و در
خشک ساخته بکوبند و به برنج و در روغن کنجد سرشته صبح و شام طلا کنند تا وقتی که بمدعا رسند
اشارت مر اوی که چون بعد از ظهر برداشته واد فرزند گر انفحه بعد طهر بردارد زن واکاد
را هم بود حسن چون در تن زن مرده باید آب بود عجب که زن شود آبستن انفحه
بمرهم و فتح قامیر ما یهست و طریق بردار شش انست که در سایه خشک ساخته بکوبند
و بپزند و بعسل سرشته فرزجه کنند و بعد از آنکه از حیض پاک شده باشد بردارند
چنان دار روی که چنین بخوردن آن دهند او را اگر فرزند شود در منع قبول حمل یک مثقال
کشوکه مقور است از درعدن هر روز که به روی فلک شد دانش بدهند هرگز نشود ز بس تجلیل
آبستن ذکر ادویه که فرج را تنگ و خوشبوی گرداند کرسوده زر درد بردارد زن
چون غنچه شود دو بر که اش تنگ دهن در سنبل و ... را در دو خانه دهند خوشبوی شود
چو نافه مشک ختن طریق استعمال ادویه مذکوره انست که زر اورد یعنی تخم گل سرخ
سه درم و سنبل دو درم کوفته و بیخته و صلایه کرده انگشت میانی را بگلاب و بدان آلوده ساخته

مجرب
هوالمراد
القسط ... گوید

و مسکر کنند. در فرج زن نهند و انگشت را تا سر درون کنند علامت آنکه فرزند در رحم
پسر است یا دختر بشنو سخن ابو علی صاحب فن در ماه ده که زن بود آبستن فرزند
گر شش نرینه باشد اول ظاهر کردد عظم شد ران عظم بزرگ و ثدی این پستان راست
اشارت بود حامله باشد گر گوشش کنی سخن بوصی احسن گویم تو تدبیر زن آبستن بدید
بوقت حمل پرهیز کند از دگر زدن و داروی مسهل خوردن بیان تدبیر زنی که دشوار زاید
کیر و چوب است چنان که بکشد مثلا کرنج صبیه باید از هر نزدیک بوضع حمل اگر
بالغ نبود فرزند بیاید و رها زن زخون علاج او صبر کند در پشت او روغن و دست و پای جاری کرده
صد به بر حاشی با عکه خورانند چون از رطوبت در لقمه سست کند و بود علامتش که از اعضا و بر وی
موضع علت است مرکن قصب الذریره از زحلا تا بر مداوای فولیه بشان قصب الذریره
بگوبند و به بر مد و بعسل سرشته تکرم طلا کنند و جمع المفاصل تعقیع درد بندها علامتش درد موی و صفراوی
سرخی و زردی مغص است در دموی در بلغمی و سوداوی سفیدی و تیرگی آن چون درد مفاصل قوی باشد از خون
خون گیرند بطریق فصد از تن بردن و چنانکه باعث این عارضه گردد مسهل زیبق نیقیه غاریقون حرق
اختیار کردن غاریقون در جمع المفاصل مادی خواه مفرد و خواه مرکب است که شاخ غاریقون یک مثقال
کاسنی و رازیانه دکل سرخ و پرسیاوشان و بادیان و تخم کاسنی هم گرفته از هر یک دو مثقال
سورنجان نیم کوفته یک مثقال و نیم بیست و یک عدد آلو بخارا پنج عدد همه را در یک کاسه آب جوشانند
تا نیمه آنکه صاف کنند و شانزده مثقال شیرخشت در آن حل کرده صاف نموده یک مثقال غاریقون
سفید مویز بر گذرانیده اضافه نموده گرم بیاشامند و غذا آب نخود و نیم کوفته و مرغ جوان و ماش
مقشر و تشنیز کنند عرق النسا یعنی درد رگی که آن را رگ کوچک خوانند و قوی نیز گویند
از عرق النسا کسی که رگ درد نخوردن تا دم بر دم بدر شش الم گردد از زانو ضعف گردد سبب سلسله الهی که غلامان را
باید که گزیر از تن او بیرون نرود پس کم درد نبود در بندهای انگشتهای صدور و ریش علت بیشتر
از ماده حاده رقیقه است سازم بعلاج بوست آن ماد ملون باید که از این در طرح راه کند
تا مرکن و رگ عرق زن و مسهل بخور که ماده صفرا بود یا بلغم و خون

رگ یعنی پس کمر به درد فرج حادث گردد و مانع جماع شود هر که را زرقی باید کردن مردش شود
که تشخیص ضربت این میدان که علاج آن نزد یک حکیم محکم بهیچ غیر از آن بی توان رحم
فتح بیش کند از بهران علامتش درد معیط و رعانه و تعقد و صندل... و بسیار از زبان المعالجات
صفت غالیه در خفقان گرم فرمودن شقاق رحم یعنی شق شدن زهدان علامتش درد دامن و بحون آلوده
شدن اگر در وقت مجامعت رحم اورم شقاق کرده چوعیان مینه اسمی که در بیابان
سوزش را در ملیس از داد اول لیکن زکی زقاب بیشتر زبان صفت مالیدن که شقاق رحم را سود
مند بود شبنه و تخم خطمی و تخم خبازی از هر یک سه درم پستان عدد همه را در یک پیاله آب
جوشانند تا نیمه آنکه صاف کنند و به مثقال تخم کتان کرده یک کرم بیاشامند و غذا
اگر او اسفناج یا پیاله کیان بابط کنند قرحه رحم یعنی ریش زهدان علامتش درد و خروج ریم
زرد است ازالت رحم زنی که آن یعنی زاه بیش که از شش سود آب وتوان
حیدر ماکی از مه بیش فرزنه ساز از کنند رو کلنار و قشور از رمان ورم الرحم
یعنی آماس زهدان علامتش در جمع اقسام عسر بول است و درد موی و سرخی قاروره است و در سوداوی
تب شدید و شدت درد و در بلغمی نرمی آماس و در سوداوی محکمی آن اما گر از خون گشته باشد
فصد ساقین هم از آن نافع دان و آن لحظه که صلابت در رگ که سبب است نافع باشد اگر دهن از رحم آن
ما فوق زرگ کله است ارجاب ... قدون صدایم که از سرطان جمیع اعضا گویند علامتش سرخی
زنگ مایل بسیاهی و تیرگی و تیغ که نفس در قیفی که آواز و بسیار عطسه و بسته شدن منقد و فطور غذاها
در اعضا است انزال که مو دریغ ضدایم از زنده بانگ عرضش که بن مرئی گردد به بانگ خون علامت
فرزند در شش نفتای رگ و طبیخ افتیمون ده صفت طبیخ افتیمون سنای مکی خاصه هیف درم
پوست هلیله کابلی و افتیمون از هر یک نخود رو سنا نیم کوفته و نقشه و بادیان و پرسیاوشان و تخم

از آتش اگر دست تو سوزد کرمانی در عضو و کهربا گاوزبان انبر سرکه و نیم سیر خنک
والکافور زمان آن طلا می‌شود لدغ الحیه یعنی گزیدن مار فرماید تنبیه حجامت کنند
زان پس کم زنند موضعش را لدغ العقرب هر که را عقرب بگزد بانجیری رحم کرده اند را
که از نیش بری حتی قصد تو بهبود بود بر زبان هر ساز طلا که ره معقوص بری اشارت باید
خوردن که از عقرب گزیده را اهلاک است عقرب جو ترا از دهر زبان کم هست هنداوانه بخوری
مردی علاج سگ دیوانه گزیده آنست که چنین سرکه دو لعاب اندد هالش یعنی قدری در سرداب سل
افکنند و دم در میان بر دو پای از دیده دراز کشد و در رقص مثل الا بود و بهر چه را حمله کنه
و آواز کنند و سگان را از دور بزنند و چنین با درسنه تلقی کنند بحرکت دم و غیره چنانچه اسم کلاب
و گرفته سگ دیوانه را بعد از دقیقه حالتی عارض شود مثل دیوانه که از دوست و آشنا بهتابی
دگر زبان بود از روشنایی و ترسیدن از هر چه بیند خاصه از آب هر که گزیده را در بین و جنب
زخم سگ دیوانه کند غم فرمای اینهم طلاب سیر و پس از آن خاکستر تاک و سرکه برادی افزای
علاج کسی که او را زهر داده باشند زهر سه نوع بود معدنی و نباتی و حیوانی معدنی چون
سیماب و سم الفار و مرداسنگ و زنگار و زرنیخ و آهک و مرد هور و نباتی چون هلیل و بلادر و ترب و انبار
و افیون و مرسک و لفت و حیوانی چون زهره افعی و زهره پلنگ و سردم گوزن و مگس سبز
که در تابستان بود و زغ مرغ کرده را باشد خوردن مخلصه مناسب و مخلصه مختصر است سبسته
تخم کشنیز و طریق اختیار را دلیل آنست که کیفیات ارزن بکوب ساخته در نیم ساله آب خیسانند
تا بیمه که صاف کنند و ده درم روغن زیت یا روغن گاو اضافه نمایند و تکرار بیاشامند
و بعد الی الشیر گاو کنند نفع باشد ان شاء الله تعالی والسلام

کاسنی تخم کوفته از هر یک پنج درم عناب و سپستان از هر یک بیست عدد آلو بخارا پنج عدد مویز را
در یک کاسه آب جوشانند تا نیمه آب صاف کنند و بیست مثقال ترنجبین و ده مثقال مغز فلوس
در آن آب حل کرده و صاف کرده ده مثقال روغن بادام که صفحش ... سودا را ... اضافه نمایند
و گرم صبح بیاشامند و غذا آب نخود و گوشت کوفته و گوشت کباب ... زعفران و دارچینی کشنیز
ثولول یعنی زگیل مرضی است از ماده غلیظ بلغمی یا سودایی یا مرکب از هر دو در علت ثولول شوکه
داری ... اگر ... سازی ... هر دو ... شود مشتعله
در حال یعنی گرم و آن ... که ... گرم ... گویم قاعده
که ... بود ترا ... سهال ... افیون که ... فایده
دلی که ... است ... دنبال ... داده ... تور و گرمی
نضمید کی از خردل و ... موز ... مرض ... شود آزاده ... کوراک
جوشانیده ... عدد مویز ... مثقال ... مثقال ... شود ... دل
کوفته و بیخته اضافه نمایند و ... زمان ... کنند ... داد کوبند
خردل ... مثقال ... بدهند ... آب ... گرم ... کنند اگر
یعنی ... که ... بیرد ... شده ... رسیده
بایدکه کال ... در گرم ... بود مالیده ... که ... و ... بخورد
خوانند و ... که ... گلف ... بود ... نگار ... بود
بر ظاهر جلد ... گلف ... و ... خلاف دارد ... تا ... دارو ... شود ... شوی
از ... تر ... بخشید و ... ادوی ... پرورده ... مایه
و تخوادن ... و ... تاسته ... و ... تخم مرغ و ... سوخته و مرداسنگ و
تخم ترب و مغز تخم خربزه و مغز بادام ... بکوبند و ... کنند و
صباح بجای روغن ها

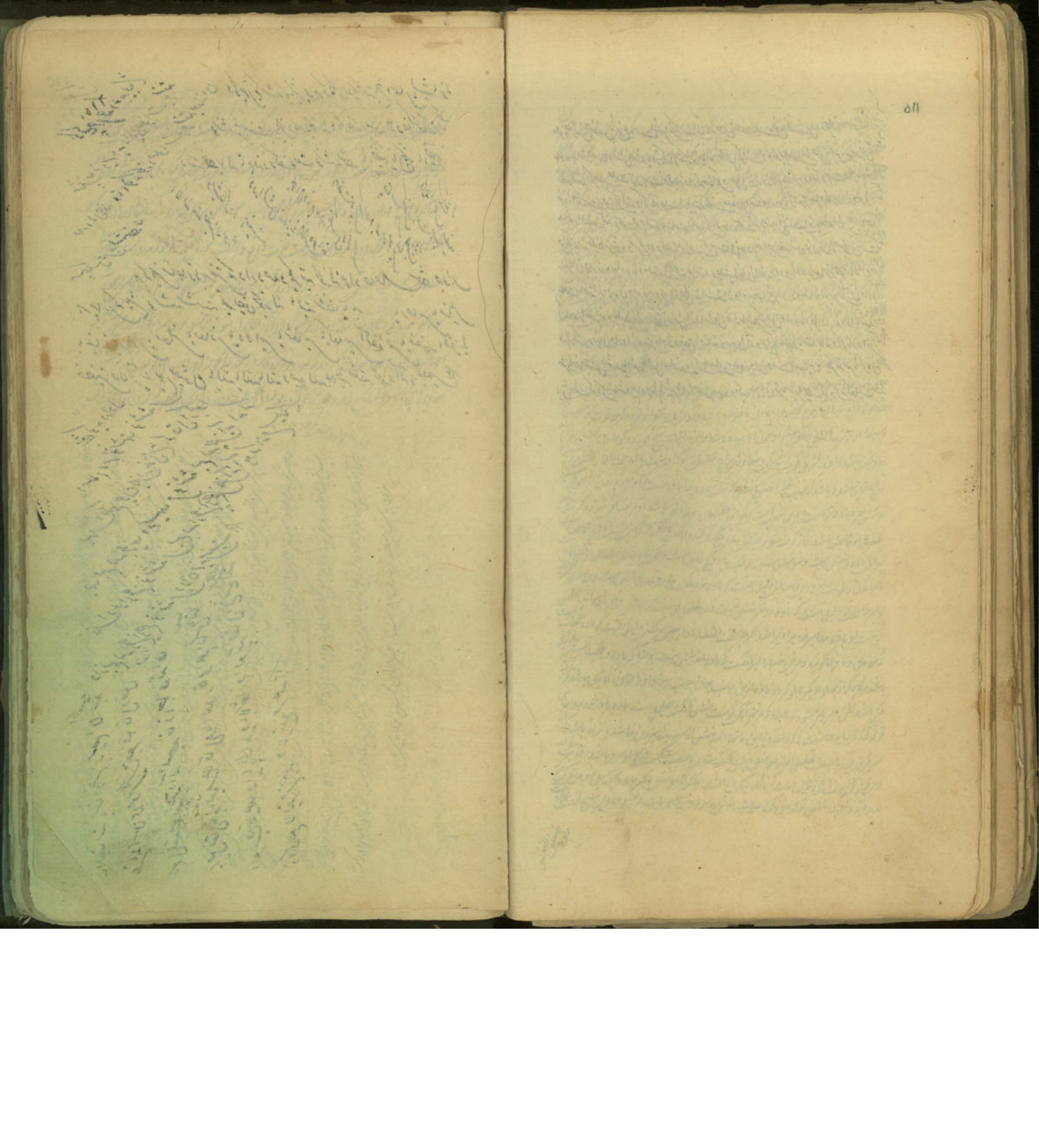
بلغ

باب از گفتار هفتم اندر ربو و ضیق النفس و نفس انتصاب و لو بیماری است کی مردم آسوده دم
نتواند زد مگر بشتاب همچنانک دم زدن کسی کی دویده باشد و دم زدن بشتاب باشد آنرا
تتابع متواتر گویند و سبب آن کوتهی منفذ هوا باشد و این بیماری اگر جوانی باشد و اگر پیران را عسر باشد
و از آن نیز عسرتر باشد و زایل نشود از بهر آنک مادۀ علت اندر سینۀ پیران بحرارت ایشان پخته
نشود و بقوت ایشان از قعر شش برکنده و برانداخته نشود و هرگاه کی خداوند این علت بقفا
باز خسپد رنج و تنگی زیادت گردد و سبب عسری این علت آنست کی ماده اندر شش افتد
ان سه حال بیرون نباشد یا سخت بسیار باشد یا غلیظ و آنچ باشد دقیق باشد و اگر بسیار باشد
هم از غلیظی و دقیقی بیرون نشود و آنچ غلیظ باشد بآسانی از جای گسسته نشود و آنچ
دقیق باشد از بهر آنک آلت قوت دافعه اندر بیرون آوردن ماده از شش هوا دم زدن است
لیکن قوت سرفه بیرون شود و اگر ماده دقیق باشد زود از قوت سرفه جدا شود و هوا بیرون
آید و ماده آنجا بماند و حال مادۀ دقیق و غلیظ اینست اگر با غلیظی یا دقیقی بسیاری یار باشد بی
شک بیماری عسرتر باشد و ضیق النفس یعنی تنگی دم زدن بیماری است کی گذرهاء دم زدن کوفته
و تنگ شده باشد و هوا اگر بدم زدن اندر آید گذر نیابد مگر اندک و بدشخواری اندر آید و اسباب
ضیق النفس بیرون آنک اندر اصل آفرینش افتاده باشد نه نوع است و آنچ در اصل آفرینش افتد
یکی آنست و از آن ست کی سینه در اصل آفرینش تنگ باشد و آلتهاء دم زدن جای حرکت انبساط
فراخ نباشد و اما اسباب نه گانه یکی آنست کی اندر شش و اندر قصبها و رگهاء شریانها
او خلطی باشد غلیظ یا دقیق دوم آنک شش آماسیده باشد سوم آنک اندر بعضی احشا
چون معده و جگر و غیر آن آماسی باشد و بدان سبب حرکت انبساط را جای تنگ شود چهارم
آنک مائیه بسیار اندر قفا و سینه گرد آمده باشد چنانک اندر استسقا افتد پنجم آنک بخار دخانی اندر
شش بسیار باشد و حرکت انقباض از بهر بیرون کردن متواتر گردد و بسبب غلیظی و بسیاری
بخار سینه دم زدن تنگ و دشخوار باشد ششم آنک بادی مطبر اندر سینه و مجریهاء دم زدن
مانده باشد هفتم آنک خشکی غالب شود و بدان سبب تحلل شش فراهم آید و اندر حرکت انبساط
فرمان بردار نکند هشتم آنک سرمای آلتهاء دم زدن برسد از بادی سرد از جهت طعامی و شرابی و
داروی سرد نهم آنک بیماریهاء گرم تیز دیگر بحران پدید آید و علامت آن باشد کی ماده تهاروی بالا می
نهد و همچنین اندر بیماریها و آماسها احشا گاه بجانب کی ماده بجانب بالا میل کند نفس تنگ
شود اگر حاستها و عقل بسلامت باشد ماده بر سر گوش آید و آنجا آماس کند و اگر عقل شوریده شود
حاستها با آفت شود ماده اندر دماغ افتد و سرسام کند و نفس انتصاب نوع صعب تر است
از ربو و ضیق النفس و خداوند این علت شوالله هیچ پهلو بر زمین نهادن و تارا ست ننشیند یا

بر باری ایستاده نباشد و دم شواند زد و بباید دانست که سبب بیماریها و انواع بیماریها یکسان را و اندامهای مرکب را
افتد شش را نیز افتد خاصه بیمار شده و بیماریهای او بیشتر اندر فصل خریف و زمستان افتد و هر گاه که اندر فصل
خریف بارانها بسیار افتد و تابستان خشک و شمالی بوده باشد اندر زمستان بیماریهای شش بسیار افتد و جملهٔ بیماریها
سر و شش را زیان دارد والاکسی را که اندر هوای گرم مقام بسیار کرده باشد و رنج گرما یافته و بسیار رنجها بکشد علت ربو
ذات الریه کرده و بیماریهای شش نیز بسیار افتد که بیماری جگر یاد کرده چنانکه سوء المزاج سرد و گرم که اندر جگر افتد
با استسقا الحاد علامتها بسیار باشد که مزاج شش در اصل گرم‌تر از طبع باشد و یا سردتر یا تر یا خشک‌تر و بسیار
باشد که مزاج اصلی طبعی باشد لکن بسبب از اسباب بگردد و مزاج عرضی پدید آید یا گرم‌تر از آن شود که بوده باشد یا
تر یا تر یا خشک‌تر و فرق میان اصلی و عرضی آنست که علامت مزاج اصلی همچون مزاج طبعی باشد یعنی همیشه ظاهر باشد
و علامت مزاج عارضی آنست که در حال تغیر مزاج پدید آید چون ترکیب سینه و فراخی و تنگی آن که ممکن نیست که صفت
افزایش بگردد و اما خداوند مزاج گرم را سینه فراخ و آواز قوی و دم زدن عظیم باشد و از هوای سرد هیچ مضرت نیابد
بلکه راحت یابد و گاه باشد که بسبب غلبهٔ گرمی بر وی و خداوند مزاج سرد را سینه کوچک و تنگ و آواز باریک و دم زدن
صغیر باشد و هوای سرد و آب سرد وی را زیان دارد و در سینهٔ او بلغم بسیار بود و علت ربو و سرفه بسیار افتد و
خداوند مزاج تر را آواز نرم گرفته و دم زدن با خرخره باشد و آواز بلند نتواند کرد اگر چه قوت او ضعیف نبود
و سینهٔ او از تریها ممتلی و بلکه چشم او چون آماسیده باشد و این را بتازی تهیج گویند و گوشت رخسار او نرم باشد
و او بحجه باشد و این را ترهل گویند بتازی و خداوند مزاج خشک را آواز درشت باشد چون آواز کلنگ و در سینهٔ او
هیچ تری نباشد و باشد که بسبب غلبهٔ خشکی نفس او تنگ شود و بباید دانست که آواز و دم زدن از احوال سینه
و شش خبر دهنده‌تر است و بدین سبب است که اگر اندر عضلها با سطح آفتی باشد آواز خناق شود و اگر آفتی اندر
عضلها و قابضه باشد آواز گرفته شود چنانکه بتازی ابح گویند و آگاهی یافتن از گرانی سینه دلیل خاصه است
بر آنکه ماده در شش است و سوزش سینه و خلیدن دلیل خاصه است بر آنکه ماده اندر عضلها و غشاها است
و بر امتلاء رطوبت بود در واسانی دلیل است که ماده نزدیک است و در قصبهٔ شش است و بر امتلاء که
و برفه سخت دلیل آنست که ماده در فضای شش است و در تخلخل گوشت اوست و اگر ماده اندر تخلخل
گوشت او باشد بهابر فه دیر او دیر افتد اگر چه سخت افتد و دوار بعضی سرکشش دلیل آنست که ماده حجاب است
دسومان دما و غا گویند و سرخی رخسار دلیل آنست که ماده اندر شش است و آنرا که ماده در فضای سینه ریخته
باشد هر گاه که از پهلو به دیگر پهلو گردد ماده ازین جانب بدان جانب ریزد و او را از آن آگاهی باشد و سرفه
کمتر باشد لکن دیر بهتر شود و باشد که از بهر آنکه گوشت شش نازک و متخلخل است ماده را در خود دو اماس
تولد کند و بباید دانست که کردا احوال این ماتها اندر شش از سینه بیرون نباشد یا نزله باشد که از
سر فرود آید یا بسبب تخلخل او از موضعی دیگر ریخته شود یا بسبب آنکه مزاج او سرد باشد رطوبت ما در
وی تولد کند و نشان نزله آنست که ناگاه یکبار افتد و اگر از موضعی دیگر بدو ریخته می‌شود اندک اندک
پدید آید و اگر در شش تولد می‌کند علامتهای مزاج سرد و تر ظاهر باشد و جسم و روی تهیج کند علاج علت

ربو و ضیق النفس

ربو و ضیق النفس سه نوع است از بهر آنکه اسباب آن هم بدین عدد است نوعی تحستانی و دومی و سومی آنست که
ماده یا اندر قصبهای شش باشد یا در رگها و شریانها یا اندر تخلخل گوشت او و تدبیر صواب اندر علاج این هر سه نوع آنست که
نگاه کنند اگر سبب علت نزله است نزله باز دارند چنانکه در علاج نزله و زکام یاد کرده آمده است و از ماده را اگر سینه
فرود آمده است بر غرغره پاک کنند و اگر ماده بسیار باشد نخست مسهلی دهند و داروها که اندر مسهل بکار دارند داروها باید
ماده را لطیف کند و سخت گرم کننده نباشد از بهر آنکه اگر ماده سخت گرم شود آنچه لطیف‌تر باشد از وی بتحلیل جدا شود
و آنچه بماند غلیظ‌تر شود و عسر گردد و گاه باشد که بسبب گرم شدن ماده خراجی اندر شش تولد کند و مصلحت آنست که داروها
را نرمی دارند و بداروهای معتدل میل کنند و پیشینگان اندر داروها و ربو و اندر معجونها که از بهر این
علت ساخته اند افیون و بیروج و تخم بنگ بکار داشته اند و اسبغول نیز در داشته اند از بهر آنکه این داروها
که ماده را بفسرانند و غلیظ کنند و آنجا که غرض باز داشتن نزله باشد اگر این داروها بکار دارند روا باشد و داروها
درازکننده زیان دارد از بهر آنکه مادهٔ دقیق را بفسرانند و بیرون آرد و آنچه غلیظ باشد بماند و اگر ماده اندر رگها
و شریانهای شش باشد یا اندر تخلخل او نخست رگ باسلیق یا بزدان دست چپ پس دیگر تدبیرها کردن و اگر
این علت کودک را باشد داروها با شیر مادر آمیخته دهند و آب بادیان تر با شیر آمیخته کودک را کفایت باشد و


۵۱۱

اگر چیزی گم شده باشد بر چهار کاغذ نوشته بجز اسمای اصحاب کهف را
نوشته هفت بار این دعا را بخوانند و کاغذ را بسوزانند و خاکستر آن را بر کف
دست خود بمالند نام دزد بر کف دست نوشته شود یا فصیح یا نجیح یا قطیع

حصول مقصد

هر که این مناجات را که بهتری که دارد صد و یک مرتبه بخواند مراد حاصل شود و در آن
هر بیماری که بین نوشته شده تمریض بخوانند البته شفا یابد
یا غیاثی یا مرادی یا معافی یا معاذی یا دوائی یا شفائی یا کفائی یا رجائی یا منائی الکفیی همی یا غفور اغفر لی
خطیئتی و لا تخزنی یوم یبعثون یا الله یا الله یا الله و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین

جمله مطالب

که هر کس سورهٔ الغاشیت و چهل و یک مرتبه دفع غماران و بدگویان بخواند و اگر نوشته با خود دارد بسیار فرح یابد بجمله الوسوس
الهی بعض از بلاها هر روز هفت بار بخواند سورهٔ الماعون هر که روز دوشنبه هر روز چهل و یک بار بخواند خدای تعالی او را
از اوراز و محتاج در آن داده و نعمت بسیار یابد و این از معظمات است سورهٔ الکوثر هر روز سه بار بخواند خدای تعالی او را از همه چیز بیباک
دهد سورهٔ الکافرون هر روز هفت بار جهت نصرت و دفع بلا خوبست سورهٔ الفتح هر که بخواند هر روز سه بار خدای تعالی
او را ثواب ... و شهدای شهید و نصرت یابد بر اعادی و دشمنان سورهٔ الاخلاص جهت قضای حاجت هزار بار بخواند اکسیر اعظم است
سورهٔ الفلق هر روز سه بار بخواند خدای تعالی او را از جمیع آفات و اولاد آدم نگاه دارد سورهٔ الناس هر روز سه بار بخواند از جمیع شیاطین
ایمن باشد و از خشم و غضب اعدا محفوظ باشد و هر که هر روز هر دو قل اعوذ را بخواند او را چندان ثواب باشد که حساب آن
نداند و اگر در وقت خواندن در میان نخن گوید و در زمان تمکن ... گردد و از ... پیدا کرده
تا مراد حاصل گردد





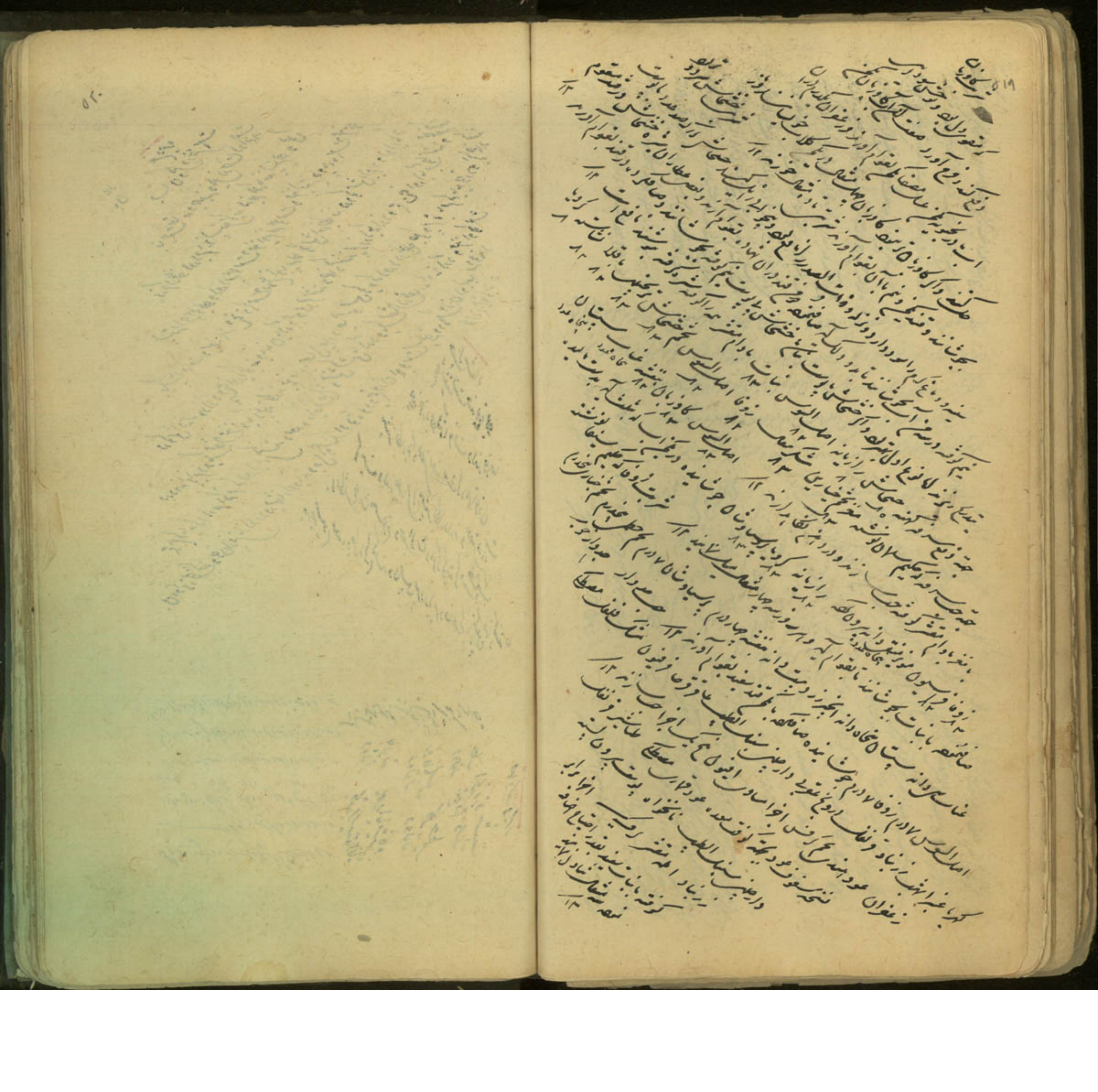
امام غزالی در رساله المنقذ من الضلال تکفیر ابونصر فارابی و ابوعلی سینا که از اکابر شاگردان انه کرده تو اسطه نفی علم حق بجزئیات

و نفی حشر اجساد و اثبات قدم عالم و تکفیر ابوعلی در زمان حیات او هم کرده‌اند و او گفته کفر چو منی گزاف و آسان نبود

محکمتر از ایمان من ایمان نبود در دهر چو من یکی و آن هم کافر پس در همه دهر یک مسلمان نبود

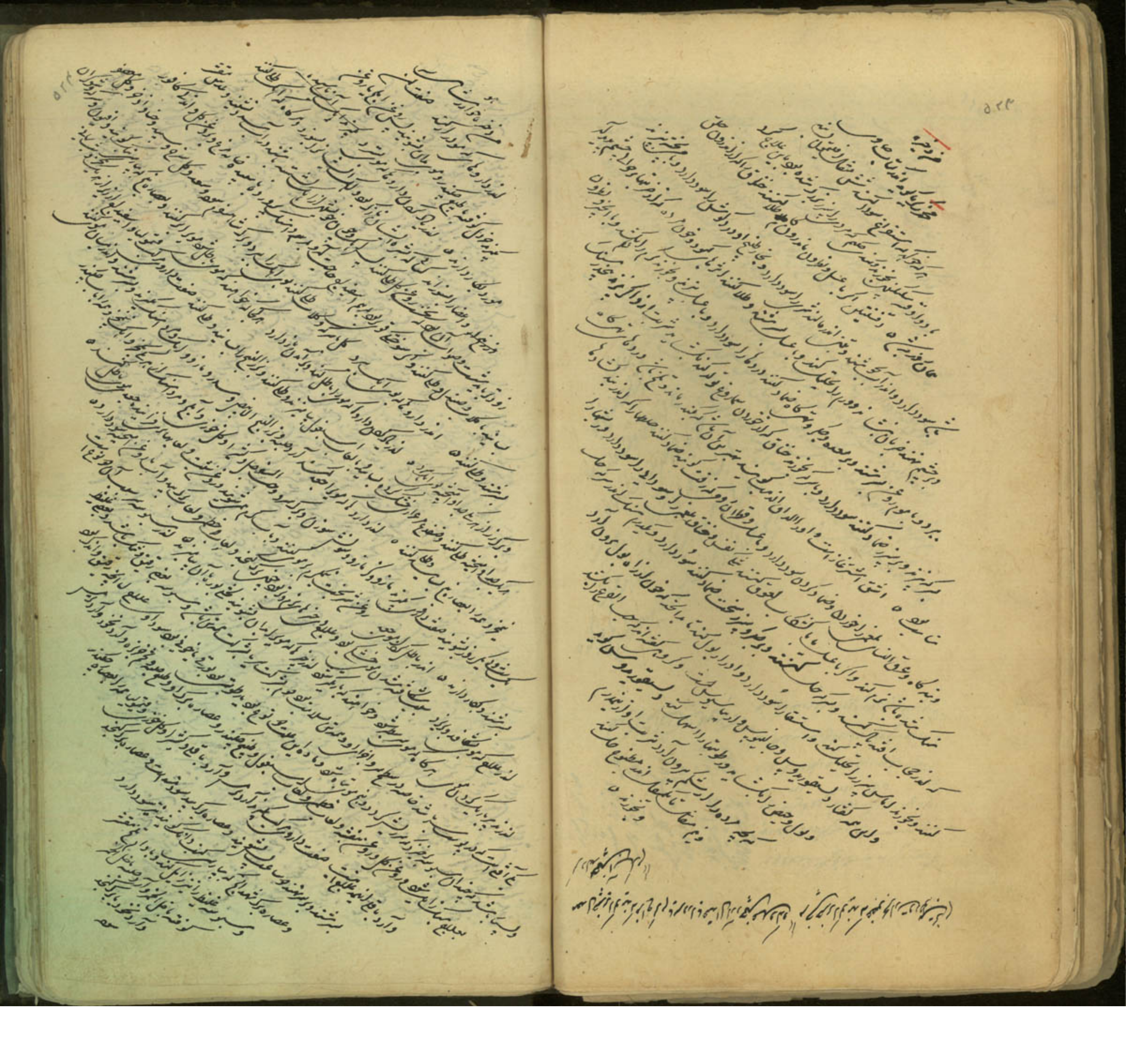
من مصباح المنیر الغزاله قریة من قری طوس والیها ینسب الامام ابو حامد الغزالی اخبر بذلک

... گوید غزالی به تشدید در است بر عادت اهل خوارزم و سمعانی گوید به تخفیف است



519
520





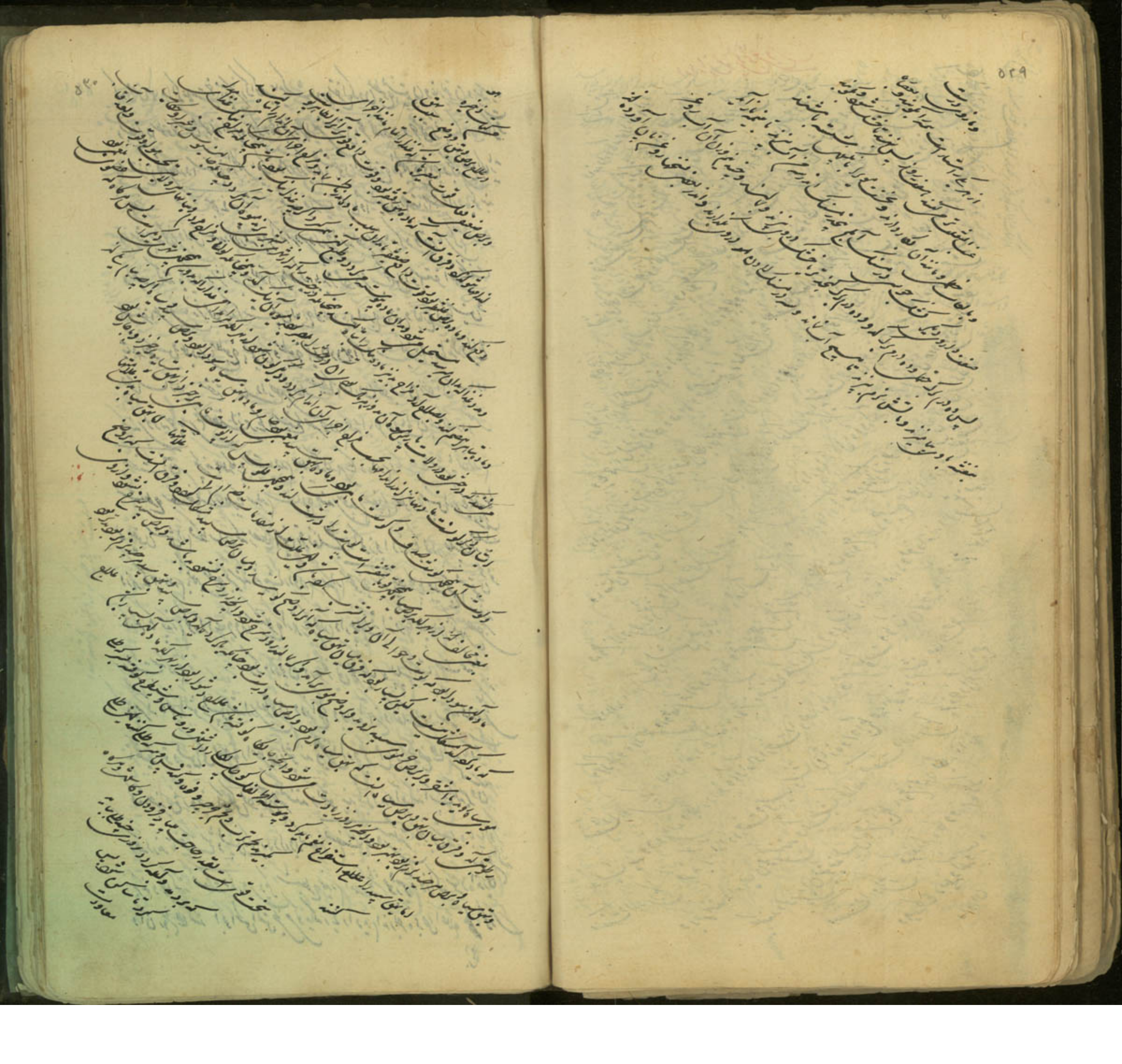




بجته امی که سوده پاره جوز بویا و زعفران
واسپند واسکنه ... یک مثقال افیون
ربع مثقال اقواکوفته وبجته پارچه بزرگ که ... ده
عسل خالص حل که بوزن ... حب بزند
ویک حب ... کنند ...

حیض

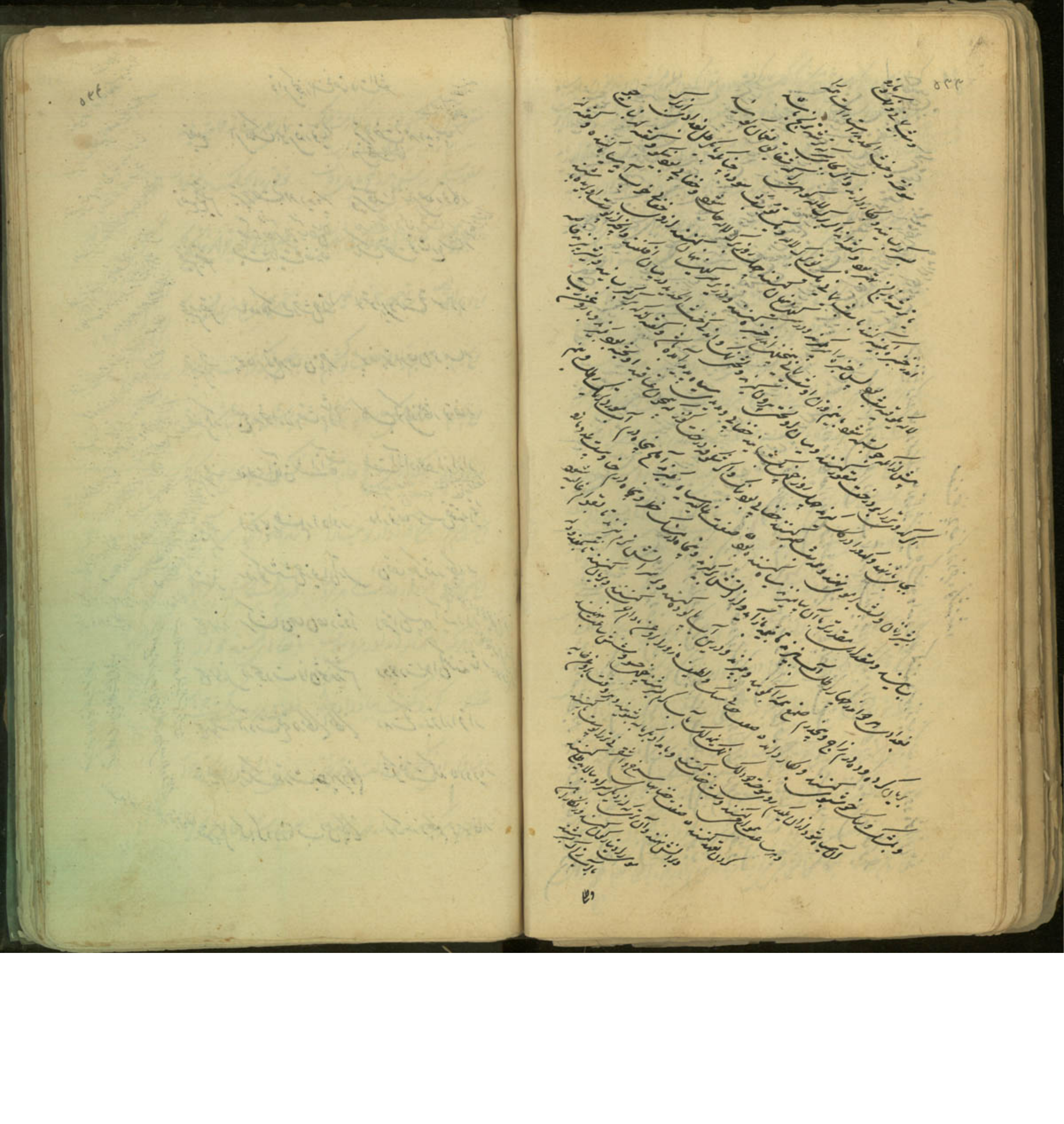
دفع حیض اگر ... را بازیت ...
... قطع خون ... کند ...



کرده می‌تب سیاه را اگر علامت خون بین باشد رگ اکحل باید گشاد و استفراغ کردن بمطبوخ افتیمون و غاریقون و هلیله سیاه
و بسفایج و اسطوخودوس و مویز دانه بیرون کرده و انجیر و حجر ارمنی مغسول و حجر لاجورد و خربق را ترکیب کرده اما اگر قوت
استفراغ قوی ندارد استفراغ با الجلنجبین باید کرد و هر روز بگیرد افتیمون اندک مقدار با الجلنجبین دادن و معجون نجاح بکار باید
داشت   صفت معجونی سود کند   بگیرند هلیله سیاه و کابلی و افتیمون و اسطوخودوس از هر یکی [illegible] داروها بکوبند
و [illegible] چند کوزی و [illegible] سپید از همه تدبیرها که سردی و تری فزاید پرهیز باید کرد و تدبیرهای گرم کننده
و لطیف کننده باید کرد و شراب [illegible] ریحانی باید فرمود و شرب [illegible] او استفراغ [illegible]
استفراغ [illegible] باید فرمود چند گرم پس [illegible] و [illegible] روغن [illegible] ارکان و
تا در [illegible] مطبوخ افتیمون و مطبوخ هلیله دادن [illegible] اگر قوت [illegible] دارو [illegible]
[illegible]   نسخه   [illegible] زعفران [illegible]
هندی [illegible] از هر یکی [illegible] همه را [illegible] بکار دارند
صفت آن   بگیرند هلیله کابلی [illegible] درم هلیله [illegible] از هر یکی ده درم [illegible]
[illegible] از هر یکی سه درم [illegible] هندی [illegible] بسفایج اسطوخودوس از هر یکی [illegible]
[illegible] کرده [illegible] افتیمون [illegible] از هر یکی [illegible] درم [illegible]
از هر یکی چهار درم [illegible] سه درم معجون [illegible] هلیله کابلی هلیله [illegible] افتیمون [illegible]
از هر یکی [illegible] درم [illegible] از هر یکی [illegible] از هر یکی [illegible] درم [illegible]
شربت سه درم   [illegible] همه را
[illegible] تا [illegible] پس [illegible] و براده آهن و [illegible] بسته [illegible]
تا غلیظ شود پس آن موضع را [illegible] بشویند [illegible] دارو [illegible] آن موضع طلا کنند [illegible]
اندر [illegible] کنند و [illegible] آب [illegible] بیرون کنند
و [illegible] تا خشک شود پس دیگر باره دارو کنند   صفت داروی [illegible] خربق سیاه [illegible]
[illegible] و طلا کنند   صفت داروی دیگر   [illegible] اندر [illegible] سوده اندرین روغن کنند
و آن روغن طلا کنند   ابو الحسن [illegible] گوید که زنی را دیدم اندر [illegible] کردی

[illegible]

[illegible]



ذوای گنجه راست فی صناعات الشعر

ترصیع	ای فلک را هوای قدر تو بار	~~تیر چو خفت ز مهر دیده بسپار~~
ترصیع با تجنیس	تیر چو خفت ز مهر دیده سپر	وی ملک را ثنای صدر تو کار
تجنیس تام	ثبت با رایت تو فرزانه‌ها	ثنا با نصحت تو شارع شار
تجنیس ناقص	ساعد ملک و رخش دولت را	تو سواری و همت تو سوار
تجنیس مرکب	بیوفای تو مهر جان تا چیز	بیوفا بی تو مهر جان چو بهار
تجنیس مکرر	صبح بدخواه از رخشان شام توام	کلک بی کوی از افتخار تو خار
تجنیس مطرف	عدالت آفاق شست از آفات	طبعت آزاده بود از آزار
تجنیس خط	از تو بیمار ظلم را داور	دار تو جا سوسن فتنه را تیمار
اشتقاق	روز کوشش چو ز بیدان آری	ان قضا بیکر قدر پیکار
سجع موازنه	سرکشان جهان حادثه دار	اختران سپهر آینه دار
سجع متوازی	در سجودت توان شوند پرستش	رو وجودت روان کنند نثار
سجع مطرف	ارادت فتح در مکان امکان	دهرت کی بر قرار اقرار
مقلوب بعض	رشک قدرت بود سپهر و نجوم	شکر نعمت کنند بلاد و دیار
مقلوب کل	کام گردد ز تاب دل پیکان	مرگ باز دهم بر سوفار

مقلوب مجنح	گنج دولت ده گزارش جنگ	رای نصرت زند حابت یار
مقلوب مستوی	رامش مرد گنج باری دوست	تو قوی را بجنگ در مشمار
رد العجز علی الصدر	کار عدل تو ملک را شهرت	عدل را خود جز این نباشد کار
نوع دوم رد العجز علی الصدر	یار توجه جز د بعلیش	... زمانه پیرار
نوع سیم	خصم تیار دولت تو کشد	خصم نیکوتر است در تیمار
نوع چهارم	در مقامی که بار زر بخشی	ریزش ابر را نباشد بار
نوع پنجم در قسم	میگذاری ز رمح وام عدو	کس ندیدست رمح وام گذار
نوع ششم در قسم	چرخ از آزار تو بیازارد	بندگان از لجاری آزار
نوع هفتم در قسم اول	باز دار از خدمت اهر مرد	ورنه پشت کافیش بنیزه چو نار
اشتقاق مرکب	دشمن از ابداوری و خلاف	با قضا ها کنند خود ار
متضاد	گر ز دولت بیاد داد جفا	لطف و مهرت بکشت چون باز
اعنات	ای نکوخواه دولت تو عزیز	وی بداندیش روزگار تو خوار
لزوم ما لا یلزم	مرکز نقش رخ خواه عهد تو شد	سپارش بعالم خو نخوار

المزدوج گاه ریزه با نیزه بر پای — جنگ کینه خواه در رزم اینت سوار

المستعار جز عنبر ضمیر تو نبرد — دیده عقل سرمه دیدار

مراعاة النظیر در کارگاه شرم بیاید به گاه تو — شانه ماه چرخ آینه‌وار

الموجه آن کند کوشش تو با ابطال — که کند بخشش تو با دینار

محتمل الضدین با هوای تو کوه باشد دی — با رضای تو دوزخ باشد غار

تأکید المدح بما یشبه الذم هست رایت زمانه را علدار — لیک در سقف مایه اعدار

الالتفات ملک افزون ز تو ندارد کس — ای فلک خشک گیر و تنگش دار

ایهام عشق سوی درت خراب آمد — راست خیزیست پیش سوی بهار

التشبیه المطلق تیغ تو همچو آفتاب بنور — می‌زداید زمانه را از زنگار

تشبیه تفضیل چرخ ماهی و نیست بالکه — نیست ابر و بحر را قوام و قرار

تشبیه مشروط ملک از تست چرخ را تمکین — ملکه از تست ماه را انوار

تفضیل کبد ماهی از ماه نادر دکا شر — چون خبر از چرخ شکند زنار

تشبیه اضمار کر تو چون خور واحد و بت گو — ور تو ماهی چو احد و بت زار

تشبیه مکروت جای حضرت چو جای نست فیح — آن تو تخت و آن خصمت دار

تشبیه تکینه چون تو در روز بشب کنی پیدا — چون تو بر خار گل کنی دیدار

تشبیه عکس شام گردد چو صبح زر در کار — صبح گردد چو شام تیره شعار

سیاقة الاعداد دست بی دست کا عیش هنر — سخا و وفا و عدل و عیار

تنسیق الصفات نورت از مهر و لطفت از ماه — برت از ابر و حلمت از کهسار

حشو قبیح قدرت از مجتهد شود به بدر — آسمان از سنجره و پیکار

حشو متوسط لیک لطف تو آن همایون کان — معطف در بر آورد زنجار

حشو ملیح باغ عمرت که تازه باد مدام — چشم بد دور روضه ایست بیار

المتلون ای شده قدوه وضیع و شریف — وی شده قبله صف روکبار

ارسال المثل بکش آب خشم آتش تو — کو شنیدی که زاید از خار خار

اللغز الفرس چیست آن کو چو رقعه‌ران بنیک — چیست آن کو دو فصل او سیار

خانه او هر چه عقل را نجیبه — مست ده هر که علم را هشیار

دل شکنی لیک درد دل نبرد — خوش کند لیک روزگار گذار

رخ او نقد بیدلان را حب | خوار او پیش زیرکان دشوار

اندهش همچو لهو جب بخشتر | آتشش همچو آب نوش گوار

چنین دعا خوش عنا بابر کب | چنین قصاره نورد پسنجار

نغمه دردی شیخ موسیقی | ناله دردی نوای موسیقار

عشق صلیبیت کز مثار عجبش | عقل غمگین بود روان غمخوار

خاصه عشق تبی که در غرش | مدحتش می کنم تکرار

شاید از زان غزاله بخنید | ای نو آئین غزال نغمه زار

مقطع نوفقتین | از دلم سوزش برد قرار | بس غم کز کشش ببرد خمار

تجاهل العارف | ولیک آن نرگس است یا جادو | یا رب آن سوسن است یا گلنار

سوال وجواب | گفتم از جان بعشق بیزارم | گفت عاشق ز جان بود بیزار

الملمع | سوخت ای تشنه چه سکو | کم تحرقتنی بغیر النار

موشح | دوست سید ارشر که یار منست | دخش آن به که خود بنالش یار

المقطع | زار و زرد دم ز نوری راو | درد دل دار زر زردار دو زار

اسم الحبیب او شیء آخر نامت شعر اما بتصحیف او قلب او حساب و غیر ذلک ه

الموقر | تن عشیم بخیف کشش بغم | کلک بختم بهشته کشت نجار

المجد | چهره زردش کرد زر منت | زیر اشش همیت در شب تار

الرقطاء | غمزه شوخ او ایستم کنار | سبیلت خون زر اشک خون ار

هو الشعر الذی حروف کل کلمة منها منقوطة و الاخر غیر منقوطة [illegible] الرقطاء [illegible] فقط سود و ابیض ه

الخیفاء | دل شد و همه به جنبد از وی | سر شد و هم نه بجبد از وی بار

المعما | موج و که دهد دیده و دل من | نه دریا و ابر را مقدار

التضمین | وصلت خواهم بدانم که گر | راه کان لرخ بنی نماید یار

الاغراق فی الصفة | ور نماند ز بس صفاکه در وست | روی خود ز رخش شود دیدار

جمع | ای صبح است مویی زلفش نه | نفحه باد صبح عنبر بار

بر مشن لف عاشق است چو من | لاجرم چون من است نا مذوار

جمع و تفریق | من و زلفین او نگونساریم | لیک او بر کاست و من ز [illegible]

جمع و تفریق و تقسیم | همچو چشم تو اصرابت علیل | این بیمار دل آن بمولو [illegible]

تقسیم تنها | هست خط تر فراز عارض او | این سیاه ار وان بیا کلزار

نشر موافق | غم جو حزن و حسن پیرو | دیده را آب و سینه را انگار

تقسیم و تفریق | آب این تیره در آن سوزش | شان این گریه کار او گفتار

تغییر حلی — حرز دو خرز دو بعشق او ناکام — هست و چشم بهجر او چهار

تغییر ات — او مرا خون و من ورا اندوه — او من شاد و من ازو غمخوار

تغییر خفی — جگر و جان و چهره چشم من است — و ز غم عشق آن بت فرخار

و تغییر مرکب — هم بمال خسته هم بتن بخور — هم بجان غرقه هم بزخم افگار

الکلام الجامع — موی از غم سفید گشت چو شیر — دل ز محنت سیاه گشت چو قار

المضاعفه — ای ز لعلکش بلا گرفته خضاب — وان ز راه جفا کشیده غبار

حسن المخلص — غم دل گر بعیب بازآرم — همه شب بر کشیدم بازار

التنزل — شه قزل ارسلان که زاد او — هست خصم شکار خصم شمار

الابداع — خورش آورد چرخ را بسکون — غرش افکند خاک را بمدار

التعجب — جای در گریبان دریا است — از چه معنی است دست او دربار

طرد و عکس — چه شکار است پیش او چه مصاف — چه مصاف است پیش او چه شکار

حسن التعلیل — غم دریا که از بخار می در نبود — او کند مال بر جهان ایثار

المکرر — بدره بدره دهد بادل زر — دجله دجله کشد بزم عقار



از بوار دوا در گوش

ضارنکا بابرگ خا در میان

روغن زیت بجوشانند انگرم

قطره از آن در گوش چکانند که نافع است

در روغن هم وزن هر دو دوا ایضا

از زروت و تخم مرو کوبیده بعسل رشته فتیله کنند

منفعه در گوش گذارند نافع است از برای تب

بر سه لقمه نان نوشته بصاحب تب دهد روز اول طبشما روز دوم

بشما و روز سیم هشما در وقت خوردن یک سوره حمد و اخلاص

را هر یک یکبار بخواند و ده مرتبه صلوات بفرستد



علاج بادفتق شاهتره کشنیز بادنجان ...

دارش سخه منقعه از ابتدای ...

که نهایت کرد ... برده بی شکل ...

کلهر سوخته با دفتق ... در روز ...

علاج شکسته ... چار ... و باریک ...

و قدری ازین در ... ازدو ... شیر ... گردد

پوزه شیر ... نعیت مجرب

... در سه او ز گوشت ... سازد ... زانو ... به شود

[illegible]

اگر در خواب ... دندان بهم زند ... پس باشیر ... و بدان غرغره کنند دفع شود ان شا الله تعالی

[illegible]

دیگر ... شقاقل ... بهمن

... زر در بخیل ... و ... غذا

دار ... طاهر شود

سازد ... جنان شود

که شیر ... زیر ...

اخوات ... و ... کنند

وسوده کنند ولیمو گرفته ... و را در ... کنند ... در آن اندازند ... چنین ... شود مجرب

ازته اوی ... معقود در دفع آب ...

از زهر ... دقه بلغم ... چنانچه گاه باید

سرفه غذای خورده ... از این صنوف ... خور

کروبا قرده ما ... ارانه دارچینی ...

فارسی تولید ... گرده کف کنند که ان شا الله نافع است

[illegible]

من میزان الطبایع طرق سوختن سرطان ... آفتاب ... سرطان را بیاورد ... و اطراف او را گردن و شکم

او پاک ... و اندر کوزه نو نهادن و کوزه را در گل حکمت گرفتن و یک شب اندر تنور گرم ... او بیرون کرده ... بشیند

... و ... باریک شود و اگر در شیشه ... بهتر باشد ... را اندر شیشه ... تا ... رطوبت او را ... دارد

دیگر عمل روغنهای ... که بروغن آن حاجت آید ... آنچه ... باید و اندر ... خوب ... و یک

شبانروز گذاشت و آب ... باید گرفت ... بالای دارو ... پس دیگر ... جوشانیدن و ...

و بفشردن و صاف کردن ... آب روغن بگیرند ... و ... بایدجوشانید

تا روغن بماند ... بماند و اگر سخت ... دارو ... آتش ساعت ... باید ... آب ... است

... کنند و در ... آب ... تا دارو ... شود ... پالایند و آب را

... روغن ... کنند و دیگر ... آب ... و ... روغن بماند



بسم الله الرحمن الرحیم

تحفه

مجملی از مکارم الاخلاق که منقول از حضرات ائمه معصومین علیهم السلام است و این کتاب مشتمل است بر چهارده باب باب اول در آداب جامه پوشیدن ... احتفار

باب دوم در آداب بوی خوش و سرمه کشیدن و روغن مالیدن و مسواک کردن و فضیلت آن

باب سیوم در آداب حمام رفتن و آنچه بدان متعلق است که تنظیف بدن و مالیدن نوره و روغن زیت و گیسو تراشیدن موی و باقی اعضا و سر شستن بگل و برگ کنار و نوره نهادن و ناخن چیدن و بروت گرفتن و موی سر گرده و در آینه دیدن و حجامت کردن و موی رنگ کردن و تغییر خضاب کردن و انگشتر در دست کردن و ثواب و فضیلت آن

باب چهارم در رنگ کردن دست بحنا و در کراهیت خضاب و حنا بعضی را و آرایش زینت زنان و لباس پوشیدن و ترتیب مقام و مسکن و رعایت کردن و لباسهای خوب پوشیدن و تنه کردن و الوان آن

باب پنجم در آداب چیزی خوردن و آشامیدن و روزه گشودن و دست گرفتن و دست شستن و دندان خلال کردن

باب ششم در فضیلت بعضی از مأکولات و منافع آنها و گوشتها و غیر آنها و میوهها و شربتها و حبوب

باب هفتم در آداب نکاح و ترغیب بنکاح و برکت بعضی زنان و شومی بعضی از ایشان و اصناف ایشان و مذمت آن

چند در آداب عروسی و مباشرت کردن و حق شوهر بر زن و حق زن بر شوهر و آنچه متعلق است به آن

باب هشتم در ذکر فرزند و عقیقه کردن و طعام دادن جهت مولود و ختنه کردن و مناسب

باب نهم در آداب سفر کردن و در وقتهای نیک و بد و افتتاح سفر و صدقه دادن و خرج آن و آداب

باب دهم در حفظ اموال و اسباب و استخاره کردن و طلب حاجات از حضرت قاضی الحاجات

باب یازدهم در آداب رفتن و کراهت تنها بودن در سفر و دعای چند و خدمت و محافظت چهارپایان و حق ایشان بر صاحب و نکاتی نادره که در سفر واقع است والله اعلم

باب دوازدهم در آداب ادعیه خواندن و دعای شب آوردن و ذکر درود بر حضرت علیه السلام و استغفار و گریه

باب سیزدهم در نمازهای که جهت حصول مهمات کنند و دعای چند که در هر نمازی وارد شده

[illegible]

باب چهاردهم در آداب عیادت بیمار و معالجه کردن و عیادت و شفا خواستن از قرآن مجید از امراض

باب پانزدهم در افسونها از برای سایر امراض و حرز و دعاها که لایق این کتاب و آنچه بآن متعلق است

باب شانزدهم در حقوق که برآوردن لازم است منقول از کلام امام زین العابدین علیه السلام در رساله حقوق و مناهی

باب هفدهم در وصایای که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم با امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده که بنویسد و غیر آن

باب هیجدهم در احتیاطات در نمازها که از حضرت امام جعفر علیه السلام مرویست و در ختم کتاب از کلام حضرت امام

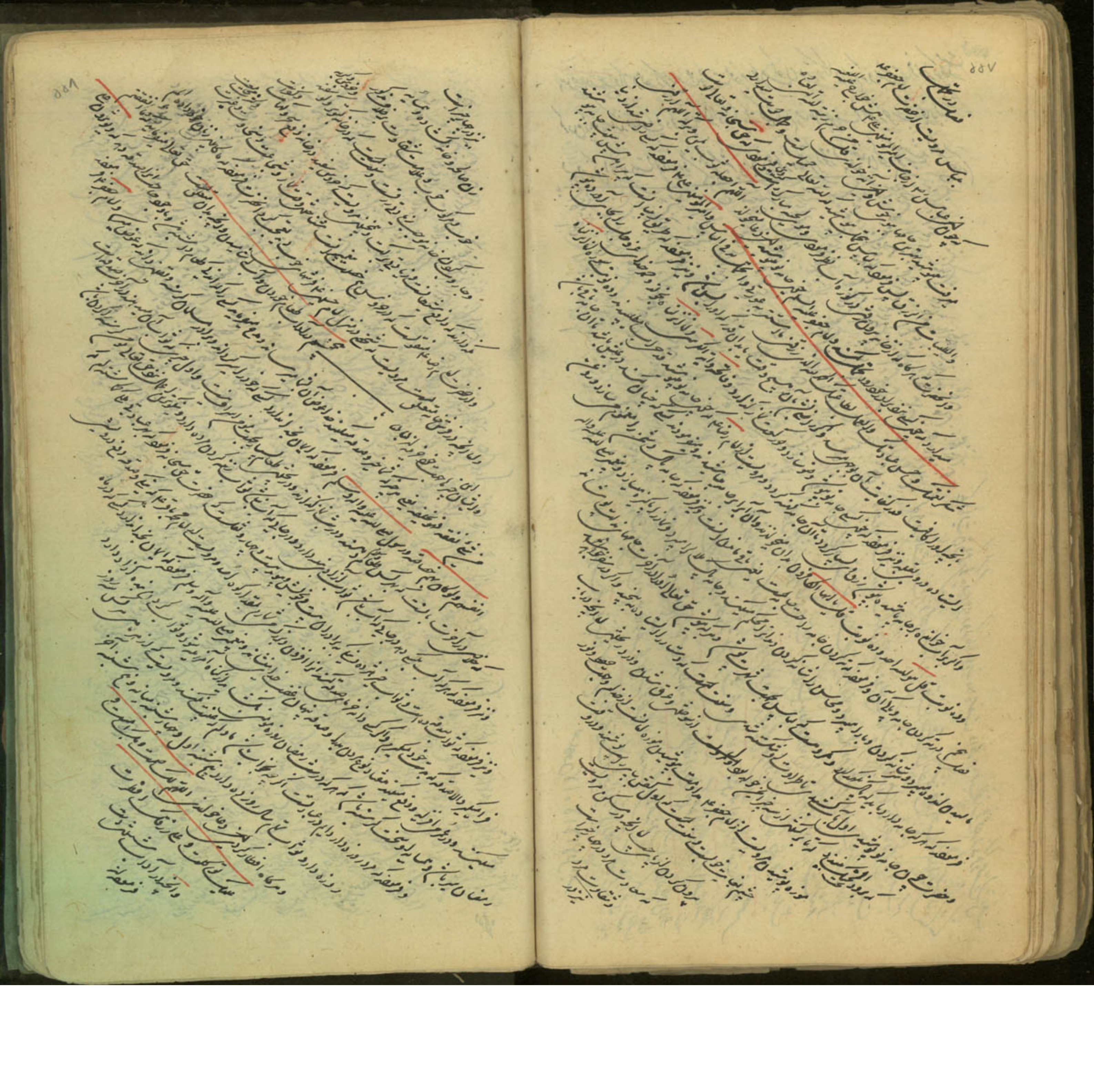
باب نوزدهم در خلق و خلق حضرت صلی الله علیه و آله وسلم و همنشینان و سلوک و روش آن حضرت

مرویست که حضرت پیغمبر را روی مبارکش مدور و قدم مبارکش ... و ... و گشاده پیشانی و گشاده ابرو و در میان هر دو ابرو رگی بود که هرگاه در وقت قهر و غضب ظاهر شدی و عرق مبارکش ... و گشاده دندان و معتدل اندام و کم موی و مساوی الاجزا و هرگاه که روی زمین گردیدی تمام بدن مبارکش بازگردیدی و دایم چشم بزیر داشتی و هر که ملاقات واقع شدی اول سلام کردی و دایم خرمی و متفکر بودی و آسایش نداشتی و دایم خاموش بودی و بغیر ضرورت سخن نگفتی و چون تکلم کردی کلام و عبارت او در کمال فصاحت و تعظیم نعمت الهی کردی هر چند که اندک بودی و آن نعمت را به ظاهر ... و اشارت تمام دست کردی و بیشتر خنده اش تبسم بود و از امام ... مرویست که او نظر را به تحقیق کردی ... از برای عبادت و ... و دیگر حسب احوال خود و بخشش خود را به مردم قسمت کردی ... و ... و مجلس ... و ... و بر کت ... و ... و اگر ... و هر که اورا خواندی رفیق شدی و ... و ... بر روی ... و طعام ... و ... و ... و ... و حضرت ... و ... و ... که ... داد ... تا خورد ... و هرکس ... و اگر ... و ... و ... السلام

گویند که اطفالی که در زمان حضرت متولد یا فتندی پدر و مادر نزد آنحضرت آوردندی تا دعای برکت کردی
و نام نهادی و در کنار گرفتی جهت تعظیم پدر و مادر و گاه بودی که طفل بر جامه حضرت بول کردی و آنحضرت
هیچ نگفتی بلکه خوشحالی کردی و جهت فرمودی تا خاطر پدر و مادر ملول نگشته و جبر ایشان هم جامه را آب دادی
گویند شخصی در مسجد در آمد نزدیک حضرت رسول صلی الله علیه و آله نشسته گفت یا رسول الله جای کشاده جهت نشستن
باشد حضرت بزبان مبارک فرمودند حق را در مسلمان بر مسلمان آنست که چون بیند که نزد وی نشیند خود را پس
کشیده و دارد جهت تکریم او و نیز فرمودند که هر کس که دوست دارد که نفوری در پیش ایستند جای او در دوزخ بود و گو
طریق نشستن آنحضرت سه قسم بوده چنانکه ساق مبارک بر داشتی و دستها پیش دراز کردی و دستها بر دو ساق زدی
وگاهی بر دو زانو نشستی و گاهی پای در پیش سینه نهادی و پای بر زمین و بر دو زانو نشستی و تکیه کردی و اکثر اوقات
با کولات میل فرمودی و مهمان بسیار دوست داشتی و چون دست بطعام بردی بسم الله خواندی و گفتی
بسم الله بارک لنا فیما رزقنا و علیک خلفه و اگر روزه بودی و افطار را با این نیت کردی اللهم لک صمنا
و علی رزقک افطرنا فتقبل منا ذهب الظماء و ابتلت العروق و بقی الاجر و گاهی بشیرینی و گاهی بخرما
افطار کردی و فرمودی که آب سبکم معده را پاک میکند و ماجرا و دهان خوشبو میکند و نظر را تیز و شنوایی را زیاد
و نور چشم را افزاید و دندانها محکم شود و تسکین رگهای متحرک مضطرب میکند و صفرای را ... و قطع
بلغم میکند و حرارت ... و قطع بلغم میکند و در وقت طعام هر دو دست را میشستی و فرمودی که طعام
سرد را برکت است و پیشانی بیشتر میل فرمودی که ابهام و سبابه و وسطی گاهی بچهار انگشت تناول کردی
و فرمودی که بدو انگشت خوردن عادت شیطان است و اکثر نان جو و آرد جو ... میل فرمودی
و هرگز از نان سیر نخوردی و گویند بر خوان طعام نخوردی و نان تنک نخوردی و بر خرما نیز خوردی و از میوه ها خربزه و انگور
دوست داشتی و مرویست که نمک را دوست داشتی و فرمودی که در بهشت کدو بسیار است
و دست مبارک بر دهن پاک نکردی و بلکه انگشتان را لیسیدی و فرمودی که معلوم نیست که برکت در کدام انگشت
و آب را بسه دم تناول فرمودی و در هر دم بسم الله و الحمد لله گفتی و در ظرف ... واکثر اوقات فا و ...

که بوی سویق خواهند منع کنند و رشته را با آب بحثیه میل فرمودی و گفتی که بهتری تر شهاد در دنیا و آخرت است
باب ... در آداب پیچ و خوشبویی و سر کشیدن و روغن مالیدن و مسواک کردن و فضیلت و ثواب آن
آنحضرت روغن مالیدن را دوست داشتی و فرمودی که روغن مالیدن دفع اندوه میکند و ابتدا از سر کردی
و همیشه روغن بنفشه را توصیف فرمودی و سر را شانه کشیدی و در آینه نگاه کردی و در مجالس دست کشیدی و شانه
کردی و گاهی در آب نظر نمودی و فرق مبارک را آشکار فرمودی و در هیچ سفر از خود شیشه روغن و سرمه دان و
ناخن گیر و مسواک و شانه همراه داشتی و سوزن و ریسمان و درفش و تسمه نیز بودی و گاهی در وقت خواب
آیة الکرسی خواندی و فرمودی که از بلاها ... بر بنده مومن که جو لند و همچنین بر از جای خواب برخواستی سجده شکر
کردی و مرویست فرمودند که رخت پاکیزه رفع غم و هم میکند و همیشه صحابه را ... فرمودی که بوضو باشید که هر که با وضو
رود از جمله ... فرمودند که بوی خوش دل را قوت میدارد علی الخصوص روزهای جمعه که انچه مذکور شد تمام کند
و در کلهار ... بوی ... در چشم میمالیدند و از کسی که عطر آوردی در نگرفتی و فرمودند که بوی خوش تعویذ است
و مرویست که حضرت امام جعفر علیه السلام فرمودند که دو رکعت نماز با بوی خوش کند از هفتاد رکعت بی بوی
آوردن کرامت داشتی و اگر بخانه بوی خوش مالیده بیرون رود تا آمدن فرشتگان لعنت کنند و مرویست
در گل ... خوشبوی از عرق حضرت ... چنین گفته اند و هرگز بوی خوش ... از همه دوست داشتی
و مرویست که منفعت مسواک ... چهار در چشم ... و سه در چشم ... آب از چشم آمدن نفع میکند و بجود را
یاری میدهد و مسواک کردن ... و بلغم را از دماغ فرود آرد و بوی دهان خوش میکند و در وقت مسواک
کشیدن این دعا خوانند که بسم الله الرحمن الرحیم اللهم انی اسئلک بحق محمد و آل محمد و ان تجعل النور فی بصری و البصیرة
فی دینی و الیقین فی قلبی و الاخلاص فی عملی و السلامة فی نفسی و اشکر لک ابدا ما ابقیتنی و مرویست از امام جعفر
اللهم انی اسئلک الزینة فی الاعوذ بک من الشین و اسئلک فی الدنیا و الآخرة و نیز فرمودند که روغن
مالیدن دفع خشکی دماغ میکند و نیز فرموده اند که روغن بنفشه سید روغنها ست ... و اگر
در تابستان و گرمست در زمستان و فرموده اند که فضل روغن بنفشه بر سایر روغنها همچون فضل اسلام است و منقول
که بلغم ببرد و در حفظ افزاید قوه قرآن و روزه و مسواک کردن







[illegible] معلوم [illegible]

[illegible] کامل [illegible] و معلوم [illegible]

خوردن [illegible] و بهتر آن [illegible]

[illegible]

ابتدا [illegible] و آنچه [illegible]

[illegible] و بخوردن [illegible]

[illegible] و حکمت [illegible]

[illegible] و فرموده [illegible]

و امام جعفر ع فرموده [illegible]

[illegible] و فرموده [illegible] ببعضی [illegible]

[illegible] و معلوم [illegible]

و امام [illegible] و فرموده [illegible]

[illegible] و فرموده [illegible]

و [illegible] و فرموده [illegible]

[illegible] و دیگر [illegible]

[illegible] و فرموده [illegible]

و امام جعفر ع [illegible] و مرویست [illegible]

[illegible]

در بیان عروسی و زفاف آن حضرت ع فرموده که هر که عروس بخانه بیارد و پای او را بشوید آن آب را باطراف خانه

بپاشد خدای تعالی هفتاد هزار نوع فقر از خانه او بیرون کند و عروس پس از جنون و جذام و برص ایمن باشد و منع کنند

از خوردن شیر و سرکه و گشنیز و سیب ترش تا هفت روز و هر کس که جنب باشد در جامه خواب با زن نخوابد که خوف

هست که از آسمان آتش بر ایشان افتد و چیزی نزدیک واقع شود هر کدام خرقه علیحده داشته باشند که یک خرقه

باهم کردن موجب عداوت باشد و از [illegible] در شبهای چهارشنبه اجتناب باید کرد که نقص فرزند خواهد بود و در محرم

شعبان مکروه است که پیش از غسل احتلام با زن جمع شود که فرزند مجنون شود و فرموده که لذت آن بود و نزدیک

فرمان الهی از لذت مرد و لیکن لیلة الصیام جایز است و فرموده که نزدیکی کنید بزن خود در شبهای رمضان

بمقتضای آیه کریمه احل لکم لیلة الصیام الرفث الی نسائکم یعنی حلال است در شب رمضان رفتن بزنان و در وقت جماع

دیگر فرموده چیزی نزن بخانه تو که این دعا بخوان و دست بر سر او بگذار و رو بقبله کن اللهم بامانتک اخذتها و بکلماتک

سویا مبارکا ولا تجعل للشیطان فیه شرکا ولا نصیبا و دیگر فرموده که عزل که فرزند نخواهد بودن بی

اجازت شوهر مستحب نیست الا آنکه و فرموده که هر زنی که بوی خوش بکار برد جهت غیر شوهر قبول نیست

نماز او. هشتم در ذکر فرزندان و تربیت ایشان چنانچه امام جعفر ع فرموده که میراث [illegible] از بنده مومن

فرزند صالح است که از جهت او استغفار کند و بشارت داده که هر کس یک دختر داشته باشد از آتش دوزخ دور شود

و هر کس که دو دختر داشته باشد بهشت بود و هر کس که سه دختر داشته باشد جهاد و صدقه بر او نیست و مرویست که هر کس که

بمیرد و فرزند کوچکی نبوده است در مرد و زن و همچنین بر خلاف آن و دیگر فرموده که حق تعالی رحم میفرماید بر کسی که فرزند را

بسیار دوست میدارد و فرموده که بوسه بر فرزند رحمت است و بر زن شهوت است و بر پدر و مادر عبادت است و بر برادر

دین [illegible] و بر امام عادل طاعت و امام جعفر ع که از نعمت خداست که فرزند به پدر و مادر مانند باشد و دیگر اولی

عظیم از ادراک انسان از [illegible] های خورد و دیگر شیرینی دل خوش داشتن و در سه سالگی بکلمه لا اله الا الله

متقید فرمودن و [illegible] و شش سالگی [illegible] نمودن و در هفت سالگی جامه خواب او را جدا کرده و از [illegible]

[illegible]

دل آنچه در باب عقیقه فرزند از حضرت امام جعفر علیه السلام منقولست که هر کس در قیامت مرهونست بعقیقه خود و عقیقه
از قربان واجب‌تر است و شخصی نزد آنحضرت ع آمد و گفت نمیدانم که عقیقه من کرده‌اند یا نه پس ایشان او را امر فرمود
تا عقیقه را حجت خود کند و فرمود که در غنی و فقیر واجبست و فرمود که در عقیقه باید فربه باشد گوسفند یا گاو یا شتر و
بعد از آن نام فرزند نهند و سر او تراشند در روز هفتم و بوزن موی طلا یا نقره صدقه کنند و اگر دختر باشد ماده کشند
و چهار یک گوشت را بقابله دهند و اگر قابله نباشد بمادر دهند یا بهر که خواهند بدهند و از آن طعام بپزند و درویشان و مساکین را
بخورانند و در گوش راست او بانگ نماز گویند و در گوش چپ او قامت گویند و استخوانهای آنرا در میان گوشت
باید نشکنند و در دهن طفل آب تاک کربلا و اگر نباشد آب باران و اول کام او را بخرما بمالند که حضرت رسالت صلعم
با امام حسن و حسین چنین کردند و دیگر سنت است که ختنه فرزندان در روز هفتم بکنند تا پاک شوند مرد است که زمین
نجس شود بچهل روز از بول کسی که ختنه نکرده باشد و دیگر در اموری که متعلق است بزنان چنانچه فرمود که پند و نصیحت کنید
زنان را در همه چیز و بهتر آن است که ایشان را آرام کنند بدین و پناه بخدا برید از شر و بدی ایشان و از زنان نیکو بپرهیز باشید
و امام محمد باقر ع فرمود که زن را تدبیر امور ندهید و فرمود که هر کس که فرمان بردار زن کند حق تعالی او را
در اندازد در آتش دوزخ و فرمانبرداری آنست که رفتن بحمام و عروسی و عیدها و نوحه کنندگان و لعنت کردن
بر زنان و فرموده اند که سخن زنان چیزی لوط مردانست پس ایشانرا بکشید دیگر قومی آمدند نزد رسول صلعم که ما دیدیم
جایی که بعضی سجده بعضی میکنند آنحضرت فرمود که اگر جایز بودی سجده غیر خدا امر میکردم که زنان سجده شوهران
را و اما نام ما سجده کنیم ما
کنند و فرمود که اگر زنی این ملکیت را بخشد کند و ملک گیتی داشته ادای حق شوهر نکرده باشد و دیگر حق تعالی
فرض نکرد جهاد بر مردان و زنان پس جهاد مردان آنست که صرف کنند مال و جان اندر راه خدا و جهاد زنان آنست که صبر
کنند بر زحمت شوهر و خویشان شوهر و امام جعفر ع گفت حق تعالی مخصوص گردانیده خود را باخلاق حمیده پس باید
تا نفس خود را باخلاق حمیده اگر از آن اخلاق در تو باشد حمد خدا کنید و طلب کنید از الله بیشتر بود و فرمود
که اخلاق ده چیز است یقین و قناعت و صبر و شکر و حلم و حسن خلق و بخشش و غیرت و شجاعت و مروت

دا

دیگر نزد آنحضرت ع حکایت غزا و ثواب او میکردند زنی گفت یا رسول الله زنان را هیچ نصیب هست فرمود بلی
از آن وقت که زن آبستن میشود تا فرزند آید و تا شیر میدهد او را ثواب غازی در راه هست و اگر در این وقت
وفات یابد اجر و ثواب شهیدان یابد و دیگر سوال کردند از امام رضا ع که چرا باید که مردی که جنب
ناشسته باشد نزد زنان رود و آب وضو با ایشان دهد جواب فرمود که پیغمبر و امیر المؤمنین علیه السلام
میکردند بر زنان پیر و جوان سلام میکردند سلام زنان جوان و منع فرمود که اندیشه دارم که آواز ایشان را خوش آید
و گناهم بیشتر باشد از ثواب سلام و از امام جعفر ع سوال کردند که چگونه زنان بر مردان در آیند چگونه سلام
کنند جواب فرمود که بگویند علیکم السلام و مردان بگویند السلام علیکم و کسی گفت با امام جعفر که زنی میخواهم
که بکنم و پدر و مادر میخواهند که زنی دیگر بمن دهند فرمود که زنی که خود میخواهی بنکاح کن و غیر آن بگذار و فرمود
که هر زن که کاری بی شوهر بکند مثل آن است که با رو نماز ایستد حق تعالی بهر دینار بر ثواب آزاد کردن بنده باو دهد
و فرمود که بدتر چیزی که خدا داده است مر زنان صالحه را و دیگر فرمود که غیرت زنان حسد است و غیرت مردان ایمانست
و زنان جهنمی غیرت مینمایند غضب میکنند و در غضب کردن کافر میشوند باید که بهم در نگو کرده و صدقه دادن و غیبت کردن و بعضی
روایت از امام جعفر ع که سفر کنند مگر از برای یکی از سه چیز اول زاد در راه آخرت دوم ترتیب معیشت سوم لذت با عقل در غیر حرام
و باید که روز شنبه سفر کنند که اگر سنگی در این روز از کوه جدا شود خدای تعالی او را بمکان خود رساند و بواسطه طلب حاجت
روز شنبه که آن روز بیست که آنرا برای داود گرفتیم و سوال کرد ابو ایوب از امام جعفر از معنی آیه فاذا قضیت الصلوة
فانتشروا فی الارض فرمود که مراد آنست که روز جمعه نماز گذارید و در روز شنبه سفر کنید و امام رضا ع فرمود در عیون
الاخبار که روز شنبه روز مکر و فریب است و روز یکشنبه روز غرس و بنا نهادن و روز دوشنبه و سه شنبه روز جنگ
و روز چهارشنبه روز شوم است و روز پنجشنبه دیدن امرا و حکام و روز جمعه روز خطبه و نکاح است
و هر کس سر و قدم در عقب بسفر کنند بگوید نه بیند و اگر خواهد که بخیر و سلامت برگردد آیه الکرسی بخواند والسلم

دهم در صدقه

و از امام جعفر علیه السلام مرویست که هرکه تصدق کند بچیزی چون صبح شود خدای تعالی نحوست آن روز را از او دفع کند
و نیز فرموده که هرگاه که خواهی سفر کنی از پروردگار سلامتی خود را بخر بآنچه که نفقت آن خوشش آید
و بگو خداوندا میخواهم که فلان سفر کنم و از تو سلامتی میخرم در این سفر باین مبلغ بعد از آن هر چیز که صدقه کنی و در حال
صدقه کردن این عبارت که مذکور شد بگو و مجملی بعد از مراجعت تتمه عمل کن و السلام

یازدهم در برداشتن عصا

و آنچه در برداشتن عصا از حضرات منقولست که آیا علیه السلام میفرمایند که عصا برداری که در باب او فرموده
که آن بیمار از او دفع کند و جانوران موذی را بکشد و نیز فرموده که برداشتن عصا علامت مومنست و سنت
و طریق انبیاست و نیز آنحضرت فرموده که با عصا راه رفتن از تواضعست و هرکه با عصا راه رود در هر قدمی از برای او
هزار نیکوی نویسند و هزار درجه برای او بلند کنند و هرکه خواهد که دائم بر آن عصا باشد او را خیر دنیا و آخرت داده باشند
و آنچه در باب تحت الحنک فرموده اند که هر کس که از خانه خود دستار زیر گلو بسته بیرون رود من ضامنم که
با سلامت بخانه خود آید و آنچه در باب شکر نکوست و بجا آوردن آن سنت آنست که امام
موسی کاظم علیه السلام هرگاه بشکر میوه بر دستار خود میگذاشت و چنانچه که میوه در وی آورد و فاتحه
الکتاب میخواند از پیش رو و از جانب راست آیة الکرسی بعد از آن این دعا میخواند بسم الله الرحمن الرحیم
اللهم احفظنی و احفظ ما معی و سلمنی و سلم ما معی و بلغنی و بلغ ما معی ببلاغک الحسن خدای تعالی او را به
صحت و سلامت بمنزل میرساند و دیگر روایتست از رسول صلی الله علیه و آله که هر که دعای هشتم کند که خداوندا
روزی کن مرا مالی که مرا از تو بی نیاز گرداند و بمن باری منه که مرا طاقت بردن آن نباشد و دیگر مرد
کرا الانجاح بیت آرزو کرد خواست یعنی است از آن مهمات کفایت می شود و رزق ایشان از خداست
و واجب است که مرا بامر کسب لازم بمنبع فرو رفت سوای آن که آنقدر اکرام تو ای رفت چرا که خداوند
خود حق روزی او را دارد و اگر عقبی در اول و هرگاه که فرو رفت و جمع آمد او را و دیگر برو در آخر بخشد
کرا و تسبیح میکنند بجهة پروردگار تا وقتی که بر در دنیا بر زمینند و در قبر هم تسبیح میکنند که او چیزی میبینند که آنها نمیبینند

دار بخو

و نیز فرموده که بالای مرکوب مربع منشینید و بر اسب صحبت مدارید و امام زین العابدین علیه السلام بر پشت شتر جهت نوبت حج رفت
و یک تازیانه باو نزد و نیز فرموده اند که از میان جوش تر مگذرید که جای شیطانست و نیز فرموده اند که خیر از پیشانی اسبها
تا بانست تا روز قیامت و کسی که اسبی در راه خدا رعایت کند حکم آن دارد که هرگز صدقه ترک نکند و هرگاه که لجام
کنند بسم الله بگویند و اسبی که بر سخت باشد در گوشش این دعا بخوانند افغیر دین الله یبغون و له اسلم من
فی السموات و الارض طوعا و کرها و الیه ترجعون و بعد از این دعا بخوانند که اللهم سخرها و بارک لی فیها بحق محمد
و آل محمد و آنچه در باب شکر مذکورست که هر کس که یادی و مددکاری نماید سا و مومن را خدای تعالی از هفتاد و
سه غم و محنت و اندوه بر در دنیا و آخرت راحت عظیم یابد

دوازدهم در دعا و ادعیه خواندن

چنانچه آنحضرت صلی الله علیه و آله فرموده اند که هیچ چیز پیش خدای تعالی بهتر از دعا نیست که دعا سلاح مومنست و عاجزترین مردمان کسیست که از دعا
کردن و بخیل ترین مردمان کسیست که در سلام بخیلی کند چرا که دعا موجب قبولست همچنانکه امر موجب اجابت و ملکی
هفتاد و دعای بر علامات و عرض حاجت را اظهار کنند بهتر از آن است که در دل گذرانند و قبول در چند وقت باشد اول الله
در وقت در بخت و وقت زوال و وقتی که باران آید و در نیم وقت نماز و در وقت دعا دستها را گشاده و گلو ز تنبیه تا ده
خواهد که پهار ابهم یک بند و در ابتدای دعا حمد و ثنای خدای تعالی و صلوات بر پیغمبر بفرستند و استغفار کند و بعد از آن شروع کنند و لا کلمه
لا اله الا الله منقول از حضرات که در سند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله باشد که گوینده این کلمه پاک میشود از گناه بمرتبه که از مادر
متولد شده باشد و جمیع گناهان او بخشیده شود چنانچه برگ از درخت و نیز فرموده اند که بهترین عبادت کلمه لا اله الا الله است
و در عیون الاخبار امام رضا علیه التحیة و الثنا منقولست که حق تعالی ستونی از نور آفریده است از پای قوت سر او در تحت
عرش است و پایه بر پشت ماهی که در زمین هفتم است چون بنده بگوید لا اله الا الله عرش بلرزد و بحرکت آید خدای تعالی
حکم کند بعرش که ساکن شو یدا آن جواب گوید که ساکن نتوانم شد تا آنکه بیامرزی گوینده این کلمه را
پس الله سبحانه و تعالی گوید که گواه باشید بر ملائکه که آمرزیدم و باز فرموده اند که غلغله کنید مردگان خود را بکلمه
لا اله الا الله که آمرزیده شود و دور سکرات موت است اما بشرط اخلاص و اجتناب از محرمات و مرکب آن
صد نوبت تکرار کند صد بنده آزاد کرده باشد و مرویست از حضرات علیهم السلام که هرکه

نوزده نوبت لا حول ولا قوة الا بالله بگوید خدای تعالی نوزده بلا از او دور گرداند و مرویست از رسول صلی الله علیه و آله
که هر که صباح از خانه بیرون آید و بگوید بسم الله و بالله لا حول ولا قوة الا بالله توکلت علی الله دو ملک ندا می کنند
که مهمات تو جمیع ساخته شد و ایمن شدی از هر بدی و راه یافتی شیطان گوید من چه توانم کرد با بنده که کفایت شد مهمات او
و از همه ایمن شد و منقولست از امام جعفر که هر که ده نوبت یا الله یا الله بگوید خدای تعالی او را جواب دهد و گوید که چه
حاجت داری و نیز مرویست که هر که سی نوبت بگوید لا اله الا الله الملک الحق المبین غنا روی باو آرد و فقر از وی روی
گرداند و در بهشت بروی باز کنند و فرمود که خانه که درود در آن می فرستند مثل کسی است که زنده باشد و خانه که درود در آن نکنند
مثل مرده ایست چرا که در دور ملایکه گرد آن خانه را فرو میگیرند و خدای تعالی بر ایشان ملکه رحمت الهی بپوشاند
و دیگر هر که صلوات بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم بفرستد خدای تعالی هزار رحمت بر وی کند و هزار صف از
ملایکه جهت او آمرزش خواهند و منقول از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که هیچ دعائی به از درود رسول و آل با تمام بر سر — در توبه
و حسنه بسیار دارد و دیگر هر که در وقت خواب صبح نوبت استغفر الله بگوید و از ... پاک از گناه برخیزد
و شخصی از حضرت امام محمد تقی علیه السلام التماس کرد که مرا تعلیم کن چیزی که هر گاه که بآن قیام نمایم در دنیا و عقبی
با تو باشم فرمود که سوره انا انزلناه بخوان و استغفر الله بسیار بگوی و فرمود که خوشا حال آن بنده که فردا نامه
اعمال خود پائین هر گناهی استغفر الله نوشته یابد و لابد شرط استغفار چیز اول ندامت از گذشته دوم عزم کردن
که بر گناه باز نگردد سیوم ادا نمودن حقوق مردم چهارم تلافی اخبار عبادات فوت شده باشد پنجم گداختن بدنی
که از لقمه حرام فربه شده باشد بمرتبه که پوست بر استخوان بماند ششم لذت جسم را الم و تلخی طاعت بچشاند
چنانچه شیرینی معصیت چشانیده بعد از آن استغفر الله بگوید که مرتبه متوبه است اگر در میان جمع شرکی
شخصی را دعا کرده باشد خدای تعالی اجابت او در همه رحمت کند

سیزدهم در نماز حاجت — در حاجت

منقولست از امام رضا علیه السلام که چون ترا امر سختی رو دهد دو رکعت نماز بگذار و در رکعت اول فاتحه و آیة الکرسی و در دوم
فاتحه و انا انزلناه پس مصحف را بردار و بر بالای سر برد و بگو اللهم بحق من ارسلته الی خلقک و بحق کل آیة
فیه و بحق کل من مدحته فیه علیک و بحقک علیک و لا نعرف احدا اعرف بحقک منک یا سیدی

یا

یا الله ده نوبت بحق محمد ده نوبت و بحق علی ده نوبت و بحق فاطمه ده نوبت پس بعدد هر کس می‌خواهی ده نوبت
تا امام حسن که نیز گوئی که امام زمانست مقرر از جای خود برخاسته باشی که حاجت تو روا شود انشاء الله — نماز دیگر
که مقاتل ابن مقاتل گفت که گفتم با امام رضا علیه السلام که تعلیم کن مرا دعائی جهت قضای حاجتها پس فرمود که هر گاه که
ترا حاجتی رو دهد و مهمی باشد غسل کن و رخت پاکیزه بپوش و رخت خود را معطر کن و در تحت السماء رفته دو رکعت نماز
بگذار و بخوان فاتحة الکتاب و قل هو الله احد پانزده نوبت پس رکوع کن و پانزده نوبت بخوان بطریق نماز
تسبیح تمکین در این نماز قرائت پانزده نوبت پس سجده کن و در سجده بگوی که اللهم ان کل معبود من لدن عرشک
الی قرار ارضک فهو باطل سواک فانک انت الله الحق المبین اقض حاجتی کذا و کذا الساعة الساعة والحاح کن
در مراد خود و چون حاجت تو روا شود شکرانه بگذار و حمد کن خدای تعالی را ... دیگر روایت از حضرت رسول صلعم
در باب این کلمات که در زیر مذکور خواهد شد چنانچه عبد الله سلام گفت یا رسول الله حبیب تو اسلح که این کلمات را
بگوید فرمود که اهل همه آسمانها از ملایکه هفت آسمان و زمین جمع شوند که وصف این کلمات کنند تا روز قیامت
نتوانند که از هزار جزو یک جزو او را وصف کنند که این کلمات را فضیلت و ثواب بسیار است و در کتاب ... کران
مرتجیه بانقیه اختصار کردم حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که همه بگویند یا الله یا الله یا الله
انت المرهوب منک جمیع خلقک یا نور النور انت الذی احتجبت دون خلقک فلا تدرک نورک نور یا الله
یا الله یا الله انت الرفیع الذی ارتفعت فوق عرشک من فوق سمائک فلا یصف عظمتک احد من خلقک
یا نور النور قد استنار بنورک اهل سمائک و استضاء بضوئک اهل ارضک یا الله یا الله یا الله انت الذی
لا اله غیرک تعالیت ان یکون لک شریک و تعظمت ان یکون لک ولد و تکرمت ان یکون لک شبیه و تجبرت
عن ان یکون لک ضد و انت المحمود بکل لسان و انت المعبود بکل مکان و انت المذکور بکل اوان
و زمان یا نور النور کل نور خامد لنورک یا ملیک کل ملیک یفنی غیرک یا دائم کل حی یموت غیرک
یا الله یا الله یا الله الرحمن الرحیم ارحمنی رحمة تطفی بها غضبک و تکف بها عذابک و ترزقنی بها عذابک

وتوفقنی بها لعبادتک من عندک وتحفظنی بها دار کرامتک التی اسکنتها خیرتک من خلقک یا ارحم الراحمین یا من اظهر الجمیل
وستر علی القبیح یا من لا یؤاخذ بالجریرة ولم یهتک الستر یا عظیم العفو یا حسن التجاوز یا واسع المغفرة
ویا باسط الیدین بالرحمة یا صاحب کل نجوی ویا منتهی کل شکوی یا کریم الصفح ویا عظیم المن ویا مبتدئا
بالنعم قبل استحقاقها یا ربّاه ویا سیداه ویا مولاه ویا غایة رغبتاه بالیسر بالیسر ان لا تشوه
خلقی وخلق والدی بالنار ه دیگر [illegible]

چهارم در آداب مریض

منقول است از امام محمد باقر ع که بیماری یک شب در مرض افضل از عبادت یک سال است و حمی یک شب برابر است بعبادت هفتاد سال
و منقول است از امام رضا ع که مرض مؤمن را هیچ نگذارد هیچ گناهی بر وی نمیماند و مریض را چهار خصلت است اول قلم
از وی برداشته میشود دوم خدای سبحانه امر میکند ملائکه را که بنویسند در نامه عمل او آنچه در صحت میکرد سیم بیرون آوردن مرض گناهان
از هر عضوی بیرون رود چهارم آنکه اگر بمیرد آمرزیده است و نیز فرموده که چون خدای تعالی نظر کند به بنده که دوست میدارد
بسوی او تحفه میفرستد حمی یا درد سر یا درد چشم یا ... که جمعی بعیادت او روند از بیماری خود شکوه نکند دیگر
ابو عبدالله گفت که عیادت کنید مریض را و از ایشان دعا طلبید که دعای ایشان مستجاب است و دعای ملائکه است و هرکه
گفت مریض شود دوای مرض او قول نماید خدای تعالی مرض او را بعیادت بپوشاند و قبول ... نکند
و یاران خود را از مرض خود خبر دهد که عیادت او کنند تا او و یاران او اجر برسند که اجر او سبب است
مریض ... مریض ... فرموده که مریض از یاران که سبب ... میمیرد
و از امام جعفر ع مرویست که چون روز قیامت شود خدای تعالی به بنده از بندگان خود خطاب کند و گوید ای بنده
ترا که عیادت من نکردی وقتی که مریض شدم پس آن بنده گوید تو کیم و تو خدای و ترا درد و الم نمیباشد
پس خدای تعالی گوید که فلان بنده مرا برای عیادت کند مرا عیادت کرده است پس گوید فلان
بن فلان را گو که ... اگر او را عیادت میکردی مرا نزد او مییافتی و اگر از من سوال میکردی حاجت ترا
روا میکردم و دیگر فرموده که عیادت سه روز است ... منقول است از ابو جعفر ع که گفت
موسی ع در مناجات گفت خداوندا ثواب چیست ... که عیادت مریض نماید ... ملک را موکل گردانی که
که عیادت او کنند تا ...

معول

منقول است از امام محمد ع که فرموده هرکه عیادت مریضی کند ... ساعت ... و گوید خوش ... فلان
و خوش ... آمدن تو و فرموده که ... عیادت مریض ... و تفقد احوال کرد
و نیز فرموده که چون بعیادت مریض کنید دعا کنید که دعای او ... دعای ... مستجاب است و فرموده که هرکه
عیادت کند مریضی را در راه خدا امر دعای که مریض از برای او کند مستجاب است و حضرت امیر المؤمنین ع
فرموده که آنچه از مرض بود بآن کفارت سیئات و ... روایت می‌کند علامی از علما از امام جعفر ع
که غلامی در مرض خسته شده بود با جمعی از علما بعیادت میرفتم ... ال جعفر ... و گفت ... خوابید
گفتیم العیادت غلامی ... گفت خسته شده ... فرموده که توقف کنید توقف کردیم فرموده ایشان را سبب ...
... از بوی خوش ... کعقیم ... فرموده که ... آنکه از
... مریض آنکه برای او خبری برسد و نیز از حضرت رسول ص مرویست که رو آرند که هیچ دردی نازل نشده
که برای او دوا نازل نشده و نیز فرموده که ... از هر بهتر است که ... از موت ... مردم ...
از خود ... و فرموده که هیچ علتی ... و ... از ... بهتر است و فرموده که ... معمول شده است که ... مواد
... خوردن ... خطا کرده باشد و هم مرویست که ... تا بتحمل کند درد را
و چون تحمل نتواند کرد پس دوا کند منقول است از ابو عبدالله ع که ... یا ... مریض شده که خواستند با او
مرا مریض کرده است ... پس خدای تعالی وحی فرستاد که شفا از من است ... شفا
مرویست از امام ... که اگر مردم طعام اندک خورند بدن ایشان صحیح باشد
و نیز فرموده که وصیت کنید ... حضرت ... بنماید ... که وصیت مردن ... خواهد بود
دیگر شفا را از کلام خدا طلبید که هرکه بسبب قرآن شفا نطلبد حق تعالی او را شفا ندهد در فضیلت سورهای قرآن
امام محمد باقر ع فرموده که هرکه را علتی طاری شود هفت نوبت فاتحة الکتاب بخواند و اگر در ساکن نشود هفتاد نوبت
بخواند درد ساکن شود رسول ص فرموده که خواندن فاتحة الکتاب هفتاد نوبت شفای همه دردهاست اگر ... بخواند
... و ... حق تعالی ... و در هر سوره ... نوبت بخواند
هفتاد نوع بلا که آسان ترین آن جنون و برص ... زود دفع شود

منقول از ابو عبد الله که بجهت فزع و صداع ببندد در گردن ... را آورد ... که ...
و بر او بخواند فاتحه و ببندد بر هر کس که تب دارد و بر بازوی راست سوره فاتحه و معوذتین و قل هو الله
احد و این دعا بسم الله الرحمن الرحیم رب الناس اذهب الباس واشفه یا شافی فانه لا شفاء الا شفاؤك
شفاء لا یغادر سقما برد که الخیر انک علی کل شیء قدیر و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین
بسم الله الرحمن الرحیم قلنا یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم کذلک صاحب کتابه بذر الحمد یا
ارحم الراحمین بسم الله الرحمن الرحیم وله ما سکن فی اللیل والنهار وهو السمیع العلیم اسکن ایتها الصداع والالم
بعزة الله اسکن بقدرة الله اسکن بجلال الله اسکن بعظمة الله اسکن لا حول ولا قوة الا بالله
العلی العظیم فسیکفیکهم الله وهو السمیع العلیم و ذا النون اذ ذهب مغاضبا فظن ان لن نقدر علیه فنادی
فی الظلمات ان لا اله الا انت سبحانك انی کنت من الظالمین فاستجبنا له ونجیناه من الغم و
کذلک ننجی المؤمنین ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم وحسبنا الله ونعم الوکیل
منقول از ... ذکر کنند که چون تب ... ابو عبد الله ... که بنویسد آیة الکرسی در ظرفی
و با آب بشوید و بیاشامد ... و قل ... ربکم ... حم ... اب ...
و در ... از ... بنویسد ... و ... که ... اوست ... بجوید ... سلام قولا من رب رحیم
حسبی الله لا اله الا هو ...

باب ... از برای ... امراض و ... لا الله الا ... دفع تب بلغم
منقول از امام حسن عسکری علیه السلام ... که بنویسد یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم و بیاویزد بر کسی که تب دارد
و این آیه را بنویسد ... قال الله ... افحکم ... الله ... طلطلیط طلطلطا و ... یا ...
... کس را ... و ... وقت ... الم ترا الی ربك کیف ... و لو شاء
لجعله ... اصحاب الیمین ... که ... دست ... کنند بخوان آیة الکرسی
و بگوید الله اکبر الله اکبر لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم لا اله الا الله والله اکبر ... اح ... واحد
... غرق ... ان ... حکایت کرده مردی از ... که ...
... بخواند آیه ان الله یمسك السموات والارض ان تزولا ولئن زالتا ان
امسکهما من احد من بعده انه کان حلیما غفورا ... و ... در ... که ... و ... بخواند
الذی جعل لکم من الشجر الاخضر نارا فاذا انتم منه توقدون بعد از آن ... بر ... کند
... و ... که ... بر خود ... پس ... در ... که
... دفع ... را در ... همچنین ... بود ...
و ... ان ... یا ایها الناس اتقوا ربکم ان
زلزلة الساعة شیء عظیم یوم ترونها تذهل کل مرضعة عما ارضعت وتضع کل ذات حمل حملها وتری الناس سکاری
وما هم بسکاری ولکن عذاب الله شدید ... در ... سوره ... تب
بعد از آن ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکة الا تخافوا ولا تحزنوا وابشروا
بالجنة التی کنتم توعدون ... بعد از آن ... ان شاء الله
نوع دیگر ... آیه ان الله یمسك السموات والارض ان تزولا ولئن زالتا ان امسکهما من احد من بعده انه
کان حلیما غفورا انه من سلیمان وانه بسم الله الرحمن الرحیم ... نافع است ان شاء الله تعالی
بجهت دفع ... که ... پس ...
... بحوره

بجهت دفع اقبح آنحضرت فرموده که قرآن حافظ است سینه بچه و عسل ... و زنجبیل داده به که ... دفع
و نیز فرموده که حروف الم و قولنج و باد را از هر جهت فاتحة الکتاب و قلاقل و سکانه واعوذ بوجه الله العظیم وعزته
التی لا ترام وقدرته التی لا یمتنع منها شیء من شر هذا الوجع ومن شر ما فیه ومن شر ما احذر بها بنویسد بر لوح
بنویسند و باب باران بشویند و بیاشامد بیاشامد و خواب کند نافع است انشاء الله تعالی
جهت دفع جرب و قوبا و سلع بچه که براده و بول آن ... بسم الله الرحمن الرحیم ومثل کلمة خبیثة کشجرة
خبیثة اجتثت من فوق الارض ما لها من قرار منها خلقناکم وفیها نعیدکم ومنها نخرجکم تارة اخری الله اکبر
وانت لا تمر الله الحق وانت لا تبقی والله علی کل شیء قدیر ۵ دفع برص و ضد آن شخصی نزد امام علیه السلام
از برص شکایت کرد فرمود که قرآن امام حسین علیه السلام با آب باران بخور بقول مودة عمل کرد نافع بود بجهت دفع
کم دراعضا بهم رسد این دعا را بر سر جو بخوانند ومثل کلمة خبیثة کشجرة خبیثة اجتثت من فوق الارض ما لها من قرار
و آن سر جو را بر آن داغها بمالند بعد از آن در محلی دفن کنند و از آنکه هر گاه که آن جوها کنده شود آن
زحمت بر طرف شود باذن الله تعالی دیگر بجهت کوفتها و مرضها صبح بر از این بنیت بقول صحیح
ائمه علیهم السلام آب باران پیش از دخول بر زمین در ظرف چینی بگیرد و سوره فاتحة الکتاب و قلاقل
سه کانه و معوذات نوشته بر آن بخورند ... قدحی در صباح و قدحی در شب بنوشند که از جمیع المها
و ... امین خواهد بود انشاء الله منقول از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام که فرموده صدقه بلاهای
مبرم را که از آسمان متوجه است دفع می‌کند و از اکثر کوفتها و المها نجات می‌یابد چنانچه فرموده
که صدقه دهید در حقیقت که نوشته ... هر شخصی ملک الموت داده می‌شود و چون آن شخص
صدقه دهد آن نوشته از او رد می‌شود منقول از سلمان فارسی رضی الله عنه که گفت که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
که فرموده که هیچ چیز عمر را زیاد نمی‌کند و هیچ رد قضا نمی‌کند مگر دعا و حضرت امام محمد علیه السلام که هر که بپوشد
از خلق بلایا که ... در رسیده باشد و هیچ سببی نه شکوه کننده از آن بحق حاجت و علاج لازم است که او را از دیگر بلا خلاص
و بهترین دعا صلوات بر پیغمبر و آل او فرستادن است چنانچه در کلام مجید مذکور است قل ما یعبؤا بکم
ربی لولا دعاؤکم

حاشیه: انبیع — جهت قوبا و ... — دفع برص — نمد — بحلت مرض ...

مرویست از امام ابی عبدالله که دست بنهید بر موضعی که درد میکند و سه نوبت بگوید یا الله یا الله یا الله
ربی حقا لا اشرک به شیئا اللهم انت لها ولکل عظیمة ففرجها عنی ۵ دیگر از آنحضرت مرویست
که دست در محلی که درد می‌کند بنهید و بگوید سه نوبت اللهم انی اسئلک بحق القرآن العظیم
الذی نزل به الروح الامین وهو عندک فی ام الکتاب علی حکیم ان تشفینی بشفائک وتداوینی بدوائک
وتعافینی من بلائک وصلی الله علی محمد وآله ۵ مرویست از حضرت امام جعفر که بگوید
بسم الله وبالله کم من نعمة لله عز وجل فی عرق ساکن غیر ساکن علی عبد شاکر وغیر شاکر بعد از آن
که نماز فرض گذارده باشد ریش خود را بگیرد و بگوید اللهم فرج کربتی وعجل عافیتی واکشف ضری
سه نوبت و جهد تمام کند که این دعا را با گریه بخواند ۵ دیگر از بعضی اصحاب ائمه مرویست که دردی
داشتم آنحضرت فرمود که بگو بسم الله و دست بر آن بمال و هفت نوبت بگو اعوذ بعزة الله واعوذ بقدرة الله
واعوذ بجلال الله واعوذ بعظمة الله واعوذ بجمع الله واعوذ برسول الله واعوذ باسماء الله
من شر ما احذر ومن شر ما اخاف علی نفسی تا آنکه میگوید چنین کردم حق تعالی مرا از آن درد خلاص کرد
دیگر منقول از آنحضرت که فرموده دست بنهید بر جایی که درد می‌کند و بگوید بسم الله وبالله محمد
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم اللهم امسح عنی ما اجد
و سه نوبت دست بر آن بمالد

جهت ترس این تعویذ را نوشته بر بازو راست آلکش بندد بسم الله الرحمن الرحیم
اللهم [illegible]
یا علی یا عظیم بقوتک یا قهار و بقدرتک یا جبار

خط قبطی

الف و بای

خط عبری

صورت خط [illegible]

ا ب ج د ه و ز ح ط ی ک ل م ن
س ع ف ص ق ر ش ت ث خ ذ ض ظ

صورت خط سریانی

ا ب ج د ه و ز ح ط ی ک ل م ن س ع ف ص
ق ر ش ت ث خ

صورت خط قبطی

ا ب ج د ه و ز ح ط ی ک ل م ن
س ع ف ص ق ر ش ت ث خ ذ ض ظ غ

تفصیل خطوط

عبری بربری اندلسی یونانی حمیری سریانی رومی کوفی معقلی هندی
واضع خط نسخ [illegible] ابن مقله است چنین [illegible]
بعد از آن علی بن بواب محقق و ریحان را اختراع کرد [illegible]
بعد از و علم معتصم خلیفه عباسی [illegible]
که ایشان را استادان سته میگویند شیخ زاده سهروردی [illegible]
دیگر [illegible]
و دیگر [illegible] سلطان احمد جلایر [illegible]
شاگرد یاقوت [illegible]
[illegible] عبد الله طباخ [illegible]
و عبد الحی [illegible] شاگرد [illegible] میر علی تبریزی واضع
خط نستعلیق خواجه میر علی [illegible] مولانا سلطان علی [illegible]
[illegible] مولانا [illegible]
خط نسخ را [illegible] خوشنویسان [illegible] در اوان شباب
در [illegible] محمود [illegible] خط او [illegible] رسید [illegible]
سلطان علی [illegible] مولانا [illegible]
[illegible] مولانا [illegible] قطعه [illegible]
مولانا [illegible] مولانا [illegible] خط او [illegible]
[illegible] خط مولانا میر علی [illegible] مولانا [illegible]
میر علی [illegible] عبد العزیز [illegible] خان [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان محمد خندان از جمله خوشنویسان است
سلطان محمد نور سلطان محمد [illegible] از جمله خوشنویسان [illegible]
و خراسان اند [illegible]

اربعین ملا حسین ۵۷۸

بزرگان گفته اند که ذوات بر چهار قسم اند قسمی آنست که بخورد و جمع کند و عطا دهد و آن حضرت الهی است
و هو یطعم و لا یطعم و قسمی آنست که نخورد و جمع نکند و نه دهد و آن ملایکه اند و قسمی آنست که جمع نکند و نه
بخورد و آن بهایم است و قسمی آنست که مستعد جمیع این صفات است آن آدمیان اند پس اگر
آدمی بخورد و جمع نکند و بدهد جواد است و متخلق باخلاق حضرت فیاض علی الاطلاق و اگر جمع کند و نخورد
و نه دهد مشابهت بملایکه دارد و این نوع مردمان را [illegible] و اگر جمع نکند و نه دهد و بخورد در شیوه بهایم
بود [illegible] و اگر جمع کند و نخورد و نه دهد بتر کسی خلق باشد و از جمیع بهایم فروتر اولئک کالانعام
بل هم اضل و دیگر گفته اند هر که بخورد و بدهد کریم است و هر که بدهد و نخورد سخی است و هر که بخورد و نه
دهد بخیل است و هر که نخورد و نه دهد لئیم است و از دل او [illegible] چه فایده اموال است که نه دهند
و نخورند و نصیب آخرت با خود برند بیت بخور ببخش بپوش [illegible] که حاصل عمر [illegible]
[illegible] آن عزیز [illegible] نجات آنست که [illegible] یقین که هر که [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

٥٧٧

هر که [illegible] تطهیر [illegible] از روی [illegible] حضرت محمد و ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین شیخ طوسی [illegible]
[illegible] آورده است

[illegible]

و امام موسی و علی و محمد جواد و النقی العسکری و المهدی الهادی صلوات الله علیهم اجمعین

[illegible]



۵۸۱

حکیمی فرموده کرم آنست که دادن آنچه در دست تست و بیا قطع امید کردن از آنچه در دست دیگرانست و یکی گوید که زادِ ل
بهتر است چه او اکرم است که از زر یا و خزانها باشد و جمع ازان دست ۵ لقمان حکیم فرموده سه کس را در سه وقت
توان شناخت حلیم را در وقت غضب و شجاع را در خوف و دوست را در وقت حاجت ۱۱ از بعضی مشایخ پرسیدند
که چه باید آن کس را که [illegible] باشد با خویشان گفت ترا که آن [illegible] روحانیست و [illegible] جسمانی ۵
از حضرت امیرالمومنین علیه الصلوة والسلام منقول است که عجب است کسی که دوست [illegible] واز دعا عاجز
کسیست که دوست بسیار [illegible] واز دست بدهد ۵ ابو اسحق گفته دنیا دریاست و کنار او آخرت و کشتی
او تقوی هر که در کشتی نبود غرق شود ۵ هر که سیری از طعام داند همیشه گرسنه بود و هر که توانگری به مال داند
همیشه درویش بود و هر که حاجت از خلق خواهد همه روزه محروم بود یعنی سیری از دنیا به خواهش و توانگری
به قناعت و حاجت از حق ۵ مجوسی صد دینار مستحق مسلمان داد شبلی گفت [illegible]
از صد [illegible] ده مجوسی روی آسمان کرد [illegible] از طرف [illegible]
معیش آنکه جواب بخشش [illegible] هیچ آتش آدم کرم را [illegible] بخشنده
مجوسی [illegible] در صد [illegible] نا کجا [illegible] ۵ [illegible]
در شب [illegible] امیرالمومنین ع آمده که [illegible] آنحضرت [illegible]
چون [illegible] که رسیدم که [illegible] در چهره آن [illegible]
و هم ازان حضرت ع منقول است که [illegible] از دنیا [illegible] الصیف والضیف
والقرب بالسیف روزه [illegible] مهمان [illegible] شمشیر زدن ۵ [illegible]
گفته هیچ [illegible] مهمان [illegible] ۵ [illegible]
که [illegible] گفت [illegible] جود و بخشش [illegible] گفت [illegible]
بخشش [illegible] بسیار باشد ۵ و گفته اند [illegible] ۵ ۵ ۵

زد. ترا [illegible] و السلام علی من اتبع الهدی ۱۲
ابراهیم [illegible] قدس سره گفته است که [illegible] دنیا [illegible] صحبت [illegible] و خدمت [illegible] ۵
که هیچ [illegible] و هیچ [illegible] فقر [illegible] دیگر [illegible]
که دنیا [illegible] چون [illegible] که [illegible] داشته باشی چون [illegible] دارد [illegible]
گردد ۵ [illegible] که [illegible] گفته چرا [illegible]
به دوست مشغولم [illegible] ۵ در مجمع البحرین آورده که [illegible]
اول آنکه [illegible] دوم آنکه [illegible] سیم آنکه [illegible]
ضایع شود [illegible] چهارم آنکه [illegible] ۱۲



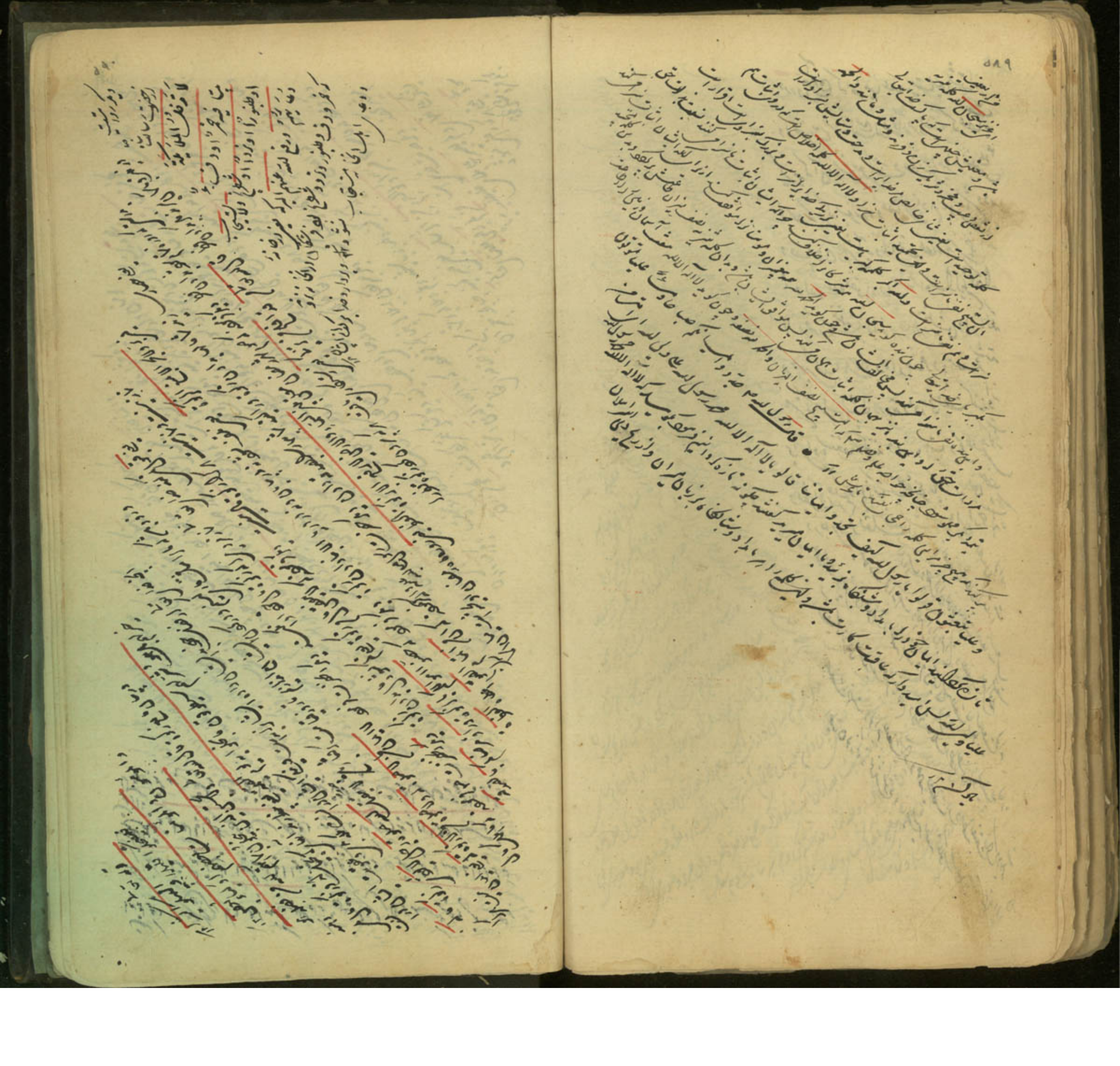
قال رسول الله صلعم الرؤيا الصالحة
جزء من ستة واربعين وستين جزءا من النبوة
قرر ذلك القاضي عياض فقال ما معناه انه مدة
ما كان صلى الله عليه وآله يسعد بجليل اجزاء قبل النبوة وهي احد
وعشرون او ثلث وعشرون او خمس وعشرون سنة قال الصفدي رحمه الله
اصح الاقوال انه عاش صه ثلثا وستين سنة وانه بعث على راس الاربعين سنة
فهذه النبوة ثلث وعشرون سنة وثبت انه كان يوحى اليه منا ما قبل البعث
ستة اشهر وهي نصف سنة فاذا نسبنا ستة اشهر من ثلثة وعشرين سنة كان جزءا
من ستة واربعين وهو كما ترى اشهر الاقوال ٥



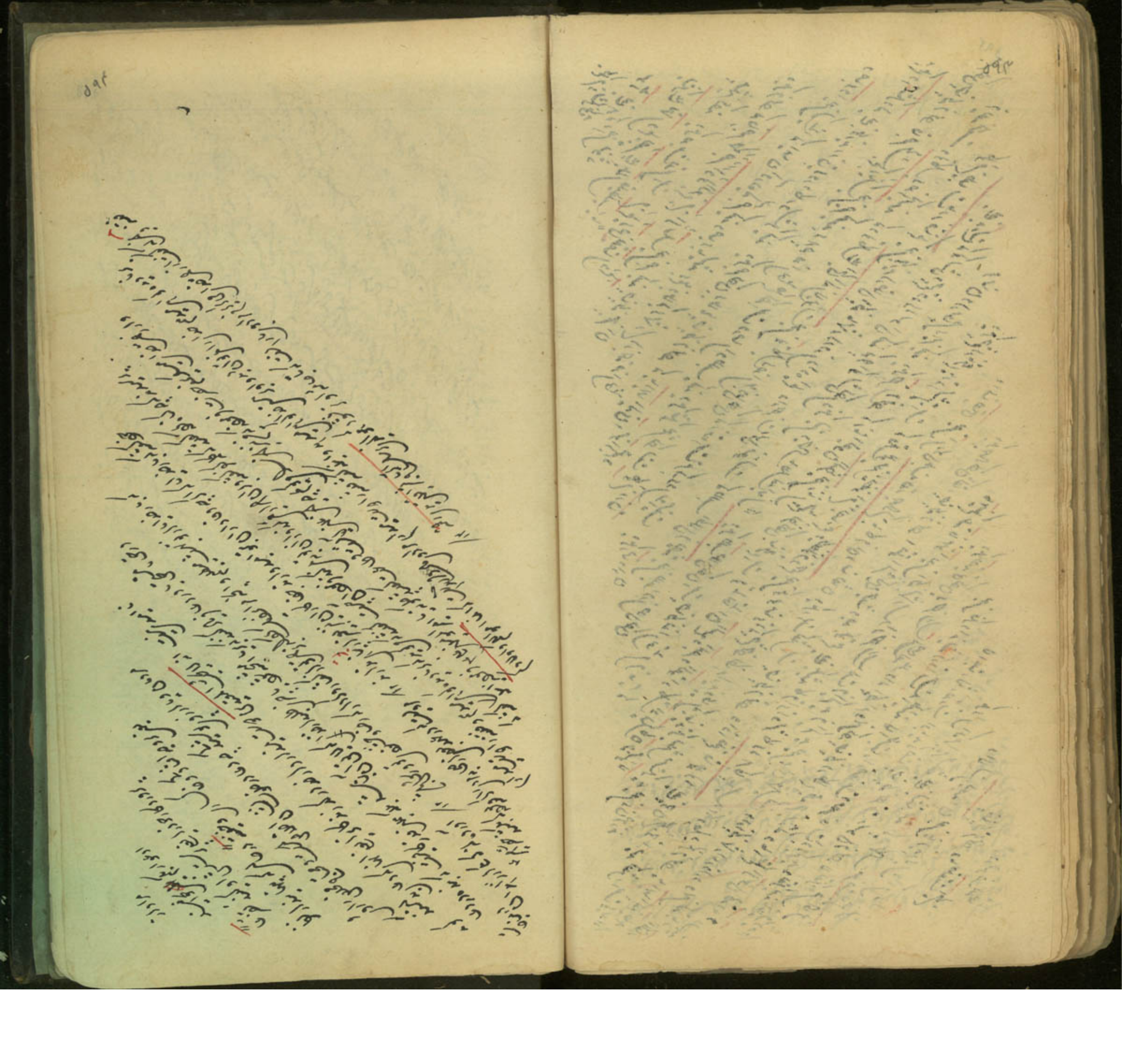
[illegible]

در روایت آمده که همه اصحاب عصا بدست میداشته‌اند
و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرویست که عصا بدست
گیرید که آن روش پیغمبرانست و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
فرموده که هر که بسفر رود و عصای از بادام تلخ با وی باشد و در
وقت بیرون رفتن آیه و لما توجه تلقاء مدین تا آخر آیه
و الله علی ما نقول وکیل بخواند حق تعالی او را ایمن گرداند
از هر ضرر رساننده و از هر جانور نیش دار تا آنکه
بر جهی گیرد با او هفتاد و هفت فرشته
باشند که در پس و پیش او روند و او را محافظت کنند و از
برای او استغفار کنند و در روایت دیگر طلسمی مذکور است
و تفسیر آن طلسم را از کتاب حفظ یا از بیاض حفظ
در جای دیگر نقل نموده است ...

[illegible]





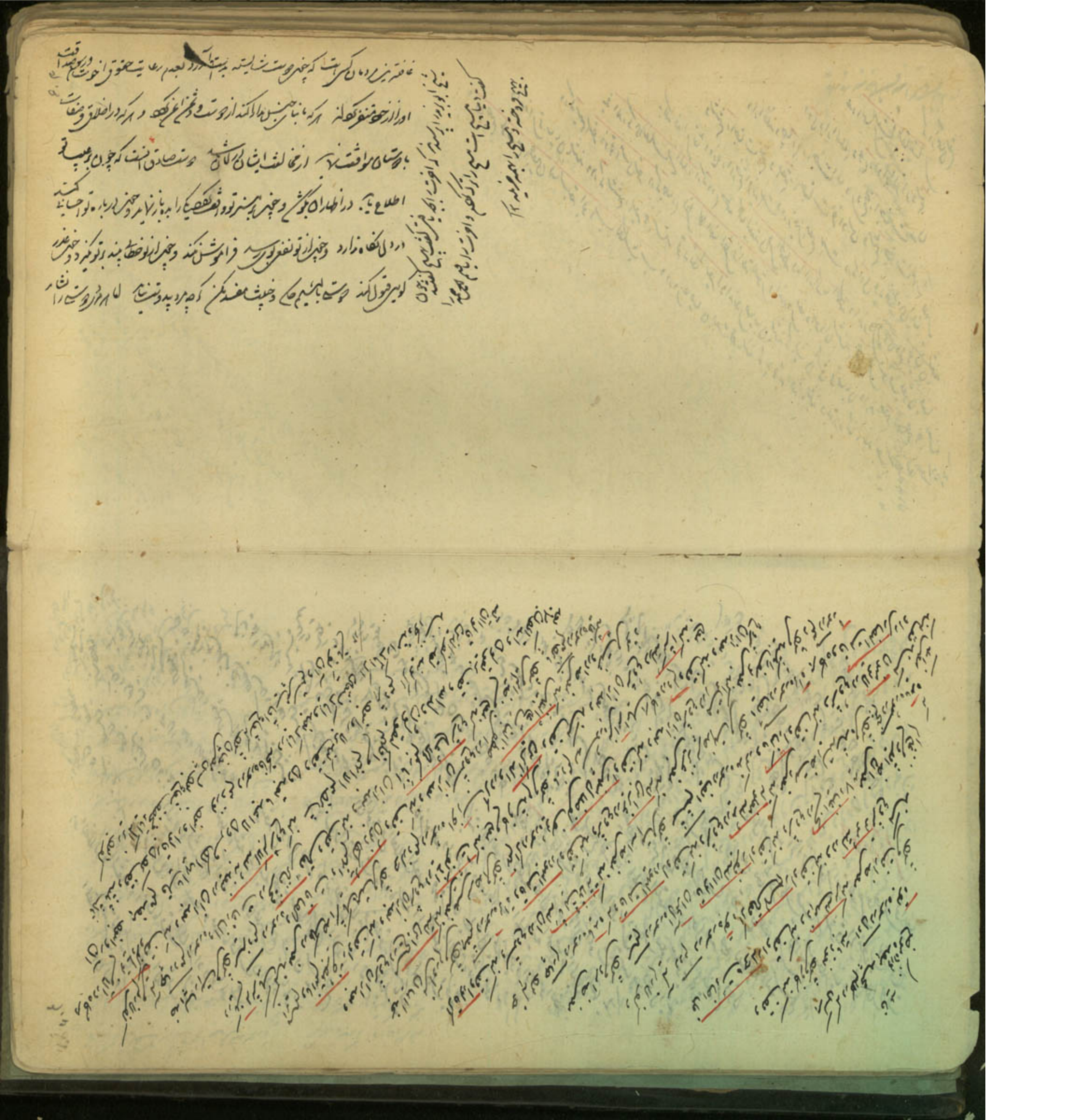






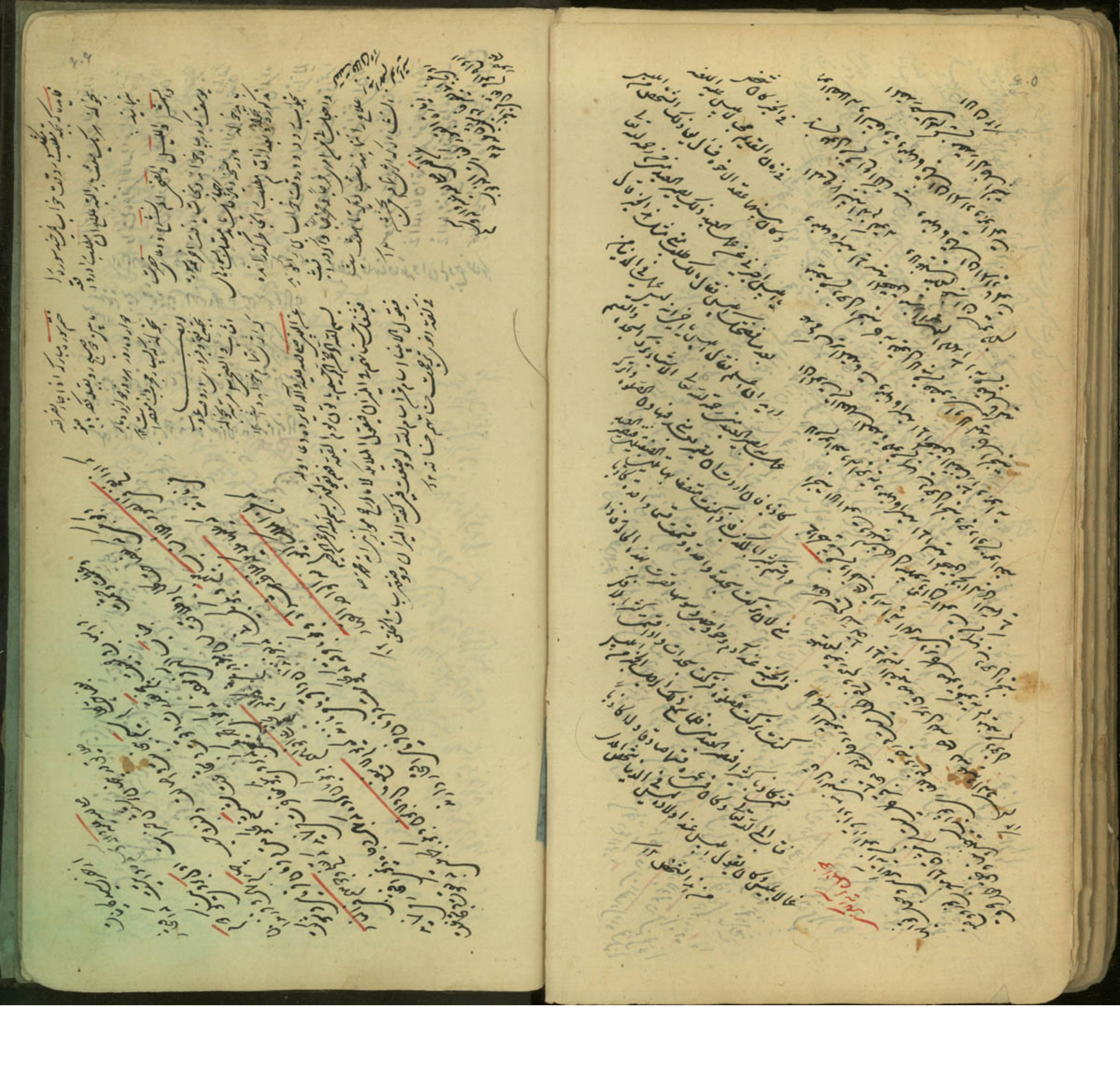




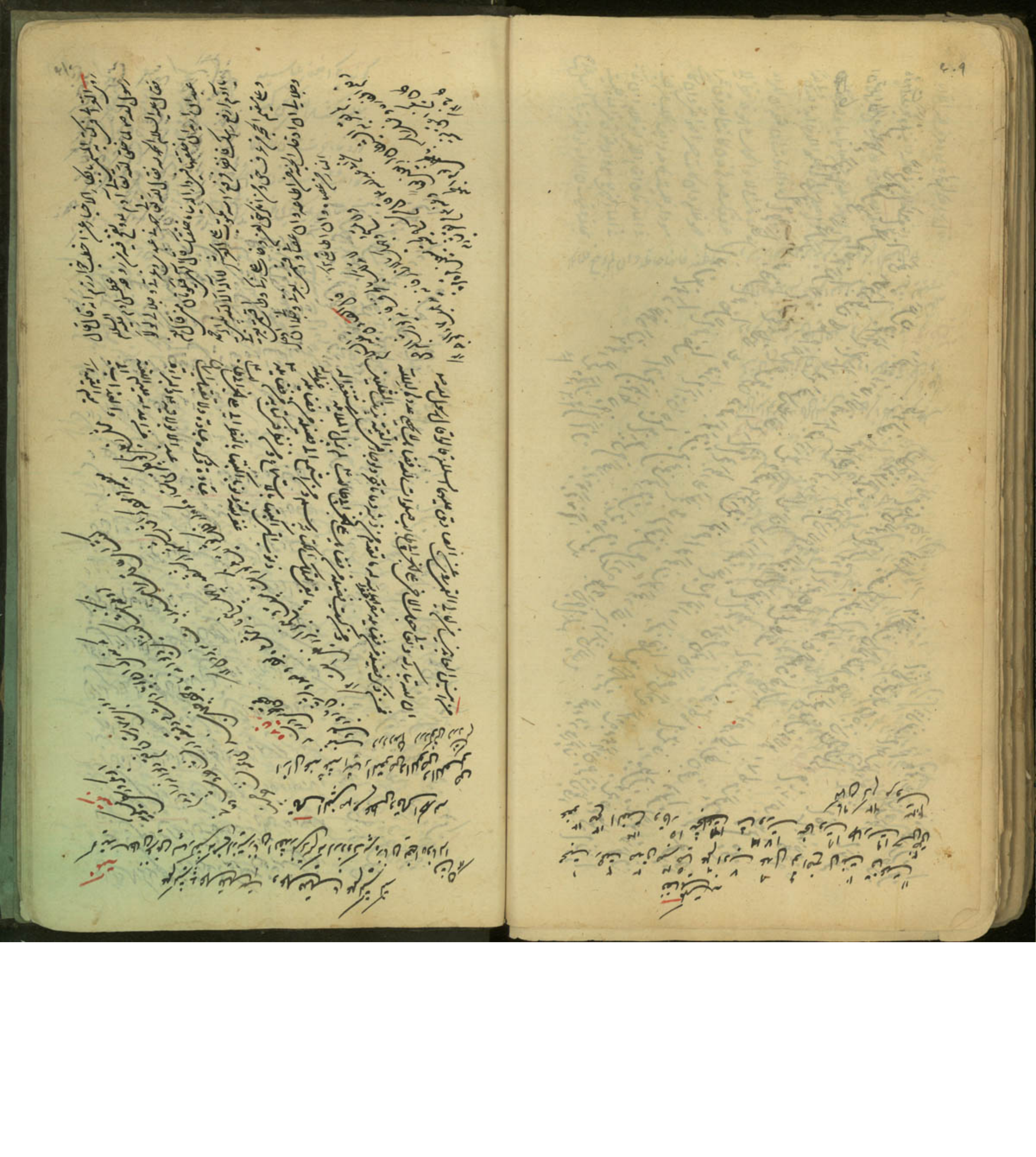


علامت دوستی آن کسی است که چون دوست شایسته بدست آرد بعد رعایت حقوق اخوت در راه صدق اقتدا
او از رجوع نکوله هر که با تو بانی جنس ما کند از دوست و دشمن اعراض کند و هر که در اخلاق و صفات
با دوستان موافقت نماید از مخالفت ایشان اکراه کند و دوست صادق آنست که چون بر عیب تو
اطلاع یابد در اظهار آن نکوشد و چون بر سر تو وقوف یابد کسی را بر آن راز واقف نگرداند و چون در باره تو احسانی کند
در دل نگاه ندارد و چون از تو نفعی بوی رسد فراموش نکند و چون از تو خطائی بیند بر تو نگیرد و چون عذر
گویی قبول کند دوستی با چنین کس [illegible] غنیمت شمر که چه مرد [illegible]

شیخ ابو یزید را پرسیدند که اوقات را چه یافتی گفت هیچ گفتند چون
گفت دنیا هیچ است هیچ را ترک کنم و اوقات را با هم الحمد را
هیچ در وجه و هیچ را بهمه خریدم

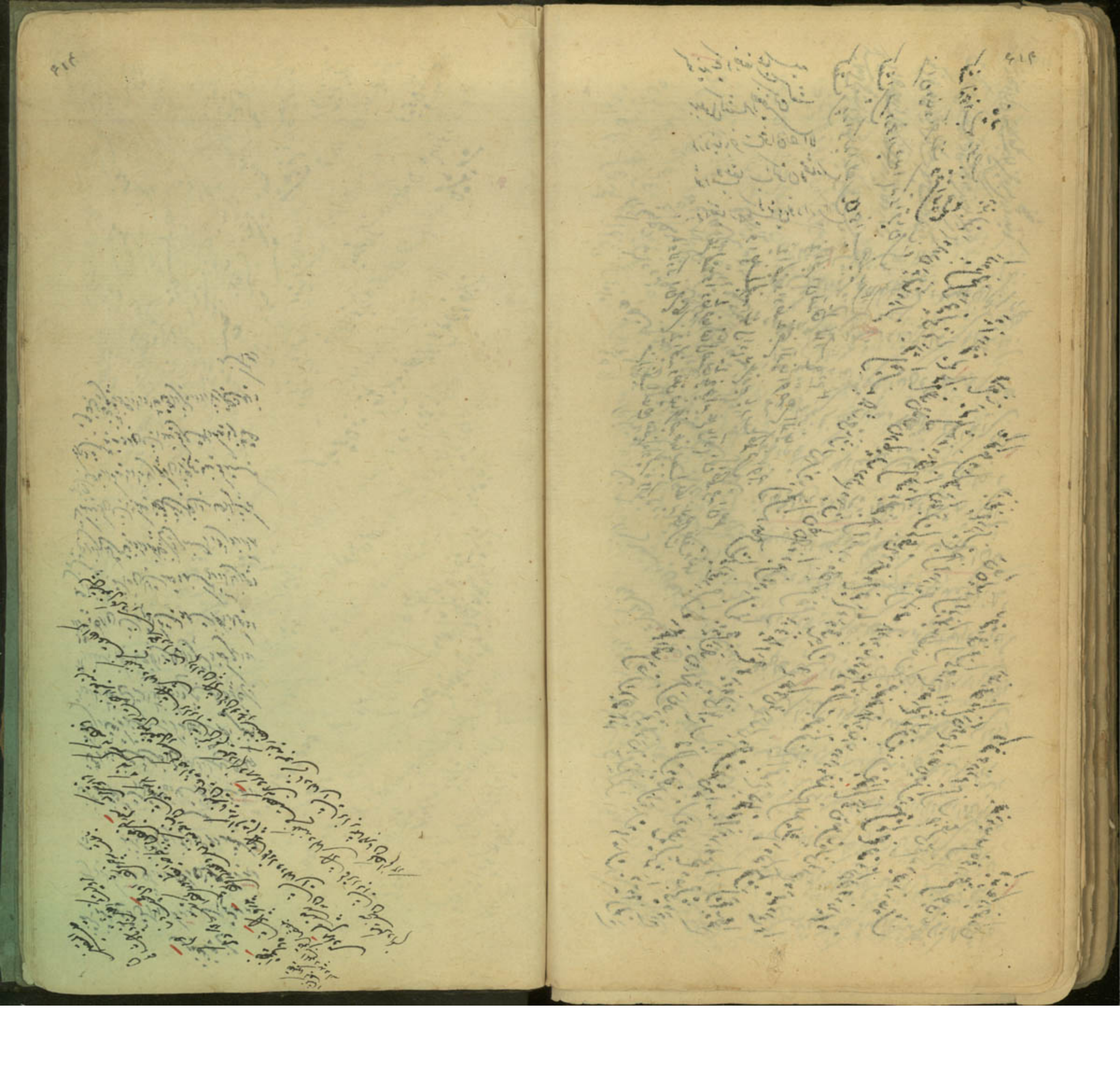








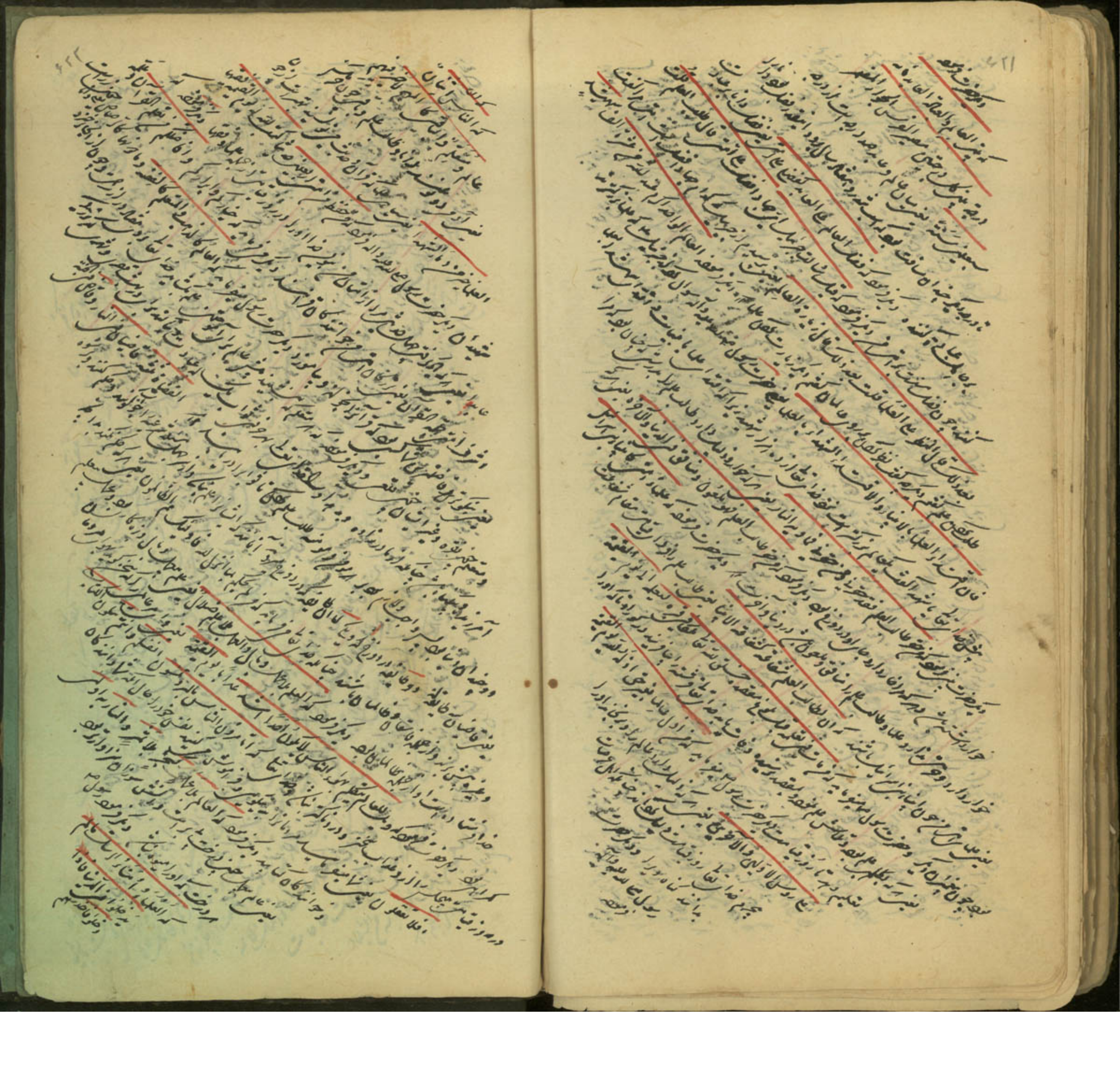
گویند یکی از خلفاء عباسیه
به بهلول گفت مرا نصیحتی کن گفت
از دنیا با خود مخوان که الا
ثواب و عقاب اکنون تو مختاری
و اختیار هر یک از آنها تو داری

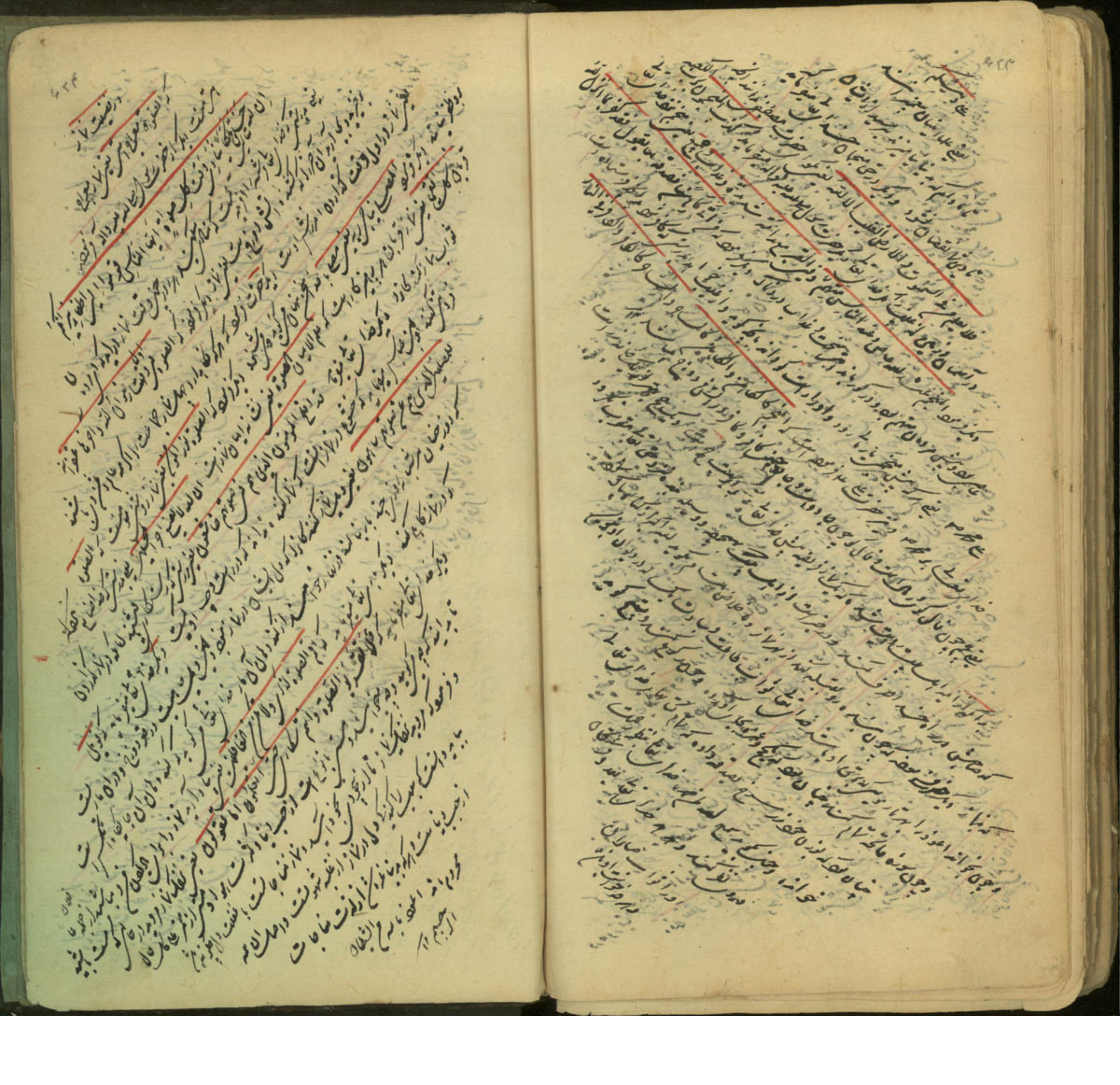


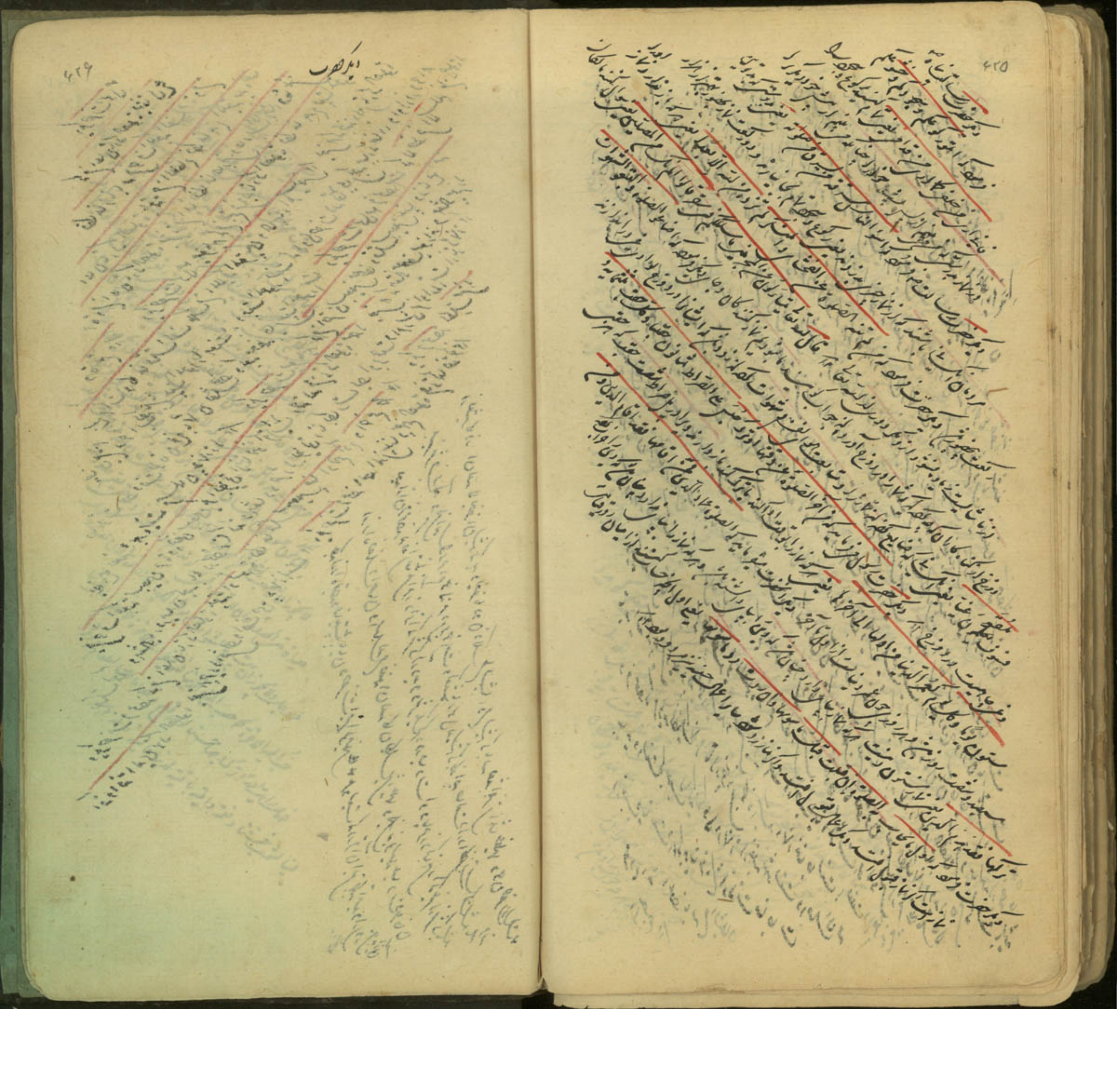


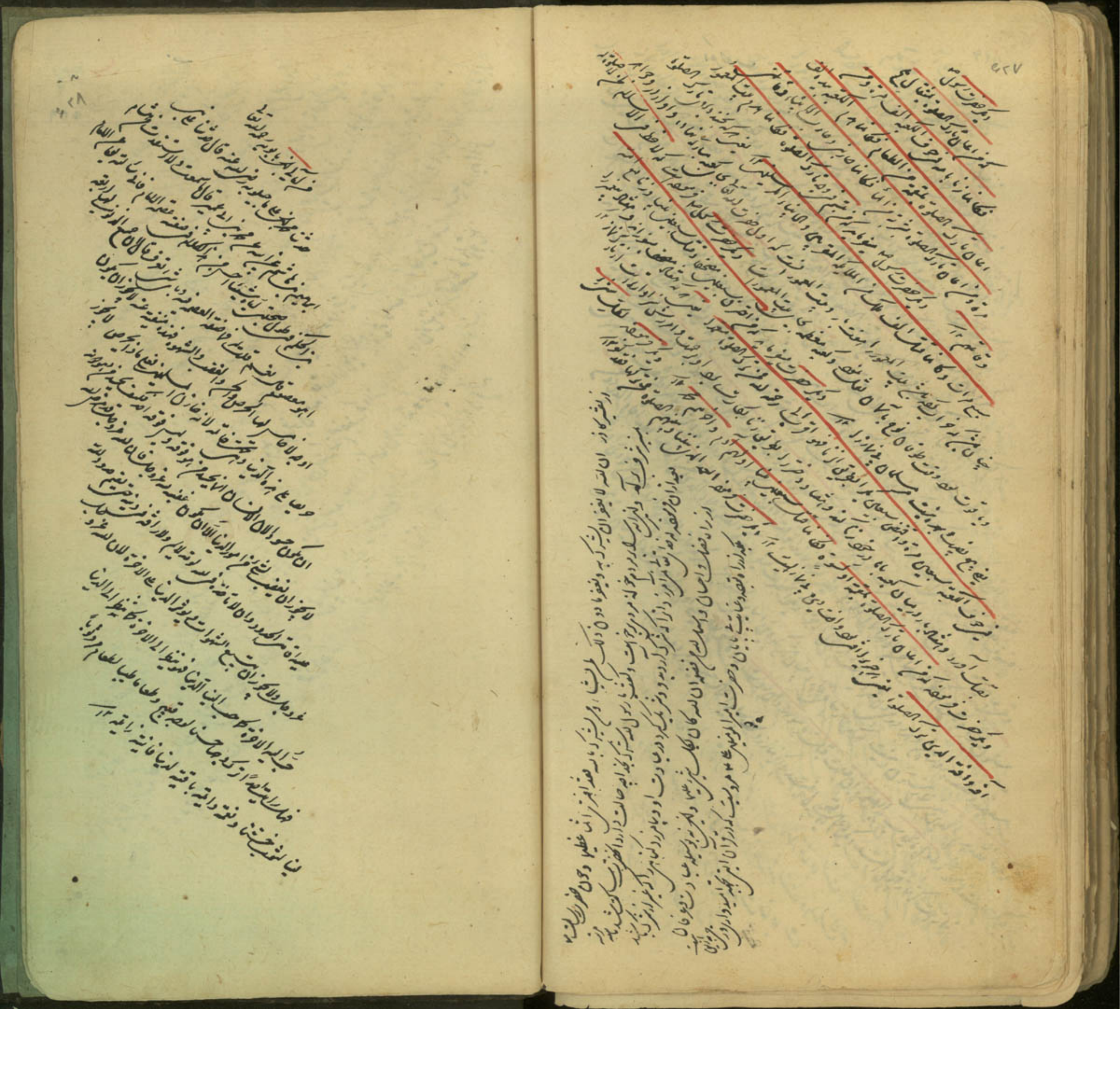


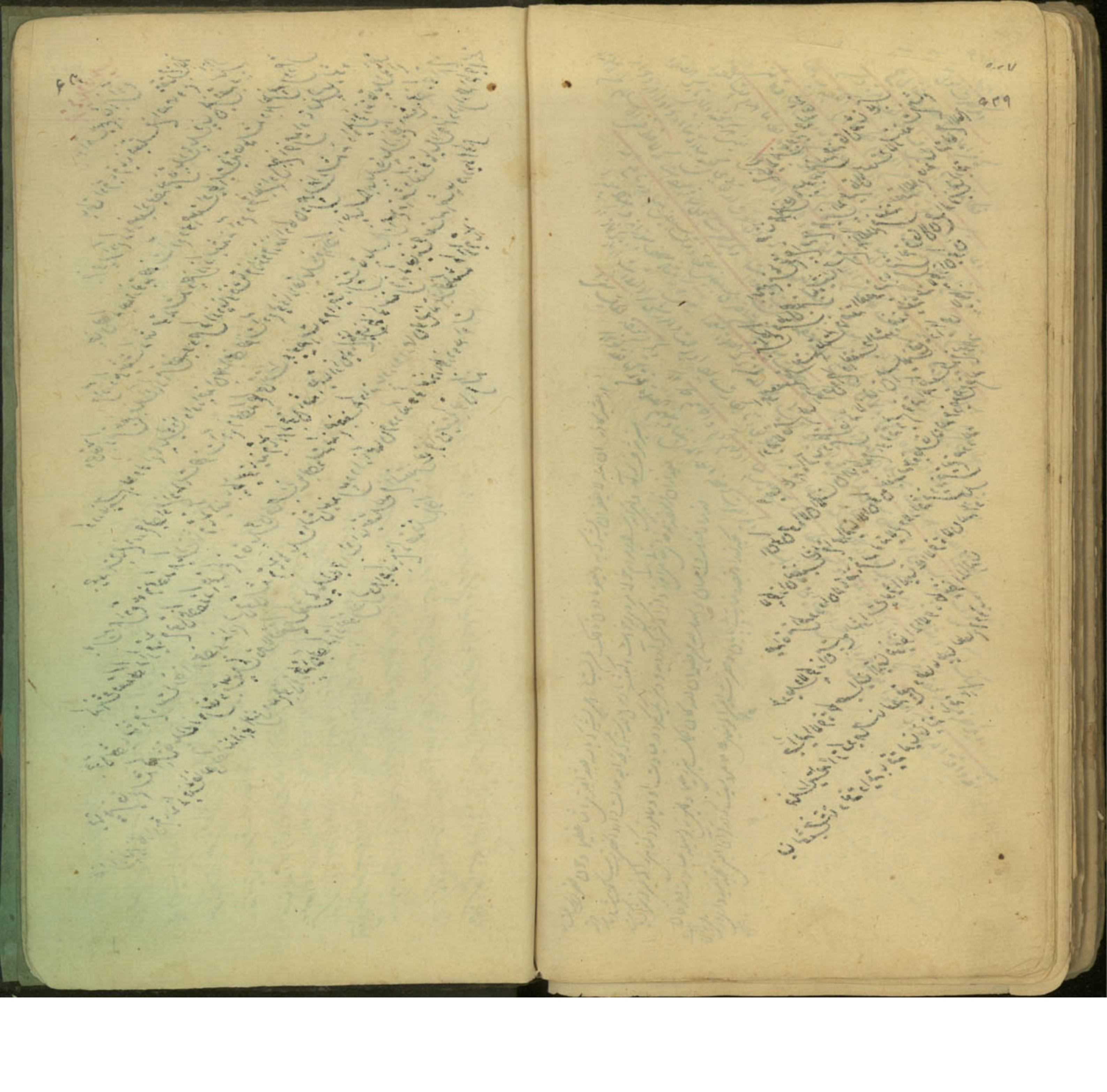


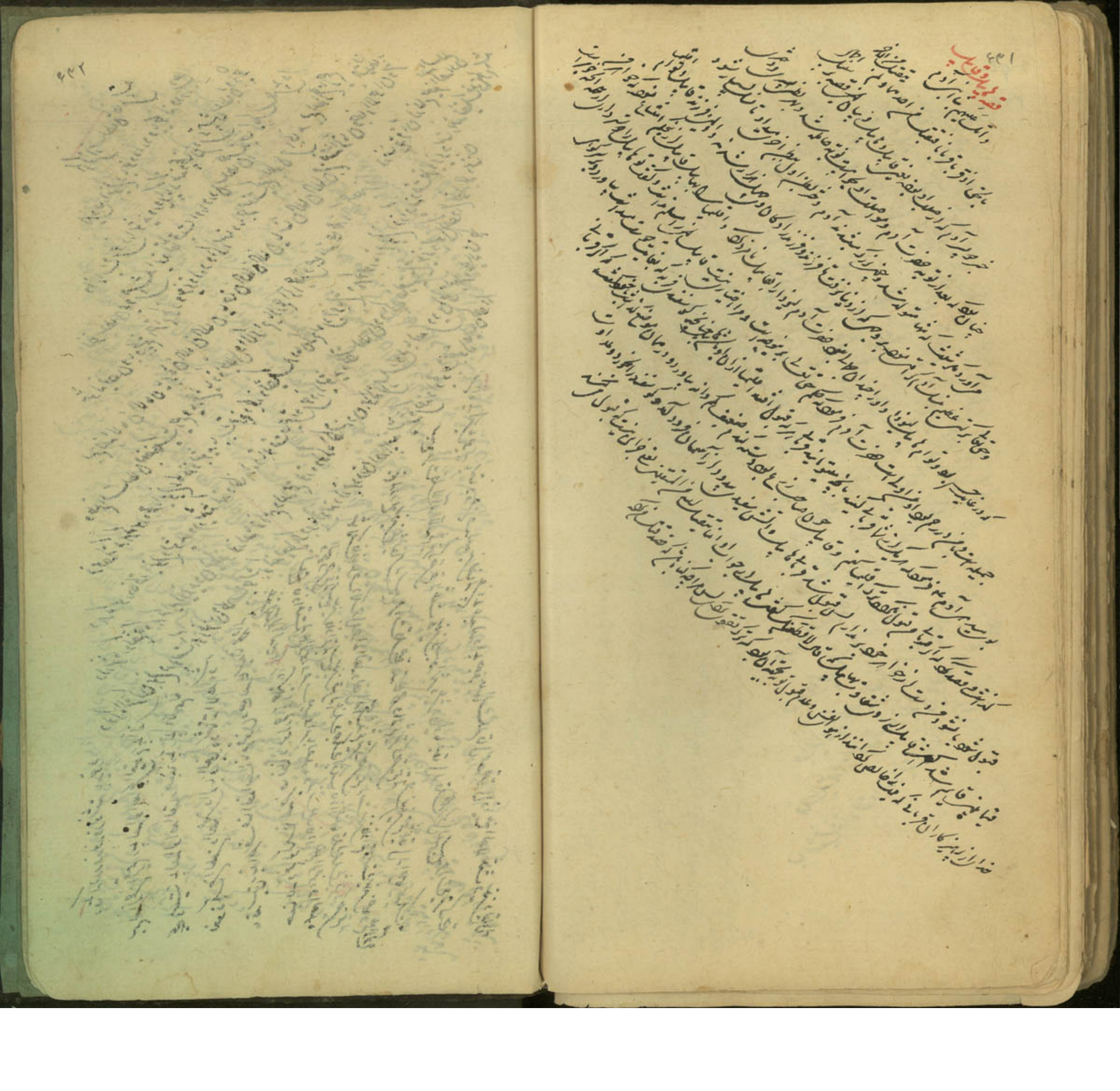


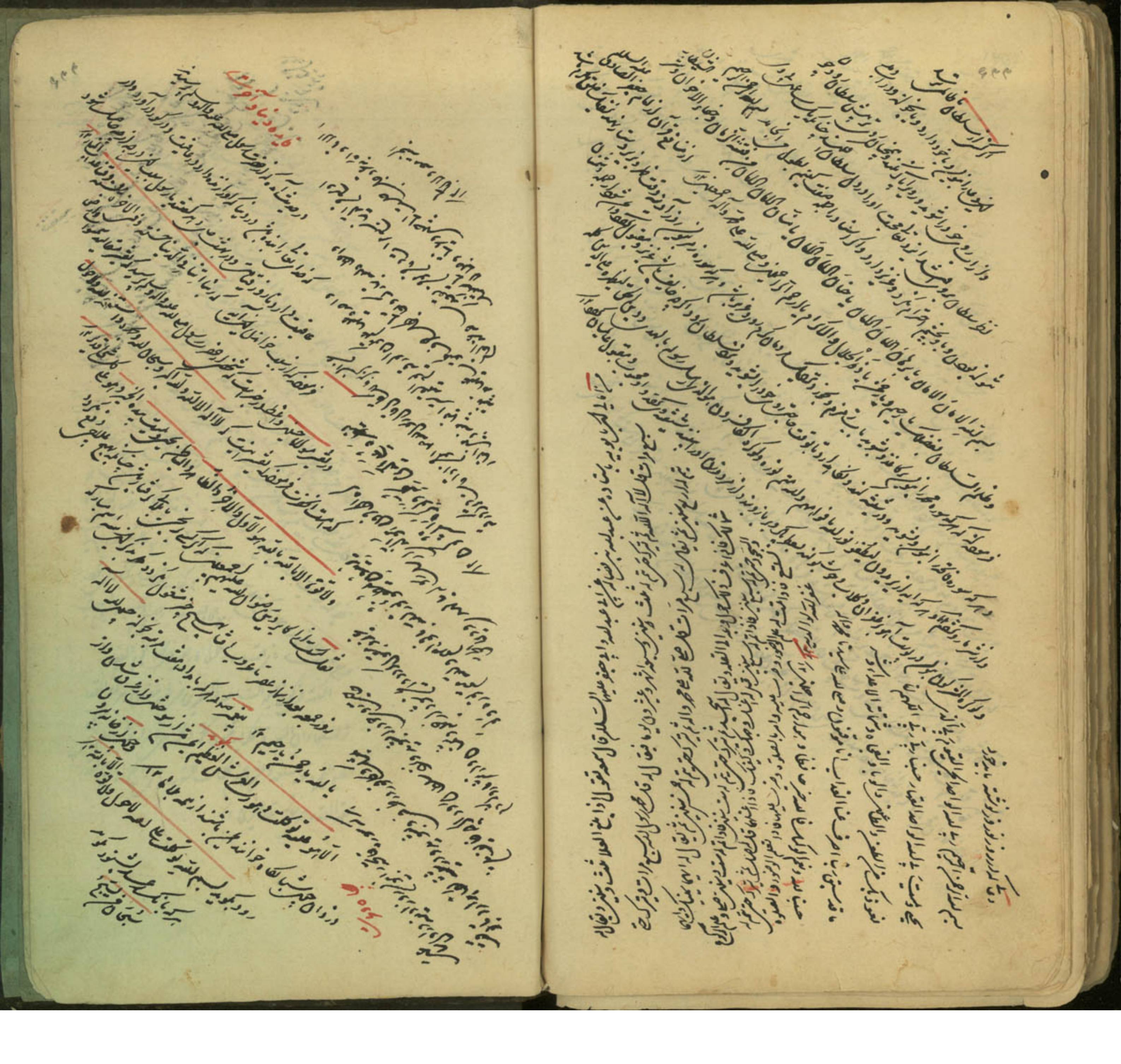














ربیع الاول — رجب ۲۵ یوم المبعث

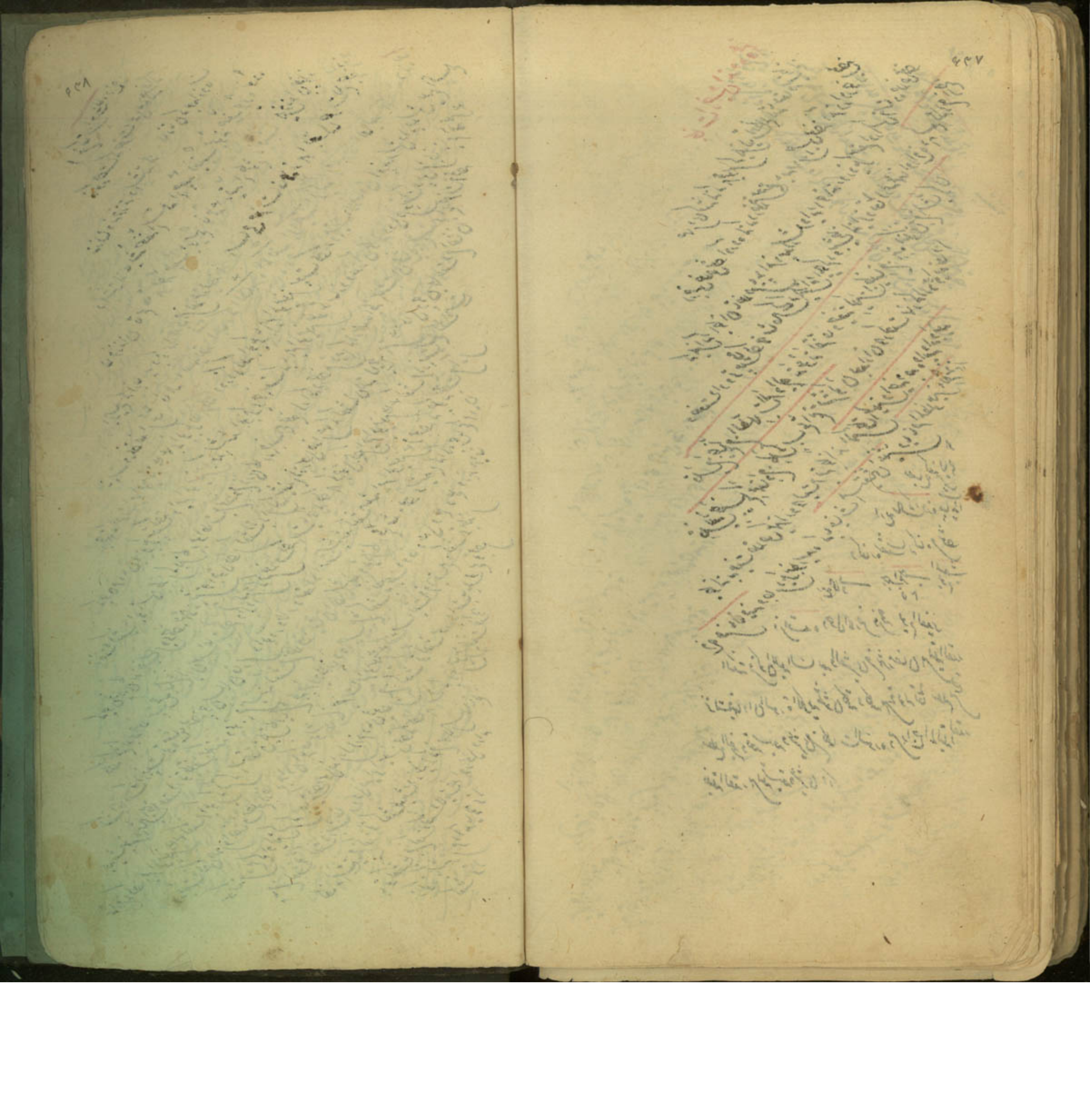
وجه ضبط ... ذی قعده دحو الارض ذی حجه یوم الغدیر

النکتة فی کون اللیلة السابعة والعشرین من شهر رمضان هی لیلة القدر

نزلت فیها ان السورة الکریمة ثلثون کلمة وکلمة هی فی قوله تعالی سلام هی حتی

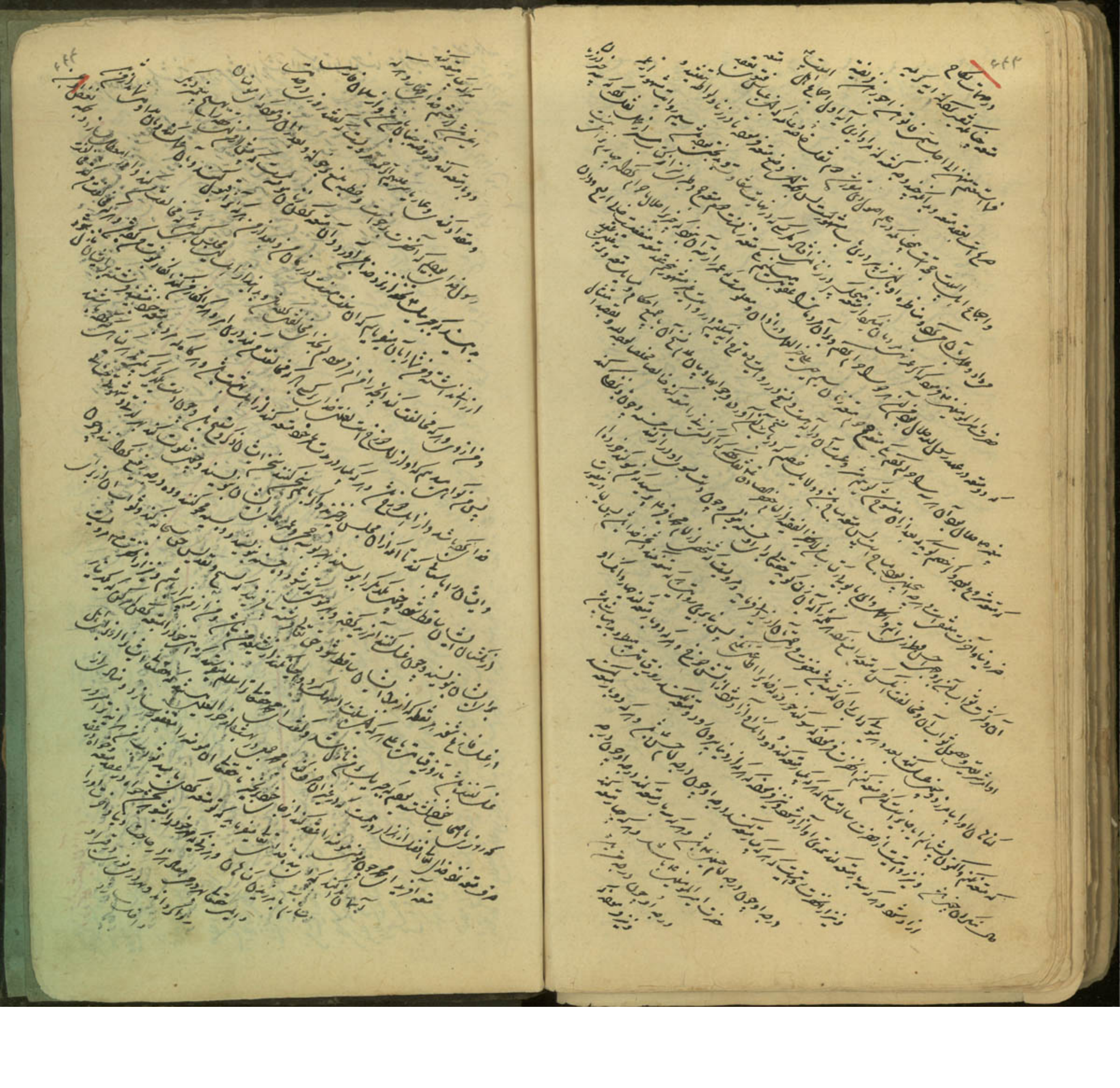
مطلع الفجر وقعت سبعة وعشرین من کلمات السورة وهی راجع الی لیلة القدر

فلیلة القدر هی لیلة سبعة وعشرین ۲۷


۶۲۸
۶۲۷

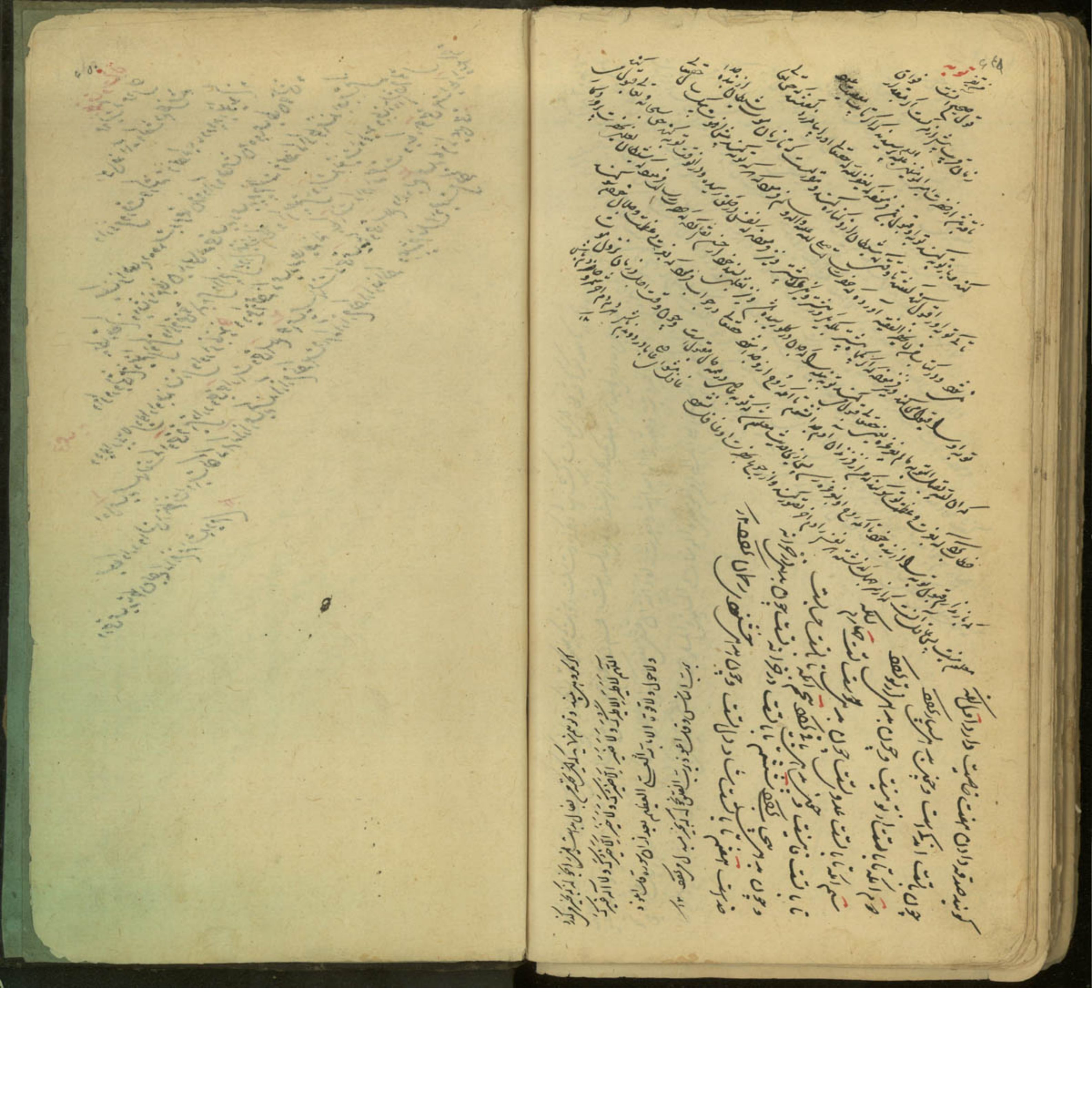


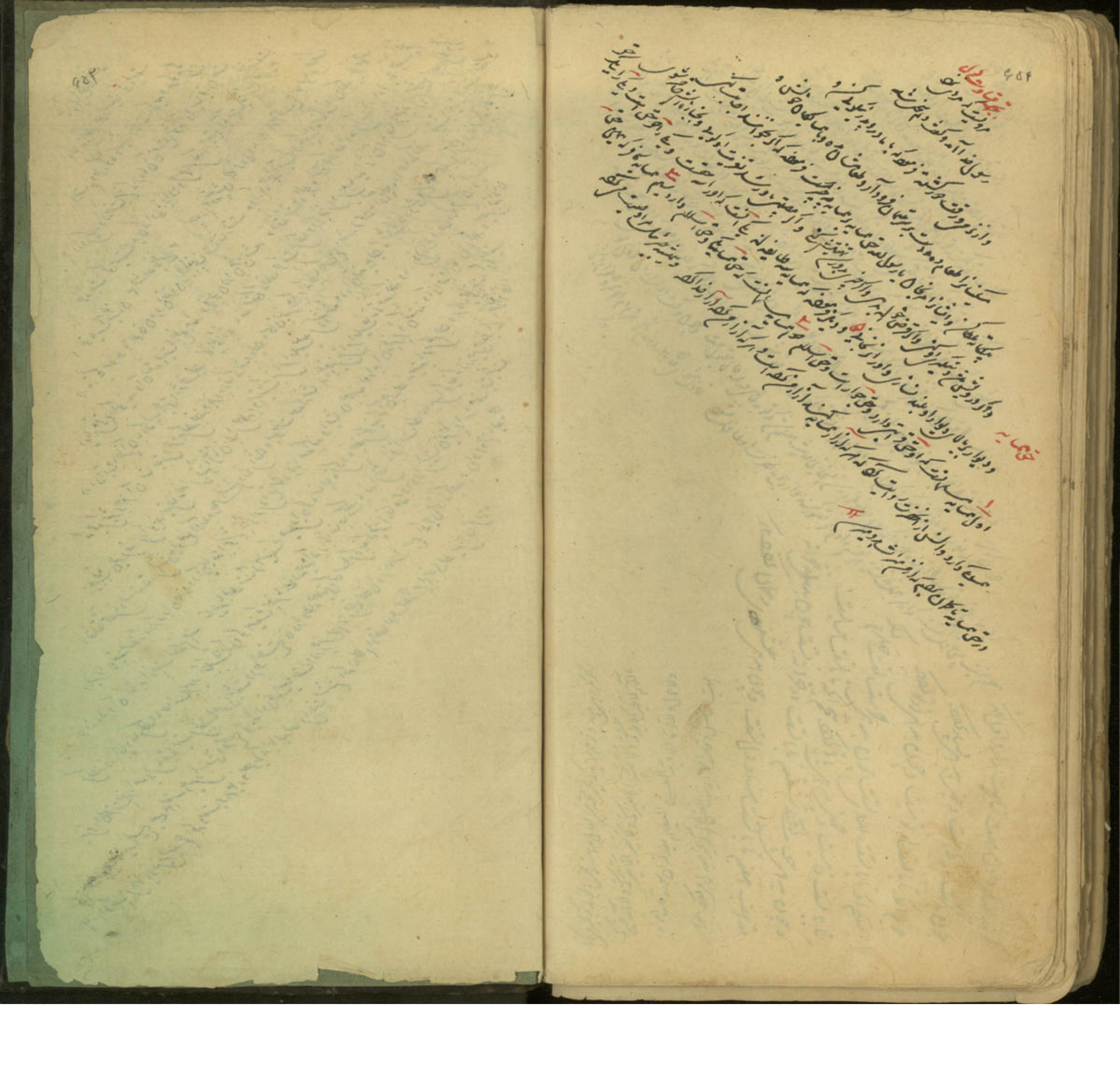


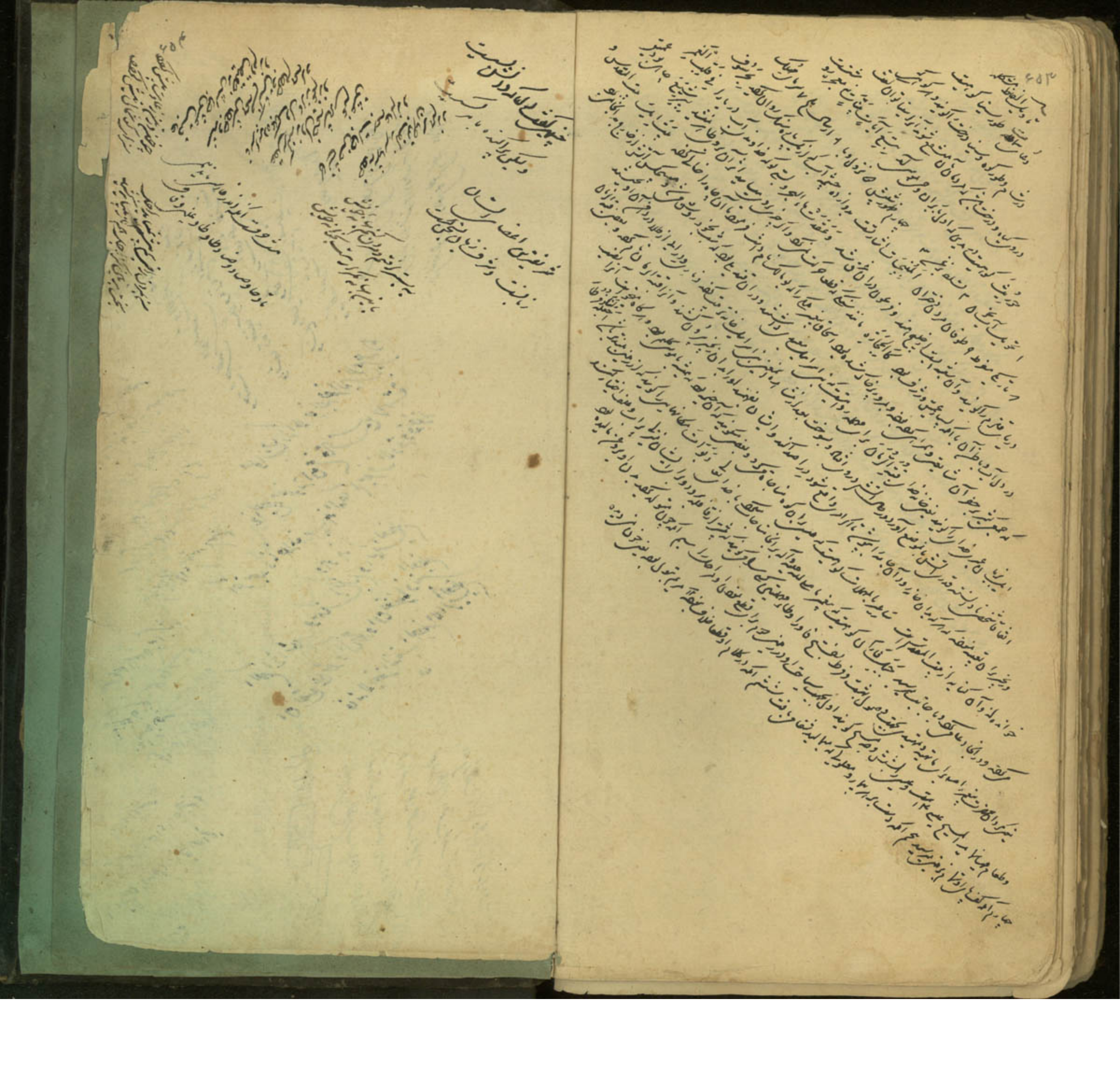


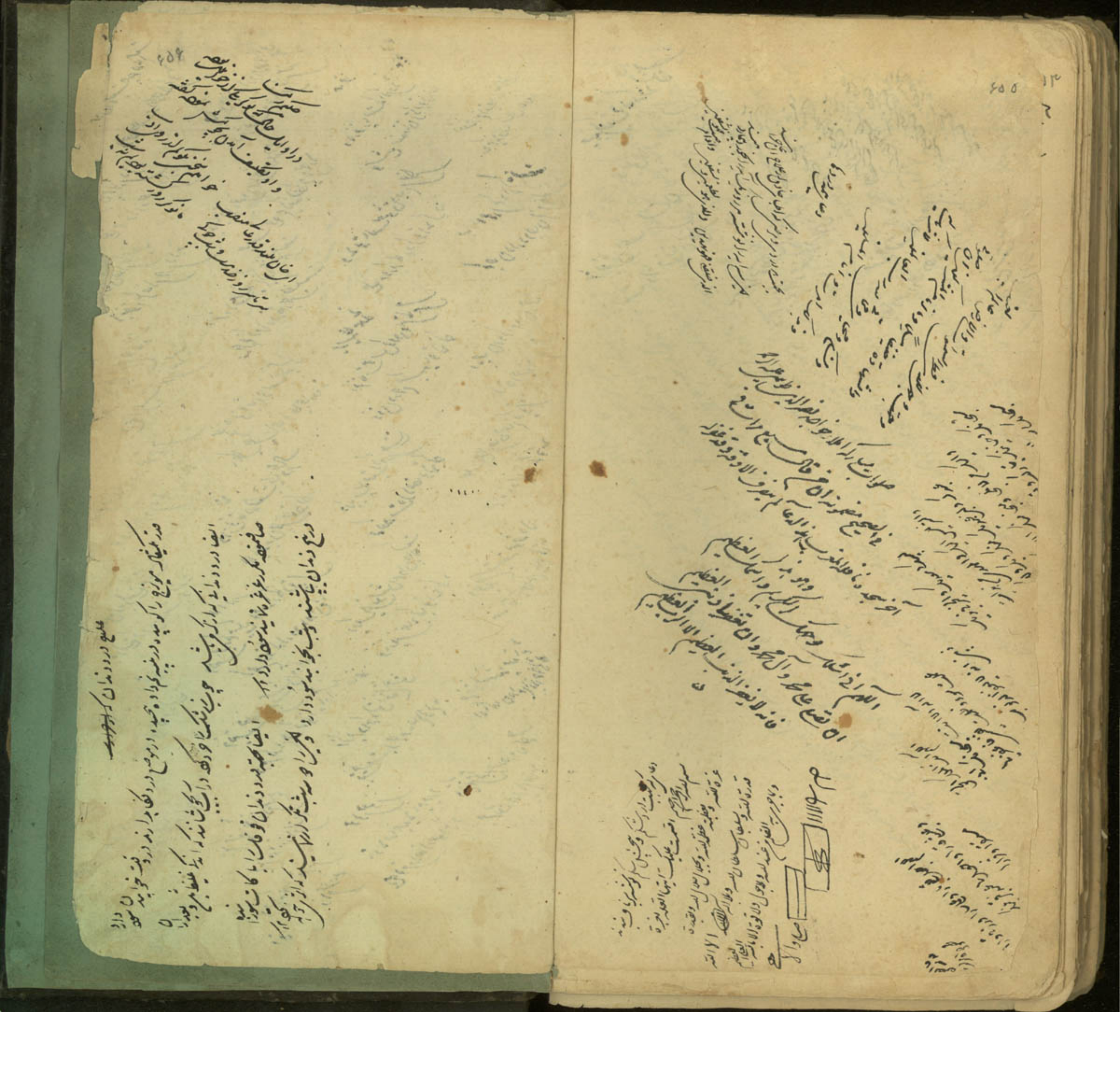


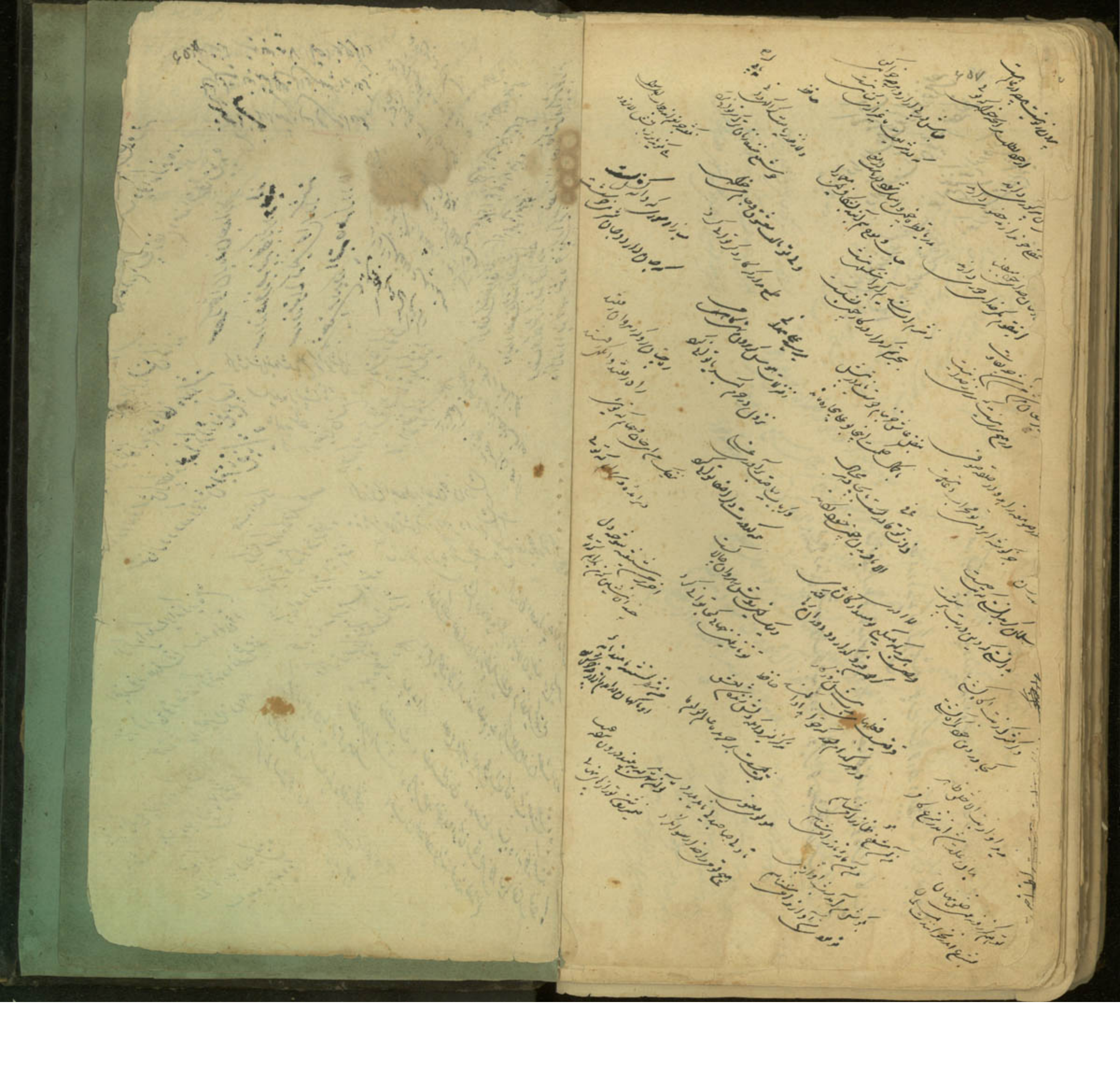




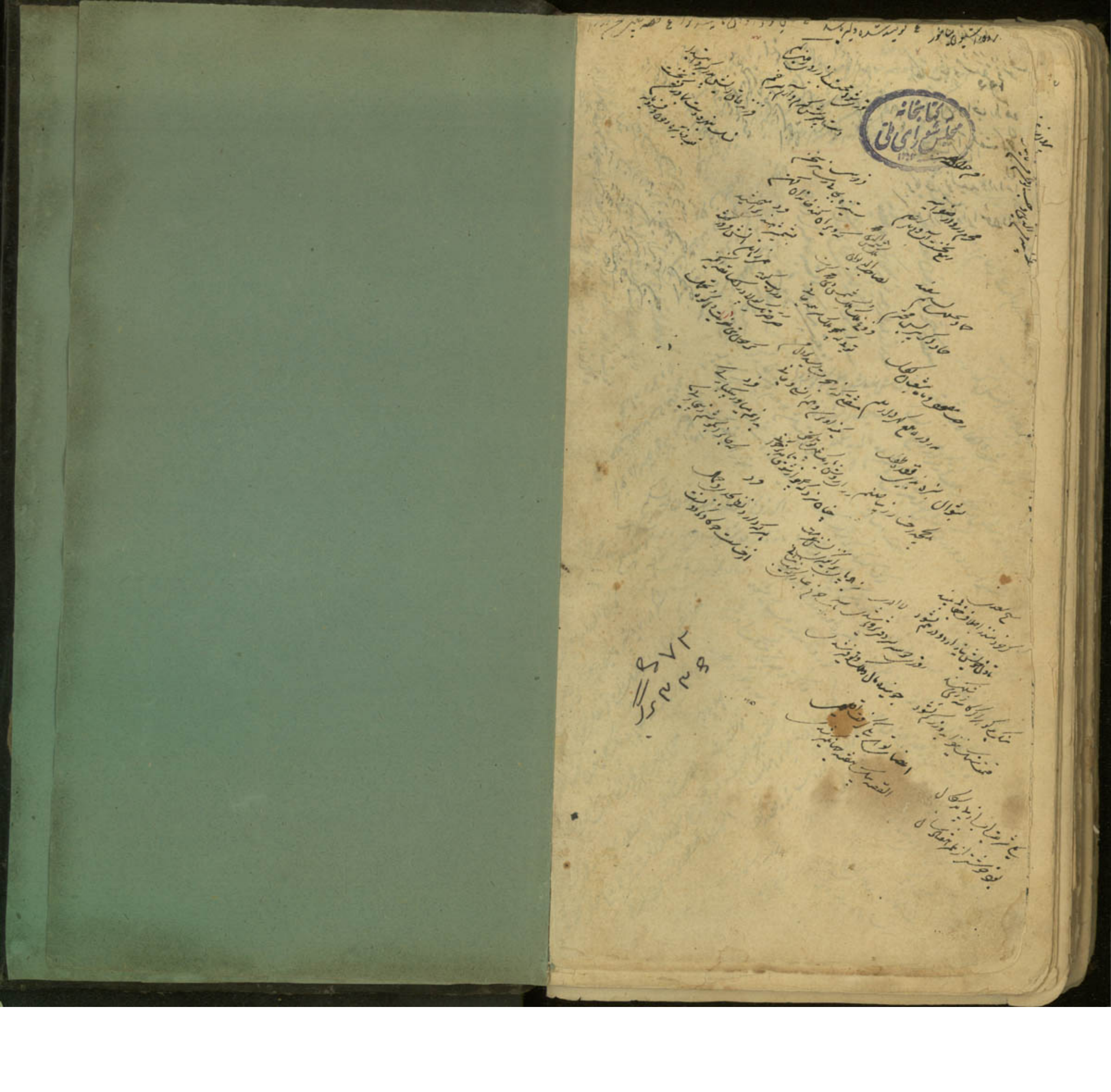











کتابخانه مجلس شورای ملی

